فضائل و سيره چهارده معصوم عليهم‌السلام در آثار استاد علامه حسن زاده آملى

نام مولف: عباس عزيزى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

# مقدمه

بسمه تعالى

قال رسول الله:

انى تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتى اهل بيتى، ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابدا و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.

معصومين عليهم‌السلام همگى نور واحد هستند.

معصومين عليهم‌السلام همگى به نوعى عليه قدرت هاى ظالم عصر خود قيام كردند.

معصومين عليهم‌السلام تنها و بى هيچ ياورى در مقابل زورگويان زمان قد علم كردند و در اين راه تا مرز شهادت به پيش رفتند.

معصومين عليهم‌السلام در راه حفظ اسلام و احكام قرآن كريم شهيد شدند، زندانها را به جان خريدند، فداكارى ها كردند. تا توانستند اسلام را احيا و به دست ما برسانند.

معصومين عليهم‌السلام حامى مستضعفان و محرومان بودند.

معصومين عليهم‌السلام براى تربيت انسان آمدند، تا بشر را از آلودگى گناه و پليدى فساد و رذايل اخلاقى دور كنند و با فضايل و آداب برجسته انسانى آنها را رشد دهند.

معصومين عليهم‌السلام در برابر زورگويان و جباران مقاوم و در برابر فقرا و ضعفاء و مستضعفين فروتن بودند.

معصومين عليهم‌السلام ، زهد و تهجد را بر خود فرض و واجب مى دانستند

معصومين عليهم‌السلام ، دائم الذكر بوده و در نماز، خشوع و حضور قلب كامل داشتند.

معصومين عليهم‌السلام با مردم، بين مردم و جزوى از آنها بودند.

ما بر خود افتخار كرده و مى باليم كه پيرو مذهبى هستيم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مؤسس آن به امر خداى بود. ائمه اطهار عليهم‌السلام نيز تا مرز شهادت در اين راه پيش رفتند.

امروزه، پيشرفت و ترقى بشد در گروى عمل به رهنمودهاى معصومين عليهم‌السلام است و سعادت انسان در اين است كه متوسل به ساحت قدسى آنان شود؛ چرا كه راه درست و صحيحى زندگى را آنان پيمودند.

اگر مى خواهيم كه دنيا و آخرتمان را بيمه كنيم، بايد به سيره قولى و عملى معصومين عليهم‌السلام عمل نماييم؛ زيرا تنها سيره زندگى آنها جاويد و راه گشا است.

در طول تاريخ چه بسيار كه دشمنان قصد داشتند نام و روش زندگى ائمه عليهم‌السلام را محو و نابود سازند؛ ولى برخواست خداوند نتوانستند.

اينك ما بايد شاكر درگاه خدا باشيم كه شيعه ايم و شكر گزار اين نعمت باشيم كه خداوند چنين پاكانى را براى هدايت ما فرستاده است. زيرا همه نعمات و حتى نفس كشيدن ما مرهون بركت وجودى حضرت بقيه الله الاعظم - عج الله فرجه الشريف - مى باشد كه ما زير لواى آن حضرتيم.

از خداوند بخواهيم كه محبت رسول و فرستاده خود و اهل بيت عليهم‌السلام مكرم آن حضرت را در دل ما قرار دهد، به گونه اى كه لحظه اى از آنان جدا نشويم كه همين جدايى ها، باعث گمراهى و بدبختى است.

بار خدايا! اين توفيق را به ما عنايت كن كه در راه معصومين عليهم‌السلام قدم برداشته و در همين مسير كشته شويم.

علت تنظيم گرد آورى اين كتاب اين بود كه جاى خالى چنين اثرى كاملا در جامعه مشهود بود؛ استاد فرزانه حسن حسن زاده آملى كه خود، يكى از شيفتگان و محبين اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام است و به آنها عشق مى ورزد، با قلمى پاك و زيبا و دلى آكنده از حب به اهل البيت عليهم‌السلام گوشه اى از فضائل و سيره معصومين عليهم‌السلام را در آثار خويش به تصوير كشيده است كه هر يك گوياى جلوه اى نورانى از زندگانى ائمه اطهار عليه‌السلام مى باشد و عمل به آنها سبب هدايت دنيا و سعادت آخرت ما مى گردد.

عباس عزيزى - حوزه علميه قم - بهار 81

# عشق و علاقه علامه حسن زاده آملى به معصومين

### 1- عِلْمٌ حينَ فُسِّرَ وُجِد

روز پنج شنبه، بيستم شعبان المعظم 1378 هجرى قمرى برابر با 2 آذر 1346 هجرى شمسى، در قم در محضر روحانى بزرگوار جناب آقاى حاج سير حسين قاضى طباطبايى، ابن عم آيه الله حاج سيد على قاضى تبريزى (رضوان الله عليهما) بودم، فرمودند:

موحوم كفعمى كتابى به نام صفوه الصفات فى شرح دعاء السمات دارد؛ در آن كتاب مى گويد كه: اسماى دوازده امام عليه‌السلام آنچه مكرر است القاء شود باقى مى شود علم حين فسر وجد، و ما اين را دانستيم يعنى چه، از جناب آقا سيد محمد حسين الهى آيه الله استاد الهى برادر علامه آقا سيد محمد حسين طباطبايى صاحب تفسير الميزان، و اين هر دو بزرگوار (روحى لهما الفداء) از استادان اين كم ترين بوده اند) سوال كرديم، آن جناب موحوم آيه الله حاج سيد على قاضى (نام برده) را احضار كرده است و معنى جمله مذكور را از ايشان پرسيدند، آن مرحوم در جواب فرمود كه: با اسماء چهارده معصوم چنين كنند كه مى شود طه علم حين فسر وجدولى آن را بيان نفرمودند (1) .

### 2- بدترين كورى، كورى قلت است!

الهى! رسولت فرموده: شر العمى عمى القلت؛ يعنى بدترين كورى، كورى قلب است.

و چه نيكو فرمود كه: كور چشم سر، از مشاهده خلق محروم است و كور چشم دل از رؤيت حق.

حسن را چشم سر بينا داده اى، چشم دل بينا نيز ده تا خلق بين حق بين شود (2) !

### 3- المؤمن مراه المؤمن!

الهى! سفير كبيرت فرمود:المومن مراه المؤمن. اگر من مومنم تو هم مومنى، چه آخر حشرم گواه است كه: هو الذى لا اله هو، الاملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر. (3)

### 4- شكر سايه خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله

الهى! مرا در سايه خاتم عليه‌السلام داشتى، كه تو را يابم و بندگانت را دريابم؛ شكر اين موهبت چگونه گذارم. بارالها! نا پاك را به سويت بار نيست و با بندگانت كار نيست، دستم را بدار تا در راهت استوار باشم. (4)

### 5- تمثل از سيماى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله

در مبارك سحر ليله چهار شنبه هفدهم ربيع المولود 1402 هجرى قمرى مطابق بيست و سوم در ماه 1360 هجرى شمسى فرخنده ميلاد خاتم النبياء عليه‌السلام و وصى او صادق آل محمد عليه الصلوه و السلام كه به ترقيم رساله انه الحق - به عنوان يادنامه استاد علامه طباطبايى كه سب شصتم از رحلت آن جناب بود - اشتغال داشتم، ناگهان مثال مباركش با سيماى نورانى كه از سيماهم فى وجوههم من اثر السجودحكايت مى نمود، برايم متمثل شد - فتمثل لنا بشرا سويا - و تفقدى نمود كه با لهجه اى شيرين و دلنشين از طيب طويت و حسن سيرت و سريرتم بشارتم داد تا چند لحظه اى در حضور انورش مشرف بودم، و چون به خود آمدم تعبير رفت كه اين تحفه و هديه انه الحق مرضى خاطر آن متاءله به حق است (5)

### 6- دل اگر خدا شناسى همه در رخ على بين!

مؤمن را رسالت حضرت ختمى مرتبت، ناچار، معترف به عصمت امير المؤمنين على عليه‌السلام بايد باشد؛ و معترف به عصمت آن جناب را امامت يك يك ائمه اثنى عشر و غيبت تامه صاحب الامر عليه‌السلام؛ زيرا وصى معصوم، معصوم است، و وصى امام، امام است، و وصى حجه الله، حجه الله است. (6)

### 7- شكر ولايت على عليه‌السلام

جناب حجه الاسلام و المسلمين ابراهيميان امام جمعه محترم آمل در بيان خاطره اى مى فرمايند:

بنده شبى استاد علامه را در رويا ديم، مسجدى بود و سكويى و جمعيتى و ستونى.

ايشان بر بالاى سكو مشغول سخنرانى بودند. جمعيت روى به ايشان داشتند. من بيچاره بر ستونى تكيه داده، پشت به ايشان كردم. جمعيت همه رفتند، هيچ كس نمانده بود جز ايشان و من. آنگاه روز به ايشان كردم. مرا بر بالا خواند نرد ايشان رفتم. دو دست مبارك به زير گوش من نمادند و اين جمله را بر من قرائت فرمودند:

الحمد لله الذى جعلنا من المتمسكين بولايه مولانا اميرالمؤمنين عليه‌السلام.

و به راستى كه هنوز آن دعاى جانبخش در جانم طنين انداز است و ان شاء الله كه مرا از اين دعاى جان پاك، ثمراتى فراوان خواهد بود. (7)

### 8- مرثيه بر امام حسين عليه‌السلام

در سال تعطيلى نداشتيم. بنده يادم نمى رود كه سال بر ما گذشت و دو روز تعطيل كرديم: (استاد مى گويد) يكى روز عاشورا، يكى روز شهادت حضرت امام مجتبى عليه‌السلامو بقيه روزها را درس خوانديم. ايشان خودشان شايق بودند. (8)

### 9- عظمت حق محمد صلى‌الله‌عليه‌وآلهو خاندانش

الهى! حق محمد و آل محمد بر ما عظيم است؛ اللهم صل على محمد و آل محمد! (9)

### 10- ره رها كرده اى از آنى گم!

دعاى عرفه حضرت سيد الشهداء عليه‌السلام، و دعاى سحر حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام كه در سحرهاى ماه مبارك رمضان مى خوانيد، و مناجات هاى باب الحوائج الى الله امام هفتم موسى بن جعفر عليه‌السلام كه در بلد اين كفعمى نقل شده اند، و مناجات شعبانيه جناب وصى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام و مناجات خمس عشر حضرت امام سجاد عليه‌السلام به خصوص مناجات هاى محبين و عارفين و ذاكرين آن، و همچنين توقيع سريع حضرت بقيه الله و تتمه النبوه امام زمان معدى موعود (عج) كه از ناحيه مقدسه آن جناب به شيخ كبيرايى جعفر محمد بن عثمان بن سعيد - رضوان الله عليه - داده شد كه در هر روز از ايام ماه مبارك رجب دستور خواندن آن صادر گرديده است و صدها كتاب از اين گونه حقايه الهيه كه از وسائط فيض الهى، يعنى ائمه اطهار ما عليه‌السلام به ما رسيده است كه از هيچ عارف و حكيم، لطائف عرفانى در ظريف ترين كسوت الفاظ بدين پايه ديده و شنيده نشده است، بلكه نقش عرفاى اسلام ترويج و احياى اين معارف حقه مروى از اين مقربين و اولياء الله است كه دستور العمل را بايد از اين دهن هاى عصمت فر گرفت، عارف سنائى چه نيكو گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ره رها كرده اى از آنى گم |  | عز ندانسته اى از آنى خوار |
| قائد و سائق صراط الله |  | به ز قرآن مدان و به ز اخبار |
| جز به دست و دل محمد نيست |  | حل و عقد خزينه اسرار |

اى لطائف ذوقى و عرفانى، آن نكات سرى كه در ادعيه و اوراد و مناجاتهاى ائمه اطهار ما پيدا مى شود در روايات نمى شود به دست آورد؛ زيرا كه در روايات مخاطب مردم اند و با مردم به فراخور عقل آنها صحبت مى كردند و سخن مى گفتند، اما در مناجاتها و ادعيه در خلوت خانه عشق با جمال مطلق به راز و نياز مى پرداختند كه آنچه گفتنى بود به زبان مى آوردند.

العرف من عرف نفسه فاعتقها و نزهها عن كل ما يبعدها؛ يعنى عارف كسى است كه خود را شناخت، پس از هر چه كه او را دور مى كند، آزاد و پاكش گردانيد. (10)

### 11- قدر زر، زرگر شناسد، قدر گوهر، گوهرى!

بنده حدود سى سال پيش صحبتى با يك رياضيدان داشتم تا اين كه كلام كشيد به اين شكل هندسى قطاع من از او، به خاطر غرض الهى كه در نظرم داشتم، سؤ ال كردم: عزيز من! از اين شكل چند حكم هندسى مى توان استفاده كرد؟

گفت: شايد هفت تا ده تا حكم.

گفتم: مثلا بيست تا چطور؟

گفت: شايد. ممكن است.

گفتم: دويست تا چطور؟ به من نگاه مى كرد كه آيا دويست حكم هندسى مى توان از آن استنباط كرد و توقف كرد.

گفتم: دويست هزار چطور؟ خيال مى كرد كه من سر مطايبه و شوخى دارم و به مجاز حرف مى زنم. بعد به او گفتم: آقا! اين خواجه نصير الدين طوسى كتابى دارد به نام كشف القباع عن اسرار شكل القطاع.

و جناب خواجه از اين شكل، چهارصد و نود و هفت هزار و ششصد و شصت و چهار حكم هندسى استنباط كرده؛ يعنى قريب نيم ميليون.

بعد به او گفتم: اين خواجه نصير طوسى كه راجع به يك شكل هندسى، يك كتاب نوشته و قريب پانصد هزار حكم از آن استنباط كرده، شما آن كتاب و خود خواجه را مى شناسى؟

گفت: نخير.

بعد راجع شخصيت خواجه صحبت كرديم و به او گفتيم: اين خواجه وقتى كه در بغداد حالش دگرگون شد و ديد دارد از اين نشانه به جوار الهى ارتحال مى كند، وصيت كرد:

مرا از كنار امام هفتم، باب الحوائج الى الله، از اين معقل و پناهگاه بيرون نبريد و در عيبه به خاك بسپارند و روى قبر در پيشگاه امام هفتم؛ مثلا نوشته نشود، آيت الله علامه اين امام است، حجه الله. قرآن ناطق و امام ملك و ملكوت است. روى قبر من بنويسيد: و كلبهم باسط ذراعيه بالوصيد.

و اين عالمى است صاحب اين همه كتاب در حكمت، فلسفه، عرفان، رياضيات، فقه و اصول، علوم غريبه، معمارى و مهندسى و بنا كننده رصد خانه مراغه و صاحب زيج ايلخانى و بالاخره خواجه نصير الدين طوسى و استاد بشر و استاد كل فى الكل. اما در پيشگاه امام هفتم اين طور وصيت مى كند كه روى قبرش بنويسند. (11)

### 12- دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند!

در عنفوان جوانى و آغاز درس زندگانى كه در مسجد جامع آمل سرگرم به صرف و تهجد عزمى راسخ و ارادتى ثابت داشتم؛ در رؤياى مبارك سحرى به ارض اقدس رضوى تشرف حاصل كردم و به زيادت جمال دل آراى ولى الله اعظم، ثامن الحجج، على بن موسى الرضا - عليه و على آبائه و ابنائه آلاف التحيه و الثناء - نائل شدم.

در آن ليله مباركه قبل از آن كه به حضور باهر النور امام عليه‌السلام مشرف شوم، مرا به مسجدى بردند كه در آن مزار حبيبى از احباء الله بود و! من فرمودند: در كنار اين تربى دو ركعت نماز حاجت بخوان و حاجت بخواه كه بر آورده است، من از روى عشق و علاقه مفرطى كه به علم داشتم نماز خواندم و از خداوند سبحان علم خواستم.

سپس به پيشگاه والاى امام هشتم، سلطان دين رضا - روحى لتربه الفداء، و خاك درش تاج سرم - رسيدم و عرض ادب نمودم، بدون آيين كه سخنى بگويم، امام كه آگاه به سر من بود و اشتياق و التهاب و تشنگى مرا براى تحصيل آب حيات علم مى دانست فرمود: نزديك بيا!

نزديك رفتم و چشم به روى امام گشودم، دردم با دهانش آب دهانش را جمع كرد و بر لب آورد و به من اشارت فرمود كه: بنوش، امام خم شد و من زيانم را در آوردم و با تمام حرص و رلع كه خواستم لب هاى امام را بخودم، از كوثر دهانش آن آب حيات را بوسيدم و در عمان حال به قلبم خطور كرد كه اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله آب دهانش را به لبش آورد و من آن را بخوردم كه هزار در علم و از هر درس هزار در ديگرى به دوى من گشوده شد.

پس از آن امام عليه‌السلام طى الارض را عملا به من بنمود، كه از آن خواب نوشين شيرين كه از هزاران سال بيدارى من بهتر بود به در آمدم، به آن نويد سحرگاهى اميدوارم كه روزى به گفتار حافظ شيرين سخن به ترنم آيم كه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند |  | وندر آن ظلمت شب آب حياتم دادند |
| چه مبارك سحرى بودوچه فرخنده شبى |  | آن شب قدر كه اين تازه براتم دادند (12) |

### 13- زهى مراتب خوابى كه به ز بيدارى است!

اينجانب بنابر فرموده شيخ الرئيس كه فرمود: از عوامل ضعف بينايى چشم، خوابيدن با شكم سير است و لازم است بين غذاى شب و خوابيدن فاصله انداخت.، هميشه مقيد بودم شام را سر شب صرف كنم تا فاصله مورد نظر شيخ را مراعات كرده باشم كه مبادا خداى نكرده چشمم كه يكى از مهم ترين سرمايه هاى كسب دانش و پيمودن راه كمال است ضرر ببيند و اين امر سبب شود كه از تحصيل علم و كمال باز بمانم (يا در شب حتى الامكان از خوردن غذا خوددارى كنم.)

ولى با اين همه شبى از شب ها (در شب چهار شنبه 29 جمادى الاول 1405 قمرى برابر با اول اسفند 1363) شامم به تاءخير افتاد و متاءسفانه بعد از شام خواب شديدى بر من عارض شد.

براى اينكه فرموده شيخ را عمل كرده باشم، بلند شدم و شروع كردم به قدم زدن و تا دوازده نصف شب بيدار بودم، ولى بر اثر شدت حالت خواب نتوانستم از خوابيدن خوددارى كنم، لذا خوابيدم.

خواب شيرين بود و رؤياى شيرين تر كه به زيادت حضرت ثامن الحجج، على بن موسى الرضا عليه‌السلام تشرف حاصل كردم. در ابتدا به اشاره تفهيم فرمودند كه: چرا كمتر خودت را به ما نشان مى دهى و پس از آن به عبارت صريح به من فرمودند، اين قدر خودت را زحمت مده، ما چشم تو را تا آخر عمر ضمانت مى كنيم..

الحمد لله كه از اين بشارت آن ولى الله اعظم كه به لقب ضامن هم شناخته شده است، برايم، يقين حاصل است كه هر او كريمه من تا آخرين دقايق عمرم بينا خواهند بود، چون ضامنشان معتبر است، چنانكه مشمول الطاف ديگر آن حضرت نيز بوديم و هستيم.

و آن حضرت فرمود: چرا كمتر خودت را به ما نشان مى دهى؟

شايد علتش اين بود كه در آن اوان، بر اثر تراكم اشتغال درس و بحث و تصنيف و تصحيح، مدتى به زيارت حضرت بى بى ستى فاطمه معصومه عليه‌السلام خواهر آن جناب توفيق نيافتم و تشرف حاصل نكردم. شگفت اين كه در آن شب اصلا انديشه آن جناب در خاطرم نبود. (13)

### 14- عظمت شخصيت علامه حسن زاده

علامه كبير و مفسر قرآن حضرت آيه الله طباطبايى قدس سده در وصف اين شاگرد فرهيخته و ممتازش مى فرمايند: شخصيت آقاى حسن زاده را جز امام زمان عليه‌السلامكسى بدان پى نبرده است. (14)

### 15- سر تواضع

تواضع و فروتنى از سجاياى برگزيده مردان خداست و اصولا تا تواضع و فروتنى نباشد، انسان شايسته رسيدن به هيچ مقام معنوى نخواهد بود؛ چرا كه عزت و رفعت مقام انسان به دست خداست و اين فرموده نورانى معصوم است كه: من تواضع لله رفعه؛ آنكه به خاطر خداوند نسبت به بندگان خدا متواضع باشد تا خداوند مقامى رفيع به او اعطا خواهر كرد.

### 16- رؤياى صادقه

هر كسى در مدت زندگى خود خواب هايى مى بيند، اين كمترين وقتى در عالم خواب لوحى زرين را از دستى سيمين گرفت كه در آن به زيباترين خط درخشنده و فروزان با آب طلا نوشته بود: يا حسن خذ الكتاب بقوه. و نيز وقتى در عالم خواب مرحوم استاد آيت الله حاج شيخ محمد تقى آملى در ضمن هدايا و تحفى به من فرمود: التوحيد ان تنسى غير الله. و نيز وقتى ديگر در عالم خواب مرحوم استاد علامه جامع علوم معقول و منقول آقا شيخ محمد حسين معروف به فاضل تونى به من فرمود: قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله علم الحكمه متن المعارف با معرفه الحكمه متن المعارف كه اين شك در بيدارى برايم پيش آمد و از اين گونه خواب ها در القاى آيات و روايات برزخى برايم پيش آمد كه جداگانه در دفتر خاطرم ضبط كرده ام و لكن هيچ يك مانند اين دو واقعه در عالم خواب برايم شگفت نبود، يكى اين كه شبى در خواب ديدم كه كتابى خطى به اسمى خاص داراى جلدى چنين و چنان و آسيبى بدو رسيده ووو كه فرداى آن شب آن كتاب را كتاب فروشى سيار برايم آورده كه به حقيقت اوصاف كتاب در خواب و بيدارى يكى بود تفصيل آن را در دفتر ياد شده نگاشته ام.

و ديگر اين كه وقتى جلد اول تكلمه منهاج البراعه تمام شده بود شرح خطبه 236 آن به اتمام رسيد كه آخر آن اين است: حوطوا قواصى الاسلام و كتاب براى چاپ حاضر شده بود، يكى از آشنايان كه مريض شده بود برايم نامه نوشت كه هم من مريضم از من عيادتى بفرماييد و هم خوابى اين چنين شما را ديده ام. به عيادتش رفتم رو كرد به من و گفت: آقا من شما را در خواب ديدم كه با هم سفر مرديم او تونلى در آمديم كه در كنار آن تونل سبزه و مرغزار و نزهتگاه خيلى زيبايى بود و شما در آن جا رفتيد و نشستيد و مشغول نوشتن شديد و من به دست سما نگاه مى كردم كه داريد چه مى نويسيد. اين عبارت به چشم خورد: حوطوا. (15)

### 17- واقعه بعد از نماز صبح جمعه

بعد از نماز صبح جمعه 15 ج 2 سنه 1389 هجرى قمرى. شهريور 1348 هجرى شمسى، در حال توجه نشسته بودم، پس از برها اى بدنم به ارتعاش ‍ آمد ولى خفيف بود، بعد از چند لحظه اى شنيدم شخصى با زبان بسيار شيوا و شيرين اين آيه كريمه را قرائت مى كند: ان الله و ملائكه يصلون على النبى يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليما. ولى من آن شخص را نمى ديدم، و من هم از شنيدن آن آيه صلوات مى فرستادم. در آن حال يكى به من گفت: بگو يا رسول الله، و من پى در پى مى گفتم با رسول الله. و پس از آن با جمعى از مخلوقى خاص محشور شدم كه تلاوت آيه فوق براى اين جهت بود كه روز جمعه بود، و ذكر صلوات در اين روز بسيار تاءكيد شده است. (16)

### 18- واقعه شنيدن اذان

در بعد از ظهر جمعه هشتم ذوالحجه 1387 هجرى قمرى. كه روز ترويه بود، در حالتى بودم كه ديدم صداى اذان به گوشم مى آيد و تنم مى لرزد، و مؤذن در پهلوى راست من ايستاده است، ولكن من به كلى چشم به سوى او نگشودم و جمال مباركش را به نحو كامل زيادت نكردم، فقط شيخ حضرتش گاه گاهى جلوه مى كرد و پنهان مى شد؛ از يكى ديگر كه شخص او را ديدم ولى او را نشناختم، پرسيدم اين مؤ ذن كيست كه بدين شيوايى و دلربايى اذان مى گويد؟ گفت: اين جناب پيغمبر خاتم محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله است، از شنيدن اين بشارت چنان گريه بر من مستولى شده است كه از آن حال باز آمده ام. (17)

# فصل اول: سيماى پيامبر خاتم حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله

## بخش اول: خداشناسى

### 19- شناخت خدا با خدا

از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله پرسش شد: به چه خدايت را شناختى؟

فرمود: با خدا، اشيا را شناختم.

همچنين امير مؤمنان عليه‌السلام مى فرمايد: با خدا، خدا را (18) بشناسيد.

### 20- داناترين مردم به خدا

علم الهدى سيد مرتضى از رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت كرده است كه آن جناب فرمود، اعلمكم بنفسه اعلمكم بربه؛ داناترين مردم به خويشتن، داناترين آنان به خداست. (19)

### 21- نشانه معرفت خداوندى

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: هر كس خدا و عظمت او را بشناسد، دهانش را از سخن، و شكمش را از طعام، باز دارد و خود را به نماز و روزه مشغول سازد.

پس مردم گفتند: پدر و مادرمان فدايت اى رسول خدا! آيا اين گونه اشخاص، از اولياى خدايند؟

فرمود: اولياى خدا سكوت كنند، و سكوت شان تفكر باشد، و سخن گويند و سخن شان ذكر باشد، و نظرشان عبرت است، و نطق كنند نطق شان حكمت باشد. راه رفتن شان ميان مردم بركت است. اگر خدا براى آنان اجلى مقرر نفرموده بود، از ترس عذاب و شوق به ثواب، ارواحشان در اجسادشان نمى گنجيد. (20)

### 22- گاه خداشناسى

هر كس چشم بصيرتش باز باشد، سر فرمايش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله را در مى يابد، كه فرمود:

من عرف نفسه، فقد عرف ريه.

روايت شده است كه يكى از زنان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله، از ايشان پرسيد: چه زمانى انسان خدايش را مى شناسد؟

حضرت فرمود: وقتى كه خود را بشناسد. (21)

### 23- رؤيت با ديدگان قلب

محمد بن فضيل گفته اين از ابوالحسن عليه‌السلام پرسيدم: آيا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله خداى عزوجل را ديد؟

فرمود: آرى، با قلبش او را ديد. مگر اين آيه را نشنيده اى: ما كذب الفؤ اد ماراى؛ يعنى او را با چشم نديد، بلكه با قلب و فؤ اد ديد. (22)

### 24- ديدن خدا با قلب

در كتاب كافى از محمد بن ابى عبدالله از على بن ابى القاسم از يعقوب بن اسحاق نقل مى كند كه مى گويد: به ابو محمد عليه‌السلام نوشتم و از آن حضرت پرسيدم: چگونه بنده خدايش را عبادت مى كند، در حالى كه او را نمى بيند؟

آن حضرت اين گونه توقيع فرمودند: اى ابو يوسف! سرور و مولايم و ولى نعمت من و پدرانم، بزرگ تر از آن است كه ديده شود.

باز پرسيدم: آيا پيامبر خدا عليه‌السلام پروردگارش را ديد؟

توقيع فرمود: خداى تبارك و تعالى به رسول خود، از نود عظمتش آنچه را كه دوست داشت، به ديد قلبش نشان داد. (23)

### 25- داناترين مردم

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: داناترين شما به خود، داناترين شما به پروردگار خود است. (24)

### 26- نگهداشت ادب در نزد خداى متعال

رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله براى ديدن گوسفندانش به در رفت، شبان برهنه بود و از جامه خويش شپش مى جست؛ چون ديد پيغمبر به سويش ‍ مى آيد، لباس به تن كرد؛ پس حضرت او را از سمتش بر كنار نمود و فرمود: ما اهل بيتى هستيم كه كسى را كه ادب به خدا نباشد و در خلوت از او حيا ندارد استخدام نمى كنيم. (25)

### 27- معرفت نفس

يكى از همسران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از او پرسيد كه: چه وقت انسان خداى خود را شناسد؟

پاسخ فرمود: وقتى كه نفس خويش را شناسد. (26)

### 28- خلقت آدم

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مردى را ديد كه بر صورت شخصى ديگر سيلى نواخت، حضرت بدو فرمود: بر صورتش سيلى مزن؛ زيرا خداوند، آدم را بر صورت او خلق فرموده كه مقصود اين است كه او را بر صورت اين وجه خلق فرموده است. (27)

### 29- زراعت كار بشر نيست

از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت شده كه آن حضرت فرمود: لا يقولن احدكم زراعت و ليقل حرثت؛ هيچ يك از شما نگويد زراعت كردم، بلكه بگويد كشت كردم. (28)

## بخش دوم: نماز حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله

### 30- گفتگو با خدا

پيامبر بزرگوار اسلام فرمود:

اگر مى خواهيد با خدا گفتگو كنيد نماز بخوانيد، و اگر مى خواهيد خدا با شما گفتگو كند قرآن بخوانيد. (29)

### 31- من خداى جفاكار نيستم!

ديلمى رضوان الله تعالى عليه، در باب سيزدهم و ديگر در انتهاى باب بيستم كتاب ارشاد القلوب، از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل مى نمايد كه: خداوند متعال فرموده است: هر كس محدث شود و وضو نگيرد، بر من جفا مرده است، و هر كس محدث شود و وضو گيرد و دو ركعت نماز نخواند، او نيز بر من ظلم كرده است، و كسى كه دو ركعت را بخواند وليكن دعا نكند، او هم جفا كرده است، و آن كس كه محدث شود، سپس وضو گيرد و دو ركعت نماز به جاى آرد و دعا كند و در امر دين و دنيايش از من حاجت طلبد، اگر اجابتش نكنم، من به او جفا كرده ام، ولى من خدايى ستمكار نيستم. (30)

### 32- چهار عضو مطهر

امتى الغر المحجلون يوم القيامه من آثار الوضوء. گفت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله: امت من روى سپيده و دست و پاى سفيد باشند از اثر دست و روى شستن. (31) بدانكه! ايزد تعالى چون نماز را واجب كرد، نخواست كه بندگان وى به دنيا آلوده به خدمت آيند، ايشان را فرمود كه وضو كنند و با اين چهار عضو مخصوص كرد؛ زيرا كه آدم اول روى به درخت گندم كرد و پاى برفت و به دست از درخت گندم باز كرد و بر سر نهاد و بر حوا آورد، ايزد عز اسمه اين چهار عضو گناهكار را بفرمود شستن به گاه خدمت. انتهى. (32)

### 33- ثوب وضو، خواندن نماز

امام باقر عليه‌السلام روايت مى كند كه: روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نماز صبح را با يارانش خواند و بعد از نماز، با آنان نشست و گفتگو نمود تا اينكه خورشيد طلوع كرد و مردم يكى بعد از ديگرى رفتند تا اينكه دو نفر ماند؛ يكى انصارى و ديگرى ثقفى.

حضرت به آن دو مرد فرمود: من فهميدم كه شما سؤالى داريد كه مى خواهيد آن را بپرسيد. اگر خواستيد مى توانم قبل از اينكه شما بپرسيد من از آن خبر دهم و اگر مى خواهيد خودتان بپرسيد.

گفتند: بلكه سما خبر دهيد اى رسول خدا! زيرا اين براى نابينا روشن تر و از شك دور كننده تر ماست و ايمان را محكم تر مى كند.

پس حضرت فرمود: اما تو اى برادر انصارى! از قبيله اى هستى كه اهل ايثار هستند. و تو روستايى هستى و اين ثقفى چادر نشين است. آيا در پرستش ‍ عم ايثار مى كنى؟

گفت: بلى.

فرمود: اما تو اى برادر ثقفى! آمده اى كه از وضو و نماز و اينكه در آنها چه ثوابى براى تو مى باشد، بپرسى.

گفت: بلى.

فرمود: پس بدان وقتى كه دستت را به آب زدى و بسم الله گفتى، آن گناهانى رخ كه دستانت انجام داده اند، مى ريزد. و هنگامى كه صورت و دستانت را شستى، گناهان از راست و چپ تو مى ريزند. و هنگامى كه سروپاهايت را مسح كردى، آن گناهانى كه با پاهايت به سوى آنها رفتى، مى ريزد اين ثوابى است در وضو كه براى تو مى باشد. و هنگامى كه به نماز برخاستى و حضور پيدا كردى و سوره خمد و يا يكى از سوره هاى ديگر را به خست توانت، خواندى، ركوع كردى و ركوعت را تمام نمودى و به سجده رفتى و تشهد خواندى و سلام نماز را دادى، خداوند تمام گناهانى را كه بين دو نماز انجام دادى مى بخشد. و اين هم ثواب تو در نمازت. اما تو اى برادر انصارى! آمده اى كه از حج و عمره و ثواب آنها بپرسى.

گفت: بلى.

فرمود: پس بدان وقتى كه به راه حج متوجه شدى و مركبت را سوار گشتى و بسم الله گفتى، همين كه مركبت به راه افتاد و قدم هايش را برداشت و به زمين گذاشت، خداوند متعال به تعداد آنها حسنه مى نويسد و گناه تو را محو مى كند و زمانى كه محرم شدى و لبيك گفتى، خداوند براى هر يك لبيك گفتن، ده حسنه مى نويسد و ده گناه را محو مى كند. و وقتى كه هفت باز بيت خدا را طواف نمودى اين نزد خدا عهد و پيمان و ذكرى براى توست و خداوند بعد از آن حيا مى كند كه تو را عذاب نمايد و هنگامى كه نزد مقام ابراهيم دو ركعت نماز خواندى، خداوند براى تو به واسطه آن دو ركعت، دو هزار ركعت نماز مقبول مى نويسد.

و زمانى كه هفت باز سعى بين صفا و مروه نمودى، ثواب و اجر اين عمل نزد خداوند مانند اجر كسى است كه پياده از شهر خود به حج برود و مانند ثواب كسى است كه هفتاد بنده مؤمن را آزاد كرده باشد. و وقتى تا غروب آفتاب در عرفات ماندى، اگر گناهى به اندازه ريگ بيابان و كف دريا داشته باشى، خداوند آنها را براى تو مى آمرزد. و هنگامى كه قربانى خود را ذبح كردى يا شترت را نحر نمودى، خداوند براى تو به هر قطره خون آنها، حسنه اى مى نويسد كه معادل است با ثواب آنچه كه در باقى مانده عمرت انجام مى دهى. و زمانى كه هفت بار طواف زيارت به جاى آوردى و دو مقام ابراهيم، دو ركعت نماز خواندى، فرشته اى بزرگوار بر شانه تو مى زند و مى گويد: خداوند گناهان گذشته را براى تو آمرزد، تا 120 روز ديگر اعمال تازه ات را آغاز كن.

آن دو مرد گفتند: براى همين آمده بوديم.

### 34- نماز پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله

در روايات معراجيه آمده است كه: رسول اكرم عليه‌السلام در ركعت نخستين سوره حمد و توحيد را قرائت كرد، و در ركعت دوم حمد و سوره قدر را. (33)

### 35- اولين قبله

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در مقابل حجر الاسود نماز مى خواند، هم رو به بيت المقدس بود و هم كعبه را جلو قرار مى داد و اين آيات را مى خواند و هيچ كس هم او را نمى ديد:

و اذا قراءت القرآن جعلنا بينك و بين الذين لايؤ منون بالاخره حجابا مستورا؛

وقتى كه قرآن مى خوانى، خدا بين تو و كسانى كه ايمان ندارند پرده اى قرار داده است. (34)

اولئك الذين طبع الله على قلوبهم؛ آنان كسانى هستند كه خدا به قلب هاى آنها مهر زده است. (35)

و جعلنا على قلوبهم اكنه ان يفقهوه و فى آذانهم و قرا؛ بر قلب هاى آنان پرده قرار داده ايم كه فهم آن نتوانند كرد و گوش هاى آنها از شنيدن حق، سنگين است. (36)

افرايت من اتخذ الهه هواه و اضله الله على علم و ختم على سمعه و قلبه و جعل على بصره غشاوه؛ آيا ديدى كسى را كه هواى نفس را خداى خود قرار داده و خدا او را گمراه كرده و بر گوش و قلبش مهر زده و جلو چشمش، پرده اى نهاده است. (37)

### 36- دو ركعت نماز براى پيروزى

در جنگ خندق وقتى كه محاصره مدينه شدت يافت و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ديد كه مردم مى نالند، به مكان مسجد فتح رفت و دو ركعت نماز خواند و فرمود: خداوندا! اگر اين گروه هلاك شوند، در روى زمين كسى نيست تا تو را بپرسند. (38)

### 37- سجده پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله

رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله در شب نيمه شعبان در سجده مى فرمود: سجد لك سوادى و خيالى و آمن بك فؤ ادى كه به جاى بياضى در نسخه ياد شده فوادى آمده است. (39)

### 38- رحمت واسعه الهى را تنگ نكنيد!

در حديث است كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در حال نماز بود كه مردى باديه نشين در نماز خود چنين مى گفت: خداوندا! من و محمد را مشمول رحمت خويش قرار ده و نه كسى ديگر را!

پس چون پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نماز را سلام گفت، خطاب به باديه نشين فرمود: رحمت واسعه الهى را تنگ كردى (محدود و سنگچين نمودى) . (40)

### 39- قرب رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله

حضرت خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: لى مع الله وقت لا يسعنى فيه ملك مقرب و لانبى مرسل؛ يعنى مرا با خداوند وقتى است كه در آن هيچ ملك مقرب و هيچ پيغمبر مرسل نمى گنجد.

و از اين پيغمبران مرسل يكى خود آن حضرت است، سبحان الله از حلاوت گفتار. به حكم حديث شريف قدسى: لايسعنى ارضى و سمائى، و لكن يسعنى قلب عبدى المؤمن دل محل ظهور تجليان انوار الهى است. (41)

### 40- تعيين قبله

رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله پس از آن كه مبعوث به رسالت شده است، سيزده سال در مكه، و يك سال و چند ماه در مدينه به سوى بيت المقدس ‍ نماز مى خواند.

پس از آن از جانب حق تعالى فرمان فول وجهك شطر المسجد الحرام (42) فرا رسيده است، و رسول الله ماءمور به صرف از بيت المقدس به سوى مكه شده است، و كعبه قبله مسلمان گرديده است.

از مدينه تا مكه به مسافت قريب صد فرسنگ است، رسول الله رو به كعبه ايستاد و فرمود: محرابى على الميزاب يعنى اين گونه كه من ايستاده ام، مستقيم به سمت ناودان كعبه و مواجه آنم.

اين تعيين جهت و سمت قبله به سوى ميزاب كعبه بدون اعمال آلات نجومى و قواعد رياضى و هيوى و يا در دست داشتن زيج و ديگر منابع طول و عرض جغرافيايى، در غايت دقت و استواء صورت گرفته است.

علاوه اين كه رسول الله با مردم بيت المقدس در نماز ظهر ايستاده بود، و در اثناى نماز ماءمور به صرف قبله از بيت المقدس به سوى كعبه شده است. (43)

### 41- دل در نماز دار!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ور نباشد خشوع و دمسازى |  | ديو با سبلتش كند بازى |

دمساز با سين سعفص بر وزن شهباز به معنى محب و موافق به مدعا و هم نفس و همراز است.

روايت است كه: مردى در مسجد مدينه به نماز ايستاده بود و با ريشش ‍ بازى مى كرد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اگر دلش با خدايش ‍ باشد، با ريشش بازى نمى كند.! (44)

### 42- حكم نماز آيات

روزى كه ابراهيم، فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله وفات كرده بود، سه سنت جارى شده است، يكى اين كه آفتاب منكسف شد، مردم گفتند: چون فرزند رسول خدا وفات كرده است، آفتاب منكسف شده است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به منبر رفت و پس از حمد و ثناى الهى فرمود، اى مردم! آفتاب و ماه دو آيت از آيات الهى اند كه به امر او سير مى كنند و مطيع فرمان اويند، به ممات و حيات كسى منكسف نمى شوند. پس هرگاه انكساف ماه يا آفتاب روى داد، نماز بخوانيد.

سپس از منبر فرود آمد و با مردم صلات كسوف به جاى آورد.

منطق شريعت اين گونه است كه متن علم و صرف حقيقت است. يكى حرف گزاف در دين الهى ره ندارد. و نفى كسوف شمس و قمر به موت و حيات كسى، خود از اعظم آيات نبوت و دليل صدق آن حضرت عليه‌السلام است.

آن سه سنت كه در حديث آمده است، در مرآه العقول گويد: احدى السنن وجوب الصلوه للكسوف، و الثانيه عدم وجوب الصلوه رجحانها على الطفل قبل ان يصليت و الثلاثه عدم نزول الوالد فى قبر الوالد؛

يعنى يكى از آن سه سنت، وجوب صلات كسوف است و دوم عدم وجوب و رجحان صلات كسوف بر طفلى كه هنوز نماز بر او واجب نشده است. و سوم عدم نزول والد در قبر والد (كه كراهت دارد پدر فرزندش را به خاك بسپارد. (45)

### 43- نماز واقعى

اين بنده گويد كه: صدر اين حديث الحمد لله رب العالمين هى السبع المثانى و القرآن العظيم الذى اوتيته. سرى عظيم است براى اهل سر كه چون سعيد بعد از نماز عذر آورد به اين كه، با رسول الله! در نماز بودم، كاءن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: نماز منم، من كه گفتن: به سوى من بيا! يعنى به سوى نماز بيا.

و ذيل اين حديث هم راستى بحر عميق است، وقتى در عالم رؤيا به اين محروم گفتند هر چه خواهى از سوره فاتحه. (46)

### 44- نماز بر پيكر نجاشى

وقتى نجاشى پادشاه حبشه از دنيا رفت، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله مردم را در بقيع جمع كرد و از دور بر جنازه او نماز خواند. بعد از آن خبر موت نجاشى از حبشه رسيد. نجاشى چنانكه در تواريخ مسطور است، مسلمين را ماءوا داد و تصديق رسالت حضرت را نمود. (47)

45 - دعاى قنوت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله

قنوتى است كه در فردوس العارفين از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل نموده است: اللهم ارزقنى حبك و حب ما تحفه، و حب من حبك، و العمل الذى يبلغنى الى حبك، و اجعل حبك احب الاشياء الى

### 46- نتيجه صلوات فرستادن

صلوات بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله فعلى از افعال ما است و علم و عمل هر دو جوهرند كه گوهر انسان را مى سازند و عين حقيقت و ذات انسان مى شوند. و انسان كامل مبراى از امكان استعدادى است كه در كمال به فعليت رسيده است هر چند عبد شكور است پس بران كه صلوات عائد ما مى شود كه از نقض به كمال و از قوه به فعليت مى رويم نه عائد آنكه خود عارى از قوت است. (48)

### 47- همچون الاغ محشور مى شود

از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت شده است كه: هر كس افعال نمازش ‍ جز آنچه باشد كه امام در نماز انجام مى دهد باشد، با سرى چون الاغ محشور مى شود. (49)

### 48- تمثل سيماى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله

در مبارك سحر ليله چهارشنبه هفدهم ربيع المولود 1402 هجرى قمرى مطابق بيست و سوم در ماه 1360 هجرى شمسى شب فرخنده ميلاد خاتم انبياء صلى‌الله‌عليه‌وآله و وصى او صادق آل محمد عليه الصلوه والسلام كه به ترقيم رساله انه الحق - به عنوان يادنامه استاد علامه طباطبايى كه شب شصتم از رحلت آن جناب بود - اشتغال داشتم، ناگهان مثال مباركش ‍ با سيماى نورانى كه از سيماهم فى وجوههم من اثر السجود حكايت مى نمود، برايم متمثل شد - فتمثل لنا بشرا سويا - و تعقدى نمود كه با لهجه اى شيرين و دلنشين از طيب طوبت و حسن سيرت و سربرتم بشارتم داد تا چند لحظه اى در حضور انورش مشرف بودم، و چون به خود آمدم تعبير رفت كه اين تحفه و هديه انه الحق مرضى خاطر آن متاءله به حق است و بر اين صحيفه عمل چند روزه ام به رسم عيدى عيد سعيد ميلاد نبى و وصى مهر قبول خورده است. (50)

### 49- نماز نور چشم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: ان الله جعل قره عينى فى الصلوه و حببها الى.

همانا خدا نود چشم مرا در نماز قرار داد و آن را محبوب من نمود. (51)

## بخش سوم: اذكار و ادعيه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله

### 50- توصيه به ذكر خداوندى

از سخن بسيار، پرهيز كن! شيخ الطايفه در امالى، به اسنادش از ابو عمر نقل مى كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: جز به ذكر خدا، زياده مگوييد؛ چه سخن بسيار كه در آن ذكر خداوند نباشد، قلب را قساوت بخشد و دورترين مردم از خداوند، شخصى قسى القلب است.

شيخ اين روايت را اولين حديث كتابى امالى خود قرار داده و در اين كار مقصودى خاص داشته است. (52)

### 51- به ياد و ذكر خدا باشيد

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: در باغهاى بهشت بخراميد!

پرسيدند: باغ هاى بهشت چيست؟

فرمود: ذكر خدا در صبح و شب. پس به ياد و ذكر خدا باشيد. هر كس كه خواهد بداند، چه قدر و منزلتى نزد خداى دارد، بنگرد كه قدر و منزلت خداى نزد او چقدر است؟ چون خداوند بنده اش را همان اندازه قدر مى نهد، كه بنده او را.

بدانيد كه بهترين و پاكيزه ترين و والاترين اعمالتان نزد خداوند، و بهتر از هر چيزى كه خورشيد براى آن تابيده است، ذكر و ياد خداوند سبحان است. خداى تعالى فرموده است، من همنشين كسى هستم كه به ذكر و ياد من باشد، و چه منزلت و ارزشى بالاتر از همنشينى با خداى سبحان است؟! (53)

### 52- خوشا به حال قائل لا اله الا الله

ثقه الاسلام كلينى در كتاب دعاى اصول كافى از امام صادق عليه‌السلام نقل مى نمايد كه جبرييل به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت: خوشا به حال كسى از امت تو كه بگويد: لا اله الا الله وحده وحده وحده.

شيخ صدوق نيز اين روايت را در باب ثواب موحدان و عارفان در كتاب توحيد از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده است. (54)

### 53- ثواب لا اله الا الله

زيد بن ازقم از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و نيز از امام صادق عليه‌السلام روايت مى كند كه فرمود: هر كس لا اله الا الله را با اخلاص بگويد، وارد بهشت شود، و اخلاص آن است كه لا اله الا الله او را از محرمات خداوند عزوجل باز دارد.

و ذكر، خروج از ياد و ذكر ما سوى الله، به واسطه فراموش نمودن غير او كلمه لا اله الا الله ذكرى است مركب از نفى و اثبات. با نفى، مواد فاسدى كه از آنها مرض قلب و قيود روح متولد مى شود، زايل مى گردد و با اثبات الا الله صحت و سلامتى قلب از رذايل اخلاقى حاصل مى شود. (55)

### 54- دو عديل و وزان هم

در آداب شب نيمه شعبان ماءثور است كه حضرت خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله در سجده مى فرمود: سجد لك سوادى و خيالى و آمن بك فؤ ادى آدم و عالم در تكرين وزان و عديل يكديگرند. (56)

### 55- ذكر تسبيح سنگريزه

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله سنگريزه هايى را بر كف دستش گذاشت و همه گفتند: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر. (57)

### 56- عظمت لا اله الا الله

رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود كه: كل حسنه يعملها الرجل توزن يوم القيامه الا شهاده ان لا اله الا الله فانها لا توضع فى الميزان و وضعت السماوات و الارضون السبع و ما فيهن كان لا اله الا الله ارجح من ذلك.

به پارسى اين كه: در روز رستاخيز هر كار نيك سنجيده شود جز گواهى دادن به لا اله الا الله كه آن را در ترازو ننهند؛ چه اگر در ترازو رود، آسمانها و زمين هاى هفتگانه با وى برابرى نكنند. كنايه از اين كه ثواب اين كلمه را نهايت نبود و به شما نيايد و هيچ چيز همسنگ او نگردد. (58)

### 57- آموزش ذكرى سبك

شيخ بهايى (ره) در كتاب نفيسش موسوم به اربعين حديثى از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده كه: شخصى به نام شيبه هذلى نزد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده و گفت: اى رسول خدا! من پير شده ام و سى من بالا رفته است و مرا توانايى به عمل نماز و روزه و حج و جهاد كه خود را به آنها عادت داده ام نمانده است، پس اى رسول الله! دستور سبك يادم ده تا خداى مرا از آن بهره رساند.

پيغمبر فرمود: گفتارت را دوباره باز گو كن.

شيبه سه باز سخنش را باز گو كرد.

رسول خدا گفت: در گرداگرد تو درخت و كلوخى نيست مگر اين كه از رحمت تو به گريه افتاد. چون نماز صبح را گزاردى ده باز بگو:

سبحان الله العظيم و بحمده و لا حول و لا قوه الا بالله العلى العظيم.

كه البته خداى عزوجل تو را به گفتن آن از كورى و ديوانگى و بيمارى خوره و تنگدستى و نادارى و رنج پيرى نگاه مى دارد.

شبيه گفت، اى رسول خدا! اين از براى دنياى من است، از براى آخرت چه بايد كرد؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: بعد از هر نماز مى گويى:

اللهم اهرنى من عندك، وافض على فضلك، وانشر على من رحمتك و انزل على من بركاتك.

شيبه اين كلمات را بگرفت و برفت.

پس رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اگر بدين دستور عمل كند و به عمد آن را ترك نگويد، درهاى هشتگانه بهشت به رويش گشوده شود، از هر كدام كه خواهد داخل بهشت شود. (59)

### 58- ستايش خداوندى

خطبه حضرت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در حجه الوداع بهترين شاهد بر مدعاى ماست و آن خطبه اين است:

همه ستايش ها از آن خداست، ما او را حمد مى كنيم و از وى كمك مى جوييم و به سوى وى باز مى گرديم و به خدا از شرور نفوس خويش و بدى هاى اعمال خويش پناه مى بريم، هر كس را خدا هدايت كند، هيچ كس، او را نمى تواند گمراه كند، و هر كس را خدا گمراه كند، هدايتگرى ندارد. (60)

### 59- نان و آب حاملان عرش

عبدالله سلام به حضور رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله تشرف حاصل كرد و از آن جناب سوالاتى بسيار شريف نمود و جواب هاى بسيار بلند و سودمند شنيد از جمله سؤالاتش اين كه از رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله درباره عرش پرسيد، رسول الله در جوابش بياناتى فرمود تا اين كه درباره نان و آب حمله عرش فرمودند: (61)

طعامكم التسبيح و شرابهم التهليل؛ طعام آنها تسبيح خداوندى و آشاميدنى شان تهليل الهى است. (62)

### 60- اللهم اجعل لى فى قلبى نورا

رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اللهم اجعل لى فى قلبى نورا و فى سمعى نورا و فى بصرى نورا. چون اين نور حاصل شود، خوشا به حالت. عزيزم! جد و جهد نما تا كاملى را بيابى و او تو را به راه اندازد و از حضيض نقصان به اوج كمال رساند. اين بيت را هم از اين كم ترين بشنو:

تحفه جان را چو سازى عقر راه قرب دوست

دوست را بابى به انواع عطايا و تحف

از آبه نور هم غافل مباش كه عددش نور است تا چنانكه خودش نور عين و عين نور است. با آداب آن نور على نور است. (63)

### 61- دعاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله

هر اسمى از اسماء الله اسم اعظم است، و اگر برخى از اسماء با برخى ديگر سنجيده شوند گفته مى شود، اين اسم بزرگ و آن اسم بزرگ تر و اين اسم عظيم و آن اسم اعظم مى باشد، لذا سيد بشر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اللهم انى اساءلك بكل اسم سميت به نفسك او انزلته فى كتابك او علمه احد من عبادك او استاءثرت به فى علم غيبك؛ يعنى خدايا! به هر نامى كه خود را به آن ناميدى، و يا آنرا در كتاب فرو فرستادى، و يا به بنده اى از بندگانت آموختى و يا آنرا در علم غيب خودت برگزيدى من از مى خواهم. (64)

### 62- دعاى شهادت

رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله نماز صبح بگزارد و بعد از نماز جوانى را در مسجد ديد كه پينگى مى زد و سرش را فرود مى آورد، رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله به او گفت: اى فلان! چگونه صبح كرده اى؟

گفت: يا رسول الله! صبح كرده ام در حالى كه صاحب يقينم.

رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله از گفتار وى به شگفت آمد و گفت: هر يقينى را حقيقتى است، حقيقت يقين تو چيست؟

گفت: اى رسول الله! يقينم مرا اندوهگين كرده و شبم را به بيدارى و روزهاى گرمم را به تشنگى كشانيده است، تا آن كه گويه من اكنون به عرش ‍ پروردگارم نگاه مى كنم كه براى حساب واداشته شده است و خلايق براى حساب محشورند و من در ميان آنانم و گويه كه به اهل بهشت مى نگرم كه در بهشت متنعم اند و يكديگر را مى شناسند و بر اريكه ها تكيه داده اند و گويا كه اهل آتش را مى بينم كه در آنش معذب اند و فرياد بر مى آورند و گويا كه من اكنون آواز زبانه آنش را مى شنوم كه بر گوش هاى من مى پيچد.

رسول الله به اصحاب خود فرمود: هذا عبد نور الله قلبه؛ اين بنده اى است كه خداوند دل او را به ايمان روشن كرده است.

سپس رسول الله بدو فرمود: الزم ما انت عليه؛ از اين حال جدا مشو.

آن جوان گفت، با رسول الله! براى من از خداوند بخواه كه در خدمت تو شهادت را روزى من گرداند.

رسول الله بخواست كه طولى نكشيد آن جوان در بعضى از غزوات نبى صلى‌الله‌عليه‌وآله بعد از نه نفرى كه وى دهمين بود شربت شهادت چشيد. (65)

### 63- دعاى همه انبياى الهى

شيخ بهائى (ره) در كشكول گويد: پدرم - طاب ثراه - به خط خود نوشت كه از رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت است كه: بهترين دعا، دعاى من و دعاى انبياء قبل از من است. و آن اين است:

لا اله الا الله وحده وحده وحده، لا شريك له، له الملك و له الحمد، يحيى و يميت و هو حى لا يموت بيده الخير و هو على كل شى ء قدير. (66)

### 64- دعاى معروف در آسمان ها

ابن بابويه - عليه الرحمه - از امام صادق عليه‌السلام - به سند معتبر روايت كرده است كه: روزى ابوذر - سلام الله عليه - بر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله گذشت، جبرئيل به صورت دحيه كلبى در خدمت آن حضرت به خلوت نشسته و سخنى در ميان داشت. بگذشت. جبرئيل گفت: يا رسول الله! ابوذر بر ما گذشت و سلام نكرد؛ اگر سلام مى كرد، ما او را جواب سلام مى گفتيم، به درستى كه او را دعايى هست كه در ميان اهل آسمانها معروف است؛ و چون من عروج كنم، از وى سؤ ال كن.

چون جبرئيل برفت، ابوذر بيامد. حضرت فرمود كه: اى ابوذر! چرا بر ما سلام نكردى؟

ابوذر گفت، چنين يافتم كه دحيه كلبى در حضورت بود و براى امرى او را به خلوت طلبيده اى، نخواستم كلام شما را قطع كنم.

حضرت فرمود كه: جبرئيل بود و چنين گفت.

ابوذر بسيار نادم شد. حضرت فرمود كه: چه دعاست كه خدا را به آن مى خوانى كه جبرئيل خبر داد كه در آسمانها معروف است؟

گفت: اين دعا را مى خوانم: اللهم انى اسالك الايمان بك و التصديق بنبيك و العافيه من جميع البلاء و الشكر على العافيه و الغنى عن شرار الناس (67)

### 65- يا نور السموات و الارض

در دعاى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده است: فيما نور و يا نور كل نور...

و در دعاى ديگرى كه جبرئيل به پيامبر آموخته، آمده است: بسم الله الرحمن الرحيم، يا نور السموات و الارض، يا جمال السموات و الارض ‍. (68)

### 66- خواندن خدا با اسم اعظم

در باب نوزدهم مصباح الشريعه آمده است كه:

سئل رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله عن اسم الله الاعظم؟ فقال: كل اسم من اسماء الله اعظم، ففرغ قلبك عن كل ما سواه، و ادعه باى اسم شئت فليس فى الحقيقه لله اسم دون اسم بل هو الله الواحد القهار. ترجمه آن به پارسى اين است كه: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله از اسم اعظم خدا پرسيدند.

فرمود: هر اسمى از اسماى خداى اعظم است، دل خويش را از غير خدا فارغ كن و او را به هر اسمى كه مى خواهى بخوان؛ زيرا در حقيقت براى خدا اسمى بدون ديگرى نيست، بلكه او خداى يگانه قهار است. (69)

### 67- خواندن خدا با اسماء الهى

از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت كرده اند كه: ان لله تسعه و تسعين اسما من دعا بها استجيب له و من احصاها دخل الجنه؛

خداى را نود و نه اسم است كه هر كس به آنها وى را بخواند دعايش اجابت مى شود و هر كس آنها را شمارش كند داخل بهشت مى شود. (70)

### 68- ذكر قلبى

چه نيكو فرموده است رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله كه: آيا شما را خبر ندهم به آنچه كه جهاد و غزوه شما در راه خداست؟ آن ذكر بارى سبحانه است. زيرا قدر اين نشاءه را نمى داند مگر آن كسى كه خدا را ذكر مى كند به ذكر مطلوب، چه اينكه حق تعالى جليس ذاكرش است، و جليس، مشهود ذاكر است، و هرگاه ذاكر حق سبحانه را كه جليس اوست مشاهده نكند ذاكر نيست.

سعى كن كه ذكر را قلب بگويد كه عمده حضور قلب است و گرنه ذكر با قلب ساهى پيكر بى روان و كالبد بى جانست.

### 69- بهترين عبادت

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: نه من كلمه اى چون لا اله الا الله گفته ام و نه كسانى كه پيش از من بوده اند. و نيز فرمود: بهترين عبادت، گفتن لا اله الا الله است.

### 70- شكر سايه خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله

الهى! مرا در سايه خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله داشتى، كه تو را يابم و بندگانت را دريابم؛ شكر اين موهبت چگونه گذارم. بارالها! ناپاك را به سويت بار نيست و بابندگانت كار نيست، دستم را بدار تا در راهت استوار باشم.

## بخش چهارم: قرآن و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله

### 71- تجلى دو سوره بقره و آل عمران در قيامت

پيغمبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

سوره بقره و آل عمران را بياموزيد، زيرا روز رستاخيز آنها دو نود تابانند، و همانند دو قطعه اى ابر سپيد يا دو پرده يا دو صف پرندگان بال و پر گشاده نگهداشته، بر بالاى سر آنكه آنها را ياد گرفته است سايه مى اندازد. (71)

### 72- ليله القدر حقيقى

مراد از ليله القدر در انا انزلناه فى ليله القدر، انا انزلناه فى ليله مباركه (72) خود حضرت خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله است كه منزل فيه و منزل اليه در حقيقت يكى است و منزل فيه، صدر مشروح آن جناب است.

الم نشرح لك صدرك، نزل به الروح الامين على قلبك (73) هر چند ظرف زمان آن به لحاظ نشاءه عنصرى، يكى از همين ليالى متعارف است. چه اينكه انسان كون جامع را كه ليله القدر و يوم الله است به لحاظ اين نشاءه مادى متى است كه وجود ظلى عنصرى او در امتداد ظرف زمان است.

پس منزل فيه در حقيقت و واقع قلب قلب آن حضرت است و بعد از آن به لحاظ ظرف زمان منزل فيه ليله القدر زمانى است كه منزل فيه ره لحاظى در منزل فيه است و هر دو وعاى منزل فيه است، چنانكه هر انسان عنصرى نسبت وعاى علمش هنگام تلقى معانى با وعاى زمان او چنين است. (74)

### 73- نزول قرآن در ليله القدر

ليله القدر بنيه انسان كامل است؛ يعنى قلبى كه عرش رحمان است و وسيع ترين قلبها است. خداى سبحان فرمود: روح الامين (جبرئيل) قرآن را بر قلب تو فرود آورد. و فرمود: ما قرآن را در شب مباركى فرو فرستاديم. اين قلب سينه منشرح است، و خداى فرمود: آيا ما سينه تو را منشرح نكرديم.

پس ليله قدر، سينه حضرت خاتم؛ يعنى بنيه خاتم؛ يعنى بنيه محمدى است و قدر بزرگى منزلت و جايگاه و شرف آن حضرت صلوات الله و سلامه عليه مى باشد و چنين سينه اى شايستگى آن را دارد كه در آن نزول قرآن انجام شود و به سوى آن نزول قرآن صورت گيرد و قابل و حامل حقايق باشد. خداى جل و علا فرمود: ما سخنى سنگين بر تو القاء مى كنيم.

خلاصه امر آن است كه قرآن كريم در ليله قدر مبارك زمانى، در ليله قدر مبارك ختمى كه سينه آقاى ما حضرت محمد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله است به يكبارگى نازل شده است، بخوان و بالا برو.

بدان كه همانگونه كه قلب مثلا بر گوشت صنوبرى شكل كه در طرف چپ سينه واقع است و نيز بر لطيفه ربانى كه به قلب جسمانى تعلق دارد اطلاق مى شود، همين سخن در ليله القدر به دو وجه ياد شده مى آيد، نمونه هاى فراوانى از اين دست تمثل وجود دارد. (75)

### 74- قرآن در قيامت

رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: قرآن را فرا بگيريد كه قرآن در قيامت نزد صاحبش، يعنى كسى كه آن را ياد گرفته و بدان كار بسته، در چهره جوانى نيكو روى رنگ برگشته مى آيد، پس بدو مى گويد: من بودم آن كه شبت را بيدار مى داشتم، و روزهايت را تشنه مى داشتم، و آب دهانت را خشك مى داشتم، و اشكت را روان مى داشتم، هر كجا باشى من با تو ام، هر بازرگانى در پى بازرگانى خود است، و من امروز براى تو در پى بازرگانى و سوداگرى ام. مژده درياب كه كرامتى از خداى عزوجل برايت خواهد بود؛ پس تاجى آوردند و بر سرش نهند، و امان به دست داست او عطا شود و جاودانى در بهشت ها به دست چپ او. و به دو حله خلعت پوشانده شوند. پس از آن بدانان گويند: اين پاداش شماست كه به فرزند خود قرآن تعليم داده ايد. (76)

### 75- انذار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله

خداوند مى فرمايد: انى فى خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار و الفلك التى تجرى فى البحر تما بنفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحيا به الارض بعد موتها و بث فيها من كل دابه و تصريف الرياح و السحاب المسخر بين السماء و الارض لايات لقوم يعقلون؛ محققا در خلقت آسمانها و زمين و رفت و آمد شب و روز و كشتى ها كه بر روى آب براى انتقاع خلق در حركتند و بارانى كه خدا از آسمان فرو فرستاد تا به آن آب زمين را بعد از مردن (و نابود شدن گياه) زنده كرد، سبز و خرم گرداند و در برانگيختن انواع حيوانات در زمين و در وزيدن بادها به هر طرف و در خلقت ابر مع ميان زمين و آسمان مسخر است، در همه اين امور (عالم چون همه با نظم و حكمت است) براى عاقلان، ادله اى واضح بر علم و قدرت آفريننده است. (77)

وقتى كه اين آيات نازل شد، مشهور است كه پيامبر فرمود: واى بر كسى كه اين آيات را ميان فكين خود بجود و در معناى آن تاءمل نكند. (78)

### 76- كثرت نامهاى خدا

از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت است كه، خداوند متعال را چهار هزار نام است، از هزار نام، جز او مس خبر ندارد، و هزار ديگر را خدا و فرشتگان مى دانند، هزار نام را خدا و ملايكه و پيامبران مى دانند، و هزار ديگر را مؤمنان، كه سيصد نام از آن در تورات است و سيصد نام در انجيل و سيصد نام ديگر در زبور، و صد نام در قرآن؛ كه نود نه نام از آن ظاهر است و يكى مكتوم؛ هر كس آنها را بتواند بشمارد وارد بهشت مى شود. (79)

### 77- فضيلت قل هو الله احد

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بر جنازه سعد بن معاذ نماز خواند و فرمود: نود هزار فرشته كه در ميان شان جبرييل حاضر بود در نماز او شركت جستند. از جبرييل پرسيدم: به چه علت استحقاق يافته است كه شما بر او نماز گزاريد؟

گفت: او سوره قل هو الله را دايم، چه ايستاده و چه نشسته و چه پياده و چه سواره و در حال رفتن و آمدن مى خواند. (80)

### 78- وجه تسميه سوره معرفت

جابر گويد، شخصى نماز گزار، سوره قل هو الله احدرا خواند؛ پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اين بنده اى است كه خدايش را شناخته است. از اين رو اين سوره، معرفت ناميده شد. (81)

### 79- بهترين پناهگاه

روايت شده است كه: پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله بر عثمان بن مظعون وارد شد، و او را به اين سوره قل هو الله احدو دو سوره بعد از آن تعويذ فرمود، و بدو گفت: به اين سوره ها پناه جو! كه پناهى بهتر از اين ها نخواهى يافت! (82)

### 80- اساس بناى آسمان و زمين

از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت شده است: هفت آسمان و هفت زمين بر قل هو الله احدبنا شده اند.

### 81- پيرى زودرس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله

به پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله عرض شد: پيرى زودرس اثرش را در شما نمايان كرده است فرمود: سوره هود و هم مانند آن پيرم كردند.

و در حديث ديگر از انس گويد كه: در پاسخ ابوبكر پس از اين جمله فرمود: سوره الحلقه و سوره واقعه و سوره النباء و سوره غاشيه.

### 82- توصيه هاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله

پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نا زنده بود كمال مراقبت در حفظ و پاسدارى از دستاوردهاى قرآن را داشت و به مسلمين توصيه مى فرمود: به اين ريسمان محكم الهى چنگ بزنيد و خود را از چاه ضلالت برهانيد. (83)

### 83- نزول آيه تطهير در شأن اله بيت عليه‌السلام

آيه كريمه انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در خانه ام سلمه، نازل شده و سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و فاطمه عليها‌السلام و حسن و حسين عليه‌السلام و فرا خواند و عبا را بر روى خود و آنان انداخته و فرموده است: هؤ لاء اهل بيتى، فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا.

در اين هنگام ام سلمه مى گويد: آيا من نيز با ايشان هستم، اى رسول خدا؟!

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد: تو بر مكان خودى و به سوى خير.

ابن اثير، از ريد بن ازقم نقل مى كند كه: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: من دو چيز را در ميان شما باقى مى گذارم كه اگر بدانها تمسك جوييد، هيچ گاه گمراه نشويد، يكى از آن دو، عظيم تر از ديگرى است؛ كتاب خدا كه ريسمانى است از آسمان به زمين؛ و ديگرى، اهل بيت من است، و (اين دو) از يكديگر جدا نشوند تا آن كه در حوض بر من وارد شوند، پس بنگريد كه پس از من با آنها چه مى كنيد!

و همچنين در همان كتاب است كه البراء گفته است: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را ديدم كه حسن بن على را بر شانه خويش نهاده، مى گفت: خداوندا! من او را دوست دارم؛ تو نيز او را دوست بدار!

و نيز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: حسين از من است و من از حسين ام؛ خداوندا! مسى را كه حسين را دوست بدارد، دوستدار، حسين، سبطى از اسباط است.

همچنين آمده است، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله، حسن و حسين و محسن را به اسامى پسران هارون، يعنى شبر و شبير و مبشر، نامگذارى فرمود.

گويم: اين حديث، اشاره اى است به فرمايش ديگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله كه به امير مؤمنان عليه‌السلام فرمود: تو نسبت به من چون هارونى براى موسى.

و شيعيان به تواتر، از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآلهنقل كرده اند: اين پسرم (حسين عليه‌السلام)

امام است و پسر امام، و او برادر امام و پدر هفت امام است، كه نهميهن آنها قائم شان است. (84)

### 84- شأن نزول بسم الله الرحمن الرحيم

يك وقت پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

هم اكنون سوره اى بر من نازل گرديد و (هنگامى كه شروع به خواند كرد ابتدا فرمود) : بسم الله الرحمن الرحيم

ابو داود به اسناد صحيح از اين عباس روايت كرده كه، پيامبر خدا، جدا شدن سوده اس از سوره ديگر را نمى شناخت - و در روايتى پايان يافتن سوره اى را نمى دانست - تا اينكه بسم الله الرحمن الرحيم بر او نازل گشت. (85)

### 85- ضرورت تلاوت بسم الله

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

هرگاه خواستيد (سوره الحمد لله) را بخوانيد بسم الله الرحمن الرحيم را هم بخوانيد؛ زيرا سوره حمد ام القرآن و سبع المثانى و بسم الله الرحمن الرحيم يكى از آيات آن مى باشد. (86)

### 86- آخرين آيه

مرحوم طبرسى در مجمع و ديگر مفسران، ماخذ و مصادر بسيارى آورده اند

كه وقتى آيه كريمه 280 سوره بقره نازل شد: و اتقوا يوما ترجعون فيه الى الله ثم توفى كل نفس ما كسبت و هم لا يظلمون (يعنى آخرين آيه اى كه بر پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نازل شد) حضرت جبرئيل به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله و جناب رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله به مردم فرمود كه: اين آيه را پس از آيه 280 سوره بقره قرار بدهيد. اين مطلب را مجمع و تفاسير ديگر از حضرت عامه و خاصه نقل كرده اند.

وقتى اين حديث را از مجمع البيان محضر مبارك جناب استاد شعرانى مى خوانديم، فرمود: رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله به فرمان جبرئيل فرمود كه اين آيه را، آيه 281 سوره بقره قرار بدهيد و حال آنكه اين آخرين آيه است كه بر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نازل شد و در اين آيه، چند روز جناب رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله حيات داشتند.

بعضى ها گفته اند: چند روزى، بعضى ها گفته اند چند ساعت. اختلافى كه دارند فقط در بيان مدت حيات رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله است، بعد از نزول اين آيه. اين تنزيلى را بر وفق انزالى قرار دادن است. (87)

### 87- قبول يا رد روايات

شيخ ابو الفتوح رازى در تفسير خود از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل مى كند كه: هر گاه روايتى از من به دستتان رسيد، آن را با كتاب خدا و ادله عقلى خود مقايسه كنيد؛ اگر با آنها موافق بود، آن را بپذيريد و گرنه آن را به ديوار بزنيد. (88)

### 88- ماءدبه الله

جناب رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: ان هذا القرآن ماءدبه الله فتعلموا ماءدبته ما استطعتم، و ان اصفر البيوت لبيت اصفر من كتاب الله (89)

ماءدبه به فتح دال و ضم آن اطعام مهمانى است. يعنى قرآن سفره الهى است، هيچ كس از كنار اين سفره، بى بهره بر نمى خيزد.

و نيز ماءدبه به فتح دال ادبستان است، قرآن براى ادب و تقويم خلق است. ادب نگاهداشت حد هر چيز است، قرآن ادب و دستور الهى است، از اين ماءدبه الله ادب فرابگيريد و حد انسانى خودتان را حفظ كنيد و نگاه بداريد، و بدين دستور خودتان را راست و درست باز بياوريد و به فعليت برسانيد، رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: ادبى ربى فاحسن باءديبى. و نيز فرمود: ادبنى ربى بمكارم الاخلاق. حديث اول را سيوطى در جامع صغير روايت كرده است، و دوم را ديلمى در باب چهل و نه ارشاد القلوب. (90)

### 89- مراد از اولى الامر در قرآن

از جابر بن عبدالله روايت است كه مى گويد: چون اين آيه نازل شد: يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم، به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله عرض كردم: اى رسول خدا! براى ما خدا و رسول را شناساندى؛ ولى اولوالامر كه خداوند اطاعت شان را قرين اطاعت تو كرده است، كيانند؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اى جابر! آنان جانشينان من و امام مسلمين، پس از من مى باشند كه اولشان على بن ابى طالب عليه‌السلام است و سپس حسن عليه‌السلامو سپس نه نفر از فرزندان حسين عليه‌السلام. (91)

### 90- تقرب به حقيقت خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله

قرآن كه به صورى كتيبه انسان كامل - اءعنى حقيقت محمديه - است، به اندازه اى كه از آن بهره بردارى به حقيقت خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله تقرب يافته اى، اقرا وارقه - رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآلهفرمود: ان هذا القرآن ماءدبه فتعلموا ماءدبه ما استطعتم و ان اصفر البيوت لجوف اصفر من كتاب الله تعالى پس اى اخوان صفا و خلان وفا! به ماءدبه اى آييد كه: فيها ما تشتهى الانفس و تلذ الاعين. (92)

### 91- اهل بيت طهارت

مفسران در تفسير آيه مباهله از عايشه روايت كرده اند: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در خالى كه بر دوش مباركش عبايى موئين مشكين قرار داشت خارج شد، پس حسن عليه‌السلامآمد آن حضرت وى را به داخل كساء كرد، آنگاه فاطمه و سپس على آمد، آن حضرت فرمود: خداوند اراده كرده، ناپليدى را از اهل بيت پاك نمايد... (93)

### 92- معجزات واضح

پوشيده نيست كه اين گونه معجزات قولى را بعد از قرآن و پيغمبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله از هيچ صحابه و تابعين و بعد از آن، به جز از ائمه اثنى عشر ما عليه‌السلام نمى توان بيابى، و تنها همين معجزات قولى در حقانيت امامت آنان كافى است. (94)

### 93- تقدم حافظ قرآن بر ديگران

در جنگ احد، بر اثر بى احتياطى و گوش به فرمان نبردن چند نفر، تعدادى از سلحشوران اسلام به درجه رفيعه شهادت رسيدند، مدينه، منطقه كوهستانى است، مردم در زمان جنگ خسته و جراحت ديده اند، علاوه بر اين كه عدد مسلمانها هم كم بود قبر كندن در زمين كوهستانى دشوار است، رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: هر چند شهيد را در يك قبر بسپارند.

و فرمود: هر يك از آنها علم و آگاهى اش به قرآن بيشتر است و بيشتر آن را حافظ است، بدن او را جلوى ديگرى قرار دهند.

آرى! هر كه عالم تر و آگاه تر و قرآنى تر است، حتى بدنش هم بايد قبله آن ديگرى باشد فخيرها اءوعاها. (95)

### 94- فضيلت سوره واقعه

عبدالله بن مسعود؛ از اصحاب بزرگ پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآلهبود، وقتى مريض ‍ شد كه در همان مريضى رحلت كرد، عثمان بن عفان بر او وارد شد كه از او عيادت كند.

عثمان از او پرسيد: شكايت تو چيست؟

گفت: گناهان من.

گفت: رحمت رب خودم را.

گفت: آيا طبيب را دعوت نمى كنى؟

گفت: طبيب مريضم كرد.

گفت: آيا امر ندهيم كه تو را عطايى كنند؟

گفت: آن وقت كه بدان محتاج بودم، مرا از آهن بازداشتى و الان به من عطا مى كنى كه از آن مستغنى ام؟

گفت: عطا براى دخترانت باشد.

گفت: آنان را حاجت به عطا نيست؛ چه اين كه من آنان را امر كرده ام كه سوره واقعه بخوانند؛ فانى سمعت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآلهيقول: من قراء سوره الواقعه، كل ليله، لم تصبه فاقه ابدا.

رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآلهفرمود: هر كس سوره واقعه را هر شب بخواند، هيچ گاه تنگدستى به او روى نمى آورد. (96)

### 95- نقش بستن وحى بر قلب پيامبر

پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآلهسوره انعام و امثال آن را در حال وحى مى شنيد و پس از صحو بر مردم مى خواند، چون نفس آن الفاظ در قلب مباركش نقش مى بست و نوشته مى شد نه صورت كتابت، بلكه الفاظ آن، و اين خود معجزه است و هميشه در خاطر مباركش بود، هيچ گاه در هيچ موضع قرآن كمك از كاتبان وحى نخواست، و هيچ كس نديد او نشسته و سوره هاى قرآن را حفظ مى كند.

فرمود آيه واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله را پس از دويست و هشتاد از سوره بقره قرار دهيد. و لا تعجل بالقرآن من قبل اءن يقضى اليك وحيه.

### 96- آرى نور نبوه

جبرئيل عليه‌السلامچون قرآن بر قلب پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآلهنازل مى شد، بى تجافى از مقامش، كه اگر كسى ديگر با پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآلهبود جبرئيل را نمى ديد؛ چون نزول جسمانى نبود تا با ديدگان ديدار شود، و اگر كسى ديگر احيانا جبرئيل را مشاهده مى كرد يا به تصرف رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله بر جان وى بود، يا قدرت روحى رائى. چنانكه در خطبه قاصعه نهج البلاغه كه خطبه يكصد و نود آن است مى خوانى كه:

امام عليه‌السلام فرمود: اءرى نور الوحى و الرساله و اشم ريح النبوه، و لقد سمعت رنه الشيطان حين نزل الوحى عليه صلى‌الله‌عليه‌وآله فقلت: يا رسول الله! ما هذه الرنه؟

فقال: هذا الشيطان قد ايس من عبادته، انك تسمع ما اسمع وترى ما ارى، الا انك لست بنبى؛ و لكنك وزير و انك لعلى خير.

اين جان علوى بود كه مى شنيد. حال در كريمه فتمثل لها بشرا سويا (97)

و در كريمه قل من كان عدوا لجبريل، فانه نزله على قلبك (98) و در كريمه و انه لتنزيل رب العالمين نزل به الروح الامين على قلبك لتكون من المنذرين. (99) به دقت تدبر بسزا و شايسته بفرما. (100)

### 97- درجات بهشت

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله لعلى بن ابى طالب: يا على! انا مدينه الحكمه و هى الجنه و انت يا على! بابها.

و امام عليه‌السلامفرمود: درجات بهشت بر عدد آيات قرآن؛ و بر قدر آيات قرآن است. و فرمود: هر مقامى از مقامات قرآن را قرائت كرده اى توقف نكن و بالا برو كه آن را مقامات ديگر است و خبر هايى است. (101)

### 98- قرآن نا متناهى است!

جناب طريحى، در كتاب مجمع البحرين، در ماده جمع (ج - م - ع) از جناب رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله اين حديث را نقل كرده است: مامن حرف من حروف القرآن الا و له سبعون الف معنى؛ هر حرف و كلمه قرآن داراى هفتاد هزار معنى مى باشد.

كه اين هفتاد هزار هم، بيان حد و تحديد نيست. پس همان طور كه در طليعه گفتار به عرض رساندم: اثر هر كس نمودار دارايى اوست. همانطور كه خداوند سبحان، غير متناهى است، قرآن هم غير متناهى است. (102)

### 99- هدف از درس و بحث

جوامع روايى ما مرتبه نازله قرآن هستند و به حكم محكم خود قرآن حكيم كه، قل كل يعمل على شاكلته (103)

هر كس مطابق آن چه را كه دارد، آن قدر كه هست عمل مى كند، اثر او، نمودار دارايى اوست. قرآن نمودار دارايى خاتم الانبياء صلى‌الله‌عليه‌وآلهو نمودار دارايى حقيقت عالم حق سبحان مى باشد. يعنى همان طورى كه خداوند غير متناهى است، صمد است الصمد ما لا جوف له (104) كتابش هم صمد است لا جوف له. و خاتم انبياء، در نبوت صمد است، يعنى ديگر جاى خالى ندارد كه كسى بيايد نبوتش را پر كند. انبياى قبلى نبوت صمدانى نداشتند، كتاب ايشان كتاب صمدانى نبود كه پر باشد.

در نبوت، حضرت خاتم انبياء صمد است. جاى خالى ندارد كه كسى نبوتش را پر كند، قرآن صمد است و نبوت خاتم انبياء، صمد است و همان طور كه حق (سبحان) صمد است، قرآن هم صمد است. قل كل يعمل على شاكلته و قرآن، نمودار دارايى گوينده اش است. لذا آن را نهايتى نيست. و ما اين همه را مى خوانيم تا به مطالب شامخه معارف انسانى، يعنى كتاب و سنت آگاه شويم، اگر عارفى، حكيمى، عالمى، اهل قلمى، فرمايشاتى دارد، حقيقتش اين است كه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر بوى از مشك و قرنفل شنوى |  | از دولت آن زلف چو سنبل شنوى |
| گر نغمه بلبل از پى گل شنوى |  | گل گفته بود، گر چه ز بلبل شنوى |

اگر ديگران حرفى - به نظم و نثر - دارند، از اين منطق وحى منشعب شده است و اگر طلبه بخواهد درسش طورى باشد كه عوامل لفظى و معنوى را ياد بگيرد و از قرآن و رواياب بى خبر باشد، پس براى چه دارد درس ‍ مى خواند؟ در راه تكامل خودش به كجا مى خواهد برسد؟ و هدف چيست. (105)

### 100- خوراك جان و روان

در عرفان نظرى و عرفان عملى گفتارى بالاتر و ارزشمندتر از گفتار پيغمبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله پيدا نمى كنيم، آنچه را كه يك فرد انسان در خوراك جان و روان خود و روان خود براى قرب الى الله نياز دارد، در قرآن و كلام معصومين عليه‌السلام نهفته است. (106)

### 101- اهميت علم

مختصرى راجع به روايت ذيل، توضيح بفرماييد: امام كاظم عليه‌السلام فى حديث طويل قال: لا نجاه الا بالطاعه و... (الحياه، ج 1 ص 38) و بفرماييد اين كه بعضى مى گويند، اين درس و بحث و تحصيل علم، انسان را به جايى نمى رساند و فايده اى ندارد، علم نورى است كه خداوند آن را در دل افرادى مى اندازد، العلم نور يقذفه الله فى قلب من يشاءتا چه حد صحيح است؟

استاد: نه آقا، هرگز چنين نيست! انسان تا علم به حق پيدا نكند، نمى تواند بندگى كند، العلم امام العمل آقا بايد درس خواند، ره چنان رو كه رهروان رفتند. جوامع روايى ما مانند بحار الانوار و كافى و ديگر كتب و همچنين آيات قرآن كريم، اينها همه روزنه هايى هستند به سوى نور و اينها رانهاى الم ما براى آشنايى با حق هستند. اگر چنين است كه اينها مى گويند، اين همه ارزش و منزلت حتى براى مجالست با علما براى چيست؟ اصلا سنت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله را نگاه كنيد، پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآلهدر آغاز دعوت، نمايندگانى به بلاد مختلف گسيل داشت كه براى مردم، معارف قرآنى بگويد و تفسير آيات كنند و خود آن حضرت نيز جلسه درس و بحث داشت. (107)

### 102- حكايت ابى بن خلف

ابى بن حلف به خدمت پيامبر آمد، و استخوان پوسيده اى را از باغى برداشت، پس آن را نرم كرد، آنگاه گفت: اى محمد! وقتى ما استخوان و خاك شده ايم، آيا ما به خلق تازه اى بر انگيخته مى شويم. پس اين آيه نازل شد: (108) قل يحييها الذى انشاءها اول مره. (109)

### 103- آغازگر وحى

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآلهروايت شده كه آن حضرت فرمود: لم يبق من النبوه الا المبشرات يعنى از پيامبرى جز خواب ها (مبشرات) نمانده است. و حديث اول از جامع بخارى اين است: او لما بدى به رسول الله، فكان لا يرى الا جاءت به مثل فلق الصبح يعنى اولين چيزى از وحى كه براى رسول خدا شروع شد، روياى صالحه در خواب بود، به طورى كه خواب نميديد مگر اين كه همانند فلق صبح متحقق مى شد. (110)

### 104- توصيه هاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله

پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله تا زنده بود كمال مراقبت در حفظ و پاسدارى از دستاوردهاى قرآن را داشت و به مسلمين توصيه مى فرمود: به اين ديسمان محكم الهى چنگ بزنيد و خود را از چاه ضلالت برهانيد.

## بخش پنجم: عشق به عبادت

### 105- برترين بخش عبادت

امام باقر عليه‌السلام فرمود كه: رسوب الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: العباده سبعون جزءاء اءفضلها طلب الحلال؛ يعنى عبادت هفتاد بخش ‍ است، برترين بخش آن طلب حلال است. (111)

### 106- قلب المؤمن عرش الله الاعظم

حضرت خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: لى مع الله وقت لا يسعنى فيه ملك مقرب و لانبى مرسل. يعنى مرا با خداوند وقتى است كه در آن وقت هيچ ملك مقرب و هيچ پيغمبر مرسل نمى گنجد. و از اين پيغمبران مرسل يكى خود آن حضرت است، سبحان الله از حلاوت گفتار. به حكم حديث شريف قدسى: لا يسعنى ارضى و سمائى، و لكن يسعنى قلب عبدى المومن دل محل ظهور تجليات انوار الهى است.

آرى! در حديث ديگر است كه: قلب المؤمن عرش الله الاعظم يعنى دل مؤمن عرش اعظم خداوند است.

### 107- عشق ورزى به عبادت

در كافى از امام صادق عليه‌السلام نقل است كه: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآلهفرمود: برترين مردم كسى است كه به عبادت عشق ورزد و آن را در آغوش گيرد و در قلبش دوست بدارد و براى آن فراغت و وقت آماده كند و با جسم خود بدان مباشرت ورزد. چنين شخصى باكى از دنيا، كه بر او سخت شود و يا آسان و فراخ ندارد. (112)

### 108- همراهان لبيك مؤمن

از سهل بن سعد رض روايت شده كه گفت: پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: مسلمانى لبيك نمى گويد، مگر آنكه تمام آنچه در چپ و راست از سنگ گرفته تا درخت و شن ها همگى لبيك مى گويند تا آن كه زمين از اينجا و اينجا منقطع گردد. و به همين دليل بدن هايى را كه نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به عنوان قربانى قرار داد، هر كدام به سمت او سبقت مى گرفتند تا اولين كسى باشند كه در پيشگاه او تقرب مى يابند. (113)

### 109- معدن تقوى

ارشاد القلوب ديلمى از جناب رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل كرده است كه:

حضرت فرمود: قال صلى‌الله‌عليه‌وآله: لكل شى ء معدن و معدن التقوى قلوب العارفين؛ براى هر چيز معدنى است، و معدن تقوى دل عارفان است.

## بخش ششم: حديث معراج نبوى

### 110- فرمايش الهى در شب معراج به پيامبر

در شب معراج خداوند متعال به پيامبر فرمود: اى احمد! صورت زاهدان از خستگى شب و روزه روز زرد است و زبانشان از ذكر خدا ناتوان، و قلبشان از كثرت خاموشى، مطعون است. در عبادت بسيار كوشش كنند؛ ولى نه از ترس آتش و نه از شوق بهشت؛ بلكه ملكوت آسمانها و زمين را نظاره گرند، و خدا را اهل عبادت يافته اند. اى احمد! اين، درجه انبيا و صديقان امت تو و غير تو و اقوامى از شهداست. (114)

### 111- پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآلهدر شب معراج

از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآلهنقل است كه فرمود: همان طور كه زندگى مى كنيد مى ميريد و همان گونه كه مى خوابيد محشور مى شويد. و نيز مى فرمود: شب معراج مردمى را ديدم كه لبانشان بريده شد و دوباره به شكل اول باز مى گشت و دوباره بريده مى شد. جبرييل مرا گفت: اينان خطيبان امت تو هستند كه لبان شان بريده مى شود؛ چون به آنچه كه مى گويند عمل نمى كنند. (115)

### 112- حلاوت ذكر الهى

چون حلاوت ذكر خداى تعالى را چشيدى و بدان انس گرفتى و به بهشت لقا رسيدى، از خداوند جز خودش را مخواه و جز او را به فراموشى سپار! چنانكه امام صادق عليه‌السلامفرمود: خدا را يك مرتبه خواندم؛ اجابت فرمود و حاجتم را فراموش كردم؛ چه اجابتش به اقبال، بر بنده اش، چون او را مى خواند، اعظم و اجل از حاجتى است كه بنده از او خواسته است؛ گر چه حاجت، بهشت و نعمت هاى ابدى آن باشد؛ و اين را كس، جز عاملان محب و عارفان صفه الله و خواص درگاهش نداند. (116)

### 113- با خدا باش و پادشاهى كن!

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت است كه: خداى تعالى مى فرمايد: قسم به عزت و جلال و عظمت و كبريا و نور و علو و رفعت مكانم، چون بنده اى هواى خود را بر خواست من ترجيح دهد. لباس دنيا بر تنش كنم و قلبش را بدان مشغول سازم و جز، به قدرى كه برايش مقدور نموده ام، به او ندهم. ولى آن كس كه، خواست مرا بر هواى خود ترجيح دهد، با ملايكه ام حفظش كنم. و زمين و آسمان، روزى او را كفالت كنند و خود برايش تجارت نمايم و دنيا به سويش آيد در حالى كه او، از آن روى گردان است. (117)

### 114- اين است صفات محبين

در خاتمه ارشاد القلوب در زمره پرسشهاى خداوند، در معراج از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده است: اى احمد! آيا مى دانى كدام عيش ‍ گواراتر، و كدام حيات باقى تر است؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآلهگفت: نمى دانم، اى پروردگار من!

خداى تعالى فرمود: امام زندگى گوارا، عيشى است كه صاحبش را از ياد من باز ندارد و آن شخص، نعمت هايم را از ياد نبرد و حقم را انكار ننمايد، شب و روز در طلب رضاى من باشد

اما حيات جاودان، آن است كه شخص، با خود چنان كند كه دنيا در نظرش، خوار و حقير شود و آخرت بزرگ و عظيم جلوه نمايد. خواست مرا بر خواست خود ترجيح دهد. در طلب رضاى من باشد و به حق، مرا تعظيم نمايد به ياد داشته باشد كه من به او عالمم و شب روز، مراقب هر گناه و معصيتى باشد و قلب خود را از هر چيزى كه من خوش ندارم، پاك گرداند.

شيطان و وسوسه هاى او را دشمن بدارد و سلطه اى براى ابليس، در قلب و فراغت و اشتغال و هم و حديث او را براى خود قرار دهم، و اين نعمتى است كه به اهل محبت و عشقم ارزانى كنم. چشم و گوش قلبش را باز نمايم، تا با آن، جلال و عظمت مرا بنگرد و بشنود و دنيا را تنگ و آنچه از لذايذ، كه در آن است، بر او مغضوب نمايم و او را از دنيا چنان بر حذر دارم كه چوپان، گوسفندانش را از مراتع مهلك (و مسموم) بر حذر مى دارد.

پس چون چنين گشت، از مردم فرار كند از دار فنا به دار بقا، و از دار شيطان، به دار رحمن ره جويد.

اى احمد! همانا او را به هيبت و عظمت زينب دهم. اين عيش گوارا و حيات جاودان است و مقام اهل رضا.

پس هر كس طبق رضاى من عمل كند، سه خصلت بدو دهم: شكرى كه آلوده به جهل نباشد، و ذكرى كه با نسيان همراه نباشد، و محبتى كه محبت خلق را بر آن رجهان ندهد. وقتى كه مرا دوست بدارد، من نيز او را دوست خواهم داشت و ديده قلبش را بگشايم، تا جلالم را نظاره كند. هيچ چيز را بر او مخفى نگذارم و در ظلمت شب و روشنايى روز با او نجوا كنم، تا اين كه از سخن با خلق و همنشينى با آنها منقطع شود. كلام خود و ملايكه ام را به گوشش رسانم تا خلق از او حيا كند و بر روى زمين گام بردارد، در حالى كه مغفور درگاه من است، قلبش را آگاه و بينا قرار دهم كه هيچ چيز از بهشت و جهنم بر او مخفى نماند و آنچه كه در روز قيامت او هول و وحشت بر مردم مى گذرد و نيز، آنچه كه با آن، اغنيا و فقرا و علما و جهلا، محاسبه شوند، بدو نشان دهم. قبرش را روشن كنم و نكير و منكر را به سوى او فرستم تا از او سؤال كنند و غم مرگ و تاريكى قبر و وحشتش را نبيند و ميزان را نصب كنم و ديوان را نگشايم. نامه اعمالش را به دست راستش دهم كه آن را باز كند و بخواند، و ميان او و خودم ترجمانى قرار ندهم. پس اين است صفات محبين...

### 115- رسد آدمى به جايى كه به جز خدا نبيند

ابن ابى نصراز ابوالحسن الرضا عليه‌السلام نقل مى كند: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآلهفرمود: وقتى كه به معراج رفتم، جبرئيل مرا به جايى بود كه قبلا به آنجا پا ننهاده بود. پس براى او كشف شد و خداى تعالى او نور عظمتش ‍ آنچه را كه دوشت داشت، به او داد. (118)

### 116- مال قرض

اين را از سفرنامه رسول الله كه روايت معراجيه آن حضرت است به اختصار و اجمال نقل مى كنيم.

شخصى را ديدم كه پشته اى را مى خواهد به دوش بگيرد، نمى تواند. باز به اين سو و آن سو مى رود و چيزهايى فراهم مى كند، و بر روى پشته مى نهد، و باز مى خواهد آن را حمل كند قادر نيست، و هكذا.

گفتم: اين چه كسى است؟

گفت: كسى كه مال از مردم قرض گرفته، هنوز آن را تاءديه نكرده از ديگرى باز مالى قرض مى كند. (119)

### 117- پيامبر درمعراج

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: شبى كه مرا به آسمان بردند، زنانى از امتم را در عذاب شديد ديدم. و زنى را ديدم كه سرش سر خوك و بدنش ‍ بدن الاغ بود و بر آن هزار هزار رنگ عذاب بود و زنى را به صورت سگ ديدم و آنش از دبر وى داخل شده و از دهان خارج مى گرديد. و فرشتگان با پتك هاى آتشين بر سد و بدنش مى كوبيدند، تا اين كه فرمود: و اما آن زنى كه سرش سر خوك بود و بدنش بدن الاغ، زنى سخن چين و دروغگو بود، و اما آن زنى كه بر صورت سگ بود و آنش داخل دبر وى مى شد و از دهانش ‍ بيرون مى رفت خواننده اى نوحه گر و حسود بود. (120)

### 118- وصيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله

شيخ رئيس ابن سينا متوفى 428 هجرى قمرى در رساله معراجيه (ص 15) گويد: عزيزترين انبياء و خاتم رسولان صلى‌الله‌عليه‌وآله چنين گفت با مركز حكمت و فلك حقيقت و خزينه عقل امير المؤمنين عليه‌السلام كه: يا على! اذا راءيت الناس يتقربون الى خالقهم بانواع البر تقرب اليه بانواع العقل تسبقهم، يعنى يا على! هر گاه ديدى كه مردم با انواع كار نيك به آفريدگارشان تقرب مى جويند، تو با انواع معقولات به خداوند تقرب جوى تا از آنان سبقت گرفته باشى. (121)

### 119- چه كنم با مشتى خال

زبان فارسى؛ زبان درى فصيح، زبان اصيل و زنده است. در بعضى از روايات هم آمده است كه: زبان اهل بهشت زبان عربى مبين يا زبان فارسى درس است.

و در شب معراج خداى سبحان به پيامبر گفت: چه كنم با مشتى خاك مگر بيامرزم.

و حافظ بدان نظر دارد كه گفت: بعضى از روايات البته نقل شده است كه:

گر مطرب حريفان آن پارسى بخواند

در وجد و حالت آرد پيران پارسا را

اشاره دارد به حديثى كه اهل معنا مى دانند، كه اشاره به چه حديثى دارد در هر صورت فارسى تا زبانى است، كامل، رسا و مفيد. (122)

### 120- عظمت عبوديت

منظور از حديث لا يعبد الله الا بالعقل چيست؟

استاد: معلوم است آقا، آدم جاهل كه عابد نمى شود، البته گاو هم در عالم خود تسبيحى دارد، ولى عابر حقيقى آن عقل كل و عقل محض است، هر كه عاقل است عبد است.

پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله چون عاقل است عبد است و داراى آن مقامات مى باشد. اسراء و بالا رفتن رسول خدا در شب معراج، به اعتبار عبد بودن اوست و لذا آيه مى فرمايد: سبحان الذى اسرى بعبده... نمى گويد: اسرى بنبيه، و يا بمحمديعنى اين مقامات و بالا رفتن ها، بخاطر اين است كه او عبد حقيقى است؛ چون عقل محض است.

## بخش هفتم: يقين در كلام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله

### 121- مرتبه شامخ يقين

كلينى به اسنادش از اسحاق بن عمار نقل مى كند: (123) از امام صادق عليه‌السلامشنيدم كه فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآلهدر مسجد، نماز صبح را با مردم خواند. جوانى را ديد كه كم خوابى از چهره و حركاتش پديدار بود. رنگش ‍ به زردى گراييده و چشمش نحيف گشته و چشمانش در گودى فرو رفته بود. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بدو فرمود: اى فلان! شست را چگونه سپرى كرده اى؟ جوان گفت: در حال يقين.

رسول خدا از سخن او به شگفت آمد و فرمود: هر يقينى را، حقيقتى و نشانى است. حقيقت و نشانه يقين تو چيست؟

گفت: اى رسول خدا! حقيقت يقين من آن است كه مرا به حزن آورده و خوابم را ربوده و روزم را تشنه نموده است. پس از دنيا و مافيها دورى جسته ام؛ گويى به عرش خدايم مى نگرم، و مى بينم كه حساب و حشر خلايق بر پاست و من در آنانم. اهل بهشت در بهشتند و به تعارف و معارفه مشغولند و بر بالش و تخت خود، تكيه داده اند. و گويى اهل دوزخ را مى بينم كه در حال شكنجه و عذابند و كمك مى طلبند و زفير آنش را مى شنوم و در گوش خود، حس مى نمايم.

(چون سخن بدين جا رسيد) پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله روى به اصحابش ‍ نمود و فرمود: اين بنده اى است كه خداوند رلش را به ايمان نورانى فرمود. سپس رو به آن جوان كرد و برو فرمود: خود را بر همين حال حفظ كن!

جوان عرض كرد: اى رسول خدا! من استدعا دارم كه از خداوند طلب نماييد، تا در ركاب شما به شهادت رسم. پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله خواسته او را اجابت نمود و از خداوند، شهادت او را طلبيد. بدين ترتيب، آن جوان مدتى بعد در يكى از غزوات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله پس از نه نفر شهيد به شهادت رسيد، كه او شهيد دهمين بود. (124)

### 122- حقيقت مؤمن واقعى

مرحوم كلينى روايتى را از ابو بصير نقل كرده است كه امام صادق عليه‌السلام فرمود: روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله از حارثه بن مالك بن نعمان انصارى پرسيد: چگونه اى، اى حارثه بن مالك؟

حارث عرض كرد: مؤمنى واقعى، اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله!

حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآلهفرمود: هر چيزى را حقيقت و نشانه اى است؛ حال، حقيقت و نشانه قول تو چيست؟

گفت: اى رسول خدا! نفس خويش را از دنيا دور ساخته ام، و شبم را به بيدارى مى گذرانم، و روزم را به تشنگى سپرى مى نمايم. گويى عرش خداى را مى بينم كه محاسبه و حساب مردم بر پا شده است. بهشتيان را مى نگرم كه به زيارت يكديگر مى روند، و فرياد و ناله دوزخيان را مى شنوم كه در آتشند.

(چون سخن او بدين جا رسيد) پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: تو، بنده اى هستى كه خداوند قلبش را نورانى گردانيده؛ پس حال كه بصير و بينا گشته اى، بر آن ثابت و استوار باش! حارثه گفت: اى رسول خدا! براى من دعا نماييد تا در ركاب شما به شهادت رسم!

پس حضرت نيز چنين كرد و فرمود: خداوندا! شهادت را روزى اش گردان!

چند روز بعد، حارثه، به فرمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآلهدر چنگى شركت جست. جنگ شروع شد و او نفر هشتم و يا نهمى بود كه به فيض شهادت نايل آمد.

در روايتى ديگر كه كلينى از ابو بصير نقل مى كند، حارثه دهمين نفرى است كه بعد از جعفر بن ابى طالب (رضى الله عنه) به شهادت مى رسد. (125)

### 123- رسد آدم به جايى كه...

روايتى از امام باقر عليه‌السلامنقل شده است، كه آن حضرت فرمود: اصحاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآلهگفتند: اى رسول خدا! از نفاق مى ترسيم.

فرمود، چرا از آن مى ترسيد؟

گفتند: چون نزد تو آييم آخرت را به يادمان آورى و در نتيجه، ميل و رغبتمان بدان برانگيخته مى شود و دنيا را فراموش مى كنيم و از آن دورى مى جوييم؛ به طورى كه در حالى نزد تو هستيم، آخرت و بهشت و جهنم را مى بينيم، ولى چون از نزد تو مى رويم و به خانه هاى خود وارد مى شويم و فرزندان خود را مى بوسيم، و عيال خود را مى بينيم، آن حالت از بين مى رود؛ مثل اين كه اصلا چنان حالتى نداشته ايم آيا خوف آن ندارى كه اين حالت، نفاق باشد؟

حضرت فرمود: هرگز اين نفاق نيست! بلكه، خطوات شيطان است كه شما را به دنيا راغب و مايل مى كند. به خدا سوگند، اگر بر آن حالى كه گفتيد باقى بمانيد (به مقامى مى رسيد كه) ، با ملائكه مصافحه كرده، روى آب راه مى رويد... (126)

### 124- حقيقت ايمان

در روايت ابو نعيم آمده است: روزى معذبن جبل خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله رسيد. حضرت پرسيد: چگونه صبح كردى، اى معاذ؟!

گفت: در حالى كه به خدا ايمان دارم.

فرمود: هر سخنى را، مصداقى و هر حقى را، حقيقتى است؛ مصداق سخن تو چيست؟ گفت: اى پيامبر خدا! صبحى نيست، جز آن كه گمان مى برم، شبش را نبينم و شبى نيست، جز آن كه اميدى به صبح آن ندارم. گامى بر ندارم، جز آن كه گمان مى برم كه فرصت برداشتن گام بعدى را نخواهم يافت. گويى تمام امتها را مى بينم، كه با نبى خود و ميز با بتانى كه بدل از خداى مى پرستيده اند، به حساب نشسته اند. گويى عقوبت و عذاب دوزخيان، و ثواب و پاداش بهشتيان را مى نگرم.

(چون سخنش بدين جا رسيد، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: حالى كه دانستى، پس بدان ملزوم باش و از دستش مده! (127)

## بخش هشتم: توبه آغوش رحمت الهى

### 125- رسول الله، توبه مى دهد!

انس بن مالك گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله، روز يك شنبه ماه ذى القعده، خطاب به مردم فرمود: اى مردم! كدام يك از شما خواهد كه توبه كند؟ مردم گفتند: همه مى خواهيم توبه كنيم اى رسول خدا!

فرمود: غسل كنيد و وضو بگيريد و چهار ركعت نماز به جاى آريد و در هر ركعت، سوره حمد را يك مرتبه و قل هو الله را سه مرتبه و معوذتين را يك مرتبه، تلاوت كنيد! سپس حمد را يك مرتبه، استغفر الله بگوييد و با لا حول و لا قوه الا بالله العلى العظيم آن را به پايان بريد. آن گاه بگوييد: يا عزيز يا غفار اغفرلى ذنوبى و ذنوب جميع المومنين و المومنات؛ فانه لا بغفر الذنوب الا انت.

سپس فرمود: هر كس از امت من چنين كند، از آسمان ندا آيد كه: عملت را دوباره از سر گير! كه خدا توبه ات را پذيرفته و گناهانت را بخشيده است. و ملكى زير عرش ندا سر دهد كه: اى بنده! دشمنانت را روز قيامت راضى خواهى كرد!

منادى ديگر گويد: اى بنده مؤمن! خواهى مرد و دينت از تو سلب نخواهد شد و قبرت وسيع شود و منور گردد.

ملكى ديگر ندا سر دهد كه: پدر و مادرت از تو راضى شوند؛ گر چه از تو در غضب باشند. آنان و ذريه ات بخشيده شوند و تو و آخرت در فراخى و گشايش روزى خواهى بود.

جبرييل ندا كند: (من همراه ملك الموت شوم، تا با تو مدارا كند و مرگ، تو را آزار ندهد و روح از بدنت به سلامت بيرون آيد.)

مردم گفتند: اى رسول خدا! اگر كسى غير اه ذى القعده اين عبادت را انجام دهد، چگونه است؟

فرمود: تفاوتى نكند و همان طور خواهد شد كه بيان نمودم. اين كلمات را جبرييل در معراج به من آموخته است. (128)

### 126- هفتاد بار طلب آمرزش

توبه اخص من الخاص توبه است از التفات به غير خدا و اين توبه، مخصوص اهل ولايت باشد كه غالبا در مرتبه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله و اولياى خدا از اين قبيل بوده است كه او صلى‌الله‌عليه‌وآلهخود فرمود: گاه دلم را كدورتى عارض مى شود؛ و من به راستى كه از خداى، هر روز هفتاد بار آموزش مى طلبم. (129)

### 127- طلب غفران، كفاره غيبت

در كافى و نيز من لايحضره الفقه، از ابو عبدالله، امام صادق عليه‌السلام نقل است، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله را پرسيدند كه: كفاره غيبت چيست؟

فرمود: هر گاه به ياد شخصى كه غيبتش نموده، افتد، براى او از خداوند طلب غفران كند. (130)

### 128- غيبت كننده را توبه نيست مگر...

از جابر نقل است كه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: از غيبت بر حذر باشيد؛ چه غيبت بدتر از زناست.

سپس فرمود: (مردى كه زنا كند و پس از آن توبه نمايد، خدايش آمرزد، ليك غيبت كننده را تا غيبت شده نبخشايد، نيامرزد. (131)

### 129- شرط قبولى توبه

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد: خداوند توبه بنده را مادام كه غرغره نكرده است مى پذيرد. (132)

### 130- گستردگى بحر توبه

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در انتهاى خطبه اى - چنانكه در كتاب من لايحضره الفقيه صدوق آمده - مى فرمايد: كسى كه پيش از يك سال به مرگش، توبه كند، خداى توبه اش پذيرد.

سپس فرمود: يك سال، بسيار است؛ پس چنانچه پيش از يك ماه به مرگش ‍ توبه كند، خداى توبه اش پذيرد.

سپس فرمود: يك ساعت نيز بسيار است؛ پس اگر پيش از آن كه نفسش ‍ بدين جا رسد و به گلوى مباركش اشارت فرمود، توبه كند، خداى توبه اش ‍ پذيرد. (133)

در كتاب مجمع البيان، پس از نقل روايت فوق از كتاب من لايحضره الفقيه، آمده است: اين روايت را عينا ثغلبى نيز به استادش از عباده بن صامت، از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت كرده است، جز آن كه در آخر روايت چنين آمده است:

و يك ساعت بسيار باشد؛ پس اگر پيش از آن كه مرگ را در گلوى خويش ‍ غرغره كند، توبه نمايد، خداى توبه اش پذيرد. (134)

### 131- مهلت ثبت گناهان

ابو امامه، از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل كرده است كه فرمود: فرشته جانب چپ، شش ساعت، قلم از نوشتن عمل بنده خطا كار يا زشتكار باز نگاه دارد. پس چنانچه پشيمان شود و از خداى بخشش طلبد، آن را ننويسد، وگرنه يك گناه بر او نخواهد نوشت. در روايت ديگر است: فرشته جانب راست، بر فرشته جانب چپ، امير است. پس چون بنده اى عملى نيك انجام دهد، هشت برابرش برايش بنويسد، و چون عملى زشت به انجام رساند و فرشته جانب چپ اراده كند كه آن را بنويسد، فرشته جانب راست او را گويد، باز ايست! و او هفت ساعت باز ايستد. اگر از خداوند طلب بخشش كند، بر او چيزى ننويسد، و چنانچه چنين نكند تنها يك عمل زشت بر او نوشته شود. (135)

### 132- بنويس گناه را بر اين نگونبخت!

فضيل بن عثمان مرادى گويد: از ابو عبدالله، امام صادق عليه‌السلام شنيده است:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآلهفرمود: چهار خصلت است كه در هر كه باشد در وقت ورود به بارگاه خداوند، پس از آن ديگر او را هلاكتى نيست، جز آن كه شايسته هلاكت باشد و آن عبارت است از اين كه بنده همت به كارى نيك بندد كه آن را به انجام رساند، خداى برايش (به سبب نيت نيكش) حسنه اى بنويسد، و چنانچه آن را انجام دهد، خداى برايش ده حسنه بنويسد، و چنانچه همت به كارى زشت بندد كه آن را به انجام رساند، پس چنانچه آن را به انجام برساند، چيزى بر او نوشته نشود، و اگر آن را انجام دهد، هفت ساعت بدو مهلت داده شده، فرشته كاتب حسنات، كاتب سيئات را كه بر جانب چپ است گويد: شتاب مكن كه شايد عمل زشتش را به عملى نيك دنبال كند كه آن را پاك سازد؛ چه خداى عزوجل فرمايد:

ان الحسنات يذهب السئات و يا بخشش طلبد، پس اگر گويد: استغفر الله الذى لا اله الا هو، عالم الغيب و الشهاده العزيز الحكيم الغفور الرحيم ذالجلال و الاكرام و اتوب اليه، چيزى بر او نوشته نشود، چنانچه هفت ساعت بگذرد و نه حسنه اى انجام دهد و نه آمرزش طلبد، كاتب حسنات، كاتب سيئات را گويد: بنويس گناه را بر اين نگونبخت محروم! (136)

## بخش نهم: فضايل اخلاقى

### 133- مجالس نيك

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله قالت: الحواريون لعيسى: يا روح الله! من مجالس؟

قال: من يذكر كم الله رؤيته، و يزيد فى علمكم منطقه و يرغبكم فى الاخره عمله

حواريون عيسى عليه‌السلامفرمود: كسى كه ديدار او شما را به يار خود بيندازد و وقتى به سخن مى آيد، حرف او موجب فزونى دانش شما بشود، چيزى به شما ياد بدهد، رفتار و كردار او، شما را در كار آخرت ترغيب و تحريض (137) كند

### 134- هنگام تقسيم روزى ها

صاحب شريعت صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: الصبحه تمنع الرزق.

صبحه به ضم صاد، خواب بامداد است. معنى ظاهر آن ظاهر است، و باطن آن است كه بامداد هنگام شكار مردم كار است.

در ترك الاطناب فى شرح الشهات آورده كه: پيغامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله، عايشه را خفته ديد، پس از نهار بامداد او را برانگيخت و پاى خود بدو باز كوفت و گفت: برخيز! كه روزى ها بديد هنگام قسمت مى كنند و خواب بامداد، روزى باز دارد.

لفظ خبر چنين است: قومى! ؛ فان الارزاق تقسم فى هذا الوقت و ان الصبحه تمنع الرزق. (138)

### 135- ادب از قرآن

قرآن ادب و دستور الهى است، پس از آن ادب فرا بگيريد و حد انسانى خود را حفظ كنيد و نگاه بداريد، و به اين دستور، خود را راست و درست به بار آوريد و به فعليت برسانيد، چنان كه هم آن حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: ادبنى ربى فاحسن تأدیبى (139) و نيز فرموده است: ادبنى ربى بمكارم الاخلاق. (140)

### 136- پيشتر از مرگ خود اى خواجه مير!

پيش از آن كه دست مرگ به گريبانت رسد و نفخه صور آواز دهد، خويش را فانى در باقى كن.

حديث رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله است كه: موتوا، قبل ان تموتوا.

پيشتر از مرگ خود اى خواجه مير!

تا شوى از مرگ خود اى خواجه مير (141)

### 137- مواسات در غنيمت

ابو الفتح رازى در تفسير سوره حديد (ج 11، ص 58 به تصحيح و تعليق حضرت استاد علامه شعرانى) در ضمن آيه كريمه يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله يؤ تكم كفلين من رحمته گويد:

سعيد جبير گفت: سبب نزول آيه آن بود كه چون رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله، جعفر بن ابى طالب را به حبشه فرستاد، با هفتاد سوار، به نزديك نجاشى برفتند و دعوت كردن و ايشان اجابت كردند و ايمان آوردند، چون بازگشتند، چهل مرد از مردمان حبشه دستور خواستند از نجاشى تا پيش رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله آيند، نجاشى دستورى داد ايشان را، چون بيامدند، رسول صلى‌الله‌عليه‌وآلهرا، غزات احد در پيش بود و مسلمانان ضعيف حال تودند و محتاج، چون آن بديدند از رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله دستورى خواستند، گفتند: يا رسول الله! ما را مال بسيار است، دستورى ده تا برويم ومالى بياوريم تا اين غازيان بر خود و احوال خود صرف كنند.

رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت: روا باشد، رفتند و مال بياوردند و با مسلمانان به آن مواسات كردند. (142)

### 138- آيه در هم صحبتى درويشان

جمعى از مؤلفه القلوب چون عيينه بن حصين و اقرع بن حابس و امثال ايشان گفتند: يا رسول الله! ما اشراف عربيم، با سامان و ابوذر و ساير فقراى مسلمانان همنشينى نتوانيم كرد، اگر تو ايشان را دور سازى، ما نزديك تو آمده، به تعلم احكام شرع قيام نماييم.

آيه آمد كه:

صبر كن بر صحبت درويشان كه در اوقات صبح و شام براى رضاى خداى به پرستش او مى گذرانند، بايد كه در نگذرد چشم هاى تو از ايشان - يعنى بايد كه نظر از ايشان بر ندارد و به غير ايشان التفات نكنى - در حالتى كه به آن نگريستن تو به غير، خواهى آرايش زندگانى دنيا را، و فرمان مبر آن را كه غافل گردانيده ايم دل او را از ياد كردن خود، و او پيروى كرده است آرزوهاى خود را و هست كار آن پيش افتاده بر حق و در گذشته از صواب. (143)

### 139- پاداش صدقه در راه خدا

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: كسى كه صدقه اى بدهد، براى او در بهشت دو برابر آن خواهد بود.

ابو دحداح گفت: اى پيامبر خدا! من دو باغ دارد، اگر يكى از آن دو را صدقه بدهم، براى من در بهشت دو برابر آن است؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت: آرى؛ گفت: مادر دحداح و دخترم در بهشت با من اند؟

گفت: آرى! 0

پس بهترين يكى از آن دو باغ را به رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله داده است، پس آيه ياد شده نازل گشت و خداوند پاداش صدقه او را به دو هزار هزار مضاعف گردانيد. (144)

### 140- انفاق اصحاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله

نقل است: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله اصحاب را بر اتفاق و اعانت بر تجهيز لشكر تبوك تحريص فرمود و هر كدام از اصحاب به قدر توانايى خود انفاق نمود و اين همه نزد آن حضرت جمع شد، در آخر عاصم بن عدى العجلانى دو هزار و چهار صد من خرما در تجهيز لشكر بداد. (145)

### 141- اهميت و صله رحم

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآلهاز خداى تعالى حكايت كرد كه فرمود: من الله هستم و من رحمانم، رحم را خلق كردم و براى رحم، اسمى از اسماء خويش را مشتق كردم. هر كس كه صله رحم نمايد، من نيز با او بپيوندم و هر كس قطع رحم كند، من نيز از او ببرم.

بدان كه وصل رحم با شناخت مكانت و تفخيم قدر رحم است؛ زيرا اگر رحم نباشد، تعين روح انسان از حقيقت كليه ظهور نمى يابد و قطع رحم ره پست شمردن آن و كم گذاشتن حق زن است و رحم اسم حقيقت طبيعت است، پس رحم از رحمان مشتق شده و بدون شك حديث ياد شده و معناى وصل و فصل بر آن صادق است. (146)

### 142- نزاع در برابر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله

محمد بن اسماعيل بخارى به اسنادش از عبد الله بن عباس روايت كرده است كه، عبدالله بن عباس گفت: هنگامى كه بيمارى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله (همان بيمارى كه منجر به رحلت آن حضرت شد) شدت گرفت، حضرت فرمود: كاغذ و دوات بياوريد تا براى شما چيزى بنويسم كه بعد از من گمراه نشويد.

عمر گفت: تب بر پيامبر غلبه كرده؛ ما را كتاب خدا بس است!

پس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآلهفرمود: بر خيزيد كه تنازع و اختلاف نزد من شايسته نباشد.

ابن عباس مى گويد: تمام بلايا و مصايب، از همان بود كه بين ما و نوشته پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله حايل و مانع شد.

تا جايى كه شهرستانى مى گويد: بزرگ ترين اختلاف امت، اختلاف در امامت بود؛ چون آنمقدار كه در اسلام براى امامت شمشير كشيده شد، براى هيچ مسئله اى كشيده نشد. (147)

### 143- دهان را بيند تا عجايب بينى!

كام حيوانى را به بى زيانها گذار، تو كه مشمول الرحمن، علم القرآن، خلق الانسان، علمه البيان هستى، اهل بيان باش. خاموش باش تا گويا شوى، چشم ببند تا بينا شوى! رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: غضو ابصاركم ترون العجائب؛ (148) چشمان خود را بپوشانيد تا عجايب در يابيد.

### 144- بدترين كورى

رسول خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: شر العمى عمى القلب؛ يعنى بدترين كورى، كورى دل است. چه مور چشم، از مشاهده خلق محروم است و كور چشم دل، از مشاهده حق. (149)

### 145- صبر پيامبر در برابر قريش

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در پيش كعبه نشسته بود كه جماعتى از سران قريس، من جمله وليد بن مغيره مخزومى، ابو البخترى بن هشام و ابو جهل بن هشام، عاص بن وائل سهمى، عبدالله بن ابى اميه مخزومى و ديگران به گرد هم آمده بودند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز مشغول قرائت قرآن بر چند نفر از اصحابش بود. مشركين با خود گفتند: مشكل محمد جدى شده و امر او بالا گرفته است؛ بياييد او را سؤ ال پيچ كرده، بر او احتجاج آوريم و سخنانش را باطل كنيم و او را نزد اصحابش خوار و بى ارزش نماييم. شايد از گمراهى و تمرد و طغيانش دست بردارد و اگر كار تمام شد كه هيچ و گرنه با شمشير برنده بر او بتازيم.

ابو جهل گفت: چه كسى مى تواند با او مجادله كند؟

عبدالله بن ابى اميه مخزونى گفت: من، آيا مرا همتايى نيك و مجادله كننده اى كافى براى او نمى دانى؟

ابو جهل گفت: آرى!

پس، همگى نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآلهآمدند و عبدالله بن ابى اميه مخزومى شروع به سخن كرده، گفت: اى محمد! تو ادعاى بزرگى اظهار مى كنى و سزاوار آن رب العالمين و خالق مخلوقات نيست كه چون تويى را كه بشرى چون مايى و از آنچه ما مى خوريم مى خورى و در بازار راه مى روى! به رسالت بر گزيند... اگر تو پيامبر مى بودى همراه تو ملكى مى بود كه تو را تصديق مى كرد و ما او را مى ديديم؛ بلكه اگر خدا مى خواست پيامبرى براى ما بفرستد، فرشته اى را مبعوث مى كرد: نه تشرى چون خودمان را. اى محمد! تو سحر شده اى بيش نبوده، پيامبر نيستى!.. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در جواب فرمود: اما اين كه گفتى: بايد گفت كه: فرشته را نمى توان به ادراك آورد، چون او از جنسى است كه چيزى از آن آشكار نيست و اگر آن را مشاهده مى كرديد به اين وسيله كه بر قواى ديد شما افزوده مى گشت، باز مى گفتيد:اين ملك نيست بلكه بشر است؛ زيرا ملك فقط به صورت انسان كه بدان انس داريد بر شما ظاهر مى شود، تا سخن و خطاب و مرادش را دريابيد. در اين صورت، چگونه صدق گفتار و حقانيت سخن او را نخواهيد فهميد؟ بلكه خداوند بشرى را به رسالت برانگيخت و در دستش معجزاتى ظاهر كرد كه طبايع بشر كه شما بر ضماير قلوب شان آگاهيد از آوردن آن معجزات ناتوانند.

پس به واسطه ناتوانى از آوردن آنچه كه او آورده، در مى يابيد كه آن، معجزه است و اين گواهى الهى بر صدق اوست. اگر ملكى شما را ظاهر و بر دست او معجزه اى آشكار مى گشت كه بشر از آوردنش عاجز مى بود، هيچ گاه آن معجزه، نشانى از آن نبود كه همجنسانش از آوردن چنين عملى ناتوانند، با بتوان آن را معجزه دانست. آيا نمى بينيد كه پرواز پرندگان معجزه محسوب نمى شود؛ زيرا همه پرندگان پرواز مى كنند؟ ولى اگر انسانى چون پرنده پرواز كند معجزه خواهد بود. پس، خداوند عز و جل از آن جهت پيامبرش ‍ را به گونه اى مبعوث فرمود تا حجت بر شما تمام شود؛ امر را بر شما آسان كرده است. ولى شما امر دشوارى را مى طلبيد كه حجتى در آن نيست.

سپس فرمود: اما آن كه گفتى: تو سحر شده اى بيش نيستى، آيا من مسحورم و حال آن كه مى دانيد در صحت تميز و عقل بوده، برتر از شمايم؟!

آيا از بدو تولدم تا سن چهل سالگى، خويى پست و عملى كه حاكى از ذلت باشد، يا دروغ و خيانت و خطايى در گفتار و سفاهتى در راءى من ديده ايد؟

آيا به گمان شما كسى مى تواند چنين مدتى، با نيرو و قوت خود معصوم باشد؟ و يا اين كه تكيه او بر حول و قوت خداوند بوده است.... (150)

### 146- راهرو گر صد هنر دارد توكل بايدش!

مرحوم استادم، علامه حاج ميرزا احمد آشتيانى، قدس سره العزيز، فرموده است: مقصود از توكل اين نيست كه سعى و كوشش در امور و تحصيل اسباب و شرايط عادى آنها ننمايد و تدبير و فكر درباره آنها را يكسره به كنار بگذارد: بلكه امور نامبرده و هر چه را كه حوائج بر آن توقفى دارد، بايد انجام دهد و اعتماد و اطمينان شخص در رسيدن به مقصود و حاجت خود، تنها به خدا و فضل او باشد.

و حكايت شكايت صاحب مزرعه از شتردارى به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و پرسش حضرت كه: به چه جهت شتر خود را عقال ننمودى و پايبند نزدم؟

و جواب آن مرد كه عرض كرد: توكل من باعث شد كه پايبند نزدم.

و فرمايش حضرت به آن مرد كه: عقال نما و پايبند بزن شتر خود را پس از آن توكل نما (اعقلها ثم توكل) و با توكل زانوى اشتر ببند.) (151)

### 147- برترين جهاد

در كتاب اربعين علامه بهاءالدين عاملى (قدس سره) از حضرت امير مؤمنان عليه‌السلام روايت است كه فرمود: پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله گروهى از سپاهيان خيش را (به جهاد) اعزام داشت. چون بازگشتند، فرمود: مرحبا به قومى كه جهاد اصغر را به انجام رسانيدند و جهاد اكبر بر عهده شان باقى است.

پرسيدند: اى رسول خدا! جهاد اكبر چيست؟

فرمود: جهاد با نفس.

سپس فرمود: برترين جهاد، آن است كه شخص با نفس خويش كه ميان دو پهلوى اوست، به جهاد برخيزد. (152)

### 148- رذايل اخلاقى و صورتهاى برزخى

در حديثى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل است كه: بعصى از مردم با چهره هايى محشور مى شوند كه صورت ميمون و خوك در مقايسه با آن، زيبا مى نمايد. و در جايى فرموده است: در قيامت مردم به دو گروه محشور مى شوند. گروهى بر مركب سوارند، و گروهى پياده و با پاى خود و گروهى بر وجه و صورت شان.

سر اين مطلب آن است كه هر يك از خلق و وى رذيله و هر هياءت زشت و ناپسندى كه در نفس تمكن يافته است، صورت نوعى است از انواع حيوانات، و بدنى بدان اختصاص يافته است؛ چون بدن شير و مانند آن، براى خلق و تكبر و تهور، و روباه براى حيله و نيرنگ، و ميمون براى استهزاء و سخريه، و خوك براى آز و شوت رانى.

گاهى شخصى واحد، متخلق به اخلاق رذيله كثيرى است كه مراتب متفاوتى دادند؛ پس به حسب آن، در آخرت صورتهاى حيوانى متفاوت و متعدد مى شوند.

خداوند متعال فرموده است: يوم تشهد عليهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما كانوا يعملون. (153)

### 149- وصيت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآلهبه ابوذر

در فصل پنجم از باب دوم كتاب مكارم اخلاق در وصيت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به ابوذر، آمده است: اى ابوذر! انسان از متقيان و پرهيزگاران نمى شود، جز آن كه چون شريكى با نفس خود محاسبه كند. پس دريابد كه از كجا آشاميده و از كجا پوشيده است؛ از حرام بوده است و يا از حلال؟ (154)

### 150- صبر بر مصيبت

معاذ پسرى داشت كه پيش از وى از اين سرا سفرى شد، رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله اين نامه را در تعزيت معاذ بدو نوشت: از محمد رسول الله به معاذبن جبل، سلام بر تو؛ حمد مى كنم خدايى را كه جز او خدايى نيست. اما بعد خبر بى تابى تو در مصيبت فرزندت كه قضاى الهى بر وى جارى شد به من رسيد. همانا كه فرزند تو از موهبتهاى گواراى الهى توده و به عاريت در دست تو سپرده، خداوند تو را تا زمانى به او لذت بخشوده و به وقت معلوم او را از تو بگرفت پس انا لله و انا اليه راجعون.

مبادا بى تابى تو پاداشت را تباه كند. اگر بر ثواب مصيبت خود برسى، هر آينه خواهى دانست كه آن در برابر عظمت ثوابى كه خداوند براى اهل تسليم و صبر آماده كرده است، اندك است. بدان كه بى تابى، مرده را بر نمى گرداند و قدر را دفع نمى كند. شكيبايى نيكو پيشه كن. و به موعود، وفا كردن جوى. و اندوه تو بر چيزى كه لازم تو است و بر جميع خلق به وقتش ‍ نازل خواند شد، نگذرد. والسلام عليك و رحمه الله و بركاته. (155)

### 151- سر مشق از ميزان قسط

در سوره والنجم از اوصاف رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله است كه: و ما ينطق عن الهوى، ان هو الا وحى يوحى؛ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله هرگز از روى هواى نفس سخن نمى گويد، بلكه همه گفته هاى آن حضرت بيان وحى الهى است.

از آن بزرگوار بايد سر مشق گرفت كه ميزان قسط (156) است: لقد كان لكم فى رسول الله اسوه حسنا؛ هر آينه رسول گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله اسوه نيكويى است براى شما. (157)

### 152- الدنيا مزرعه الاخره

هر كسى زارع و مزرعه خود است و نيات و اعمالش، بذرهايش.

بنگر تا در مزرعه خويش چه كاشتى و در قول رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: الدنيا مزرعه الاخره دقت كن. و به عبارت ديگر هر كس سفره خود و مهمان سفره خود است. (158)

### 153- طوبى چيست؟

بدانكه شجره طوبى صورت تمثل ايمان است و اصل و ريشه آن در قلب حضرت خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله ثابت است و فرع و شاخه آن در آسمان است و پيوسته ميوه هاى خود را به اذن ربش مى دهد، و هر مؤمنى شاخه اى عظيم از آن مى باشد. پس بفهم!

و در مقابل آن زقوم قرار داد: اذلك خير نزلا ام شجره الزقوم انا جعلناها فتنه للظالمين انها شجره نخرج فى اصل الجحيم طلعها كانه رؤوس ‍ الشياطين.

و در كافى از امير المؤمنين عليه‌السلام آمده: طوبى شجره اصلها فى دار النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله و ليس من مؤمن الا و فى داره غصن منها الحديث. يعنى طوبى درختى است كه ريشه آن در خانه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله است و هيچ مؤ منى بيست، مگر اين كه در خانه اش ‍ شاخه اى از آن است.

و در وافى آمده است، تاءويل طوبى علم است، زيرا هر نعيمى در بهشت مثالى در دنيا دارد، ومثال شجره طوبى شجره علوم دينى است كه ريشه آن در خانه پيامبر است كه مدينه العلوم است و در خانه هر مؤمنى شاخه اى از آن است الخ. (159)

### 154- طعام كشنده قلب

همانطور كه فضول طعام مميت است، فضول كلام نيز از قلب قاسى برخيزد از رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت است كه: لا تكثروا الكلام تغير ذكر الله؛ فان كثره الكلام بغير ذكر الله قسو القلب ان ابعد الناس من الله القلب القاسى؛

سخن زياده مگوييد مگر آن كه ذكر خدا باشد؛ زيرا كلام بسيار كه در آن ذكر خدا نباشد قساوت قلب مى آورد و دورترين مردم از خداوند، صاحب قلب قسى مى باشد.

### 155- بازى پيامبر با خردسالان

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله بعضى خوردسالان را به مطايبه خطاب مى فرمودند: يا ذالاذنين؛ اى صاحب دو گوش. و بسيار با اصحاب به پاى مسابقت مى كردند؛ يعنى با هم در دويدن پيشى مى گرفتند و كشتى مى گرفتند. (160)

### 156- خورنده تر خرما

روزى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله با حضرت امير عليه‌السلام خرما مى خوردند، خر خرما كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآلهمى خورد، پنهان دانه اش را نزد امير عليه‌السلاممى نهاد تا تمام شد پيش حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله هيچ دانه خرما نبود و همه نزد حضرت امير بود، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: من كثر نواه فهو اكول؛ هر كه دانه او بيشتر بود، بسيار خورنده است.

حضرت امير چون اين كلام را فرمود، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله تبسم نموده فرمان داد تا هزار درهم به آن حضرت انعام دادند.

### 157- خوردن از سمت سالم

وقتى مهيب يك چشم او درد مى كرد و خرما مى خورد، حضرت فرمود: اى صهيب! چشم تو درد مى كند خرما مى خورد!

گفت: از آن طرف مى خورم كه درد نمى كند. (161)

### 158- مطايبت نبوى

عوف بن مالك كه از بزرگان صحابه و مردى عظيم الجثه بود، روزى به خدمت حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله رفته، وقتى كه حضرت در خيمه نشسته بود سلام كرد حضرت فرمود: در آى!

گفت: به همه اعضاى خود در آيم، يا چيزى را بيرون بگذارم! حضرت بخنديد. (162)

### 159- پيره زن به بهشت نمى رود!

صفيه بنت عبدالمطلب كه عمه آن حضرت است (يعنى حضرت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله) روزى نزد حضرت آمد در حالى كه پير شده بود، گفت: يا رسول الله! دعا كن تا من به بهشت روم.

حضرت بر سبيل طيبت فرمود كه: زنان پير به بهشت نخواهند رفت!

صفيه از مجلس حضرت برگشت. حضرت و مى گريست. حضرت تبسم فرمود و گفت: او را خبر دهيد كه اول پير زنان جوان شوند، آنگاه به بهشت روند.

و اين آيت بخواند: انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابكارا (163) يعنى به درستى كه ما بيافريدم زنان را در دنيا آفريدند، پس خواهيم گردانيد ايشان را دختران بكر و دوشيزه در آخرت كه ايشان را به بهشت در آريم. (164)

## بخش دهم: فضيلت علم و عالم

### 160- شرف آدمى

رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت: (قليل العلم، خير من كثير الععمل؛ اندكى علم، بهتر از عمل زياد است.)

و نيز فرمود: نيه المؤمن، خير من عمله؛ نيت مؤمن، برتر از عمل اوست.

و امير جهان بان على گفت كه: قدر آدمى و شرف مردمى جز در دانش ‍ نيست. (165)

### 161- مگر نمى گوييد طبيب بود؟

در زمان پيامبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله طبيبى يهودى درگذشت، آن حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله را از وفات وى خبر دادند، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله از شنيدن آن اظهار تاءسف كرد، عرض نمودند: با رسول الله! اين متوفى يهودى بوده است!

فرمود: مگر نمى گوييد طبيب بوده است. (166)

### 162- فضيلت مجلس عالم

مردى از انصار نزد پيامبر آمد و گفت: اى فرستاده خدا! هرگاه جنازه اى و مجلس عالمى پيش آمده اند، كدام يك در نزد شما محبوب تر است تا آن را اختيار كنم و حاضر گردم؟

رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اگر براى تجهيز و دفن جنازه كسى هست، همانا كه حضور مجلس عالم، افضل از حضور هزار جنازه است. (167)

### 163- جارى شدن چشمهاى حكمت

از سير كائنات صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت شده است كه: من اخاص لله اربعين يوما فجر الله ينابيع الحكمه من قلبه على لسانه يعنى: هر كس روز به اخلاص براى خدا باشد؛ خداوند چشمه هاى حكمت را از دلش بر زبانش جارى گرداند. (168)

### 164- امانت داران امت

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: علما امانت داران پيامبران بر بندگان خدايند، البته تا وقتى كه با سلاطين در نياميزند، پس هرگاه با آنان در آميختند و در امور دنيا مداخله كردند، به تحقيق به پيامبران خيانت كرده اند، پس از آنان حذر كنيد.

و نيز آن جناب به ياران خويش فرمود: علم را و به خاطر علم آرامش و بردبارى را فرا گيريد و دانشمندانى سركش مباشيد كه دانايى شما در اثر نادانيتان قامت راست نمى كند.

و از حضرت عيسى عليه‌السلام روايت است كه: مثل دانشمند بد (بى خبر) مثل سنگ سخنى است كه در دهانه جوى واقع گشته باشد كه نه خود آب مى آشامد و نه آب را رها مى كند تا به كشت و زرع پيوندد. (169)

### 165- زمان آشكار شدن دانش

رسول خدا لى الله عليه وآله فرمود: هرگاه در امت من بدعتى پديدار گردد، بايد دانشمند، دانش خويش را آشكار سازد، پس هر كس چنين نكند، لعنت خداوند بر او باد، از شهريار چيره (خداوند) و اينكه آنان را در خانه آخرت برند ترسناك بودند. (170)

### 166- اى هوشمندان پند بگيريد!

اين وهب مى گويد: شنيدم كه امام صادق عليه‌السلام فرمود: رسول خدا لى الله عليه وآله فرمود: براى هر بدعتى كه پس از من براى نيرنگ زدم به ايمان پديدار گردد، وليى باشد كه از ايمان دفاع كند و به الهام خدا سخن گويد و حق را آشكار كند و نيرنگ نيرنگبازان را باز دارد و زبان ضعفا باشد. اى هوشمندان! پند گيريد و به خداى توكل كنيد. (171)

### 167- غبطه پيامبران

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: دانشمندان امت من، همانند انبياء بنى اسرائيلند. و آن حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: برخى از بندگان خدا ابنياء نيستند و شهدا نمى باشند، ولى پيامبران و شهدا، در روز قيامت به خاطر مكانت و منزلت آنها در نزد خداى، غبطه مى خورند.

### 168- پيشواى عمل

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله كه درود و سلام خداى بر وى و آل او باد فرمود: علم پيشواى عمل است و عمل، تابع آن. و از زمره ازواج آسمان و زمين اند. و نيز از ازواج وجود و ماهيت مى باشند و از جمله آنها، نر و ماده از هر حيوان است. (172)

### 169- فضل عالم بر عابد

ترمذى از ابى امامه نقل كند كه: رسول اكرم لى الله عليه وآله فرمود: فضل عالم بر عابد، مثل فضل من بر پايين ترين فرد شماست. و سپس فرمود: خدا و ملائكه و اهل آسمانها و زمين، حتى مورچه در خانه خود و ماهى در آب، بر معلمان مردم درود مى فرستد... (173)

### 170- كه من شهر علمم، عليم در است!

رسول خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله حكمت را بهشت دانسته است، و فرموده است: انا مدينه الحكمه و هى الجنه و انت يا على! بابها...؛ يعنى اى على! من شهر حكمتم و حكمت بهشت است و تو باب آنى. (174)

### 171- يك دستور اخلاقى

وقتى در محضر مبارك استاد، جناب علامه طباطبايى (رضوان الله تعالى عليه) بودم، سخنانى از حالات شبش به ميان آورد، و فرمود: هر وقت در روز مراقبت من قوى تر است، مشاهداتى كه در شب دارم زلال تر و صاف تر و روشن تر است. كسانى كه در سير و سلوك عرفان عملى، قدم، نهاده اند، شكارهايى دارند، و به خصوص در وجهات شبانه مشاهداتى دارند.

در آخر وافى جناب فيض قدس سره، از كافى ثقه الاسلام كلينى به اسنادش ‍ از ثامن الائمه عليه‌السلامروايت شده است كه: قال ان رسول الله صلى الله عليه و آله: كان اذا صيح قال لاصحابه: هل من مبشرات؟ يعنى به الرويا، يعنى رسول الله كه صبح مى كرد، به اصحاب خود مى فرمود: آيا خبرهاى خوش داريد؟ ؛ يعنى آيا خوابهاى خوش ديده ايد؟

سيره و روش حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله اين بود، اصحابش را يعنى ياران و شاگردانش را به سير و سلوك وا مى داشت، و آنان را براى شكار مبشرات، و صيد، معانى ترغيب و تحريص مى كرد، همه انبياء اين چنين بودند، همه سفراى الهى، جز تزكيه نفس بشد و تعليم و تأدیب آنان، و ايصالشان به قرب الى الله، كه در حقيقت تخلق به اخلاق الهى، و اتصاف به صفات ربوبى و تأدیب به آداب الله است، هدفى ديگر نداشته اند.

اين شب مردان خداست كه مبشرات دارند، رؤياى صالح و صادق دارند، آرى!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شب مردان خدا، روز جهان افروز است |  | روشنان را به حقيقت شب ظلمانى نيست |

بارى! كاءن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله به اصحابش فرموده است كه: آيا همان طور كه حيوانات خودتان را در شب علوفه مى دهيد، و آنها را در جايى مى بنديد كه خوردند و خوابيدند، شبى را به روز آورده اند، و شبى حيوانى داشته اند، شما هم آنچنان شب به روز آورده ايد، يا شب انسانى داشته ايد، كه شكارهايى كرده ايد و مبشراتى داريد، خداوند سبحان فرمود:

و من الليل فتهجد به نافله لك عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا. (175)

### 172- امر به نوشتن حديث

يكى از صحابه رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله بدان حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله عرض كرد كه: يا رسول الله! انا نسمع منك احاديث لا نحفظها، افلا نكتبها؟

قال: بلى فاكتبوها.

گفت: اى رسول خدا! از تو احاديث مى شنويم كه در حافظه ما نمى ماند، آيا آنها را ننويسيم؟

فرمود: بنويسيد. (176)

### 173- ارزش علم

گوهر علم نورى است كه عين حقيقت عالم و چراغ فرا راه او مى گردد. و اصلا علم عالم است و عالم علم است. و به عبارت پيغمبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله: علم، نفس عقل و فهم، روح آن است. (177)

### 174- در علم متوقف مشو!

استاد كل فى الكل و قدوه اولين و آخرين و قطب الاقطات خاتم النبيين صلى‌الله‌عليه‌وآله: اطلب العلم من المهد الى اللحد هيچ وقت نبايد توقف باشد. (178)

### 175- امام فيلسوف كامل

ابو نصير فارابى ملقب به معلم ثانى، در يكى از رسائلش چنين گفته است كه فيلسوف كابل امام است و چون فلسفه، يعنى علم به حقايق اشياء و چنين افرادى عالم به معارف و حقايق اشياء هستند، علم آدم الاسماء كلها (179) فيلسوف كامل پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله است هو الذى بعث فى الميين رسولا منهم.

### 176- فيلسوف واقعى

اگر اولين و آخرين فلاسفه نظام هستى و قديم الايام كرد هم آيند و حضرت پيامبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله در ميان آنها ظهور كند و به سخن در آيد، تمامى فلاسفه خواهند گفت كه: فيلسوف يعنى اين، فلسفه يعنى همين كه ايشان مى فرمايند، و وى عالم است و ما امى هستيم و بايد از محضر شريف او استفاده نماييم.

### 177- جايگاه نزول حكمت

حديثى را از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل مى كنند:

ان الحكمه لتنزل من السماء فلا تدخل قلبا فيه هم غد؛ حكمت از آسمان نازل مى شود، اما بر قلبى كه در آن هم و غصه فردا هست، نازل نمى شود.

نفس مطمئنه، علوم و معارف را مى گيرد. نفس مضطربه، به جايى نمى رسد. شخص پريشان خاطر، عالم نمى شود. هم واحد مى خواهد. اصولا تعقل با تعلق جمع نمى شود.

كتابهاى تذكره را بخوانيد، با شرح حال بزرگان آشنا شويد. ببينيد كه در راه معشوقشان كه تحصيل علم و كمال است، مشتهيات نفسانى را زير پا گذاشتند. اين بود كه شيخ طوسى شدند، علامه حلى شدند، محقق طوسى شدند، فارابى شدند، ملا صدرا شدند، صاحب جواهر شدند و... (180)

### 178- وجوب يادگيرى زبان

حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به اصحابشان فرمودند: از شما كسانى باشند كه زبان بيگانگان را بياموزند تا نامه ها را بخوانند و بفهمند. و حتى امر فرمودند كه زبان ديگر قبايل را ياد بگيرند، چرا كه زبان هر طايفه اى نردبانى است براى رسيدن به مقاصد آن طايفه.

پس آنچه را كه جامعه براى نگهدارى پيگره اجتماع و مدينه فاضله نياز دارد، همه پسنديده است و نويسندگان ما نيز براى پروراندن آن حقايق بايد دست به قلم ببرند و مرحله اولى و اولين چيزى كه از اهميت بسزايى برخوردار است، آدم سازى است و براى هر گروه، بايد معارف و علوم اسلامى به همان نسبت، برايشان به صورت كتاب نوشته شود و غذاى روحى شان به اندازه ظرفيت ادراكى شان باشد. (181)

### 179- دو جواهر انسان ساز

علم و عمل در حقيقت، جوهر انسان سازند، و انسان آنچه را فرا گرفته و بدان عمل نموده است، گوهر ذات او مى گردد. و به عبارت ديگر، علم و عمل خود سازنده وجوب است. هر خردمند فرزانه بايد بنگرد كه در شب و روز، خودش را چگونه مى سازد و اين مطلب وزين، بر اصل استوار و پايدار اتحاد عقل و معقول و معقول، يعنى علم و عالم و معلوم، و هم اتحاد عمل و عامل و معمول است، چه اين كه عمل را دو روى است، رويى با زمان و ماده است كه متصرم و منقضى الست، و رويى با ماوراى زمان و ماده و طبيعت است كه حقيقت گوهر انسان مى شود و هميشه باقى و برقرار است. لذا پيغمبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله به قيس بن عاصم فرمود: همه احوال و اهوال و نشيب و فراز را كه در پيش دارد، آن عمل تو است.

غرض اين كه مرد و زن بزرگوار اجتماع ما بايد بكوشند تا خود كتاب زنده جاودانه سودمند باشند، كه جوهر ذات آنها به نود دانش فروغ گيرد. به قول حافظ شيرين سخن:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گوهر معرفت آموز كه با خود ببرى |  | كه نصيب دگران است نصاب زرو سيم (182) |

### 180- العلم امام العمل

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: العلم امام العمل و العمل تابعه (علم امام عمل است) زيرا كه كارى بى راهنمايى و پيشوايى دانش ‍ صورت نمى گيرد، و سعادت حقيقى انسان بدون نود علم وقوع نمى يابد، و مدينه فاضله انسانى جز با علم بايسته و عمل شايسته تشكيل نمى شود، به قول حكيم سنايى غزنوى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم نر آمد و عمل ماده |  | دين و دنيا بدين دو آماده (183) |

### 181- نور دانش

از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله ماءثور است كه: العلم نور يقذفه الله فى قلب من يشاء؛ دانش نورى است كه خدا در دل هر كس بخواهد مى تاباند. (184)

### 182- دوا در آب باران

باران از آسمان دنيا فرو مى آيد و طهور است؛ يعنى پاك كننده است. و از رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت شده است كه: آب باران پيش از آن كه به زمين برسد دواء است. (185)

### 183- نبوت ارسطاطاليس

عمرو عاص از اسكندريه بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله وارد شد از او پرسيد كه: در آنجا چه ديده اى؟

گفت: گروهى چند ديده ام كه طيلسان در برداشته و حلقه حلقه گرد هم مى نشستند و مردى را به نام ارسطاطاليس - لعنه الله تعالى - نام مى برند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اى عمرو! باز ايست، ارسطاطاليس ‍ پيمبرى بود كه قوم وى از را نشناختند. (186)

### 184- مجالست با چه كسى؟

از حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله پرسيدند: با كه مجالست كنيم؟

آن بزرگوار فرمود: جالسوا من يذكر كم الله رؤيته و يزيد فى علمكم منطقه و يرغبكم فى الاخره عمله؛

با كسى مجالست كنيد كه ديدار او شما را به ياد خدا آورد، و زبانش بر علم و معرفت شما بيفزايد، اخلاق و اعمالش شما را به عالم آخرت مشتاق و راغب گرداند.

خلاصه با كسى همنشين شويد كه ديدار و گفتار و كردارش شما را به ياد خدا آورد و بر علم و معرفت شما بيفزايد و توجه و شوق و عشق به عالم بقا در شما پديد آرد. چون نفس در مثل آيينه اى است با هر كه مقابل شود از اخلاق و آثار او نقش مى گيرد.

هر كه خواهد نقش الهى و رنگ صيغت الله پيدا كند كه بزرگ ترين سعادت است، بايد با رجال الهى نشيند و با سخنان و نصايح آنان انس گيرد تا به آن سعادت بزرگ نائل شود و البته مسلم كل است كه: على عليه‌السلام بزرگ ترين رجال الهى است.

بر شما باد به مطالعه علوم و كلمات و عمل به آيات و دلالات آن بزرگوار تا نقش او در نفوس قدسى شما پديد آيد - صلوات الله عليه و على آله المعصومين - كه آن بزرگوار پند و اندرز و تعليمات آسمانى اش كه عالمى را پر از نور علم و معرفت نموده، همه از قلب مطهر اوست و هر وصف كمالى ذكر فرموده، مصداق اعلى و اتم آن وصف را خويش دارا بوده چنان كه خود آن حضرت فرمود:

من امر نكردم شما را به چيزى جز آن كه اول خود عمل كردم.

پس انس و مطالعه و مذاكره گفتار حكمت آثار و كلمات قصارش انسان را به كمال انسانيت و اعلى رتبه حكمت و سعادت ابد مى رساند و بى شك از هر كتاب حكمت و هر دفتر علم و معرفت حكمتش، كامل تر است و از هر سخن، كلامش فصيح و بليغ ‌تر و بلندى مطالب و علو قدر سخنش افزون است. (187)

## بخش يازدهم: قيامت جايگاه ابدى

### 185- ياد مرگ و آمادگى براى مرگ

از رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله پرسيدند كه: چه كسى در ميان مؤمنان از ديگران، زيرك تر است؟

در جواب فرمود: آن كه به ياد مرگ بيشتر، و در آمادگى براى آن شديدتر است. (188)

### 186- رؤيت جايگاه آخرتى

از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت است كه فرمود:

هيچ يك از شما نميرد، جز آن كه به عاقبت خويش علم بيابد و جايگاه خويش را در بهشت يا دوزخ ببيند. (189)

### 187- قرين هر شخص در قيامت

رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله به قيس بن عاصم فرمود: انه لابد لك من قرين بدفن معك و هو حى، و تدفن معه و انت ميت؛ فام كان كريما اكرمك و ان كان ائما اسلمك، ثم لا يحشر الا معك و لا تحشر الامعه، و لاتساءل الا عنه، فلا تجعله الا صالحا، فلا تجعله صالحات فانه ان صلح آنست به، و ان فسد لا تستوحش الا منه و هو فعلك

فرمود: قرينى با تو دفن مى شود كه حى است و محشور نمى شوى مگر با او، و تو مسئول آنى، پس آن را جز صالح باشد، با او انس مى گيرد، و اگر فاسد باشد؛ وحشت نمى كنى مگر از وى، و آن قرين فعل تو است. (190)

### 188- آن قرين، فعل توست!

صدوق در مجلس اول از امالى خود نقل كرده: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به قيس بن عاصم فرمود: اى قيس! با عزت، ذلت و با زندگى، مرگ و با دنيا، آخرت است و هر چيزى را حسابرسى و بر هر شى ء مراقبى است، و هر حسنه اى پاداشى و هر بدى عقابى و هر اجلى را كتابى است.

و اى قيس! به ناچار قرينى تو راست كه با تو دفن شود و آن قرين زنده است و تو با وى دفن مى شوى، در حالى كه تو مرده اى، اگر كريم باشد تو را اكرام نمايد و اگر لئيم باشد رهايت كرده، آنگاه جز با تو محشور نگردد و تو مبعوث نگردى مگر با وى و سئوال نشوى مگر از وى، پس آن را جز صالح قرار مده؛ زيرا اگر آن قرين صالح باشد با وى ماءنوس شوى و اگر فاسد باشد، وحشتى جز از وى ندارى، و آن قرين همان فعل توست. (191)

### 189- اندرزى نورانى

صدوق در حديث چهارم مجلس اول امالى به اسنادش روايت كرده است كه: قيس بن عاصم گفت: با جماعتى از بنى تميم به حضور رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله رسيديم، پس گفتم: اى پيغمبر خدا! به ما اندرزى بفرما تا از آن بهره ببريم كه ما گروهى هستيم در بيابان به سر مى بريم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: يا قيس گ ان مع العز ذلا، و مع الحيواه موتا، و ان مع الدنيا آخره، و ان لكل شى ء رقيبل، و على كل شى ء حسيبا، و ان كل اجل كتابا، و انه لا بدلك من قرين يدفن معك و هو حى، و تدفن معه و انت ميت، فان كان كريما اكرمك، و ان كان لئيما اسلمك، ثم لا يحشر الا تحشر الا معه، و لا نسئل الا عنه، فلا تجعله الا صالحه، فانه ان صلح آنست به، و ان فسد لا تستوحش الا منه، و هو فعلك.

اين حديث شريف، اگر چه همه آن نور است، و هر جمله آن بابى از حقيقت را به روى انسان مى گشايد، و براى اهل سر به سرى اشارت مى كند، مع ذلك بايد در اين چند جمله دقت و تاءمل بسزا كرد كه فرمود: با دنيا آخرت است. نفرمود بعد دنيا آخرت است تا آخرت در طول زمانى دنيا قرار گيرد و فرمود: قرينى كه با تو دفن مى شود، حى است و محشور نمى شوى مگر با او، و وحشت نمى كنى مگر از وى. به خصوص كه در آخر فرمود: آن قرين فعل تو است. (192)

### 190- تسبيح و تهليل ملايك در قبر

انس بن مالك نقل كند كه: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: خداى تعالى، بنده اش را دو ملك، وكيل فرموده است كه بر او بنويسند. پس چون بميرد گويند: پروردگارا! بنده ات، فلانى را ميراندى؛ پس حال به كجا رويم كه خداوند فرمايد: آسمانم پر است از ملايك كه مرا عبادت كنند و آسمانم پر از خلق كه مرا فرمان برند. به قبر بنده ام رويد و مرا تسبيح و تكبير و تهليل گوييد و آن را تا روز قيامت در زمره حسناتش به كتابت آوريد. (193)

### 191- پرسش از امرى عظيم

از براء بن عازب نقل است كه: معاذبن جبل در خانه ابو ايوب انصارى در حالى كه نزديك پيامبر نشسته بود از ايشان پرسيد: اى رسول خدا! درباره آيه بوم ينفخ فى الصور فتاءتون افواجاچه مى فرماييد؟

حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اى معاذ! از امر عظيمى پرسش نمودى! و اندكى بعد فرمود: ده گروه از امت من با صورت و شمايلى مبدل و ممسوخ، محشور خواهند شد و خداوند، ميان آنان و مسلمين فاصله و جدايى مى اندازد.

گروهى از آنان به صورت ميمون و گروهى به صورت خوك و دسته اى پاى شان به جاى سرشان و سرشان به جاى پاى شان آمده است، و صورت و سرشان بر زمين كشيده مى شود، و گروهى با چشمانى نابينا محشور مى شوند كه مى دانند به كجا بروند، و دسته اى آب دهان خود را مى بلعند و زبان خود را مى جوند و مايعى را قى مى كنند كه همه از آن گريزان و متنفرند، و گروهى دست و پاى شان قطع شد و دسته ديگر بر شعله هاى آتش ‍ مصلوبند، و از عده اى چنان بوى تعفن به مشام مى رسد كه از بوى مردار بدتر است و بعضى لباسى از قطران بر تن دارند كه بدن آنان را احاطه كرده است

اما آنانى كه به صورت ميمونند، سخن چينانند. آنانى كه در شمايل خوكند، اهل سخت و حرام خوارى اند، و آنانى كه سرازير و سرنگون مى آيند، ربا خوارانند. كوران، ستمكارانند و كران، در دنيا به اعمال خود مغرور بوده اند و بدان مباهات مى كرده و عجب مى ورزيده اند. كسانى كه زبانهاى شان را مى جوند، عالمان و قاضيانى اند كه اعمال شان مخالف سخنان شان بوده است. آنانى كه دست و پاى شان بريده شده است، به همسايه خود آزار رسانده اند و كسانى كه بر آنش آويخته شده اند، از مردن نزد سلطان بدگويى كرده اند. اشخاص بدبو كسانى هستند كه از شهوات و لذات كامجويى مى كرده و حق خداوند را در اموالشان ادا نمى كرده اند. و كسانى كه آن لباس ‍ را بر تن دارند، اهل تكبر و خود پسندى بوده اند. (194)

### 192- رؤيت خدا در روز قيامت

ابن اثير از قيس بن ابى حازم از جرير بن عبد الله روايت مى كند:

شبى در حالى كه ماه در آس 3مان مى درخشيد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بر ما وارد شدند؛ پيامبر فرمودند: شما در روز قيامت خدا را خواهيد ديد، همچنان كه اين ماه درخشان را امشب مى بيند؛ بدون هيچ ازدحامى و بى آن كه فشارى به عم بياوريد، همگان آشكارا خداوند را خواهيد ديد. (195)

### 193- فرياد اهل دوزخ

رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اكثر صياح اهل النار من سوف؛ بيشتر فرياد دوزخيان از پس از اين گفتن و فرياد فردا كردن است.

به بيمار بيدارى گفتند: ما را اندرزى ده!

گفت: شما را از سوف بيم مى دهم.

حافظا! تكيه بر ايام چو سهو است و خطا

من چرا عشرت امروز به فردا نكنم (196)

مبادا خواجه غافل بخورد و غافل بخوابد كه به قول عارف همدان بابا طاهر عريان هر آن كو غافل خوره تير.

### 194- تمثل اعمال در آخرت

در روح الجنان آمده است، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: در روز قيامت، آنگاه كه موازين قسط بر پا شود، كردار مرد بر ميزان شده، سپس چيزى چون ابر را بدان جا آورند و او را گويند: آيا ميدانى كه اين چيست؟

مرد گويد: خير!

بدو گويند: اين همان علمى است كه به مردم مى آموختى و آنها پس از تو بدان عمل مى كردند. (197)

### 195- علم ساعت

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در حديث ساعت كه از وى از ساعت سؤ ال شد فرمود: علم ساعت نزد خداى است و باران بارور نازل مى كند و به آنچه در ارحام است علم دارد و هيچكس نمى داند كه فردا چه چيزى كسب مى كند و هيچ كس نمى داند كه در كدام سرزمين مى ميرد، خداى تعالى عليم خبير است.

ما تنها به بخشى از امهات مسائلى كه انسان به معارج علمى بدانها ارتقاء مى يابد اشاره كرديم. خداى سبحان فرمود: كلم طيب (نفوس قدسى) ، به سوى او صعود مى كند و عمل صالح آن را بالا مى برد. خداى تعالى فتاح قلوب و بخشنده غيوب است. (198)

### 196- امر اهل بهشت

از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت شده كه:

فرشته به بهشت مى آيد، بعد از اذن دخول از مؤمنان بر ايشان وارد مى شود و براى آنها نامه اى از خداى تعالى مى آورد كه بعد از سلام خدا بر ايشان در نامه به همه آنها چنين خطاب شده است: از حى قيوم كه نمى ميرد به حى قيومى كه نمى ميرد، امام بعد من به شى ء مى گويم من فيكون و امروز تو را همانند خويش كردم، تو به شى ء مى گويى كن پس ‍ شى موجود مى شود. آن حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: هيچ كس از بهشتيان به چيزى كن نمى گويد مگر اين كه آن شى ء موجود مى شود.

### 197- دوزخ و بهشت

در تفسير صافى آمده است كه: روى عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله و سلم عن هذه الايه (ان منكم الاواردها) ؟

فقال: اذا دخل اهل الجنه الجنه، قال تعضهم لبعض: اليس قد وعدنا ربنا ان نرد النار؟ فيقال اهم: قد وردتموها و هى خامده.

اين حديث شريف كه از غرر احاديث است فرمايد كه اهل بهشت پيش از دخول آن، وارد نار شده اند، در حالى كه خاموش بود.

سبحان الله كه يك دنيا براى طايفه اى دوزخ فسرده و آنش خاموش است و براى ديگران دوزخ و آنش بر افروخته و سوزان است، چنانكه حواس ‍ خمس و خيال و وهم كه مشاعر ادراك عالم ملك اند، هر يك درى از درهاى دوزخ اند، اگر متابعت نفس كننده، و درى از درهاى بهشت اند، اگر متابعت عقل كنند، در اين معنى دفت در اين خبر شود كه از نورالثقلين نقل مى كنيم:

و روى ابو صالح غالب بن سليمان، عن كثير بن زياد، عن ابى سميه قال: اختلفنا فى الورود: فقال قوم، لايد خلها مؤمن، و قال آخرون، يدخلونها جميها، ثم ينجى الله الذين اتقوا، فلقيت جابر بن عبدالله فساءلته فاءومى باصبيعه الى اءذنيه و قال: صمتا ان لم اكن سمعت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله يقول: الورود الدخول، لا يبقى بر و لافاجر الا بدخلها، فيكون، على المؤمنين بردا و سلاما، كما كانت على ابراهيم حتى ان للنار اوقال لجهنم ضجيجا من بردها، ثم ينجس الله الذين اتقوا و يذر الظالمين فيها جثيا (ج 3، ص 354) .

جابر با دو انگشت خود به دو گوشش اشاره كرد و گفت: اين دو كر باد! اگر از رسول خدا نشنيده باشم كه مى گفت: ورود دخول است و هيچ نيكوكار و نابكار نيستند مگر اينكه داخل جهنم شوند، پس بر مؤمنان برد و سلام باشد و چنانچه براى ابراهيم بوده است، حتى اينكه آنش يا دوزخ (ترديد از راوى است) از برد شدنش يعنى سرد شدنش ناله مى كند. سپس خداوند پرهيزگاران را از آن رهايى مى دهد، و ستمكاران را در آن به زانو در آمده رها مى كند. (199)

### 198- اى رسول خدا! قيامت كى است؟!

در باب سيزدهم مجلد ششم بحار از علل الشرايع به اسنادش از انس رويت كرده كه گفت: مردى از اهل باديه آمد و ما خوشمان مى آمد كه مردم باديه نشين بيايند و از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله سؤال كند.

اعرابى پرسيد: اى رسول خدا! قيامت كى است؟

در اين هنگام وقت اقامه نماز رسيد، آن حضرت نمازش را به پايان برد، فرمود: پرسيده از قيامت كجاست؟

مرد باديه نشين گفت: اى رسول خدا! منم.

فرمود: براى قيامت چه آماده كردى؟

پاسخ داد: خدا را! عمل فراوان از نماز و روزه براى قيامت نياندوختم، جز اين كه خدا و رسولش را دوست مى دارم.

انس گفت: نديدم مسلمانان به چيزى بعد از اسلام، بيش از اين خوشحال شده باشند. (200)

### 199- اشتياق بهشت

مرحوم خواجه نصير الدين طوسى، در كتاب آغاز و انجام حديثى از خاتم الانبياء صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل مى كند كه: حضرت فرمود: شوق بهشت به سلمان، بيش از شوق سلمان به بهشت است.

خواجه مى فرمايد: بهشت، كمال اصحاب يمين است و مقربين كمال بهشت اند. (201)

### 200- خلقت بارى بقاء

در حديث نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده است كه: خلقتم للبقاء لا للفناء: شما براى بقاء خلق شده ايد و نه براى فنا. (202)

### 201- برادر مرگ

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: النوم اخ الموت؛ خواب برادر مرگ است. (203)

### 202- انواع فرشتگان پرسشگر

شيخ اجل مفيد در اوائل المقالات گفته است: اخبار صحيح از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده است كه ملائكه بر كسانى كه در گورند نازل مى شوند، پس از اديان ايشان مى پرسند، و الفاظ اخبار در اين باره متقاربند. در برخى از آنها آمده كه دو فرشته خداى تعالى به نام ناكر و نكير بر ميت فرود مى آيند و از پروردگارش و پيامبر و امامش مى پرسند، پس اگر به درستى جواب داد وى را به فرشتگان نعيم مى سپرند، و اگر پاسخ درشت نداد به فرشتگان عذاب تسلميش مى كنند.

در برخى اخبار فرمودند: اسم آن دو فرشته اى كه بر مؤمن فرود مى آيند، مبشر و بشير است. و در برخى فرمودند: دو فرشته اى كه بر كافر فرود مى آيند ناكر و نكيرند؛ زيرا وى انكار حق كرده و آنچه را آن دو فرشته آوردند انكار مى كند و از آن بدش مى آيد. و علت اين كه دو فرشته مؤمن مبشر و بشير ناميده شده اند، است است كه آنها از خداى تعالى به رضا و ثواب دائم بشارت مى دهند، و اين دو اسم لقب آنها نيشت، بلكه عبارت از كار آنهاست. (204)

### 203- تفسير يوم ينفخ فى الصور

معاذ بن جبل نزديك رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در منزل ابو ايوب انصارى نشسته بود، معاذ گفت: اى رسول خدا! درباره قول خدا يوم ينفخ فى الصور فتاتون افواجا تا آخر آيات چه مى فرماييد؟

حضرت فرمود: اى معاذ! از امرى بزرگ پرسيدى.

آنگاه اشك از چشمانش سرازير شد، آنگاه گفت: ده صنف از امتم گوناگون محشور مى شوند، خداوند آنها را از صف مسلمانان جدا كرد و صورت آنها را برگردانيد، برخى را بر صورت بوزينه و برخى را بر صورت خوكها نمود. تا اين كه فرمود: آنهايى كه بر صورت بوزينه اند سخن چينانند، و آنهايى كه بر صورت خوكند حرام خورانند. (205)

### 204- خلقت آدم

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: چون كسى از شما كسى ديگر را مى زند، به صورتش نزند، و او را نگويد خداوند صورتت را زشت گرداند؛ زيرا خداى تعالى آدم را بدان صورت خلق فرمود. (206)

## بخش دوازدهم: معجزات

### 205- بركت طعام نبوى

رسول خدا صلوات الله عليه هر شب، سه بار به مسجد مى رفت، كنار منبر او فقرا خوابيده بودند.

حضرت كنيزى را كه به زنانش خدمت مى كرد، طلبيد و فرمود: هر چه غذا هست بياورد!

كنيز رفت ديگى آورد كه ته آن كمى غذا مانده بود. بعد حضرت ده نفر از فقرا را بيدار كرد و فرمود بگوييد: بسم الله و بخوريد.

بعد از ده نفر همين طور ده نفر - ده نفر، همه خوردند و سير شدند. باز هم مقدارى غذا در ديگ ماند. به كنيز دستور داد آن را پيش زنها ببرد. (207)

### 206- ان المنافقين فى الدرك الاسفل

شيخ عارف محبى الدين عربى در باب شصتم فتوحات، و صدر المتاءلهين در اسفار (208) روايت نقل كرده اند كه: روزى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله با يارانش در مسجد نشسته بودند كه آواز سهمگين از فرو افتادن چيزى را شنيدند پس بترسيدند. رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت: ميدانيد آواز چيست؟

گفتند: خدا و رسولش دانايند.

رسول الله فرمود كه: سنگى از بالاى جهنم هفتاد سال است كه افتاده و اينك به قعر جهنم رسيده است و اين آواز هولناك از سقوط آن سنگ برخاست. پس هنوز رسول الله از كلام خود فارغ نشده بود كه از خانه منافقى صداى گريه اهل و عيالش بلند شد كه آن منافق در آن وقت بمرد و هفتاد سال عمر او بود و رسول الله گفت: الله اكبر

سپس شيخ گويد كه: علماى صحابه از اين گفتار رسول الله دريافتند كه اين حجر آن منافق است و وى از آن روزى كه آفريده شد به سوى جهنم مى رفت تا آن كه عمرش به هفتاد رسيد و چون بمرد در قعر جهنم قرار گرفت.

خداوند فرمود: ان المنافقين فى الدرك الاسفل من النار. پس آن صدا را شنيدند تا عبرت بگيرند. (209)

### 207- يارى جبرييل در روز بدر

فلم تقتلو هم ولكن الله قتلهم و ما رميت اذا رميت، و لكن الله رمى

اين آيه كريمه راجع به غزوه بدر است. خداوند سبحان مى فرمايد: اى مؤمنان شما، كافران را نكشته ايد، بلكه خدا آنان زا كشت، و اى پيغمبر آنچه را كه تو انداختى، تو نينداختى، ولكن خدا انداخت.

در روز بدر، جبرييل عليه‌السلام به رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت: يك مشت خاك برگير و آن را بر كافران بيانداز!

وقتى دو فرقه با هم برابر شدند، رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله به امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود: يك مشت از سنگريزه هاى وادى به من ده!

امير عليه‌السلاميك كف از سنگريزه آميخته با خاك به رسول الله داد. رسول الله آن را بر روى كافران بينداخت و گفت: شاهت الوجود.

و به نقل ديگر سه عدد سنگريزه گرفت، يكى بر سوى راست كافران انداخت و يكى بر چپ آنان و يك بر پشت سر آنان، و گفت: (شاهت الوجود) . پس آن قوم شكست خوردند.

در اين آيه با اين كه مومنان، كافران را كشته اند، خداوند مى فرمايد: خدا آنان را كشته است. و با اين كه رسول الله حصباء را انداخت، خداوند فرمود: آنچه را كه تو انداختى، تو نينداختى، خدا انداخت. (210)

### 208- ديدار رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآلهدر خواب

در كتاب رؤياى از صحيح مسلم از رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت شده است كه:

من رآنى فى المنام، فقد رآنى؛ فام الشيطان لا يتمثل بى (211) و نيز از آنحضرت نقل كرده است كه: من رآنى فى المنام، فسيرانى فى اليقطه اولكانما رآنى فى اليقطه لايتمثل الشيطان بى.

و نيز از جابر روايت كرده است كه: ان رسول الله قال: من رآنى فى النوم، فقد رآنى؛ انه لا يتبغى للشيطان ان يتمثل فى صورتى.

و نيز از جابر بن عبدالله روايت كرده است كه: قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: من رآنى فى النوم، فقد رآنى؛ فانه لاينبغى للشيطان ان يتشبه بى.

مولوى محمد حسن در تعليم نهم مقدمه التاويل المحكم فى متشابه فصوص الحكم (212) در ثمر الحيوه است كه هر چند شيطان، مظهر مضل را طاقتى نيست كه به صورت حضور صلى‌الله‌عليه‌وآله مطهر اسم هادى، مدفون مدينه منوره، متمثل شود؛ ليكن رؤيت نبوت بالى (كذا- مثالى - ظ) در حالت خواب بر سبيل توهم و تخيل رائى در خزانه خيال مقيد مى تواند و حديث: من رآنى فى صورتى فقد رآنى بى شبهه درست كه به صورت مدفون مدينه تمثل شيطان ممكن نيست، و ملك از تلبيس پاك اند؛ پس هر كه بيند آن حضرت عليه‌السلام را در خواب به صورتى كه در مدينه مدفون است، حضور عليه‌السلام را بيند. (213)

### 209- سلام سنگريزه ها بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله

از ابن مسعود روايت شده است كه:

در مكه با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآلهبوديم، از شهر بيرون آمديم و به بعضى نواحى رفتيم، به هر سنگ و سنگريزه كه مى رسيديم مى گفتند: السلام عليك يا رسول الله!

### 210- خبر غيبى از جعفر طيار

پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در شأن پسر عمش جعفر بن ابى طالب عليه‌السلامكه در جنگ موته شهيد شده است و دو دستش را از بدنش جدا كردند و انداختند، فرمود:

خدا به عوض آن دستها، او را دو بال از زمرد سبز داد كه اكنون با ملايكه در بهشت به هر جا كه خواهد پرواز كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همچو نمرود قصد چرخ مكن |  | با دو تا كركس و دوتا مردار |
| كز دو بال سريش كرده نشد |  | هيچ طرار جعفر طيار (214) |

### 211- پيغمبرى كه جاى شتر را نميدانست!

مردى در حضور پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآلهبود، در آن وقت ناقه پيغمبر گم شده بود، هر چه گشتند نيافتند، كسى در حضور او بود، پيغمبر روى بدو كرد و فرمود: در رحل شما مردى مى گويد چه پيغمبرى است كه مى گويد از آسمان به من وحى مى رسد و او نميداند شترش كجاست؟! من هم مانند شمايم تا خداوند مرا خبر نكند چيزى نمى دانم، اكنون به من وحى شد كه در فان وادى مهارش به درختى گرفته و مانده!

رفتند و آوردند آن مرد به رحل خود رفت، كسى كه نامش زيد بن صليب بود اين سخن گفته بود، او را از خود دور ساخت. (215)

### 212- اجابت نفرين پيامبر

ابو لهب فرزندى به نام عتيبه (بتصغير) داشت، چون آيه والنجم بر پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآلهنازل گشت، نزد آن حضرت آمد و جسارت كرد و گفت: به پروردگار والنجم كافرم!

حضرت او را نفرين كرد كه: سلط الله عليك كلبا من كلابه؛ خداوند درنده اى از درندگان خود را بر تو مسلط نمايد.

ابو لهب با فرزندش عتيبه به تجارت مى رفتند شيرى شبانه به كاروان زد و فرزند او را بكشت.

### 213- معجزه نبوى

پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآلهسريه اى فرستاد و فرمود: فلان ساعت از شب راه را گم مى كنيد، دست چپ را بگيريد، به مردى مى رسيد راه مى پرسيد، نشان نمى دهد تا از غذايش نخوريد، آن وقت گوسفندى كشته به شما طعام مى دهد و راه را به شما مى گويد، از من به او سلام برسانيد و بگوييد: من در مدينه ظاهر شده ام!

رفتند همان طور شد و پيغام پيغمبر را فراموش كردند، مرد پرسيد: پيغمبر در مدينه ظاهر شده؟

گفتند: بلى!

مرد عمرو بن حمق خزاعى بود، به طرف مدينه رفت و مدتى بود تا پيغمبر امرش فرمود كه: به محل خود برگرد تا وقتى اميرالمؤمنين عليه‌السلام خليفه شود نرد او برو!

عمرو در كوفه خدمتش رسيد، وقتى به او فرمود: خانه ات را بفروش و در اءزد خانه بخر كه وقتى من از ميان شما بروم تو را طلب مى كنند و اءزد ممانعت خواهند كرد. (216)

### 214- نا علاجى سام

فرموده پيغمبر اكرم نبى مكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله كه: خداوند هيچ دردى نيافريده مگر براى او دوايى خلق نموده مگر سام. (217)

### 215- رؤياى صادقانه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله

در ابتداى صحيفه كامله سجاديه به استاد از اميرالمؤمنين على عليه‌السلاماست كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآلهرا در منبر پينكى گرفت، در خوابش ديد كه مردى بر منبر وى بسان جهيدن بوزينگان مى جهند، و مردم را به قهقرى بر مى گردانند، آنگاه درست نشست و در حالى كه غم از روى آن حضرت خوانده مى شد، جبرئيل عليه‌السلاماين آيه را آورد: و ما جعلنا الرويا التى اريناك الا فتنه للناس ‍ و الشجره الملعونه فى القران و نخوفهم هما يزيدهم الا طغيانا يعنى و رؤيايى كه به تو نشان داديم جز آزمايشى براى مردم و شجره ملعونه در قرآن نبود، ما ايشان را جز طغيان نيفزايد. مراد وى بنى اميه است. (218)

### 216- بگو جدت كتف مرا در آورد!

يكى از ثقات نقل كرده كه: چندى قبل از اين در كاشان مردى بود آقا محمد على نام مى باشد صنف عطار و متوجه امور ديوانى ايشان، و قدغن كرده كه ديگرى به هيچ وجه اجناس عطارى خريد و فروش نكند.

شخصى سيد فقيرى به قدر يك من سريشم كرده بود و اين را به شخصى فروخت آن مرد ظالم مطلع شد در بازار به او برخورد و دشنام بسيارى را او داد و چند سيلى بر روى او زد آن بيچاره روانه شد گفت: جدم سزاى تو را بدهد آن ظالم كه اين را شنيد اعراضى شده ملازم خود را گفت:

آن سيد را برگردانيد و چند گردنى به شدت به او زده و گفت: برو و جدت را بگو كتف مرا بيرون آورد!

روز ديگر آن ظالم تب كرده و در شب كتفهاى او درد آمد و روز دوم ورم شديد كرده، ماده به كتف هاى او ريخت و روز چهارم جراحان مجموع گوشتهاى او را تراشيده به نحوى كه سرهاى كتف او بيرون آمد و در روز هفتم بمرد، با آل على هر كه در افتاد ور افتاد. (219)

### 217- خواب راست و دروغين

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

وقتى بنده بر حال طهارت بخوابد، روحش را به عرش عروج دهند، پس ‍ رؤيايش راست است، و اگر بر طهارت نخوابيد، روحش از رسيدن به آن قاسر است، بنابر اين خواب اضعاث احلام مى شود كه راست در نمى آيد.

# فصل دوم: سيماى فاطمه زهرا: عصمت كبراى الهى

## بخش اول: فاطمه عليه‌السلامدر كلام معصومين

### 218- فاطمه عليه‌السلامحجت بر امامان

صورت روايت حضرت امام حسن عليه‌السلام است، چنان كه سيد عبد الحسين طيب - طيب الله رمسه - آنرا نقل مرده است كه: قال الامام عسگرى عليه‌السلام نحن حجج الله على خلقه، و جدتنا فاطمه حجه علينا؛ امام حسن عسكرى صلى‌الله‌عليه‌وآلهفرمودند: ما حجت هاى خداوندى بر بندگان هستيم و جده ما حضرت فاطمه زهرا، حجت بر ما است. (220)

### 219- لقب ام ابيها

در بيان ام ابيهاگوييم: آمده است كه: روى فى مقابل الطالبين باسناده الى جعفر بن محمد عن ابيه ان فاطمه كانت تكنى ام ابيها. در عرف محاورات عامه پدر، دخترش را مادرمى خواند، و در فارسى به مادر جان و مادر عزيز و مادر گرامى و نظائر آنها صدا مى زند، و لكن در بيان حديث بدين حد عرف عام نبايد اكتفاء كرد؛ چنان كه باز در عرف محاورات عامه، اگر دخترى پدرش را خدمت كرده است و پذيرايى و پرستارى نموده است گويند: اين دختر، درباره پدرش مادرى كرده است، و حضرت صديقه طاهره فاطمه عليه‌السلام بدين معنى نيز به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله خدمت و زحمت مادرى اعمال نموده است. (221)

اين كمترين گويد: اين وجوه معانى ام ابيها را انكار نداريم، ولكن سخن ما انيست كه همانگونه در پيش اشارتى شده است عقل كل و نفس كل اءب و اءم اند و همه موجودات باذن الله سبحانه از اين ابوين به وجود آمده اند؛ در غزلى گفته ام (ديوان - ص 208)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كيست مانند تو فرزند كريم الابوين |  | نفس كل مادرى وعقل كل اورا پدرى |

و حضرت صديقه طاهره، مظهر اتم نفس كل است و بدين تفسير انفسى اقوم، آن جناب ام ابيها است، تدبر ترشد ان شاء الله تعالى شأنه. (222)

### 220- كلمه حسناى خداوندى

حضرت فاطمه عليهما‌السلام همانگونه كه ليله القدر و يوم الله و كون جامع است، اسمى از اسماى حسنى و كلمه اى از كلمات علياى الهى است كه خداى سبحان فرمود: و لله الاسماء الحسنى فادعوه بهاو حضرت امام صادق عليه‌السلام فرمود: قسم به خدا، ما آن اسماء حسناى الهى هستيم كه خداوند از بندگانش عملى از بدون معرفت به ما نمى پذيرد. (223)

### 221- ادراك شب قدر

از پيغمبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت شده است كه: هيچ حرفى از حروف قرآن نيست مگر است كه او را هفتاد هزار معنى است. و همچنين فكرت و رؤيت خود را در مفاد حديث ياد شده در فصل دوازدهم به كار ببر كه امام صادق عليه‌السلام فرمود: هر كس فاطمه را آنسان كه حق معرفت اوست شناخت، همانا كه ليله القدر را ادراك كرده است.

### 222- اسماى حسناى الهى

همانگونه كه عقيله رسالت و معدن حكمت، فاطمه فرزند رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ليله القدر و يوم الله و كون جامع بوده است، همچنين اسمى از اسماى حسنى و كلمه اى از كلمات علياى الهى نيز بوده است، چنان كه امام ابو عبدالله صادق عليه‌السلام در بيان و تفسير قول خداى عز و جل: مر خداى را اسماء حسنى است، پس او را بدان اسماء بخوانيد. فرموده است: به خدا قسم، ما آن اسماء حسناى الهى هستيم كه خداوند عملى را از بندگان جز به معرفت ما قبول نمى كند. (224)

### 223- برگ بهشتى درخت نبوى

از ابن عباس روايت شد كه گفت: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: من درختم و فاطمه حمل آن و على لقاح آن و حسن و حسين ميوه آنند و دوستداران اهل بيت حقيقتا برگ بهشتى آنند. (225)

### 224- عظمت فاطمهعليها‌السلام

در حديث اشتقاق كه: اين فاطمه است و من فاطر آسمانها و زمينم، دشمنانم را در روز فصل قضا (قيامت) از رحمت خود فطم (قطع) مى كنم و دوستان خويش را از آنچه باعث سرزنش و شين است فطم (قطع) مى كنم، پس اسمى از اسم خويش براى وى مشتق كردم.

و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اى فاطمه! الله تعالى از اسماء خود اسمى براى تو مشتق كرده و اسم الله، فاطر است و تو فاطمه هستى. دانسته بودى كه رحم از رحمان اشتقاق يافته، پس بدان كه وديعه مصطفى، فاطمه انسنه حوراء مطلع انوار علوى و مشكات ولوى و مادر امامان و صندوق دانش و وعاء معرفت است. (226)

### 225- درك ليله القدر

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآلهفرمود: هر كس را آنگونه كه حق فاطمه است بشناسد، شب قدر را ادراك كرده است و علت نامگذارى آن حضرت به فاطمه آن است كه خلايق از كنه معرفت وى بريده شدند، و به كنه معرفت وى نمى رسند. (227)

### 226- كنيه ام ابيها

روايت است كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فاطمه را دوست مى داشت و او را به كنيه ام ابيهايعنى مادر پدر، مى خواند.

گويم، چون عقل كل، پدر است و نفس كل، مادر، و موجودات از آن دو ظهور يافتند، و مادر انوار و فضايل، فاطميه، عقيله رسالت و مظهر نفس كليه بر وجه اتم است، پس بنابر اين تفسير انفسى قويم از روايت، آن جناب مادر پدر است كه خاتميت با وى است. (228)

### 227- دورى محب فاطمه از آتش

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: او را فاطمه ناميدم؛ زيرا خداى او را و آن كس را كه دوستش داشته باشد از آنش دور كرده است. (229)

### 228- عظمت معناى قرآن

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت شده كه: هيچ حرفى از حروف قرآن نيست مگر آنكه داراى هفتاد هزار معنا است.

و در روايت قبل انديشه نما كه فرمود: هر كس فاطمه را آنگونه كه سزاوار است بشناسد، ادراك ليله القدر كرده است. (230)

### 229- ادراك شب قدر

در اثر صادقى چنين آمده: هر كس فاطمه را آنگونه كه سزا است بشناسد، ليله القدر را ادراك كرده است. (231)

### 230- وجه تسميه فاطمه

از ابى عبد الله عليه‌السلام ما را حديث كرد كه آن حضرت فرمود: انا انزلناه فى ليله القدر، ليله فاطمه است و قدر الله است، پس آن كس كه فاطمه را آنگونه كه سزا است بشناسد، ليله القدر را ادراك كرده است. علت نامگذارى وى به فاطمه آن است كه خلايق از معرفت فاطمه محروم و بريده شدند. (232)

### 231- نزول يازده قرآن ناطق در دامان زهراعليها‌السلام

حضرت امام صادق عليه‌السلام جده اش، حضرت صديقه طاهره فاطمه زهرا، را ليله القدر معرفى فرمود. چرا حضرت صديقه عليهما سلم ليله القدر نباشد، و حال آن كه يازده قرآن ناطق در اين ليله نازل شده است؟ حديث ياد شده خيلى بلند و متضمن مباحثى عرشى است. (233)

### 232- پرورش يافتگان دامان پاك زهراعليها‌السلام

فاطمه عليهما‌السلام ليله القدر يازده كلام الله ناطق است، كه امام صادق عليه‌السلام فرمود: كسى كه حق معرفت به آن حضرت را پيدا كند، يعنى به درستى او را بشناسد، ليله القدر را ادراك كرده است.

و آن مريم عليهما‌السلام كه مادر عيسى روح الله است، خداوند سبحان فرمود: واذكر فى الكتاب مريم اذانتبذت من اهلها مكانا شرقيا فاتخذت من دونهم حجابا فارسلنا اليها روحنا فتمثل لها بشرا سويا (234)

### 233- درك ليله القدر

نظاير آنها تدبر بفرما، اقرا وارق.

اين فاطمه عليهما‌السلام است كه ليله القدر يازده كلام الله ناطق است، كه امام صادق عليه‌السلام فرمود: كسى كه حق معرفت به آن حضرت پيدا كند، يعنى به درستى او را بشناسد، ليله القدر را ادراك كرده است. (235)

### 234- نوشيدن شير ايمان

جناب جابر - رضوان الله تعالى عليه - در روز اربعين، از شهادت كعبه عاشقين حضرت سيد الشهداء عليه‌السلام، محروم شد و به زيارت تربتش ‍ تشرف حاصل كرد، در زيارت نامه اش به امام عليه‌السلام عرض كرده است كه از پستان ايمان شير خوردى. (236)

### 235- فاطمهعليها‌السلام ليله قدر است

امام صادق عليه‌السلام فرمود: حضرت فاطمه عليهما‌السلام ليله القدر است. حديث در تفسير فرات كوفى در ضمن سوره قدر روايت شده است. انسان نخستين بار از اين حديث قرآن منتقل مى شود كه قرآن در شب قدر نازل شده است، و انسان كامل قرآن ناطق است، و حضرت فاطمه عليهما‌السلام مادر يازده قرآن ناطق است، بايد بدين مناسبت آن حضرت ليله القدر باشد. (237)

## بخش دوم: اصحاب كساء عليه‌السلام

### 236- پنج تن آل عبا

نظر عمده ما در طرح اين فصل بسيار بسيار مهم كه از ضروريات دين مبين اسلام است، اين است كه طايفه اماميه اثنى عشريه - انار الله برهانهم - حضرت خاتم انبياء محمد مصطفى، و سيد الاوصياء على مرتضى و عصمه الله الكبرى فاطمه زهرا، و امام حسن مجتبى، و امام حسين سيد الشهداء - صلوات الله عليهم - را به آل عباء و اصحاب كساء تعليم مى كنند، و پنج تن آل عباءمى گويند. (238)

### 237- خامس آل عبا

پس پرورده شد بيت نبوت، و ميوه شاخه هاى (شجره طوباى) نبوت، مادر امامان (معصوم) ، فاطمه معصومه، خامس اصحاب كساء و خامس آل عباء است. (239)

### 238- تعداد اصحاب كساء

اصحاب كساء عليه‌السلام در مباهله فقط فاطمه و پدر و او و شوهر او و دو فرزند او حسن و حسين عليه‌السلام بودند و احدى با آنها همراه نبود، هيچ كس مدعى نشد كه جز پيامبر و حضرت وصى، امام امير المؤمنين على و كفو وى فاطمه و و فرزند ايشان حسن و حسين شخص ديگرى در مباهله داخل بوده است، بدون شك مدعى شخص ديگر بر خدا و رسولش دروغ بسته است. الحمد لله الذى جعلنا من المتمسكين بولايتهم؛ ستايش خداى را كه ما را از متمسكان به ولايت ايشان قرار داده است. (240)

### 239- برترى زهراعليها‌السلام بر همه زنان

نبوت مقامى به مردان اختصاص ندارد، بلكه مردان و زنان در آن مساوى اند: خداى تعالى فرمود: هنگامى كه ملائكه گفتند: اى مريم! خداى تو را برگزيد و پاك گردانيد و تو را بر زنان عالميان برترى داد. (اگر مقام مريم چنين است) پس درباره مقام خامس اصحاب كساء كه ليله قدر بوده و از كسانى است كه خداى تعالى پليدى را از آنها پاك نموده، يعنى حضرت فاطمه عليهما‌السلام چه مى انديشى؟ (241)

## بخش سوم: عصمت حضرت زهراعليها‌السلام

### 240- حضرت زهرا صاحت مقام عصمت

ندانم كجا ديده ام در كتاب كه، فخر رازى بر هر مسئله اى از مبداء تا معاد تشكيك نموده است اعتراض كرده است كه او را امام المشككين خوانده اند، ولى در معصوم بودن سيد نساء عالمين، فاطمه بنت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله كه داراى مقام عصمت بوده است، تسليم محض است كه آن جناب عليه‌السلام بلا مدافع معصوم بوده است و در عصمت و طهارتش جاى شك و ترديد نيست. (242)

### 241- شنيدن كى بود مانند ديدن؟!

علت محروميت و بريده شدن خلايق از كنه معرفت حضرت فاطمه عليه‌السلام آن است اشخاصى كه واجد عصمت نيستند، از نظر مفهومى عصمت را مى فهمند، ولى از نظر ذوقى آن را نمى فهمند، مانند عوام كه حقيقت و و كنه ملكه اجتهاد را به ذوق نمى چشند و شأن كسى را كه واجد ملكه اجتهاد است به ذوق نمى فهمند و اصل در معرفت، معرفت ذوقى است و مراد به ذوق در اصطلاح عارف بالله آن چيزى است كه عالم، به طريق وجدان و كشف مى يابد، نه به برهان و كسب و نه به روش اخذ مطالب از راه ايمان تقليد؛ زيرا كه گر چه هر دو روش به اندازه مرتبه اش ‍ معتبر است، ليكن به مرتبه علوم كشفى نمى رسند؛ زيرا شنيدن كى بود مانند ديدن.. (243)

### 242- نزول يازده قرآن ناطق از ليله القدر

بدان كه از منازل سير حبى در قوس نزولى به ليل و ليالى تعبير مى شود و در قوس صعودى به يوم و ايام تعبير مى گردد. پس عصمه الله الكبرى حضرت فاطمه همانگونه كه ليله القدر است همچنين يوم الله نيز مى باشد. و انسان كامل در عصر محمدى، وعاء حقايق قرآن است. اگر خواهى چنين بگو: انسان كامل قرآن ناطق است. پس يازده قرآن ناطق از اين شب مباركه اى كه شب قدر است و مادر امامان است، نازل شده است. (244)

### 243- ترويج نور با نور

در كافى از ابو الحسن امام موسى بن جعفر عليه‌السلام روايت شده كه فرموده: در حالى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نشسته بود فرشته اى بت بيست و چهار صورت داخل شد، عرضه داشت: اى محمد! خداى عز و جل مرا فرستاد تا بود را با نور ترويج كنم.

فرمود: چه كسى را با چه كسى؟

عرضه داشت: فاطمه را با على...

ازدواج بايد با كفو انجام شود، غير معصوم نمى تواند بر زن معصوم استيلاء داشته باشد. پس بفهم. (245)

### 244- صاحبان مقام عصمت

حقيقت عصمت، عبارت از قوه اى نورى ملكوتى است كه صاحب عصمت از همه پليدى هاى گناهان و ادناس و سهو و نسيان و امثال اين گونه رذائل نفسانى كه شخص را آلوده مى سازد محفوظ است و هر كس حائز مقام عصمت باشد از بدايت امر تا انتها از لغزش ها در تلقى وحى و ديگر القائات سبوحى در همه شئون عبادى و خلقى و روحانى مصون مى ماند، چنان كه حق سبحان فرمود: ما در صباوت به وى حكمت بخشيديم.

### 245- واجد عصمت

بدون هيچ گونه دغدغه و وسوسه اى فاطمه دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله واجد عصمت بوده است. (246)

### 246- شهادت بر عصمت كبراى الهى

اكنون كه فهميدى بقيه نبوت و عقيله رسالت و وديعه مصطفى و زوجه ولى الله و كلمه تامه الهى، فاطمه عليه‌السلام حائز مقام عصمت است، پس ‍ مانعى ندارد كه در فصول اذان و اقامه به عصمت آن حضرت شهادت دهيد و مثلا چنين بگوييد: اشهد ان فاطمه بنت رسول الله عصمه الله الكبرى؛ شهادت مى دهم كه فاطمه دختر رسول خدا، عصمت كبرى خدا است.

### 247- عصمت كبراى خدايى

آن حضرت - صلوات الله عليها - گوهرى قدسى در كسوت تعين انسانى است، پس انسيه حوراء است و خداى را عصمت كبرى است. (247)

### 248- معصوميت فاطمه

بدان كه عترت كه فاطمه از زمره ايشان است معصومند، چنان كه حضرت وصى امام على عليه‌السلام در نهج البلاغه بدان تصريح كرده است: چگونه سرگردانيد در حالى كه عترت پيامبرتان در بين شما است، ايشان زمام هاى حقيقت و نشانه هاى دين و زبانهاى صدقند، پس ايشان را به نيكوترين منازل قرآن فرود آوريد و به اين آبشخور، همانند شتران تشنه وارد شويد. (248)

### 249- بانگ شهادت ديوار

اما كلمه اين كه: يكى از عزيزانم كه آزاد مردى است و در عرفان عملى داراى حظى وافر است و به القائات سبوحى نايل است و به گفتن اين فصل اشهد ان فاطمه بنت رسول الله عصمه الله الكبرى در فصول اءذان و اقامه نماز عامل، در اثناى فصول اءقامه نماز مغرب شب يك شنبه دهم ربيع الاول شنبه 1419 هجرى قمرى، برابر با 14/4/1377 هجرى شمسى، خواست كه فصل مذكور را اداء كند از نهاد ديوار مقابلش مى شنود كه كسى مى گويد: اشهد ان فاطمه الزهراء حجه الله على الحجج. (249)

### 250- نكاح بر كفائت است

چون صديقه طاهره فاطمه زهرا عليه‌السلام صاحب عصمت است، كفو او نيز بايد صاحب عصمت باشد؛ زيرا كه نكاح بر كفائت است و مرد غير معصوم را بر زن صاحت عصمت راهى نيست.

و زوجته الزهراء خير كريمه

لخير كريم فضلها ليس يجحد (250)

### 251- پيامبر عقيم بود اگر...

يگانه مردى كه هم خودش صاحب عصمت است و هم زن او، فقط حضرت سيد الاوصياء امام امير المؤمنين عليه‌السلام است. و به بيان رسا و شيواى ميرزا جعفر صافى اصفهانى.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر نامدى شير حق در وجود |  | بگيتى كسى كفو زهرا نبود |

و جناب ناصر خسرو علوى، خوش سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كفوى نداشت حضرت صديقه |  | گر مى نبود حيدر كرارش |

بلكه حقيقت امر اين است كه يازده تن حجج الهيه كه آخرين آنان حضرت بقيه الله قائم آل محمد - صلوات الله عليهم - است، و همه اعقاب و احفاد آنان از وجود ذى جود مسعود و معصوم آدم اولياء الله حضرت وصى امام اميرالمؤمنين على عليه‌السلام است.

و هر گاه كسى تفوه كند كه اگر على عليه‌السلام نمى بود، عترتى نبود و رسول خاتم عقيم بود گزاف نگفته است.

### 252- عصمت كبراى حق

بدون هيچ دغدغه و وسوسه، حضرت فاطمه، دختر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله داراى عصمت بوده است، علماى بزرگى مثل شيخ مفيد و علم الهدى سيد مرتضى به آيات و روايات نص بر عصمت آن جنات فرمودند و حق با آنان است، و شخص مكابر سخت محكوم و مغلوب است.

آن جناب صلوات عليها، گوهرى قدسى در تعين و صورت انسى بوده است، پس آن حضرت انسيه حوراء و عصمت كبراى الهى است. (251)

### 253- دعاى صاحب عصمت حضرت زهراعليها‌السلام

سيد بن طاووس در فلاح السائل در تعقيبات نماز ظهر دعايى را از حضرت سيده نساء عالمين فاطمه زهرا عليها‌السلام روايت مى كند كه در حدود دو صفحه به قطع وزيرى است، آغاز آن اين است:

سبحان ذى العز الشامه المنيف، سبحان ذى الجلال الباذخ العظيم، سيحان ذى الملك الفاخر القديم، سبحان من لبس البهجه والجمال، سبحان من تردى بالنور و الوقار، سبحان من يرى اثر النمل فى الصفا، سبحان من يرى وقع الطير فى الهواء، سبحان من هو هكذا و لا هكذا غيره؛ پاك و منزه است دارنده عزت والاى پيروز، پاك و منزه است دارنده برترين شكوه و جلال بزرگ، پاك و منزه است دارنده حكومت ارزنده جاويد، پاك و منزه است آن كس كه لباس و جامع زيبايى و طراوت پوشيده، پاك و منزه است كسى كه جامه نو و وقار بر تن كرده، پاك و منزه است كسى كه رد پاى مورچه را بر سنگ صاف مى بيند، پاك و منزه است كسى كه جايگاه پرنده را در فضا مى بيند، پاك و منزه است كسى كه اين چنين است و غير از او كسى چنين نيست.

حمد خدا را كه مرا انكار كننده مر چيزى از كتابش و سرگردان در چيزى از كار آن نگردانيده است.

اين حرف دهان كسى است كه بايد با دانش و بينش خود به فهم مقامات معنوى آيات قرآنى نايل آمده باشد، آن كه در هيچ امر قرآنى متحير نيست، بايد صاحب عصمت باشد. (252)

### 254- ذلك فضل الله...

تخصيص فص به حكمه عصمتيه از القائات سبوحى آن سوئى است كه در مقدمه بدان اشارتى شده است؛ و اين اشارت ملكوتى خود بشارتى مر اهل ولايت را است كه عصمت حضرت فاطمه بنت رسول الله لى الله عليه وآله مانند عصمت ديگر اولياى صاحب عصمت موهبتى الهى است كه ذلك فضل الله يؤ تيه من يشاء. (253)

## بخش چهارم: هم شأن بودن حضرت زهرا با امام على عليه‌السلام

### 255- مظهر عقل كل، مطهر نفس كل

هر عقلى قلم است و هر نفسى لوح. و همچنين هر مافوقى نسبت به مادونش كه آن واهب است و اين متهب، آن قلم و اين لوح است. معلم و متعلم آن قلم است و اين لوح. و هر فاعلى قلم و هر منفعلى لوح است. آدم قلم و حوا لوح است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آسمان مرد و زمين زن در خرد |  | هر چه آن انداخت اين مى پرورد |

پس، آسمان قلم و زمين لوح است. امير المومنين عليه‌السلام مظهر عقل كل، و سيده نساء عالمين، فاطمه صديقه، مظهر نفس كل است و نفس قلم و لوح اند. (254)

### 256- عصمت فاطمى و علوى

هيچ مرد واجد عصمت را نمى يابيد كه زنش نيز حائز مقام عصمت باشد، مگر حضرت وصى امام امير المؤمنين على عليه‌السلام و زن او دختر رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله را. (255)

### 257- فضيلت على عليه‌السلام

اگر حضرت وصى، على عليه‌السلام نبود، احدى كفو فاطمه نبود، پس ‍ حضرت على وصى صلوات الله عليه به خصيصه اى اختصاص يافت كه احدى با وى در آن شريك نبود و نخواهد بود. و در روايت نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله چنين آمده: يا على! اگر تو نبودى بر روى زمين احدى كفو فاطمه نبود. (256)

### 258- نفس كل و اتم

انسان كامل اگر مرد باشد مظهر و صورت عقل كل است و اگر زن باشد مظهر و صورت نفس كل است، بنابر اين، سيد اوصياء و سر پيامبران و رسولان حضرت على عالى اعلى صورت و مظهر عقل كلى به تمام ترين وجه ممكن است و حقيقت ام الكتاب، سيده نساء عالمين، فاطمه زهراى بطول صورت و مظهر نفس كل بر وجه اتم است. (257)

### 259- خصوصيات آل نبى

جناب فاطمه عليه‌السلام از زمره آل پيامبر و اهل بيت او و ذوى القربى است و به تحقيق حضرت وصى امام على عليه‌السلام در وصف و تعريف آل نبى فرموده است: ايشان موضع سر الهى، و صندوق دانش او، و مرجع حكم او، و مخزنهاى كتاب هاى او، و كوه هاى دين اويند، خداوند به وجود ايشان پشت خم شده دست خود را (يا نبى خود را) راست گردانيده است و لرزش پشت او را برده او را برده است... احدى از اين امت با آل محمد - صلوات الله عليهم - قياس نمى شود، و به ايشان برابر كرده نمى شود، كسى كه نعمتهاى ايشان بر او جارى است (يعنى همگى از نعمت هاى آل محمد متنعم اند، پس چگونه با آنها برابرى مى كنند) . ايشان اساس دين و ستون يقين اند، غلو كننده به ايشان باز مى گردد، و واپس افتاده به ايشان مى پيوندند ( يعنى ايشان ترازى عدل الهى اند كه همگى بايد بدان سنجيده شوند) ، خصيصه هاى حق ولايت مر ايشان رااست، و وصيت و وراثت در ايشان است (ايشان اولياى دين، و اوصياى پيغمبر و ورثه اويند) . (258)

## بخش پنجم: نزول آيه مباهله در شأن حضرت زهرا

### 260- افضل از همه

آيه مباهله؛ يعنى اين سخن حق تعالى؛ به انصارى بگو بياييد ما و شما فرزندان و زنان و نفوس خود را بخوانيم تا با هم مباهله كنيم. اين آيه از دلالت مى كند كه فاطمه معصومه ام ابيها و ام الائمه عليهم السلام بر همه زنان برترى دارد، چنانكه بر نهايت برترى و علو درجه حضرت وصى امام على عليه‌السلام دلالت مى كند؛ زيرا خداى تعالى او را نفس پيامبرش خاتم و آقاى انبياء قرار داد و نمى توان گفت هر دو يك شخص اند، پس جز اين نيست كه مراد از آن مساوى بودن حضرت على عليه‌السلام با آن حضرت است جز در شأن نبوت و چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله افضل مردم است، پس على كه مساوى با افضل مردم است، افضل از همه است. (259)

### 261- آيه مباهله

در قول خداوندگار - از آيه مباهله - دليلى قوى بر فضل اصحاب كساء عليهم السلام است كه هيچ دليلى به قوت آن نيست.

و اجماع امت اسلام است كه اصحاب كساء در روز مباهله، فقط فاطمه و پدر او و شوهر او و دو فرزند او حسن و حسين بوده اند و احدى با آنان نبوده است.

و كسى ادعا نكرده است كه غير از پيغمبر و وصى او امام امير المؤمنين على و حضرت فاطمه كفو امام على و دو فرزندش حسن و حسين، ديگرى در روز مباهله داخل در اصحاب كساء بوده است و با آنان شركت داشته است؛ و اگر كسى ادعاء كند، بدون هيچ شك و پيكار، بر خدا و رسولش دروغ بسته است و افتراء زده است، حمد خداى را كه ما را از متمسكين به ولايت اصحاب كساء قرار داده است.

مفسران قرآن در تفسير آيه مباهله، از عايشه روايت كرده اند كه گفت: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در روز مباهله براى مباهله از خانه خارج شده است، و عباى مشكين نشانه دار از موى سياه بر دوش گرفته بود، پس حسن آمد و او را داخل در عبا فرمود، و پس از آن حسين آمد و او را داخل در عباء فرمود، و پس از آن فاطمه و سپس على، آنگاه گفت: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا...

پس بدان كه مراد اماميه - خداوند برهانشان را نورانى بفرمايد - از اصحاب كساء آل عباء اين پنج تن معصوم منصوص از آيه مباهله قرآن است.

در آيه مباهله ابناء و نساء بر انفس مقدم آورده شده اند نا تنبيهى بر لطف مكانت و قرب منزلتشان بوده باشد؛ و نيز ايذان و اشعارى بدين معنى داشته باشد كه ابناء مقدم بر انفس و مفدى انفس اند. (260)

### 262- على عليه‌السلاممساوى زهراعليها‌السلام است

آيه مباهله: فقل تعالوا ندع ابناءنا... دلالت بر تفضيل فاطمه معصومه ام ابيها و ام الائمه، بر همه زنان عالم دارد؛ چنان كه بر غايت و نهايت برترى حضرت وصى امام على عليه‌السلام و علو درجت و رتبت آن حضرت نيز دارد؛ زيرا كه خداوند او را نفس پيامبرش خاتم انبياء و بزرگ آنان قرار داده است. و نمى شود گفت كه پيغمبر و على فر دو يك شخص اند، پس مراد اين است كه امام على عليه‌السلام مساوى او است، و رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله برترين مردم بود، پس مساوى او نيز برترين مردم است. (261)

### 263- يكى از نفرين كنندگاه

سخن استاد شعرانى در شرح تجريد خواجه به فارسى: و لقوله تعالى انفسنا، آيه مباهله است فقل تعالوا ندع ابناءنا... به اتفاق مفسران مراد از ابناء امام حسن و امام حسين عليه‌السلام است، و از زنان فاطمه زهراء سلام الله عليها، و از انفس على بن ابى طالب، و چون على عليه‌السلام خود پيغمبر نبود، به منزلتى بود كه او را نفس پيغمبر خواند پس افضل است. (262)

### 264- شركت زهراعليها‌السلام در مباهله

اجماع امت اسلام بر اين است كه اصحاب كساء در روز مباهله حضرت رسول الله و امام امير المؤمنين على و عصمه الله فاطمه زهراء و دو فرزندش امام حسن و امام حسين عليه‌السلام بوده اند، و احدى با آنها در اين امر خطير شركت نداشته اند؛ و اگر در خبرى واقعه اصحاب كساء و آل عباء در خانه فاطمه زهراعليها‌السلام يا خانه ديگران به طور عادى و متعارف پيش آمده است، ربطى به واقعه اصحاب كساء در مباهله با نصاراى نجران ندارد.

## بخش ششم: فضايل حضرت زهراعليها‌السلام در قرآن

### 265- عرفان زهراعليها‌السلام به قرآن

زجاجه وحى و ميوه نبوت، فاطمه داناى حقايق اشياء چنين فرمود: ستايش خداى را كه به نعمت وى به شرف علم و عمل بدين پايه رسيدم و به وى رغبت كردم و طاعت امر او نمودم. ستايش خداى را كه مرا منكر امرى از كتابش قرار نداده و در هيچ حقيقتى از امر كتاب مرا سرگردان ننموده است و ستايش خداى را كه مرا به دينش هدايت كرد و مرا كسى قرار نداد كه غير او را عبادت كنم. (263)

### 266- اعطاى كوثر

بفهم آنگاه در سخن حق سبحان تدبر نما كه به پيغمبر اكرم فرمود: ما به تو كوثر بخشيديم. (264)

### 267- علم زهرا به قرآن

عباراتى از جناب ام الائمه المعصومين عصمع الله الكبرى سيده نساء العالمين فاطمه بنت رسول الله - صلوات الله و سلام الله عليها - نقل كرده ايم كه آن حضرت حمد مى كند خداى سبحان را كه او را در هيچ مرحله معارف قرآن بيكران كه رسول الله فرمود هر حرفى از حروف آن را هفتاد هزار معنى است، دو دل و سرگردان نگردانيده است، بلكه به آن مقام شامخ ليله القدر كه دارد صدر مشروح آن جناب عليها السلام وعاى حقايق بيكران قرآنى است. (265)

### 268- كوثر نبى

انا اعطيناك الكوثرفعل ماضى اعطينا دال بر تحقق وقوع كوثر است او كوثر بر وزن فوعل صيغه مبالغه است. و آن جويى است در بهشت كه جميع خاص رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله است. فاطمه معصومهعليها‌السلام از كثرى است كه همه انهار علوم و معارف از آن كوثر جارى است. از واقعه جانگداز كربلا فقط آدم اهل البيت حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام باقى مانده است، و فرزندش امام محمد باقر العلوم عليه‌السلام در واقعه كربلا حضور داشت و در آن وقت چهار سال از سن مباركش گذشته بود و عالم را اين شجره طيبه طوبى ولايت فرا گرفته است. (266)

### 269- ذوى القربى رسول

حضرت صديقه طاهره فاطمه زهراعليها‌السلام از زمره آل پيغمبر اكرم و اهل بيت و ذوى القربى است كه خداى سبحان در قرآن كريم فرمود: قل لا اسئلكم عليه اجرا الا الموده فى القربى (267)

### 270- تفسير سوره قدر

و ما ادراك ما ليله القدر، ليله القدر خير من الف شهر؛ چه مى فهمى كه ليله القدر چيست؟ ليله القدر بهتر از هزار ماه است.

يعنى شب قدر بهتر از هزار مؤمن است؛ زيرا فاطمه مادر مؤمنان است - تنزل الملائكه و الروح فيها - ملائكه و روح را در اين شب فرود مى آورد و ملائكه مؤ منانى اند كه علم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله را واجدند و مراد از روح القدس فاطمه است. باذن ربهم من كل امر سلام هى حتى مطلع الفجر؛ از هر امرى به اذن پروردگار شان در حالى كه سلام مى گويند تا فجر طلوع كند، يعنى تا حضرت قائم خروج كند. (268)

### 271- تفسير دو دريا

در تفسير مجمع البيان از امين الاسلام طبرسى به نقل از سلمان فارسى و سعيد بن جبير و سفيان ثورى چنين آمده است: دو درياى مزبور در آيه شريفه، على و فاطمه اند و برزخ محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله و لؤ لؤ و مرجان حسن و حسين اند. (269)

### 272- اشاره اى به جلالت فاطمهعليها‌السلام

اشارتى كه به جلالت قدر وديعه رسول الله و اعظم منزلت دره توحيد فاطمه بتول نموده ايم، نمونه اى از عظمت آن جناب و بارقه اى از ملكوت آن حضرت است كثرت اسماى نيكوى آن بزرگوار و فراوانى القاب والاى او كه در جوامع روائى و در صحف منتشره از قديم آمده است بر عظمت قدر و فخامت شأن او دلالت دارد. (270)

### 273- رفع هر آلودگى از اهل بيت عليه‌السلام

خاصه و عامه روايت كرده اند كه:

اين سخن حق تعالى نيكان از كاسه اى كه ممزوج با كافور است مى نوشند

تا اين سخن حق... و از تلاش شما سپاسگزارى مى شوددر حق على و فاطمه و حسن و حسين و كنيز ايشان به نام فضه نازا شده است. پس حق سبحان درباره ايشان فرمود: و پروردگارشان شراب پاكيزه به ايشان نوشانيد. امام جعفر بن محمد با اين سخن قويم اين آيه را تفسير فرمود كه: مرا آن است كه آن شراب ايشان را از هر چيز جز خدا تطهير مى كند؛ زيرا جز خدا هيچ كس از تدنس و آلودگى به كائنات پاك و طاهر نيست. پس به شأن غايت حركت ايجادى و وجودى و معدن حكمت فاطمه فرزند رسول الله - صلوات الله عليها - نظر كن ( كه در معرفت به توحيد صمدى چه قدر بلند مرتبه است) ؟! ، پس بخوان و بالا برو. (271)

### 274- شرافت فاطمه به حضرت مريم

مريم را ذكرياى پيغمبر ضامن مصالح او گرديد و او را پرورانده است و فاطمه را اشرف انبياء محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله و مادر او خديجه كبرى است كه اولين زنى بوده است كه ايمان آورده است.

و در نهج آمده است يك خانه آن روز در اسلام گرد نيامده است جز رسول الله و خديجه، و من سومى آنها بوده ام. و خداى بى نياز بى نياز كننده - پيامبر را به مال خديجه حبيبه خدا و رسول، توانگر گردانيد چنان كه كريمه و وجدك عائلا فاغنى تو را بدان ارشاد مى نمايد. (272)

## بخش هفتم: فضائل حضرت زهرا در كلام استاد

### 275- انگيزه اى روحانى

انگيزه من بر تدوين اين صحيفه مكرمه به القائى سبوحى بود كه روزى يكى از شاگردان ما شد، وى كه حائز منقبت علم و عمل است به هنگامى كه تدريس ما تاب فصوص الحكم شيخ اكبر را به فص عيسوى رسيد در يك توجه روحانى عنوان اين صحيفه نورى به اين عبارت فص حكمه عصمتيه فى كلمه فاطميه از قلبش بر زبانش جارى شد از اين عنوان خيلى خوشم آمد؛ در روح من دميده شد كه در بيان آن به مطالبى كه القاء كرديم و آن را به شما هديه كرديم در بيان اين فص بنگاريم. و اين را تتمه فصول الحكم قرار داديم ذالك العزير العليم.

متمسك به دامن ولايت اصحاب كساء حسن بن عبدالله و فاطمه طبرى آملى مشهور به حسن زاده آملى.

### 276- تولد دوباره

همانگونه كه دره توحيد و وديعه مصطفى فاطمهعليها‌السلام ليله القدر و يوم الله بود، كون جامع و صاحب قلب نيز بود؛ زيرا هر انسان كاملى چنين است. در صورتى انسان صاحت قلب مى شود كه غيب بر او تجلى نمايد و سر بر وى كشف شود و حقيقت امر بر او ظهور نمايد و به انوار الهى متحقق شود و در اطوار ربوبى متقلب گردد؛ زيرا مرتبه قلبى ولادت دوم است كه در كلام نبى الله عيسى روح الله عليه‌السلام بدان اشاره شده است كه: به ملكوت آسمانها و زمين راه نمى يابد، آن كس كه تولد دوباره نداشته باشد. (273)

### 277- مراتب ليله القدر

فاطمه - صلوات الله عليها - ليله القدر بود، و ليله القدر داراى مراتبى است، چنانكه همه حقايق وجودى چنين اند، هر مرتبه ذاتى رقيقه عالى آن است و مرتبه عالى، حقيقت رقيقه مرتبه ذاتى است. خداى سبحان فرمود: شما نشئه نخستين را فهميديد، پس چرا متذكر نمى گرديد. و در روايت رضوى چنين آمد: خردمندان دانستند كه حقايق عالم ماوراى اين نشئه جز از طريق حقايق اينجا شناخته نمى شوند. (274)

### 278- سيده زنان عالم

در علل الشرايع به استادش از عيسى بن زيد بن على عليه‌السلام روايت كرده است كه گفت: از ابو عبدالله امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه: فاطمهعليها‌السلام بدين علت محدثه ناميده شده است كه ملائكه از آسمان فرود مى آمدند و او را ندا مى كردند، چنانكه مريم فرزند عمران را ندا مى كردند، پس مى گفتند: اى فاطمه! خداوند تو را برگزيد و پاكت گردانيد و تو را بر همه زنان عالميان برترى داد. اى فاطمه! پروردگارت را فرمان بردار باش، و سجده كن و با ركوع كنندگان ركوع كن. و ملائكه را حديث مى كرد و ملائكه از را حديث مى كردند. با ملائكه سخن مى گفت و ملائكه با او سخن مى گفتند - پس در شبى به ملائكه گفت: آيا مريم دختر عمران برتر از همه زنان عالميان نيست؟

ملائكه گفتند: همانا كه مريم سيده زنان عالم خودش بوده است، و خداوند عز و جل تو را سيده نساء عالم خودت و عالم مريم و سيده نساء اولين و آخرين گردانيده است. (275)

### 279- فاطمه در ميان به عدد 5 است

اى عزيز! بدان كه محمد و على و فاطمه و حسن و حسين (صلوات الله و سلامه عليهم) نوزده حرف اند، و بعد از اسقاط مكررات دوازده حرف مى ماند. و در اين ترتيب اسماى شريف، فاطمه در ميان به عدد پنج است، و هر يك از دو جانب او سه و چهار، و مجموع آنان پنج است. (276)

### 280- در مدح زهراعليها‌السلام

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رفت دى و باغ پر زنقش ونگار است |  | نقش و نگارش به چشم من همه خار است |
| پيش من اين نوبهار ناخوش و زشت است |  | در نظر تو اگر خجسته بهار است |
| تا كى گوئى ز سعى ابر بهارى |  | لؤ لؤ لالا به فرق لاله نثار است |
| زلف بنفشه به طبع پر خم و تاب است |  | ديده نرگس به خويش پر ز خمار است |
| همچو زنى حامله است ابر خروشان |  | كز پى زادن همى بناله زار است |
| زن چون بزايد بگرد بچه بگردد |  | اين برود زود چون گذاشته بار است |
| اين همه تشبيه و استعاره چه لازم |  | زآنش غفلت بسرت اگر نه بخار است |
| پيش تو گر بابر است نخل زمانه |  | در نظر من بسان بيد و چنار است |
| خار شمار آنچه پايدار نباشد |  | پس گل بى خار آن نگارنگار است |
| گر كه گلش خوانده ام مگير تو بر من |  | عالم الفاظ تنگ و تيره و تار است |
| زيب جهان عاريه است، عاريتى زيب |  | زشت بود گر يكى است يا كه هزار است |
| دهر زنى زانيه است سخت سيه روى |  | يك به رنگ مشاطه سرخ عذار است |
| دارد با ديگران اشاره نهانى |  | با تو به ظاهر اگر به بوس و كنار است |
| چون تو بسى كشته است و كشتن مردان |  | اين زن بدكاره را طبيعت و كار است |
| دوست مدارش كه هوشمند نجويد |  | دوستى آنكه دشمنيش شعار است |
| رنجه ز نيك و بد جهان مشو نجويد |  | دوستى آنكه دشمنيش شعار است |
| دور زمان را غم تو نيست چه داند |  | حالت وامانده را كسى كه سوار است |
| دشمن تو نفس تست از ره تحقيق |  | هيچ كس از شر او خلاص نيار است |
| بر تو بود حكمران و قاهر و پيشش |  | عقل و طاعت گزين و غاشيه دار است |
| غير اطاعت دگر چه حيله سگالد |  | آنكه به چنگال شير شرزه شكار است |
| نفس تو ديو است و بسمله است شريعت |  | بسمله مر ديو را زمام و مهار است |
| اصل شريعت مديح فاطمه ميدان |  | آن كه شفيعه گناه روز شمار است |
| جفت على عليه‌السلاممام سيدين و نبى باب |  | بيشتر از اين دگر چه عز و فخار است |
| باغ نبى صلى‌الله‌عليه‌وآلهراست مر درخت برومند |  | طرفه درختى كز اولياش ثمار است |
| بار خداوندى و درخت خدائى |  | گر كه انا الله زند نه عيب و عوار است |
| فاطمهعليها‌السلام در حق فنا و هر كه چنين است |  | مر صفت ايزدش شعار و دثار است |
| رتبت صديقه زانكه دخت رسولست |  | خجلت مردان و انبياى كبار است |
| مريم و هاجر براى خدمت و طاعت |  | همچو جواريش بر يمين و يسار است |
| مهرش حصنى مصون ز هول قيامت |  | علم و عمل راه آن ستوده حصار است |
| تا كه مرا از مديح مير غرور است |  | تا كه مرا از كلام بيهده عار است |
| باد مرا از غرور و حرص رهائى |  | كاين دو صفت مايه هلاك و دمار است |

تنبيه: سر تصدير قصيده در مدح حضرت عصمه الله الكبرى فاطمهعليها‌السلام به توجع، بر ارباب ولايت و اصحاب درايت مخفى نيست. (277)

### 281- معرفت استاد به فاطمه زهراعليها‌السلام

مرد مسؤل آنچه مى گويد است، و حق عز من قائل فرمود: گوش و چشم و قلب، همه اينها مسئول كردار خويشند. پس گويم: همه معرفتى كه خداى وهاب و فياض درباره مادر امامان برگزيده خدا و شفيع امت در روز جزاء و ريحانه مصطفى و كلمه علياى خدا و بشارت دهنده به وجود اولياء فاطمه زهرا كه درود خدا بر وى و مادر و پدر و شوهر و دو فرزندش باد، روزى من نموده نقل كلمات بلند وى و آيات و روايات وارد در شأن وى و شرح و تفسير آنها، موجب تدوين مجلداتى از صحف نورى خواهر شد. (278)

### 282- صبر زهراعليها‌السلام

زنى خدمت حضرت صديقهعليها‌السلام رسيد و سؤالى كرد، جواب شنيد تا ده سؤ ال خجلت كشيده عرض كرد: بر شما مشقت نباشد؟

فرمود: اگر كسى اجير شود كه بارى را به سطحى ببرد، به صد هزار دينار، آيا بر او سنگين است؟

عرض كرد: نه.

فرمود: من اجير شده ام براى هر مسئله اى به بيشتر از ما بين زمين و عرض ‍ كه از لؤ لؤ پر شود. (279)

### 283- زهد زهراعليها‌السلام

جوانمردا! چه كنى سرايى را كه اولش پستى و ميانش مستى و آخرش ‍ سستى منتهى به نيستى است. سرايى كه يك در به فناء دارد، و دويم به زوال، سيم به وبال. حقا كه استماع دارم كه وقتى سيد عالم و مهتر بنى آدم عليه‌السلام به عيادت بتول عذراء فاطمه زهره - سلام الله عليها - شد، ديد كه بر بوريائى خفته ليف خرما، و پوست گوسفندى بالين كرده، و به قدر يك ارش شال درشت از پشم شتر به جاى مقنعه بر سر افكنده، زهراء عليها السلام از آن شدت فاقه بر پدر بزرگوار ظاهر كرد بر سبيل تعريض و تصريح؛ آن جناب فرمود: اى جان پدر! فاذا نفخ فى الصور فلا انساب بينهم، بر آن اعتماد مكن كه دختر پيغمبرم و جفت گرامى حيدرم و مادر شبير و شبرم، به عزت و جلال خداوند امر و نهى و قبض و بسط از او است كه فردا از عرصات دستورى نيابى كه قدم از قدم برگيرى تا از عهده اينها بر نيايى. (280)

### 284- جشن ميلاد زهراعليها‌السلام

مرحوم اديب كرمانى در فريب به آخر قصيده گفته است: لمنير السلطنه يطول بقاؤ ها...، در همان كتاب نامه فرهنگيان آمده است: منير السلطنه لقب مادر حضرت والاكامران ميرزاى نائب السلطنه وزير جنگ ايران، فرزند ناصر الدين شاه است. اين خانم محترمه از بانوان بزرگ بود، در روز ولادت فاطمه زهراعليها‌السلام زنان وزراء و امراء و شاهزادگان، و مخصوصا بنات فاطمى و سادات را دعوت به ناهار مى كرد، و پس از صرف چاى و شربت و شيرينى و ناهار مديحه سرايان چكامه ها مى خواندند؛ و به هر يك از دعوت شده گان به فراخور حال صلت مى داد، و بنات فاطمى را كه دعوت بدان جشن كرده بود، به هر يك از زر و سيم بى بهره نمى گذاشت و خيلى بزرگوارى مى كرد؛ از دو هزار تومان بيشتر در آن روز صرف ناهار و شربت و شيرينى و چاى و غليان و انعامات مى شد؛ خداوند رحمتش ‍ كند.... (281)

## بخش هشتم: توسل به فاطمه زهراعليها‌السلام

### 285- باز شدن قفل به نام فاطمهعليها‌السلام

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قفل هر باب گشايى به مرا |  | گردى از فيض قرائت استاد |

اين اسم مادر موسى است كه هر قفل بسته به خواندن آگشوده مى گردد. قفل هر مشكل است. يكى از اساتيدم قدس سره برايم نقل كرده است كه جناب آقا سيد احمد كربلايى، وقتى كليد حجره اش را گم كرده بود، و درب حجره مقفل بود، مرحوم سيد گفت: مگر جده ام فاطمه زهراعليها‌السلام از مادر موسى كمتر است، نام او را به زبان آورد و گفت: يا فاطمه، و قفل را كشيد و باز شد. (282)

### 286- توسل به پنج تن آل عبا

شخصى نقل ميكند كه من مبلغ پنج هزار تومان عراقى به خزانه شاه سليمان صفوى قرضدار شدم و حجت معتبره به موعد معينى به مشرف خزانه سپردم و در راءس مدت به هر نوع بود وجه را سر انجام نموده و به مشرف دهده چون حجت حاضر نبود قبض رسيدى از او گفتنم اندكى بر نيامد كه آن مشرف مرد و ديگرى مشرف شد. بعد از چند روز حجت مرا بيرون آورده به عرض سلطان رسانيده وجه را از من طلبيدند و من گفتنم: وجه را دادم و قبض مشرف را دارم.

گفتند: قبض را بياور يا وجه را اداء كن.

من به خانه رفتم هر چند قبض را جستم نيافتم تمام خانه و اسباب را زير كردم اثرى از آن ظاهر نشد و در عرض تمام يك هفته آنچه تفحص شايد و بايد كرده پيدا نشد هفته ديگر محصل شديدى بر من گماشتند و من در آن نيز مهلت طلبيده خانه همسايگان و هر جا احتمال آمد و شد مى رفت گرديدم اثرى نيافتم.

در هفته سيم محصلين غلاظ و شداد تعيين نموده به انواع تعذيب و شكنجه كه تا يك هفته وصول شود والا مرا به قتل رسانند و به هيچ وجه مرا اداء آن وجه مكن نبود.

در آخر هفته محصلين مرا برداشته بصوب چار سوق روانه كه در آنجا مشغول تعذيب من شده يا وجه وصول شود يا هلاك شوم و من در عرض ‍ راه متوسل به حضرت الله و پنج تن آل عبا عليه‌السلام گرديدم و مى رفتم و چون معتاد به معجون افيون بودم و به جهت ميسر نشدن در آن روز بسيار بى حال شده بودم به دكان عطارى خود پيچيده به من داد.

محصلين مرا برداشته روانه شديم در عرض راه معجون را خوردم و كاغذ را افكندم به جهت اثر معجون در كاغذ بود به جامه من چسبيده دو سه دفعه جامه را حركت دادم نيفتاد عاقبت كاغذ را از جامه جدا كردم خواستم بيفكنم ديدم مهر برا آن زده بودند نيك ملاحظه كردم برات مشرف سابق خزانه بود كه به من داده بود.

از شادى از پا در آمده و در آنجا شكر معبود را كرده برات را به خزانه رسانيده مستخلص شدم. (283)

## بخش نهم: مصايب

### 287- دلدارى جبرئيل به زهراعليها‌السلام

در كاهى به استادش از امام ابى عبدالله صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه آن حضرت فرمود: جناب فاطمه عليها السلام بعد از رحلت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله هفتاد و پنج روز زيست كرده است، و اندوه سخت از ارتحال پدر به او روى آورده بود، و جبرئيل بر او نازل مى شد و او را دلجويى و آرامش و تسلى مى داد و از مكانت و منزلت آن جناب به او اخبار مى فرمود، و از آنچه كه بعد از او به ذريه او روى مى آورد خبر مى داد - كه بعد از او در حق ذريه او چه ها مى كنند - و على عليه‌السلام آنها را مى نوشت. (284)

### 288- بى تابى امام حسن عليه‌السلامدر سوگ مادر

روز اينجانب خدمت استاد حسن زاده آملى رسيدم، ايشان براى لحظه اى جريان غصب فدك از حضرت زهراعليها‌السلام را به خاطر آورده و آهى كشيدند، سپس فرمودند: نكته اى كه مى گويم مبالغه نيست و جريانى كه در كوفه اتفاق افتاد حقيقت دارد.

ايشان در ادامه فرمايشاتشان واقعه و جريان برخورد حضرت زهراعليها‌السلام با عمر را در كوچه بيان كرده و فرمودند، بماند كه در كوچه چه گذشت، اما زمانى كه فاطمه زهرا رحلت فرمودند، امام حسن بيشتر از امام حسين عليه‌السلام و زينبعليها‌السلام جزع و فزع مى كردند، عده اى خدمت امام رسيدند و گفتند: آقا برخيزيد و اين همه گريه و بى تابى نكنيد، شما فرزند بزرگ هستيد و اين گريه شديد شما باعث بى تابى بيشتر امام حسين عليه‌السلام و زينب كه كوچكتر از شما هستند مى شود.

امام حسن عليه‌السلامفرمودند: اگر برادرش حسين نيز مانند من مى دانست كه در كوچه چه گذشت و آن صحنه دلخراش و جگر سوز را مى ديد، او هم مانند من بلكه بيشتر بى تابى مى كرد. چگونه براى مادرم نگريم در حالى كه او چنان سيلى محكمى به صورت مادرم نواخت كه بر زمين افتاد سپس ‍ برخاسته و با هم به خانه آمديم. (285)

### 289- قبر حضرت زهرا

حق اين است كه قبر حضرت فاطمهعليها‌السلام بنت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله در مدينه در بقعه رسول الله و در جوار آن حضرت است.

و آن قبرى كه در بقيع به نام فاطمه شهرت دارد، قبر فاطمه بنت اسد، مادر امام اميرالمؤ منين عليه‌السلام است. (286)

### 290- او خود رافضى است!

نقل است كه: يكى از اماميه كه گفت با فضل بن حسن همراه بوديم به حوالى آن مكان رسيديم كه ابو حنفيه در آنجا درس مى گفت.

فضل گفت: من از اينجا بروم تا وى را ملزم نكنم، وى را گفتند او از علماء زمان است، مبادا تو را ملزم كند.

گفت: هرگز حجت كسى بر حجت مؤمنان غالب نشود.

پس نزد ابو حنفيه رفت و گفت: اى خليفه مرا برادرى هست از من به سال بزرگ تر و رافضى است، هر چند به او گويم كه بعد از رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله فاضل ترين مردن ابوبكر است او مى گويد على است به چه طريق او را ملزم كنم.

گفت: با برادرت بگو كه ابوبكر و عمر در جهاد نزد رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله مى نشستند و على در دور جهاد مى كرد و اين دلالت بر افضليت آنها مى كند.

فضل گفت: اين سخن را با برادرم گفتم او گفت: پروردگار عالم مى فرمايد: فضل الله المجاهدين على القاعدين اجرا عظيما پس به موجب اين آيه على افضل است.

گفت: با برادرت بگو كه چون على را ترجيح مى دهى بر ايشان؟ و حال آنكه ايشان در جنب حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله مدفونند و على دور است.

فضل گفت: من اين سخن گفتن برادرم اين آيه را خواند: يا ايها الذين آمنوا لا تخلوا بيوت النبى الا ان يؤ ذن لكم و قبر شريف آن حضرت در خانه خودش بود و آن حضرت اذن نداد كه ايشان را در آنجا دفن كنند.

ابو حنفيه گفت: به او بگو كه عايشه و حفصه اذن دادند كه به عوض صداق آنها ايشان را در آنجا دفن كنند.

فضل گفت: اين سخن را نيز به او گفتن، او در جواب اين آيه را خواند: يا ايها النبى انا احللنا لك ازواجك اللاتى آتيت اجورهن پس از اين آيه معلوم مى شود كه صداق ايشان در ذمه آن حضرت نبود.

ابو حنفيه گفت: به او بگو كه ايشان به علت ميراث در آن تصرف نمودند.

فضل گفت: اين سخن را نيز گفتن، برادرم گفت: در مذهب شما، رسول فرمود: نحن معاشر الانبياء لانورث فما تركناه صدقه. پس در حالتى كه دختر رسول صلى‌الله‌عليه‌وآلهميراث نبود، دختران غير چون از آن ميراث ببرند و بر تقديرى كه ميراث ببردند حصه نه زن ثمن مى شود و از ثمن حق عايشه و حفصه دو مقدار بيضه از زمين نمى شود، پس چگونه مقدار دو قبر تصرف ايشان جائز باشد؟

ابو حنفيه اعراض كرده گفت: اخرجوه فهو رافضى و ليس اخ له بيرون كنيد اين مرد را كه خود رافضى است و هيچ برادرى ندارد! (287)

### 291- دريغ و در كه نيلى ز ضرب سيلى شد

فضل را به ابياتى به تازى سروده عالم جليل شيخ حبيب شعبان (متوفاى 1336 هجرى قمرى) از كتاب نفيس شعراء الغرى، خاتمه مى دهيم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وفات حضرت صديقه است و روز عزا |  | دلا بسوز كه شد تازه روز عاشورا |
| بود بزرگ مصيب اگر چه قتل حسين |  | بزرگتر نبود از شهادت زهرا |
| دريغ و درد كه نيلى ز ضرب سيلى شد |  | رخى كه بود درخشان چو آفتاب سما |
| ز تازيانه كين شد كبود بازويى |  | كه بود بازوى او دستيار دست خدا |
| چو گشت محسن صديقه سقط ازين ماتم |  | خروش خاست ز سكان عالم بالا |
| درى بسوخت ز دست ستم كه بود از قدر |  | بر آستانه او جبرئيل جبهت سا |
| رواست تا بايد چشم چرخ خون بارد |  | از آن ستم كه رسيد از خسان به آل عبا |
| چنان به خانه زهرا زدند آنش كين |  | كه زد زبانه او سر به دشت كرب و بلا |
| نسوختى عدو وار خانه على را در |  | يزيد را نبر اينگونه زهره ويارا |
| شكست پهلوى پاك بتول و دخت رسول |  | كه از شكستن او شد شكسته خاطر ما |
| نگذشت بسته گر آن روز بازوى حيدر |  | نبود در غل و زنجير بسته زين عبا |
| اگر عدو نزدى سيلى آن زمان به بتول |  | كجا طپانچه به زينب زدند قوم دغا |
| يقين كه آل عبا شافعان جرم ويند |  | طرب چو مرثيه خوانى كند بر آل عبا (288) |

# فصل سوم: امام اول، سيماى حضرت وصى امام على بن ابى طالب عليه‌السلام

## بخش اول: فضايل حضرت امير المؤمنين

### 292- امامت على ميراث انبياست

امامت، مقام انبيا و ميراث اوصياست.

امامت، خلافت خدا و رسول و مقام اميرالمؤمنين و ميراث حسن و حسين است.

امامت، زمام دين و نظم جامعه مسلمين و اصلاح امور دنيا و عزت مؤمنان است.

امامت، ريشه و شاخه بالنده دين اسلام است.

تمام و كمال نماز و زكات و روزه و حج، و بركت اموال فى ء و صدقان، و امضاى حدود و احكام، و حقفض ثغور و مرزها، به امام است.

امام، حلال خداوند زا حلال، و حرامش را حرام كند و حدود خداوند را اقامه نمايد، و از دين پروردگار دفاع و مردم را با حكمت و موعظه حسنه و حجت بالغه به سوى پروردگار دعوت كند.

امام، مانند آفتاب درخشان است كه روشنايى آن همه عالم را فرا گرفته و خود در جايى بلند است كه دست احدى به آن برسد و ديدگان را توان بافتنش نيست.

جايى بلند است كه دست احدى به آن نرسد و ديدگان را توان بافتنش ‍ نيست.

امام، چون ماه تابان و نور فروزان و چراغ درخشان و ستاره رهنما در شبهاى تاريك و رهگذر شهرها و بيابانها و گرداب درياهاست.

امام، آب گواراى تشنگان و دليل هدايت و نجات از هلاكت است.

امام، مانند آتشى در بلندى است كه مردم از آن هدايت گيرند و گرمايى است كه به آن خود را گم كنند.

امام، راهنمايى است كه آدمى را از مهلكه ها نجات بخشد كه هر كس او را ترك كند در هلاكت گرفتار افتد.

امام، ابر بارنده و باران شتابنده و آفتاب فروزان و زمين هموار و چشمه جوشان و آب گاه و گلستان است.

امام، امين رفيق و پدر مهربان و برادر شفيق و پناه بندگان در مصيبتهاى بزرگ باشد.

امام، امين خدا در زمين و حجت پروردگار در بندگان و جانشين او در شهرهاست و داعى به سوى اوست و مدافع حرمش.

امام، از گناه پاك و از هر عيب و نقصى منزه است. او مخصوص به علم، و موسوم به حلم، و حافظ نظام دين و عزت مسلمين، و خشم بر منافقان و هلاك كافران است.

امام، يگانه روزگار است كه كس با او قرين نباشد و عالمى با وى برابرى نكند. چون او كسى نيست و نه بدلى دارد و نه مثلى و نه نظيرى.

امام، فضل و دانش را بدون كسب و تعليم فراگيرد و خداوند وهاب علم را به او عطا كند.

پس چه كسى تواند امام را بشناسد و يا او را انتخاب كند؟

هيهات! هيهات! عقول مردم در اين وادى سرگردان، و انديشه آنان از درك حقايق ناكام است. (289)

### 293- لقب وصى

انسان سعيد، آن كسى است كه تصرف در ماده كائنات بدون اعمال ابزار و آلات مادى كند، روايتى از حضرت وصى عليه‌السلامبه عرضتان برسانم كه درباره بيان سعادت انسان است. متن همه اين حرفها، فرمايش حضرت وصى عليه‌السلام است (و اين كه بنده، جناب امير المؤمنين را به لقب وصى نام مى برم، جهتش اين است كه به شهادت ماخذ روايى صحيح و شعراى زمان صدر اسلام و كتابهاى اصيل اسلامى ما، حضرت امير المؤمنين در صدر اسلام، به وصى شناخته شده بود، من شواهد در اين باره فراوان دارد، در جايى از شرح نهج البلاغه، به عنوان هدايت و ارشاد، بسيارى از ماخذ را كه از همان صدر اسلام كسانى او را به وصى وصف كرده اند، و در اشعار و غير اشعار نام برده اند، جمع آورى كرده ام، ايشان به وصى شناخته شده بود، همان طور كه حرف حق به زبان فخر رازى، در تفسير كبيرش جارى شده تا بنى اميه دست به دست هم دادند كه آثار اميرالمؤمنين عليه‌السلام را محو كنند. (290) و اينها يكى از كارهايشان اين بود كه بالاخره، اين اشتهار و اين لقب را برداشتند، و الا ايشان معروف بود به وصى - صلوات الله عليه غرض اين كه جناب وصى درباره قلع (كندن) باب خيبر، فرمايششان اين است (اين روايت را هم جناب شيخ اجل صدوقى در امالى ينى مجالس نقل كرده و هم جناب عمادالدين طبرى، كه از اعلام قرن ششم هجرى است و از شاگردان بنام جناب شيخ طوسى است، در كتاب شريف بشاره المصطفى لشيعه المرتضى با سلسله سند معنعن، روايت را نقل كرده) كه امام على عليه‌السلام فرمود: والله ما قلعت باب خيبر و قذفت به اربعين ذراعا لم بحس به اعضائى بقوه جسديه و لا حركه غذائيه وليكن ايدت بقوه ملكوتيه و نفس بنور ربها مستضيئه؛ (291)

قسم ياد مى كنم كه من درب از قلعه خيبر بر نكندم و او را به چهل ذراع (به چهل ارش) به دور نيفكندم مگر اين كه به قوه ملكوتى و به نفسى كه به نور ربش مستضى ء بوده است (نه به قوه جسدى و حركت غذايى.

آن وقت عمده غرضم در اين حديث، اين است كه فرمود، لم تحس به اعضائى من دست دراز نكردم، درب را نگرفتن، مگر به همان قوه ملكوتى، به آن قوه اى كه موسى كليم دريا را شكافت، زمين را شكافته، به آن قوه اى كه ديگر انبياء و سفراى الهى به اذن الله تصرف در ماده كائنات مى كنند.

اين است سعادت انسان، نهايت مرحله سعادت انسان، اين است كه به علم و عمل بر اثر حضور و مراقبت و در مسير سلوك الى الله بدين سعادت نائل شود كه در عداد مفارقات قرار بگيرد كه فعل او احتياج به اعضا و جوارح مادى نداشته باشد.

صريحا در اين حديث شريف آقا فرمود: قذفت به اربعين ذراعا لم تحس به اعضائى؛ دستم به او نرسيده، اين نهايت سعادت است. (292)

### 294- همانند معقول در ميان محسوس

امام على بن ابى طالب عليه‌السلام در جد ثانى به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى شود، و عثمان در پنجم، و عمر در هفتم و ابوبكر در نهم. و لا اله الا الله، دوازده حرف است، محمد رسول الله همچنين صلى‌الله‌عليه‌وآله و على بن ابى طالب هم.

و شيخ رئيس در رساله معراجيه گفته است: او - يعنى امام على بن ابى طالب عليه‌السلام - در ميان خلق آن چنان بود كه معقول در ميان محسوس. (293)

### 295- احوال جنيان

استاد ما علامه طباطبايى صاحب تفسير قيم و عظيم الميزان (رضوان الله عليه) فرموده است كه:

استاد ما مرحوم آقا سيدعلى قاضى حكايت كرد كه كسى از جنى پرسيده است (و فرموده است شايد آن كس خود مرحوم قاضى بوده است) : طايفه جن به چه مذهب اند؟

آن جن در جواب گفت: طايفه جن مانند طايفه انس داراى مذاهب گوناگون اند، جز اين كه سنى ندارند، براى اين كه در ميان ما كسانى هستند كه در واقعه غدير خم حضور داشته اند و شاهد ماجراى بوده اند.

راقم سطور حسن حسن زاده آملى گويد: بسيارى از صحابه در واقعه غدير خم حضور داشته اند، و به شأن نزول كريمه يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس، ان الله لا يهدى القوم الكافرين (294) به راءى العين شاهد بوده اند؛ و فرموده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله: الا من كنت مولاه، فهذا على مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله و احب من احبه... را به حضور عيانى شنوده اند؛ ولكن هنوز بدن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دفن نشده بود كه...، و يا به قول سيد حميرى در قصيده عينيه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حتى اذا واروه فى لحده |  | وانصر فوا عن دفنه ضيعوا |
| ما قال بالامس و اوصى به |  | واثر والضر بما ينفع |
| وقطوا ارحامه بعده |  | فسوف يجزون بما قطعوا |

لاجرم، آن فرقه جن مسلمان مؤمن را (رحمه الله عليهم) بر اين قوم انس، فضل و شرف است؛ فاعتبروا يا اولى الابصار. (295)

### 296- عظمت مقام على عليه‌السلام

در مروج الذهب مسعودى آمده است: امام مجتبى عليه‌السلام فرمود: به خدا قسم، امشب مردى، يعنى حضرت وصى، امام اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در بين شما قبض روح گرديد كه پشتيبان از او پيشى نگرفتند جز در فضل نبوت و آيندگان به او نخواهند رسيد. (296)

### 297- حضور در چهل مجلس

رواياتى كه درباره حضرت امام على عليه‌السلام وارد شده اين كه وى در يك شب و در يك وقت در چهل مجلس براى مهمانى حاضر مى شده است. (297)

### 298- لقب خامس آل عبا

در مصباح سيد بن طاووس در زيارت جناب وصى امام على عليه‌السلام آمده است: سلام بر صاحب حوض (كوثر) و حامل لواء، سلام بر خامس ‍ عباء (298)

### 299- بزرگداشت معصومين

ابن ابى الحديد معنزلى در شرح اين جمله به صواب سخن گفت كه در تحت اين جمله: عترت را به نيكوترين منازل قرآن فرود آوريد. رازى بزرگ نهفته است، زيرا آن حضرت به مكلفين دستور دادند كه در اجلال و بزرگداشت و انقياد و طاعت اوامر عترت، ايشان را همانند قرآن بدانند. (299)

### 300- فضيلت على عليه‌السلام

حضرت وصى جناب امام امير المؤمنين على عليه‌السلام پس از پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله افضل خلايق است، لذا خلافت بر آن جناب و امامت بر قاطبه مسلمانان حق طلب و خاص الهى آن بزرگوار است. (300)

### 301- همراه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله

حضرت على عليه‌السلام فرمود: با رسول خدا در مكه بوديم، به بيرون مكه رفتيم، هيچ سنگ و درختى با وى رو به رو نمى شد مگر اين كه مى گفت: درود بر تو اى رسول خدا! (301)

### 302- عصمت علوى

ابو محمد بن متويه در كتاب كفايه تنصيص كرده است كه: على عليه‌السلام معصوم است و ادله نصوص (روايات روشن) ، بر عصمت آن حضرت دلالت دارد و باعث يقين بر پاكى باطن و نهان وى مى باشد و عصمت ويژه آن حضرت بوده ديگر اصحاب از آن بى بهره اند. پس در اين بينديش. (302)

### 303- توصيف آل پيامبر

حضرت وصى امام على عليه‌السلام در آل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: ايشان جايگاه سر و صندوق دانش و ملجا و حكم و كهف هاى كتاب و كوه هاى دين اند، پشت خم شده دين به ايشان داشت گرديده و لرزش پشت آن بدانها آرام شده است... احدى از اين امت با آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله قياس نمى شوند و ايشان با كسانى كه هميشه نعمت آل محمد بر آنها جارى است مساوى نيستند، ايشان اساس دين و استوانه يقين اند، غالبا به ايشان باز مى گردند و از راه ماندگان به ايشان ملحق مى شوند. ايشان واجد ويژگى هاى حق ولايت اند و در ايشان وصيت و وراثت موجود است. (303)

### 304- على بر راه خير است!

پيامبر به حضرت وصى فرمود: تو مى شنوى آنچه را كه مى شنوم و مى بينى آنچه را كه مى بينم، جز آنكه تو پيامبر نيستى، وليكن تو وزيرى و تو بر خير هستى.

### 305- ديدن نور وحى، شنيدن بوى نبوت

حضرت وصى عليه‌السلام در خطبه قاصعه نهج البلاغه فرمود: نور وحى و رسالت را مى بينم و بوى نبوت را استشمام مى كنم، و من نفير شيطان را به هنگامى كه وحى را آن حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله نازل شده بود شنيدم، پس عرضه داشتم: اى رسول خدا! اين نفير چيست؟

فرمود: اين شيطان است كه از عبادت خويش نااميد گرديد. تو مى شنوى آنچه را من مى شنوم و مى بينى آنچه را من مى بينم، جز اين كه تو پيامبر نيستى، وليكن وزيرى و تو بر خيرى.

### 306- خبر از امارت و اعمال مروان

حضرت وصى امام امير المؤمنين على عليه‌السلام در خطبه 71 نهج البلاغه درباره مروان حكم فرمود: ان له امره كلعقه الكلب انفه؛ مدت امارت مروان را از نه ماه و چند روز بيشتر نگفته اند.

شراح نهج از ابن ميثم و ابن ابى الحديد و ديگران گفته اند: اين عبارت كنايه از قصر مدت است.

نگارنده گويد: درست است كه اين عبارت قصر مدت را مى رساند، ولى قصر مدت را به عبارات ديگر هم مى شد تعبير كرد. در اين عبارت علاوه بر اراده قصر مدت، اخبار به شرح حال و تمثل اعمال مروان است. (304)

### 307- خطبه بى الف

خطبه اى منسوب به امير المؤمنين امام على عليه‌السلام است كه چند صفحه است و از اول تا آخر يك حرف الف به كار برده نشده است:

قيل اجتمع اصحاب محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله فنذكروا اى الحروف ادخل فى الكلام؟ واجمعوا ان الالف دخولا من سائر الحروف، فقال امير المؤمنين عليه‌السلام و خطب بديهه هذه الخطبه المونقه و هى: حمدت من عظمت منته، و سبغت نعمته، و سبقت غضبه رحمته؛

يعنى: گويند چند از ياران پيامبر گرد آمده بودند و سخن به ميان آمد كه كدام حرف در گفتار بيشتر به كار مى رود؟

همگى گفتند: خرف الف.

پس امام على عليه‌السلام برخاست و اين خطبه شگفت بى الف را بى انديشه بگفت.

من از مفصل اين نكته مجملى گفتم

تو خود حديث مفصل بخوان از اين مجمل. (305)

### 308- كلمات الله

قرآن، حضرت عيسى عليه‌السلام و مادرش مريم عليها السلام را كلمه ناميده است، ائمه ما عليهم السلام خودشان را كلمات ناميدند و امام امير المؤمنين عليه‌السلام به روايت ديگر امام صادق عليه‌السلام، صورت انسانى را كتاب ناميده اند و انسان كامل را ميزان قسط و صراط مستقيم و كلام الله ناطق گفته اند. (306)

### 309- تسلط ائمه بر همه علوم

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله جعفر و جامعه را بر اميرالمؤمنين عليه‌السلام املاء فرمود و در اين دو علم همه علوم گذشته و آينده وجود داشته و تمام حوادث عالم تا انقراض جهان به طريق علم حروف در آن دو وجود دارد و اين دو كتاب نزد تمام ائمه عليهم السلام وجود داشته است. (307)

### 310- على باب بهشت است

پيامبر گرامى اسلام به على بن ابى طالب فرمودند: يا على! من شهر حكمتم و آن بهشت است، و تو اى على! در آن شهر (بهشت) هستى.

### 311- وصف على از زنان على عليه‌السلام

مولا امير المؤمنين على عليه‌السلام در خطبه البيان (308) مى فرمايد:

من آدم اولم، من نوح اولم.

من آيت و نشانه خداوندم.

من حقيقت اسرار الهى ام.

من پديد آورنده برگ گياهانم.

من به بار آورنده ميوه درختانم.

من جارى كننده رود خانه هايم...

من همان نورى هستم كه حضرت موسى عليه‌السلام در كوه طور از او هدايت گرفت.

من صاحب صور اسرافيلم (كه در قيامت مردگان را زنده مى كند)

من بيرون آورنده مردگان از قبرم.

من صاحب روز قيامت ام.

من همراه نوح و نجات دهنده اويم.

من همراه ايوب در بلاها و شفا دهنده اويم.

من همان كسى ام كه آسمانها را با دستور خدايم برافراشتم... (309)

### 312- مظهر عقل كل

انسان به فعليت رسيده مظهر عقل كل و نفس كل است؛ لذا از مشايخ علم ماءثور است كه امير المؤمنين على عليه‌السلام مظهر عقل كل است و سيده نساء عالمين، فاطمه عليهم السلام، مظهر نفس كل. (310)

### 313- عترت معصوم اند

عترت معصوم اند و حضرت وصى على عليه‌السلام كه سر سلسله عترت است معصوم است و در ميان صحابه پيامبر تنها او معصوم بود، نه ديگران! (311)

### 314- آيه مباهله درى ديگر از فضايل على عليه‌السلام

آيه مباهله يعنى اين سخن حق تعالى: به (نصارى) بگو پيامير ما و شما فرزندان و زنان و نفوس خود را بخوانيم تا با هم مباهله كنيم.

اين آيه دلالت مى كند كه فاطمه معصومه ام اليها و ام الائمه بر همه زنان برترى دارد، چنانكه بر نهايت برترى و علو درجه حضرت وصى امام على عليه‌السلام دلالت مى كند؛ زيرا خداى تعالى او را نفس پيامبرش خاتم و آقاى انبياء قرار داد و نمى توان گفت هر دو يك شخص اند، پس جز اين نيست كه مراد از آن مساوى بودن حضرت على با آن حضرت است، جز در شأن نبوت و چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله افضل مردم است، پس ‍ على كه مساوى با افضل مردم است، افضل از همه است. (312)

### 135- پيوند دو نور

در كافى از ابوالحسن امام موسى بن جعفر عليه‌السلام روايت شده كه فرموده: در حالى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نشسته بود فرشته اى با بيست و چهار صورت داخل شد عرضه داشت: اى محمد! خداى عز و جل مرا فرستاد تا نور را با نور تزويج كنم.

فرمود: چه كسى را به چه كسى؟

عرضه داشت: فاطمه را با على... ازدواج بايد با كفو انجام شود، غير معصوم نمى توان بر زن معصوم استيلاء داشته باشد. پس بفهم. (313)

### 136- اصحاب كساء

اصحاب كساء در مباهله فقط فاطمه و پدر او شوهر او و دو فرزند او حسن و حسين بودن و احدى با آنها همراه نبود.

هيچ كس مدعى نشد كه جز پيامبر و حضرت وصى، امام اميرالمؤمنين على و كفو وى فاطمه و دو فرزند ايشان حسن و حسين شخص ديگرى در مباهله داخل بوده است. بدون شك مدعى شخص ديگر بر خدا و رسولش دروغ بسته است.

الحمد لله الذى جعلنا من المتمسكين بولايتهم؛

ستايش خداى را كه ما را از متمسكان به ولايت ايشان قرار داده (314) است.

### 137- درخت نبوى

از ابن عباس روايت شد كه گفت:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: من درختم و فاطمه حمل آن و عمل لقاح آن و حسن و حسين ميوه آن اند و دوستداران اهل بيت حقيقتا برگ بهشتى آنند. (315)

### 138- چونان دريا

انسان كامل اگر مرد باشد مظهر و صورت عقل كل است و اگر زن باشد مظهر و صورت نفس كل است، بنابر اين، سيد اوصياء و سر پيامبران و رسولان حضرت على عالى اعلى صورت و مظهر عقل كلى به تمام ترين وجه ممكن است و حقيقت ام الكتاب، سيده نساء عالمين، فاطمه زهراى بتول صورت و مظهر نفس كل بر وجه اتم است.

دو دريا را به هم آميخت و بين آن دو، برزخى است كه هر يك از آن دو در حد خود است و از آن دو، لولو و مرجان بيرون مى آيد.

و در تفسير مجمع البيان از امين الاسلام طبرسى به نقل از سلمان فارسى و سعد بن جبير و سفيان ثورى چنين آمده است:

دو درياى مزبور در آيه شريفه على و فاطمه اند و برزخ محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله و لولو و مرجان حسن و حسين اند. (316)

### 139- كفو زهراعليها‌السلام

اگر حضرت وصى، على عليه‌السلام نبود، احدى كفو فاطمه عليه‌السلام نبود، پس حضرت على وصى صلوات الله عليه به خصيصه اى اختصاص ‍ يافت كه احدى با وى در آن شريك نبود و نخواهد بود. و در روايت نبوى چنين آمده: يا على! اگر تو نبودى بر روى زمين احدى كفو فاطمه نبود. (317)

### 320- على عصمت علوى

ابو محمد بن متويه در كتاب كفايه تنصيص كرده است كه: على عليه‌السلام معصوم است و ادله نصوص (روايت روشن) ، بر عصمت آن حضرت دلالت دارد و باعث يقين بر پاكى باطن و نهان وى مى باشد و عصمت ويژه آن حضرت بوده ديگر اصحاب از آن بى بهره اند. پس در اين بيانديش! (318)

### 321- نفس رسول خدا عليه‌السلام

آثار بجاى مانده از على عليه‌السلام همگى بر علو رتبت و رفعت منزلنش گواهى مى دهند، به طورى كه انسان در مى يابد كه اولين و آخرين را توان رسيدن به مقام او، چه از نظر علم و دانش و چه از نظر حكمت و زهد و شناخت خداى تعالى نيست، احاديث متواتر و متظافر و بى شمارى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در جوامع روايى هر دو مذهب و همچنين آيات قرآنى بسيارى خواهيم يافت كه همگى دلالت دارند بر اين كه آن امام همام عليه‌السلام، خليفه بلافصل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله، و وصى و برادر او و باب مدينه علم، و براى آن جناب صلى‌الله‌عليه‌وآله به منزله هارون بوده است براى موسى؛ جز آن كه پس از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله كسى به مقام پيامبرى نخواهد رسيد و ميز اين كه او قاضى دين رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله (با دال مكسور) ، و بعد از ايشان، ولى هر مؤمن و مؤمنه اى بوده است و خلاصه آنكه او، نفس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى باشد و خداوند، رجس و ناپاكى را از او دور ساخته و به كمال پاكى و طهارت رسانيده است. در اين موضوع، احاديثى بسيار در كتب مفصل و متعدد موجود است كه طريق روايت و سندهاى آنها در آن كتب مضبوط و محفوظ است. پس، آن بزرگوار، حيات علم و ستون اسلام است. (319)

### 322- با پيامبر از كودكى تا بزرگى

قاضى عضد ايجى شافعى، در مبحث امامت كتاب مواقف مى گويد:

على اعلم صحابه بود؛ زيرا او در غايت ذكا و اشتياق به آموختن بود و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله اعلم مردم بود و اشتياق براى ارشاد على از همه بيشتر.

على عليه‌السلام در كودكى در دامان او بود و در بزرگى دامادش. در همه وقت نزد او مى رفت و اين، موجب رسيدن او به بالاترين مرتبه علم بود.

ولى ابوبكر، در سنين بزرگسالى بود كه به خدمت حضرت رسيد و روزانه يك بار يا دوبار، ايشان را ملاقات مى كرد. (320)

### 323- اگر على نبود!

اگر به صحابه رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله بنگريم و در آنان دقت كنيم خواهيم يافت كه پس از نبى صلى‌الله‌عليه‌وآله كسى كه وجودش حيات علم و ستون اسلام است و از ميان برنده باطل، و آن كه منكرات را باطل مى ساخت و حق را به حد و محلش اعاده مى فرمود امير مؤمنان، على عليه‌السلام بود و لاغير؛ زيرا همگى بر آن كه او افضل صحابه، در جميع كمالات نفسانى و جسمانى بوده، متفق اند، و هيچ كس در حكم و فعل و گفتار و علمش ‍ نتوانسته است، اشكال و خللى وارد كند و در روايت است: اگر على عليه‌السلام نبود، دين نابود و مردم هلاك مى شدند؛ همچنانكه همگى روايت اين خبر را جايز دانسته و راويان اهل سنت در جوامع شان، آن را نقل كرده اند. مسلمانان، چون معضل و مشكلى پيش مى آمد به عنوان ضرب المثل مى گفتند:

اين قضيه اى است كه ابوالحسن ندارد! (كنايه از اين كه حل شدنى نيست) . (321)

### 324- على همسر فاطمهعليها‌السلام

هيچ مرد واجد عصمت را نمى يابيد كه زنش نيز حايز مقام عصمت باشد؛ مگر حضرت وصى امام اميرالمؤمنين على عليه‌السلام و زن او دختر رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله را. (322)

### 235- ولايت على عليه‌السلامدر بهشت است

حضرت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: من مدينه حكمتم، يعنى شهر دانشم، و اين مدينه بهشت است؛ و تو، اى على! در اين بهشتى.

حكيم ابوالقاسم فردوسى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كه من شهر علمم عليم در راست |  | درست اين سخن قول پيغمبرست |

چگونه كسى به بهشت راه مى يابد، و حال اينكه راه نمى يابد بدان مگر از در آن. به قول عارف سنايى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دو رونده چو اختر گردون |  | دو برادر چو موسى و هارون |
| هر دو يك در زيك صف بودند |  | هر دو پيرايه شرف بودند |
| تا نه بگشاد علم حيدر در |  | ندهد سنت پيمبر بر |

ولايت، در بهشت است، ولايت، زبان قرآن است، ولايت، معيار و مكيال انسان سنج است، و ميزان تقويم و تقدير ارزشهاى انسانهاست.

حكمت، آن علم محكم و استوار است كه دارنده حكمت، صاحب علم اليقين و عين اليقين و حق اليقين است؛ دانشش او را حكيم ميكند كه محكم مى شود ريشه دار مى گردد: و لقد اتينا لقمان الحكمه (323) - و من يؤ ت الحكمه فقد اوتى خيرا كثيرا. (324)

### 326- دلالت بر امامت همه

آن خليل گويد: نياز همه به على و بى نيازى على از همه، دليل است كه على امام همه است.

### 327- قوه ملكوتى على عليه‌السلام

اميرالمؤمنين امام على عليه‌السلام در نامه اى كه به سهل بن حنيف نوشت فرمود:

سوگند به خداوند، من به قوت جسدى و حركت غذايى در خيبر را بر نكنده ام، و آن را به چهل ارش به دور نيفكنده ام، چنان كه اعضايم بدان احساس نكرده است، ولكن به قوت ملكوتى و نفسى كه به نور رب خود مستضى ء است بر آن دست يافتم.

و به عبارت ديگر:

سوگند به خداوند، من به تاءييد قوت ملكوتى كه به نور رب خود مستضى ء است در خيبر را بر كنده ام و آن را به چهل ارش به دور افكنده ام، چنان كه اعضايم بدان احساس نكرده است، به به قوت جسدى و حركت غذايى. (325)

### 328- قلع در خيبر

قلع درب خيبر به دست يدالله اميرالمؤمنين امام على عليه‌السلام از معجزات فعلى و قدرت ولايت تكوينى آن جناب است. (326)

### 329- جوشيدن آن از زير سنگ

روايت كرده اند كه: چون امير مومنان عليه‌السلام و اصحابش به سوى صفين عازم شدند، ذخيره آب تمام شد و تشنگى شديد بر سپاهيان عارض گشت به اميد آن كه آبى بيابند به اطراف رفته، جستجو كردند؛ ليكن هر چه جستند كمتر يافتند.

اميرمؤمنان عليه‌السلام، آنان را مقدارى از مسيرى كه مى رفتند خارج ساخته، به سوى ديگرى برد. مقدارى كه رفتند، ديرى در وسط بيابان پديدار گشت. حضرت آنان را به سوى دير برد، تا آن كه به جلوى آن رسيدند و امر فرمود تا كسى را كه در آن جا بود، صدا زنند. شخصى (راهب) آمد و اميرالمومنين خطاب به او فرمود: آيا در نزديكى شما آبى هست كه تشنگى همراهان مرا بر طرف سازد؟

مرد گفت: خير! ميان ما و آب، بيشتر از دو فرسخ فاصله است و در اين اطراف نيز آبى نيست تنها در هر ماه مقدار ناچيزى آن به من مى رسد كه اگر در مصرف آن قناعت نورزم، از تشنگى هلاك مى شوم!

حضرت عليه‌السلام به افراد كرد و فرمود: آيا آن چه را كه راهب گفت شنيديد؟

آنان پاسخ دادند، آرى! آيا حال كه هنوز توانى در بدن داريم، به جايى كه ايشان گفت برويم تا شايد آب را بيابيم؟

حضرت عليه‌السلام فرمود: نيازى به اين كار نيست.

سپس، مركب خود را رو به قبله كرد و مكانى را در نزديكى دير، به آنان نشان داد و فرمود: اين جا را حفر كنيد!

عده اى بدان جا رفتند و مشغول كندن زمين شدند. پس از اندكى، سنگ بزرگ و درخشانى ظاهر گشت. افراد رو به حضرت عليه‌السلام كرده، گفتند: اى اميرمؤمنان! در اين جا سنگى است كه ضربات در آن كارساز نيست.

حضرت عليه‌السلام فرمود: زيرا اين سنگ آب است، اگر آن را از جايش ‍ برداريد، به آب خواهيد رسيد. پس سعى كنيد كه آن را از جايش تكان دهيد!

همگى جمع شدند و سعى كردند تا آن را تكان دهند، ولى كوشش آنان بى ثمر بود و فايده اى نداشت.

حضرت عليه‌السلام چون چنين ديد، خود جلو رفته، از مركب پايين آمد و آستين را بالا زد. انگشتان مباركش را زير سنگ گذاشت و آن را حركت داد و سپس آن را از جايش بلند و در مكانى دورتر پرتاب كرد.

چون سنگ برداشته شد، آبى زلال جوشيدن گرفت و خارج شد. همگى از آن نوشيدند. آن آب، گواراترين و خنك ترين و زلال ترين آبى بود كه در سفرشان نوشيده بودند.

اندكى بعد، حضرت فرمود: از آب بنوشيد و مقدارى از آن را ذخيره كنيد!

چون سپاه، امر حضرتش را به جاى آوردند، حضرت به سوى سنگ رفت و با دست مباركش، آنرا به جاى نخست گذاشت و دستور داد تا رويش را با خاك، بپوشانند.

راهب كه تمام اين مدت، از بالاى دير نظاره گر ماجرا بود، فرياد برآورد كه: اى مردم! مرا پايين آوريد! مرا پايين آوريد!

چون او را پايين آوردند، در پيش اميرمؤمنان عليه‌السلام ايستاد و گفت:

آيا تو پيامبرى مرسلى؟

حضرت عليه‌السلام فرمود: خير!

راهب گفت: پس بايد ملكى مقرب باشى!

امير مؤمنان عليه‌السلام فرمود: خبر!

راهب گفت: پس كه هستى؟

حضرت امير عليه‌السلام فرمود: من وصى رسول خدا، محمد بن عبدالله خاتم انبيايم صلى‌الله‌عليه‌وآله.

راهب گفت: دستت را پيش آر، تا به دست مباركت، اسلام آورم.

حضرت عليه‌السلام دستش را جلو آورد و فرمود: شهادتين را بر زبان آر!

راهب گفت: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد انك وصى رسول الله و احق الناس بالامر من بعده.

سپس، حضرت فرمود: پس از اين همه مدت كه در اين دير، بدون ايمان زندگى كرده اى چه باعث شد كه اسلام آورد؟

راهب گفت: اى اميرمؤمنان! اين دير براى يافتن آن كسى بنا شده است كه اين سنگ را از جا مى كند و از زيرش آب خارج مى كند. كسانى كه پيش از من در اين جا بوده اند، سعادت يافتن او را نيافتند. ولى خداوند عز و جل آن را روزى من گرداند. ما در كتابهاى مان ديده و از علماى مان شنيده ايم كه در اين جا چشمه اى است كه بر در آن سنگى نهاده شده است و مكان آن را كسى جز پيامبر، يا وصى او نداند و او ولى خداست كه مردم را به سوى حق مى خواند و نشانش آن است كه جاى سنگ را دانسته، توان برداشتنش را دارد.

من چون تو را ديدم كه چنين كردى و آن چه را كه ما در انتظارش بوديم، انجام دادى و ما را به خواسته مان رسانيدى، پس به دست تو مسلمان گشتم و به حق تو و مولايت صلى‌الله‌عليه‌وآله ايمان آوردم.

چون اميرمؤمنان سخنان او را شنيد، آن قدر گريست كه محاسن مباركش از اشك خيس شد.

پس از آن، مردم را خواند و فرمود: سخن برادر مسلمان خود را بشنويد!

آنان نيز سخن راهب را گوش دادند، و حمد و سپاس خداى را براى نعمت معرفت امير مؤمنان، كه بدانان ارزانى داشته است، به جاى آوردند.

بلاخره، در حالى كه راهب همراه آنان بود، صفر خويش را دنبال كردند؛ تا آن كه با شاميان برخورد نمودند و راهب، از جمله كسانى بود كه در ركاب على عليه‌السلام به شهادت رسيد.

حضرت بر او نماز خواند و دفنش كرد و برايش طلب غفران و آمرزش نمود و هرگاه به يادش مى افتاد مى فرمود: ذاك مولاى. (327)

### 330- ما بوديم هنگامى كه آدم عليه‌السلامنبود!

نبى صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: منت نبيا و آدم بين الماء و الطين.

و وصى عليه‌السلام فرمود: كنت وليا و آدم بين الماء و الطين.

من ولى خدا بودم، هنگامى كه آدم هنوز ميان آب و گل بود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نبى چون در نبوت بود اكمل |  | بود از هر ولى ناچار افضل |
| ولايت شد به خاتم جمله ظاهر |  | بر اول نقطه هم ختم آمد آخر |

### 331- على نخستين اولى الامر

از جابر بن عبد الله روايت است كه مى گويد:

چون اين آيه نازل شد:

يا ايها الذين آمنوا اطيعو الله و اطيعوا الرسول و اولاى المر منكم به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله عرض كردم: اى رسول خدا! براى ما خدا و رسول را شناساندى؛ ولى اولوالامر كه خداوند اطاعت شان را قرين اطاعت تو كرده است، كيان اند؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اى جابر! آنان جانشينان من و امام مسلمين، پس از من مى باشند كه اول شان على بن ابى طالب عليه‌السلام است و سپس حسين عليه‌السلام و سپس نه نفر از فرزندان حسين عليه‌السلام.

## بخش دوم: عرفان و خداشناسى

### 332- خودشناسى؛ مقدمه خداشناسى

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: من عرف نفسه عرف ربه؛

هر كه خود را شناخت، خدا را شناسد.

شرح يعنى هر كه خود را شناخت كه از نطفه پست و ناچيز وجودى يافته به اين جمال و كمال جسمانى و روحانى كه عالم عقلى است مطابق با عالم عينى، البته خداى خود را خواهد شناخت؛ زيرا مى داند كه جز ذات عالم قادر حكيم واهب الصور اين وجود را از نطفه به اين كمال نرسانيده است.

پس در اثر فكر و توجه به نفس ناطقه مجرد خود خدا را به اوصاف جمال و جلال و كل الحسن و الكمال خواهد شناخت.

و باز فرمود:

من عرف نفسه فقد النتهى الى غايه كل معرفه و علم؛

هر كه خود را شناخت خدا را شناسد و چون خدا را شناخت به معرفت كل الوجود و حقيقه الكل نائل گرديده و بالنتيجه بهره عمل و معرفت را يافته است. (328)

### 333- نتيجه خداشناسى

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

ينبغى لمن عرف الله ان يتوكل عليه؛

هر كه خدا را شناخت سزاوار است كه تنها بر او توكل كند.

شرح در كلمه ديگر فرمود هر كه ايمانش قوى تر است، توكل تو بر خدا بيشتر است و هر كه توكل او بر خدا بيشتر است، خداشناس تر است و اعتماد در كارهاى به غير خدا نداشته و تمام توجهش در كليه امور به خدا باشد و كارهايش همه را به حق واگذارد و بالنتيجه تمام امور مشكل را خدا بر او آسان را خدا بر او آسان گرداند كه فرمود: من توكل على الله ذلت له الصعاب.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| توكل ان تدع الامر الى |  | مقدر الامور جل و علا |

و در نتيجه توكل، همه كارش را به خدا تفويض كند و حضرت عليه‌السلام فرمود: من افوض امره الى الله سدده؛ هر كه كارش را به خدا مفوض كند خدا به حد كامل آن كار را محكم اساس گرداند. (329)

### 334- كمال اخلاص

عقيده ما اين است كه صفات الهى عين ذات است؛ يعنى مى بيند نه مثل ما، كه ديدن مان طور ديگرى است و به عضو ديگرى است غير شنيدن، بلكه او تمامش بينايى است و تمامش شنوايى است. عضو على حده براى ديدن ندارد، و عضو ديگر براى شنيدن، بالتمام مى بيند و بالتمام مى شنود و كيفيت هر دو يكى است. خود حضرت امير عليه‌السلام در جاى ديگر مى فرمايد:

كما توحيد الاخلاص له، و كمال الاخلاص له نفى الصفات عنه؛ لشهاده كل صفه انها غير الموصوف، و شهاده كل موصوف انه غير الصفه. (330)

و نيز حضرت در جواب اعرابى كه در جنگ جمل از معنى واحد پرسيد؛ آن معنى واحد كه صحيح است بر خداوند (عز و جل) اطلاق شود، فرموده:

انه احدى المعنى، يعنى به انه ينقسم فى وجود و لا عقل و لاوهم، كذلك ربنا عز و جل (331)

### 335- نتيجه ترس از خدا

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

عليه‌السلام من عرف الله خاف الله، و من خاف الله آمنه منه من كل شى ء؛ (332)

هر كه خدا را شناخت از خدا مى ترسد و هر كه خدا ترس شد، خدا او را از هر ترسى ايمن مى سازد.

شرح

يعنى هر كه خدا را شناخت از او مى ترسد و بس، از هيچ كس جز خدا نمى ترسد و در حقيقت شجاع ترين مردم باشد.

چنان كه ابن سينا فرمود: العارف شجاع و كيف لا و هو بمعزل عن تقيه الموت عارف كه از خدا مى ترسد و معصيت او نمى كند و مرگ را حضور حق و رحمت حق داند ديگر از مرگ و هيچ حادثه و هيچ مخلوقى نمى ترسد؛ زيرا ترس ها همه از مرگ است و عارف الله مرگ را خوش ترين حال و بهترين سعادت خود داند كه حضور محبوب خود مى رود. پس هر كس خدا ترس شد، خدا او را از هر امر مخوف و ترسناك ايمن سازد تا از هيچ چيز نترسد و مانند على عليه‌السلام و شيعيان واقعى او شجاع و دلبرترين مردم است. (333)

### 336- مسئلت از خدا

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

اعلم الناس بالله اكثرهم له مسئله؛ (334)

هر كه خدا را بهتر بشناسد از او بيشتر مسئلت نمايد.

شرح

در كلمه ديگر حضرت فرمود: چيزى نزد خدا محبوب تر از آن نيست كه بندگان از او حاجت خود را طلب كنند.

يعنى: هر كس خدا را شناخت، داند كه زمام تمام امور عالم به دست اوست و غير حق را كارى به دست نيست و قدرتى بدون مشيت حق بر چيزى ندارد پس هر حاجت جسمانى و روحانى دارد رو به خدا آرد و به خدا آرد و به / درگاه خدا دست مسئلت دراز كند و چون وجود جميع خلق را محتاج به لطف حق داند و خدا را غنى و تواناى مطلق شناسد، و ان الله لهو الغنى الحميد

و ما يفتح الله للناس من رحمه فلا ممسك لها و ما بمسك فلا مرسل له؛ درى كه خدا به روى بنده بگشايد كسى نتواند بست و درى كه بست كس نتواند گشود.

لذا بنده حق خر چه مى خواهد از خيرات و سعادات دنيا و عقبى از كسى غير حق نمى طلبد و همه حوائج كلى و جزئى خود را از خدا بسيار مسئلت مى كند و مى داند از هر كس حاجتى بخواهد پيش او خوار مى شوى؛ مگر خدا كه هر چه بنده بيشتر از او حاجت خواهد، آن بنده نزدش عزيزتر شود و اين معنى را حضرت در كلمه اى فرمود، قريب به اين عبارت: اكثار طلب الحاجه من الله يعزك و من الناس يذلك؛ سؤ ال بسيار از خلق موجب ذلت شود و از خدا موجب عزت است، پس هر كس خدا را بهتر شناخت بيشتر از او سؤال حاجت مى كند؛ چون همه دريا را به روى خود بسته مى داند جز درگاه مطلق بى حساب و رحمت واسعه الهى. (335)

### 337- عارف كجاست؟!

حديث شريف از حضرت على عليه‌السلام كه درباره عارف بالله فرموده است مى فرمايد: آقا فرمودند: عارف را در زمين و آسمان، در بهشت در هيچ جاى عالم نمى توانى پيدا كنى، از خادم بهشت سؤال كنى در بهشت بروى، عارف آگاهى پيدا بنمايى و دست بيابى.

يكى از حضار عرض كرد: آقا! پس عارف را بايد در كجا جست؟ پس او كجاست؟ او كه در هيچ جاى عالم نيست؟

امام عليه‌السلام در جواب فرمودند: فى مقعد صدق عند مليك مقتدر.

عارف در نزد خدايش است. او فراتر از عالم كثرت است. او برتر از آن است كه با عالم همنشين بوده باشد، او همنشينى با عالم ندارد، او در پيش ‍ خداوند عالم است.

عارف در بهشت چه كار مى كند، اگر بهشت شيرين است بهشت آفرين شيرين تر است! (336)

### 338- تا نگردى آشنا زين پرده رمزى نشنوى

در كافى و غير آن روايات چندى داريم كه ائمه اطهار ما به يارانشان فرموده بودند: اگر شما از كسانى بوده باشيد كه اهل كتمان باشيد و دهن شما بند داشته باشد، ما حرفهايى به شما مى زنيم. و امير المؤمنين عليه‌السلام به كميل فرمود: هان ان هيهنا لعلما جما و اشار الى صدره، لو اصبت له حمله

اصحاب سر نه اين كه كاتم بودند، بلكه كتوم بودند، و فرمودند: عارف سر ميدهند و سر نمى دهد.

### 339- رسيدن به معرفت خداوندى

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

نال الفوز الاكبر من ظفر بمعرفه النفس؛

هر كه خود را شناخت بزرگ ترين سعادت را بافت كه از معرفت خود به معرفت خدا مى رسد و اين بزرگ ترين سعادت است. (337)

### 340- لباس عارفان

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: الخوف جلباب العارفين؛ (338)

خدا ترسى و به ياد عظمت خدا بودن لباس عارفان است. (339)

### 341- انسان كامل

در حديث وارد شده كه از حضرت امير المومنين پرسيدند: آيا مردى (كامل) را حضرت فرمود: بله و تاكنون از حال او مى پرسم.

پس از وى پرسيدم، تو كه هستى؟

پاسخ داد: من گل هستم.

پس گفتم: از كجايى؟

پاسخ داد: از گل.

گفتم: به كجا؟

جواب داد: به گل.

پرسيدم: من توام؟

پاسخ داد: تو پدر خاكى (ابو ترابى) .

دور است كه، فقط خاك باشى. آيا اين پاداش اطاعتهاى توست كه تنها خاك باشى؟ من خودم هستم، من منم، من آفريننده ذوات در موطن ذات و غايت همه ذواتم. (340)

### 342- صفت عارفين

الشؤ ق خلصان العارفين؛ (341)

عشق و شوق به خدا خاصه عارفان است. (342)

### 343- ز هر چه رنگ تعلق پاك شو

امام اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايد: در شگفتم از كسى كه گمشده خود را مى جويد و در پى يافتن و پيدا كردن آن است، و خودش را گم كرده است و طلب نمى كند. چنان كه فرمود: عارف كسى است كه خود را شناخت و از هر چه كه از خدا دور مى كند آزاد و پاكش گردانيد.

حضرت امام صادق عليه‌السلام فرموده است: هر چه كه تو را از خدايت باز مى دارد بت تو است. اين جان عرشى را، اين سيمرغ ملكوتى را پاينده يك مشت هواى نفسانى نكن، از اين گونه تعلقات آزادش بگذار تا به سوى اسماء و صفات الهيت و به جانت مدارج و معارج قرآنى ارتقا بنمايد، او زا گرفتار قفس هواى نفسانى مكن تا به كمال مطلوب خود برسد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در راه عشق دمبدم عذر و بهانه چيست |  | خوشتر ز عشق و زمزمه عاشقانه چيست |
| عنقاى نفس ناطقه را جز به طور عشق |  | در طوبى آرمين و در سدره لانه چيست |
| با روى يار عين قصور است طرف حور |  | با سوز عشق نغمه چنگ و چغانه چيست |
| وجد است آنچه را كه نبى گفته و نبى |  | بهتر از اين ترانه در عالم ترانه چيست (343) |

### 344- حيات نفس ناطقه

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: التوحيد حياه النفس؛ توحيد و يگانه شناختن خدا حيات نفس ناطقه است.

شرح

يعنى تا انسان به نور معرفت خدا و توحيد ذات و صفات حق جانش روشن نگردد به مقام روح انسانى نرسيده و تا آن معنى بزرگ را در خود ادراك شهودى نكند هنوز زنده به حيات حقيقى نگرديده است.

در ديوان منسوب به حضرت مولى عليه‌السلام است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ان امرء يحى بالعلم ميت |  | و ابدانهم قبل القبور قبور |

كسى كه زنده به نور علم و معرفت نگردد مرده است و پيش از آن كه به قبر داخل شود بدنش قبر جان مرده اوست.

و نيز فرموده: هر كس خدا را فراموش كند خدا او را تز نفس ناطقه خود غافل سازئ و چشم بصيرت قلبش كور شود و هر كس به ياد خدا باشد خدا قلبش را زنده و عقلش را نورانى گرداند.

و شعر اشاره به آيه مباركه است نسو الله فاءنساهم انفسهم (344) يعنى هر كس خدا را فراموش كرد از جان خويش و كسب سعادت ابدى خود فراموش كند و همه به تن پرورى و خدمت بدن حيوانى پردازد كه لازمه اش ‍ مرگ روح و فناى نفس ناطقه قدسيه باشد كه حق فرمود: قد افلح من زكيها و قد خاب من دسيها (345) ؛ رستگار شد هر كه روح خود را تربيت و تكميل به علم و عمل كرد، و زيان كرد و فاسد گرديد، هر كس كه به تن پرورى از تربيت روح اهمال و اعراض كرد.

پس توحيد و علم و معرفت الهى زنده كننده حقيقى روح انسان است. (346)

### 345- نخستين آفريده حق

در جلد اول بحار به نقل از علل الشرايع آمده است كه از جمله پرسشهاى مرد شامى از اميرالمؤمنين عليه‌السلام اين بود كه: نخستين بار خدا چه چيزى را آفريده است؟

حضرت در جواب فرمود: نور

در جلد نوزدهم بحار در دعايى كه اميرمؤمنان از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دريافت نموده است نقل است كه: بار خدايا! تو را مى خوانيم، اى كسى كه با شعاع نورت از ديدگان خلق در حجاب مانده اى! (347)

### 346- وجود همه وجه الله است

در عهد خلافت ابوبكر چند نفر راهب، به مدينه آمدند و نزد ابوبكر رفتند و درباره پيامبر و كتابش پرسش نمودند.

ابوبكر گفت: آرى، پيامبر آمد و با خود كتابى آورد.

پرسيدند، آيا در كتاب او، وجه الله مذكور است؟

ابوبكر گفت: آرى

پرسيدند: تفسيرش چيست؟

ابوبكر گفت: از اين سؤال در دين ما نهى شده و پيامبر ما آن را تفسير نكرده است. در اين هنگام همه راهبان خنديدند و گفتند: به خدا سوگند، پيامبر شما دروغگو بوده، كتاب شما باطل است.

پس او را رها كرده، رفتند. چون سلمان ماجرا را دريافت، آنان را نزد اميرمؤمنان عليه‌السلام برد و گفت: اين شخص، خليفه و جانشين پيامبر و پسر عم اوست، پرسش خود را بر او عرضه داريد!

آنان همان سؤال را از على عليه‌السلام پرسيدند. حضرت فرمود: شما را با سخن پاسخ نمى گويم؛ بلكه با انجام عملى، به آن پاسخ خواهم گفت.

سپس امر فرمود هيزمى آوردند و آتش زدند، چون همه هيزم آتش گرفت و شعله كشيد راهبان گفتند، اين، تمامش وجه آنش است.

پس فرمود: تمام وجود، وجه الله است. سپس اين آيات را تلاوت فرمود: فاينما تولوا فثم وجه الله و نيز: كل شى ء هالك الا وجهه له الحكم و اليه ترجعون. آن گاه تمام راهبان به دست آن حضرت اسلام آورده موحد و عارف گشتند. (348)

### 347- ميان عاشق و معشوق هيچ حايل نيست!

روزى على عليه‌السلام وارد بازار شد. مردى را ديد كه مى گويد:

نه! سوگند به كسى كه هفت حجاب دارد.

حضرت پرسيد: منظورت كيست؟

گفت: خدا! اى اميرمؤمنان!

حضرت فرمود: اشتباه مى كنى، مادر به عزايت بنشيند! ميان خدا و خلقش ‍ هيچ حجابى نيست و هر جا كه باشند خداوند با آن هاست.

مرد پرسيد: اى اميرالمؤمنان! كفار آن چه كه گفتم چيست؟

فرمود: اين كه بدانى هر باشى خدا با توست.

مرد گفت: آيا به مساكين طعام دهم؟

حضرت فرمود: نه! چون به غير خدايت سوگند خوردى! (349)

### 348- دل اگر خداشناسى همه در رخ على بين!

امام بافر عليه‌السلام از جدش اميرمؤمنان نقل ميفرمايد كه: مردى برخاست و گفت: اى اميرمومنان! با چه چيز خدايت را شناختى؟

فرمود: با شكسته شدن عزمها و همت ها؛ چون تصميم به انجام كارى گرفتم، مانع شد. و چون عزم كردى پس قضاى الهى با عزمم مخالفت نمود؛ پس دريافتم كه مدبر، كسى است جز من.

مرد گفت: چه باعث شد شكر نعمتهاى او را به جاى آورى؟

حضرت عليه‌السلام فرمود: به بلايا نگريستم كه خداوند، آنها را از من دور نمود و غير مرا دچار آن ساخت؛ از اين رو دريافتم كه او به من نعمت ارزانى داشته است، پس شكرش را بر خود لازم دانستم.

مرد پرسيد: چرا لقايش را دوست دارى؟

فرمود: چون دريافتم كه براى من دين فرشتگان و فرستادگان و پيامبرانش را برگزيده؛ دانستم كه مرا گرامى داشته و فراموش نكرده است. پس مشتاق لقايش شدم. (350)

### 349- توحيد در جنگ

در جنگ جمل عرب باديه نشينى برخاست و گفت: اى اميرمؤمنان! آيا مى گويى؛ خدا يكى است؟ در اين هنگام مردم به او هجوم آوردند و گفتند: اى مرد! مگر نمى بينى كه اميرمؤمنان در چه وضعى است؟ (منظور حالت جنگ و وضعيت بحرانى آن بوده است.)

حضرت فرمود: بگذاريد حرفش را بزند؛ زيرا آن چه كه او مى خواهد، من هم از اين مردم مى خواهم.

آن گاه فرمود: اى مرد! اين كه بگوييم خدا يكى است، ممكن است بر چهار نوع باشد كه دو نوع آن جايز، و دو نوع ديگر آن جايز نيست.

اما آنهايى كه جايز نيست عبارت از اين است كه بگويد: خدا يكى است و منظور يك در باب اعداد باشد. كه اين در مورد خدا جايز نيست؛ زيرا در باب اعداد دو هم داريم وگرنه ديگر عدد نيست. مگر نمى دانى كسى كه بگويد خداوند سومين شخص از سه شخص است، كافر شده است؟

قسم و صورت دوم اين است كه كسى بگويد خدا يكى است؛ يعنى يكى از مردم است و مقصود، نوعى از يك جنس باشد، اين هم در مورد خدا جايز نيست، چون تشبيه است و خداوند برى ء از تشبيه است. اما آن دو وجهى كه جايز است، اولى اين كه بگويى خدا يكى است؛ يعنى ميان اشياء شبيهى ندارد. و دوم اين كه بگويى خدا يكى است و مقصود اين باشد كه خدا در وجود و عقل و وهم تقسيم ناپذير است. و خداى عز و جل، به همين گونه است. (351)

اما از نظر عقلى بايد گفت كه كثرت عددى با تكرار وحدت عددى به وجود مى آيد.

از اين رو مى توان گفت: چيزى كه به وحدت عددى متصف شده، يكى از اعداد وجود يا يكى از آحاد موجودات است. و جناب حق سبحان منزه از اين است. بلكه وحدت و كثرت عددى كه در مقابل يكديگرند، از صنع وحدت حقيقى محض اويند؛ وحدتى كه نفس ذات قيوم اوست؛ و حق محض و خالص و واجت و قائم به ذات است و هيچ در مقابل آن نيست و نفى كثرت، از لوازم اوست. هم چنان كه اميرمؤمنان عليه‌السلام در حديثى كه گذشته، بدان اشاره نموده، فرمود: نه در وجود و نه در عقل و وهم، قابل تقسيم نيست. (352)

### 350- شناخت خدا با خدا

از پيامبر اكرم پرسش شد: به چه، خدايت را شناختى؟

فرمود: با خدا، اشيا را شناختم.

همچنين اميرالمؤمنان عليه‌السلام مى فرمايد: با خدا، خدا را بشناسيد!

### (353) 351- آثار شناخت خدا

اميرالمؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

من عرف الله سبحانه توحد، و من عرف نفسه تجرد، و من عرف الدنيا تزهد، و من عرف الله تقرد؛ (354)

كسى كه خدا را شناخت موحد شود، و هر كه خود را شناخت مجرد از امور دنيوى گردد، و هر كه دنيا را شناخت در او زهد ورزد و اعراض كند. (355)

### 352- حقيقت چيست؟

كميل بن زياد از حضرت على عليه‌السلام پرسيد: حقيقت چيست؟

حضرت فرمود: تو را با حقيقت چه كار است؟

كميل گفت: مگر من رازدار تو نيستم؟

حضرت فرمود: آرى، ولى آن چه كه از من مى جوشد و فيضان مى كند، تنها اندكى از آن به تو مى رسد.

كميل گفت: آيا چون تويى سايل را نااميد مى كند؟

فرمود: حقيقت، عبارت از كشف انوار جلال است، بدون اشاره.

كميل گفت: مرا توضيح بيشترى فرما!

فرمود: محو موهوم و آشكار صحو معلوم است.

كميل گفت: توضيح بيشترى مى خواهم.

فرمود: عبارت از هتك و كنار رفتن ستر و حايل است، به سبب غلبه سر.

گفت: باز هم توضيح بفرما!

اميرالمؤمنان فرمود: جذب احديت با صفت توحيد است.

كميل بار ديگر گفت: توضيح و بيانى فزون تر عنايت كن!

فرمود: نورى است كه از صبح ازل طلوع مى كند و در هياكل آثارش تجلى مى يابد كميل بار ديگر توضيحى بيشتر خواست، ولى حضرت على عليه‌السلام فرمود: چراغ را خاموش كن كه چيزى به صبح نمانده است!

### (356) 353- معرفت خدا

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام

المعرفه نور القلب المعرفه الفوز بالقدس؛ (357)

معرفت خدا نور و روشنى دل است و نيل و استفاضه از عالم قدس. (358)

### 354- لازمه معرفت خدا

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

من عرف الله (و عظمه) منع فاه من الكلام و بطنه من الطعام و عنى نفسه بالصيام والقيام؛ (359)

هر كه خدا را شناخت دهان را از كلام و شكم را از طعام غير ضرورى منع كند و پيوسته نفس را رنج به نماز و روزه و طاعت براى راحت ابد خوار دارد.

شرح هر كسى كه خدا را شناخت، لازمه معرفتش امورى است كه از آن جمله زبان از كلام بيهوده و عبث نگاه مى دارد و سخن جز به حق نگويد؛ و الا به ذكر خدا و علم و هدايت خلق لب نگشايد. ديگر شكم را از طعام و الوان گوناگون اشربه واطعمه و لذات نفسانى منع مى كند و جان خويش را در راه طاعت خدا به قيام در نماز و امساك روزه براى صفاى روح به رنج و تعب مى اندازد و شب و روز مى كوشد كه بر مقام معرفت و قربش به خدا بيافزايد وفقنا الله تعالى (360)

### 355- بالاترين معارف

اميرالمومنان عليه‌السلام فرمود: معرفه الله سبحانه اعلى المعارف؛ معرفت خدا بالاترين معارف است.

## بخش سوم: عبادت حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام

الف: نماز

### 356- عبادت احرار

اين كلام سيد الاوصياء اميرالمؤمنين على عليه‌السلام است:

ما عبدتك خوفا من نازك، و لا طعاما فى جنتك، بل وجدتك اهلا للعباده فعبدتك؛ تو را از بيم آتش و به اميد بهشت پرستش نمى كنم، بلكه تو را شايسته پرستش يافتم و پرستش مى كنم. به قول شيخ بهائى در نان حلوا:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نان و حلوا چيست اى نيكو سرشت |  | اين عبادتها تو بهر بهشت |
| نزد اهل دين بود دين كاستن |  | در عبادت مرزد از حق خواستن |
| رو حديث ما عبدتك اى فقير |  | از كلام شاه مردان يادگير |
| چشم بر اجر عمل از كورى است |  | طاعت از بهر عمل مزدورى است |

و در نهج البلاغه آمده است كه: ان قوما عبدوا الله وغبه قبلك عباده التجار و ان قوما عبدوا الله وهبه، فتلك عباده العبيد و ان قوما عبدوا الله شكرا، فتلك عباده الاحرار.

احرار از بندگى لذت مى برند، از سبحان ربى الاعلى و بحمده گفتن لذت مى برند، از خلوتها و وحدتهاى شان لذت مى برند، از فكرها و توجه ها و سير و سلوك معنى و از شهوت عرفانى و ذوقى و وجدانى شان لذت مى برند. (361)

### 357- وصايت على عليه‌السلام

امام على عليه‌السلام در صدر اسلام به وصى معروف و معهود بود، جز اين كه بنى اميه اتفاق كرده بودند كه همه آثار امام على عليه‌السلام را محو كنند، حتى لقب وصى را، حتى جهر به بسم الله الرحمن الرحيم را كه در نمازهاى جهريه شبانه روزى واجب، و در اخفائته آن مستحب است؛ اين نه قول من است، قول فخر رازى در تفسير كبيرش است. (362)

### 358- جهر بسم الله

قرائت يك سوره مباركه فاتحه را در نماز ظهر و عصر در نظر بگيريد، آيه بسم الله الرحمن الرحيم به اتفاق اماميه و فرق عامه، جزء سوره فاتحه است؛ و در صلات ظهرين اخفات حمد و سوره واجب است، ولكن اماميه به اقتداى از پيشواى اولشان حضرت وصى امام على عليه‌السلام كريمه بسم الله الرحمن الرحيم را در نماز ظهرين هم به جهر مى خوانند. (363)

### 359- خارج نمودن تير از پاى امير

واقعه اميرالمومنين عليه‌السلام و پيكان در جنگ احد را مرحوم ملا فتح الله كاشانى در تفسير منهج الصادقين در ضمن آيه الذين هم فى صلوتهم خاشعون در اول سوره مباركه اميرالمؤمنين عليه‌السلام نشست و از غايت وجه نتوانستند كه آن را بيرون آورند؛ صورت حال را به حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله عرض كردند، فرمود كه: وقتى كه وى در نماز باشد، پيكان را از بدن او بيرون كشيد، چه توجه او در اين حال به حضرت عزت بر وجهى است كه خود را فراموش مى كند و از ماسوى بى خبر مى شود، پس چون به نماز مشغول شد، جراح را آوردند و پيكان را از بدن اطهر او بيرون آوردند و خون بسيار بر سجاده آن حضرت ريخته شد، و چون از نماز فارغ شد و آن خون را مشاهده نمود، پرسيد كه: اين خون چيست؟

گفتند كه: در خونى كه پيكان از بدن شما بيرون آورديم، اين خون از آن جراحت بيرون آمد.

فرمود: به خدايى كه جان على در قبضه قدرت اوست كه در نيافتم و واقف نشدم كه شما در چه وقت بدن مرا شكافتيد و پيكان را بيرون آورديد.

### 360- خشيت حضرت امير عليه‌السلام

از جوامع روائيه مستفاد است كه: حالات رعشه و نحو آن براى امير المؤمنين على عليه‌السلام از خشيت الهى، بيش از رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله پيش مى آمد. و بايد همين طور باشد؛ زيرا رسول الله اكمل از آن جناب است، چنان كه امير عليه‌السلام خودش فرمود: انما انا عبد من عبيد محمد. فافهم. (364)

### 361- خدا داناتر است!

اهل سيره روايت مى كنند:

شخصى نزد امير المؤمنان عليه‌السلام آمد و گفت: اى اميرمومنان! به من بگو آيا خدا را هنگامى كه پرستش مى كنى، مى بينى؟

حضرت فرمود: من خدايى را كه نبينم، عبادت نمى كنم.

مرد پرسيد: چگونه او را مى بينى؟

حضرت فرمود: واى بر تو! ديدگان با مشاهده چشمان او را نمى بينند؛ بلكه عقول با حقايق ايمان مى بينند. با دلالات، شناخته شده است و با علامات، وصف شده، به مردم قياس نمى شود و با حواس درك نمى گردد.

مرد برگشت، در حالى كه مى گفت:

خدا داناتر است كه كجا رسالتش را قرار دهد. (365)

### 362- عبادت عاشقانه

اگر نماز بى تو باشد؛ يعنى مشوب به اغراض شخصى تو نباشد، فقط براى خدا تقرب به سوى او باشد، قبول و پذيرفته مى شود، و الا فلا، چنانكه مولى الموحدين و قدوه السالمين و رب النوع عاشقين امام على عليه‌السلام فرموده است:

الهى! ما عبدتك خوفا من نازك و لا طمعا الى جنتك، بل وجدتك اهلا للعباده، فعبدتك. (366)

### 363- جايگاه خدا قبل از خلقت

اعرابى از اميرالمؤمنين مى پريد: خداوند قبل از خلقت كجا بوده است؟

حضرت فرمود: در عمايى كه نه بالاى آن هوا بود و نه پايين آن. و از اين رو، آن حضرت عليه‌السلام فرموده است: نخستين چيزى كه خداوند خلق فرمود: نور من بود.

كه منظور حضرت عقل است؛ چنانكه فرمايش ديگر ايشان مؤيد آن است؛ آن جا كه مى فرمايد: اولين مخلوق خداوند، عقل است. سپس به واسطه آن، ساير عقول و نفوس ناطقه ملكيه و غير آن و نيز و صورت طبيعيه و هيولاى كليه و صورت جسميه بسيطه و مركبه، خلق شدند. (367)

### 364- اقتدا به على در نحوه خواندن بسم الله

حرف فخر اين است كه اميرالمومنين عليه‌السلام در جهر به بسم الله الرحمن الرحيم در نمازهاى مبالغه مى فرمود و چون دولت به دست بنى اميه افتاد به علت سعى و كوششى كه در ابطال آثار على عليه‌السلام داشتند مبالغه در منع جهر آن مى نمودند.

اماميه در صلوات واجب جهرى چون صبح و عشائين جهر به بسم الله الرحمن الرحيم را براى مرد واجب مى دانند، و اكثر عامه اخفات آن را واجب مى دانند كه سنت بنى اميه است، حتى بعضى از آنان قايل به منع قرائت تسميه در افتتاح قرائت در نمازند مطلق و بعضى با اماميه نزديك اند تفصيل فروع آن مربوط به كتب فقهيه فريقين است. (368)

### 365- مگر على به مسجد مى رفت؟

از تفسير فخر رازى به عرض رسانده ايم كه بنى اميه دست به دست هم دادند تا آثار امام على عليه‌السلام را محو كنند، تبليغات سوء بنى اميه كار را به جايى كشانده بود كه وقتى خبر ضربت خوردن آن حضرت در صبحگاه نوزدهم شهر رمضان در مسجد كوفه به اطراف و اكناف رسيد، مى گفتند: مگر على به مسجد مى رفت؟ مگر على نماز مى خواند؟

غرض اين كه من خودم صحنه محاكمه آن راءس شياطين گروهك معهود را كه تنى چند از روحانيون ما را ترور كرده اند مشاهده مى كردم و گوش ‍ مى دادم، از او سوال شد كه آقاى مطهرى چه كرده است كه او را ترور كرده ايد؟

در جواب گفت: ايشان اسلام راستين نداشت. ببينيد چه جسارتى را بدان عالم بزرگوار الهى روا داشته اند؟! با ترور مى خواهند منطق حق را خاموش ‍ كنند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شب پره گر وصل آفتاب نخواهد |  | رونق بازار آفتاب نكاهد |

دار، دار حقيقت است، دار واقعيت است. نام حقيقت هستى ها حق است. با اينگونه چريكها نور خدا را نمى شود خاموش كرد.

يريدون ليطفوا نود الله باءفواههم والله متم نوره ولو كره الكافرين. (369)

ب: قرآن

### 366- مبادا در قرآن توقف كنى! ! !

امير المومنين على عليه‌السلام روايت كرده است كه به فرزندش محمد بن حنفيه فرموده است:

اعلم ان درجات الجنه على عدد آيات القرآن، فاذا يوم القيامه، يقال لقارى ء القرآن: اقراء وارق... (370)

مبادا در هيچ مقام قرآن توقف كنى و پندارى كه به قله معرفش رسيده اى؛ هر كجا كه رسيده اى باز اقرا وارق بخوان و بالا برو كه در بالاترها خبرهايى است.

همان گونه كه خداى سبحان غير متناهى است، كتابش هم غير متناهى است، كلمات وجوديش هم غير متناهى است كه: ولايعلم جنود ربك الا هو (371) چنانكه پيشترك در بيان كريمه قل كل يعمل شاكلته اشارتى بدان شده است كه اثر هر كس هم شكل و شبيه و نمودار دارايى اوست.

قرآن سفره پر بركت رحمت رحيميه الهى است، و اين خوان خدايى براى نفوس مستعده گسترده است و كبر و ناز و حاجت و دربان در اين درگاه نيست، و به قول كمال اصفهانى:

بر ضيافتخانه فيض نوالت منع نيست

در گشاده است و صلا در داده خوان انداخته. (372)

### 367- ظهور موجودات از بسم الله

از جناب وصى امير المؤمنين امام على عليه‌السلام ماءثور است كه: ظهرت الموجودات عن بسم الله الرحمن الرحيم.

ظهور از آن حضرت وجود است كه به تعبير فارابى در مدينه فاضله مساوق حق است. نحويات ضمير را به ظاهر و بارز و مستتر تقسيم كرده اند، ظاهر آشكارا و بارز نيم آشكارا و مستتر پوشيده است.

بدين مثابت ظاهر وجود است كه هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن، و بارز ممكن است كه برزو الله جميعا و برزوا الله الواحد القهار، و مستتر در عرف عارف اعيان ثابته است و در اصطلاح حكيم ماهيات. (373)

### 368- قرآن، سفره الهى

جناب رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله قرآن را به ماءدبه الله وصف فرمود، يعنى قرآن سفره الهى است، اين سفره، فقط براى انسان گسترده شد، حال ملاحظه بفرماييد كه قابليت انسان و سعه وجودى اين تا چه حد است، كه مى تواند وعاء اين همه جوامع كلمات نوريه گردد.

اين قرآن سلم است و اين آيات درجات آن، اقرا وارق.

عارف شبسترى با من دعوى دارد كه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چه گويم من حديث عالم دل |  | ترا سر در نشيب و پاى در گل |
| جهان آن تو و تو مانده عاجز |  | ز تو محرومتر كس ديد هرگز |
| چو محبوسان به يك منزل نشسته |  | به دست عجز، پاى خويش بسته |
| ميان در بند چون مردان به مردى |  | درا در زمره اوفوا بعهدى |
| ترا از بهر اين كار آفريدند |  | اگر چه خلق بسيار آفريدند |
| پدر چون علم و مادر هست اعمال |  | بسان قره العين است احوال |

آن نيكبختى كه در مسير تكامل انسانى، اين منازل و مراحل قرآنى را پيموده است، ولى و صاحب ولايت تكوينى است كه:

فيض روح القدس ار باز مدد فرمايد

ديگران هم نكنند آنچه مسيحا مى كرد

بر ضيافتخانه فيض نوالش منع نيست!

در گشاده است و صلا در داده خوان انداخته

امام آن كه فرمود: انا معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم.

حضرت امام صادق عليه‌السلام فرمود: ما كلم رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله العباد بكنه عقله قط. (374)

بديهى است كه حضرت وصى عليه‌السلام، از اين نفى مستثنى است، چه آن جناب نفس پيغمبر و از زيان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله مخاطب است، به خطاب: انك تسمع ما اسمع وترى ما ارى الا انك لست بنبى. (375)

جز وصى عليه‌السلام، چه كسى مى توانست كه اسرار معرف نبى خاتم را فهم كند، و آن قول ثقيلى را كه خداوند عالم فرمود: انا سنلقى عليك قولا ثقيلا. (376) حمل نمايد.

چون در روايات، كلمات وسائط فيض الهى، در حد فهم و عقل مردم به آنان القاء مى شد، لذا از روايات مرتبه درايت روات به دست مى آيد، كه هر يك در چه حدى از مقامات معنوى بوده اند. (377)

### 369- انسان بهشتى

ما در علم و عملمان مى كوشيم كه به مقامات مفارقات نورى برسيم. به جايى برسيم كه انسان كامل بشويم. يعنى انسان كامل را سرمشق خودمان قرار بدهيم. هر اندازه كه به آن ميزان قسط، به آن معيار عدل كه انسان كامل است نزديك تر شويم، به همان اندازه انسان تريم، به همان اندازه ارزش ما بيشتر است، به همان اندازه بهشت ما بهشت فراتر و بالاتر و عالى تر از بهشت ديگران است. چون درجات بهشت به اندازه درجات آيات قرآن متفاوت است، مراتب دارد، آقا اميرالمؤمنين عليه‌السلام به فرزندش ابن حنفيه فرمود كه: مراتب درجات بهشت به عدد آيات قرآن است. (378)

### 370- بخوان و عروج كن!

همان طور كه ذات خداوند غير متناهى است، كتاب او هم غير متناهى است. چه، كتاب تكوينى و كلمات نظام هستى و چه كتاب تدوينى و كلمات قرآن شريف، كه آن كتاب تكوينى و اين كتاب تدوينى، هر دو غير متناهى هستند و هر دو بحر و دريايى هستند كه پايان ندادند. انسان، مى تواند به هر اندازه بخواهد در قرآن غواصى نمايد و به درجاتش عروج كند. و سفراى الهى كه به حقيقت قرآن آگاهى دارند: انما يعرف القرآن من خوطب به (379) مانند جناب سيد الاوصياء، حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام؛ مى فرمايند: در يك مرتبه قرآن توقف نفرماييد، به هر كجا كه رسيديد: اقرا وارق بخوان و بالا برو. (380)

### 371- قرآن عظيم است

آقا اميرالمؤمنين عليه‌السلام به فرزندش محمد فرمود: درجات بهشت به عدد آيات قرآن است، پس چنان كه قرآن غير متناهى است، درجات بهشت نيز غير متناهى است. (381)

### 372- بر تو باد به قرآن

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام به فرزندش محمد بن حنفيه فرمود: عليك بتلاوه القرآن والعمل به واعلم ان درجات على عدد آيات القرآن فاذا كان يوم القيامه يقال لقارى القرآن اقرا وارق (382) ؛ بر تو باد به تلاوت قرآن و عمل به آن، و بدان كه درجات بهشت منطبق بر عدد آيات قرآن است. و در روز قيامت به خواننده قرآن گفته مى شود: بخوان و بالا برو. (383)

### 373- بخوان و بالا برو

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام به فرزندش ابن حنفيه فرمود: در فهم اسرار قرآن كريم اقرا وارق (384) بخوان و بالا برو و در هيچ حدى توقف نكن. (385)

### 374- نزول جبرئيل بر قلب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله

جبرئيل عليه‌السلام چون قرآن بر قلت پيغمبر نازل مى شد، بى تجافى از مقامش؛ كه اگر كسى با پيغمبر اكرم بود جبرئيل را نمى ديد، چون نزول جسمانى نبود تا با ديدگان ديدار شود؛ و اگر كسى ديگر جبرئيل را مشاهده مى كرد، يا به تصرف رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله در جان وى بود، يا قدرت روحى وائى.

اميرمؤمنان على عليه‌السلام گفت: چون قرآن بر رسول نازل مى شد، من هم مى شنيدم اين جان علوى علوى بود كه مى شنيد: اءرى نور الوحى و الرساله و اشم ريح النبوه و لقد سمعت رنه الشيطان حين نزل الوحى عليه صلى‌الله‌عليه‌وآله فقلت: يا رسول الله! ما هذه الرنه؟

فقال: هذه الشيطان، قد اءيس من عبادته، انك تسمع ما اءسمع وترى ما اءرى، الا انك لست بنبى؛ ولكنك وزير و انك لعلى خير. (386)

### 375- توصيف قرآن

امام الكل فى الكل اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در وصف قرآن فرمود: كتاب الله ينطق بعضه ببعض و يشهد بعضه على بعض.

### 376- درجات بهشت

ولى الله الاعظم امام اول عليه‌السلام به فرزندش محمد بن حنفيه اندرز همى كرد كه: درجات بهشت بر عدد آيات قرآن است و در رستاخيز به قارى قرآن گويند بخوان و بالا برو، و بعد از نبيين و صديقين كسى در بهشت به رتبت وى نيست.

واعلم ان درجات الجنه على عدد آيات القرآن، فاذا كان يوم القيامه يقال لقارى القرآن اقرا وارق فلايكون فى الجنه بعد النبيين و الصديقين ارفع درجه منه. (387)

### 377- پناهگاه الهى

ابن عباس گويد: از على كه خدا از او خوشنود گردد پرسيدم: چرا در سر آغاز سوره برائت بسم الله الرحمن الرحيم نوشته نشده است؟

در پاسخ فرمود: چون (بسم الله) پناه و زنهار است و در برائت زنهارى نيست، با فرمان دست بر قبضه شمشير زدن و بر فرق مشركين كوبيدن نازل شده است. (388)

### 378- بزرگ ترين حجت خدا بر خلق

امام صادق عليه‌السلام فرمودند: صورت انسانى بزرگ ترين حجتهاى خداوند بر خلقش است و كتابى است كه به دست خود آن را نوشته است و هيكلى است كه به حكمتش آن را بنا كرده است و مجموع صورت هاى جهان ها است و مختصر از لوح محفوظ است. و شاهد بر هر غائب است. و حجت بر هر منكر است. و راه راست به سوى هر خبر است، و پل كشيده ميان بهشت و آتش است. (389)

### 379- من نقطه زير باء بسم الله هستم!

پيامبر اسلام فرمودند: تمامى هستى و موجودات اى باء بسم الله الرحمن الرحيم به وجود آمدند.

و نيز آورده است: امام على عليه‌السلام فرمودند: من نقطه زير باء بسم الله ام.

و شيخ اجل، حافظ رجب برسى حلى، در مشارق الانوار از حضرت وصى عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود: انا النقطه التى تحت الباء و سر الباء؛ (390) من نقطه زير باء بسم الله و سر آن هستم.

### 380- سفارشات نبوى به امام على عليه‌السلام

على بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مرا به يمن فرستاد؛ پس به وصيت مرا گفت: اى على! به نام خدا استعاذه كن! چرا كه خداوند متعال، بسم الله را بر امت من در صبحگاهان مبارك گردانيد. و مى فرمود: هر كس در راه خدا براى خود دوستى برگزيند، خداوند در بهشت براى او خانه اى برگزيند. (391)

### 381- بهشت هر كس قرآن اوست!

جناب وصى حضرت امير المؤمنين على عليه‌السلام، به فرزندش ابن حنفيه وصيت مى كند و مى فرمايد: فرزندم! قرآن عهد خدا است، مبادا شب و روز بر تو بگذرد و به اين عهد الهى سرى نزنى و از عهد الله غافل بمانى. قرآن عهد الله است و از اين عهدالله غافل مباش! و بر هر مسلمان واجب است كه هر روز در عهد او بنگرد، هر چند در پنجاه آيه. لااقل شب و روزى پنجاه آيه را با نظر و تدبر قرائت كند.

در ذيل حديث فرمود: فرزندم! بدان كه درجات بهشت بر عدد آيات قرآن است، و چون روز قيامت شود به قارى گفته مى شود: بخوان و بالا برو در بهشت بعد از نبيين و صديقين كسى به حسب درجه برتر از قارى قرآن نيست.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گوهر معرفت آموز كه با خود ببرى |  | كه نصيب دگران است نصاب زرو سيم |

غرضم اين است كه اين دو حديث را كنار هم بگذاريم، تا در نتيجه به درجات بهشت و مائده هاى مادبه الله، يعنى قرآن كريم، و اطوار و شئون ارتقا و اعتلاى نفس ناطقه انسانى، آشنا شويم.

حديث اول فرمود: من مدينه حكمتم و حكمت بهشت است، پس جانى كه شهر حكمت است خود بهشت است.

و حديث دوم فرمود: درجات بهشت به عدد آيات قرآن است. و قرآن حكيم است، پس بهشت است و آيات او حكمت اند، پس بهشت اند، پس ‍ درجات بهشت به عدد آيات قرآن اند. حال هر كس صحيفه وجود خود را مطالعه كند و ببيند تا چه پايه بهشت است. (392)

### 382- اهل قرآن عترت اند!

اميرمؤمنان عليه‌السلام عترت را كه در نهج البلاغه اسم مى برد مى فرمايد: فيهم كرائم القرآن و هم كنوز الرحمن. (393) عترت اهل قرآن هستند، قرآن در آنها عجين شده است و مراتب قرآن را سير كرده اند و معارج قرآن را پيموده اند و به مقامات شامخه قرآن رسيده اند و خود قرآن ناطق اند. آنان آثار و علايم و نشانه هايى دارند، حركات شان، رفتارشان، گفتارشان، قلم شان، همه قرآن است، همه حق محضند و صدق صرف است، آنان مبين حقايق اسماء الهيه اند. (394)

### 383- على عليه‌السلام متصدى جمع قرآن

چون قرآن در حيات خود حضرت پيغمبر در معرض زياد شدن بود؛ زيرا كه پيوسته وحى نازل مى گرديد، تمام شدن و جمع آن البته بايد بعد از رحلت آن حضرت صورت پذيرد. اول كسى كه لزوم آن را دانسته متصدى جمع قرآن گرديد حضرت اميرالمؤمنين على بن ابى طالب بود، چنانكه علماى اهل سنت نيز نقل كرده اند. (395)

### 384- درنگ اصحاب كهف

امن الاسلام طبرسى در تفسير عظيم الشأن مجمع البيان آورده است كه:

روايت شده است كردى يهودى از على بن ابى طالب عليه‌السلام مدت درنگ اصحاب كهف در كهف را پرسيد، امام مطابق قرآن (سيصد و نه سال) پاسخش را داد، يهودى گفت: ما در كتاب خود سيصد سال يافته ايم.

امام فرمود: آنچه من گفتن سال قمرى است و آنچه شما مى گوييد سال شمسى. (396)

### 385- استشمام بوى وحى

اميرمؤمنان على عليه‌السلام گفت: چون قرآن بر رسول نازل مى شد من هم مى شنيدم. (397)

### 386- خصوصيت آيات قرآنى

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: (آيات قرآنى بعضى ناطق بعضى ديگرند، زبان بعضى ديگرند. (398)

### 387- مصحف برخاسته از صفحه دل على عليه‌السلام

على عليه‌السلام نخستين جمع آورى كننده قرآن است.

ابن / گويد: حسن العباسى به من حديث كرد، گفت خبر داده شدم از عبدالرحمان بن ابى حماد، از حكم بن ظهير سدوسى، از عبد خير، از على عليه‌السلام كه هنگامى در گذشت پيغمبر، آن حضرت مشاهده كرد، مردم سست و مضطرب شده اند و فال بد مى زدند، پس سوگند خورد كه تا قرآن را جمع نكند رداء خود را بر دوش نگيرد، لذا سه روز از خانه بيرون نيامد تا قرآن را جمع كرد، و آن نخستين مصحفى است كه در آن قرآن از صفحه دل على عليه‌السلام به صفحات كاغذ منتقل شده و در آن جمع گرديده است. (399)

### 388- تجلى گاه خداوند

ثقه الاسلام كلينى در روضه كافى (400) از اميرالمؤمنين عليه‌السلام، در خطبه اى كه در ذى قار ايراد فرمودند نقل مى كند: خداوند متعال در كتابش ‍ تجلى يافته، بدون اين كه مردم او را ببينند. (401)

ج: دعا

### 389- اسرار ادعيه

آن اسرار و لطايفى كه در ادعيه مناجات و اذكار ائمه پيدا مى شود، در روايات پيدا نمى شود. و جهتش را هم به عرض رسانديم كه در روايات نوعا مخاطبشان، اكثريت مردم هستند و در آنجا محكوم هستند به: كلم الناس ‍ على قدر عقولهم (402) لذا به فراخور فهم مردم با آنها صحبت كردند؛ اما در ادعيه، اذكار، اوراد، نه خير آن جا در خلوت خانه عشقشان، در آن شبهاى تارشان، با محبوب و معشوق حقيقيشان، آن چه كه در نهانخانه سرشان و ذاتشان داشتند، شيرين زيانى كردند و پياده كردند. آن لطايفى كه از كتب ادعيه استفاده مى شود، در روايات نمى شود. (403)

### 390- دعا با اعظم اسماء خدا

براء بن عازب گويد: بر اميرالمؤمنين عليه‌السلام وارد شدم و آن جناب را به خدا سوگند دادم كه مرا به اعظم اسمايى كه خداوند رمان جبرئيل را به ارسال آن مخصوص داشت و وى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله را و آن حضرت شما را؛ مخصوص گردان.

فرمود: اگر سؤال تو نمى بود من اراده داشتم كه آن را تا در لحدم نهاده شوم پوشيده بدارم.

هر گاه خواهى خدا را به اسم اعظم وى بخوانى، شش آيه اول حديد (بعد از بسم الله الرحمن الرحيم تا و هو عليم بذات الصدور) و (آخر حشر از هو الله الذى لا اله الا هو تا آخر سوره) را بخوان، و پس از آن بگو اى كسى كه چنانى با من چنين كن (يعنى حاجت خود را بخواه) كه سوگند به خداوند، اگر بر شقى بخوانى سعيد مى گردد.

براء گفت: قسم به خدا، من آن را براى دنيا نمى خوانم. امام عليه‌السلام فرمود: همين صواب است، رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله مرا هم اين چنين وصيت فرمود جز اينكه مرا امر كرد كه خدا را بدان در كارهاى بزرگ و دشوار روزگار بخوانم. و بدانكه هيچ حاجتى براى انسان شريف تر و عزيزتر از قرب الى الله نيست كه لقاء الله است. (404)

### 391- دعاى مقامات پنجگانه

آن كس كه روزيش شد تا به منزل احسان عروج كند واجد مقام مشاهده و كشف و عيان مى گردد، و مقام مشاهده مقامى روحى است كه از جمله مقامات پنجگانه نفس است و آن مقامات عبارتند از: ظاهر و باطن و قلب و روح و سر.

چنانكه اين مقامات را در كلام سيد اوصياء امام على مرتضى عليه‌السلام مى يابى در آنجا كه فرمود: خدايا! ظاهر مرا به طاعت و باطنم را به محبت و قلت مرا به معرفت و روح مرا به مشاهده خود و سرم را به استقلال در اتصال به حضرتت منور كن اى صاحب جلال و كرم! (405)

### 392- دعاى توسل به حضرت امير

در سحرها رو به نجف ايستاده متوسل به روح مقدس اميرالمؤمنين عليه‌السلام شده هفت نوبت يا بيشتر اين را بخواند:

اى باد صبح مشكبو

سوى نجف آور تو رو

با شاه دين حيدر بگو

با حيدر صفدر بگو

با نفس پيغمبر نگو

با سيد سرور بگو

با ساقى كوثر بگو

فلان سلامت مى كند

خود را غلامت مى كند

مستى ز جامت مى كند

فلان سلامت مى كند (406)

### 393- حصول روياى صادقانه

يا على يا ايليا يا اباالحسين يا با تراب

حل مشكل سرور دين شافع يوم الحساب

مداومت بر اين كلمات بعد از صلاه در آناء الليل اقلا پانصد مرتبه منشاء حصول رؤياى صادقه و وصول سير به مفاتيح شارقه است و مشخص است كه وجود شرائط در همه حال ضرور است. (407)

### 394- دعاى يمانى على عليه‌السلام

در دعايى يمانى امام موحدان، اميرالمؤمنين على عليه‌السلام آمده است:

به نام خداوند بخشنده مهربان. تو پادشاه حقيقى هستى كه جز تو خداى نيست.

تا آن جا كه فرموده است: در توانت يارى نشوى و در الهيت شريكى ندارى تو را ماييتى نيست تا در نتيجه، با اشياى مخلوق مجانست يابى... (408)

### 395- الهى هب لى كمال الانقطاع اليك

در مناجات شعبانيه حضرت امام الموحدين، امير المومنين، على عليه‌السلام آمده است:

الهى هب لى كمال الانقطاع اليك، و انر انصار قلوبنا بضيا نظرها اليك، حتى تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الى معدن العظمه، و تصير ارواحنا معلقه بعز قدسك. (409)

### 396- دعاى على عليه‌السلام

درباره حضرت على عليه‌السلام روايت شده كه: هرگاه حضرت براى تخلى وارد محل آن مى شدند مى گفتند: بنام خدا، خداوندا! من از پليدى نجس و خبيث، و از شيطان رجيم به تو پناه مى آورم. و هرگاه خارج مى شدند مى كفتند: سپاس خداى را كه به من عافيت جسد عطا كرده و شكر پروردگارى را كه ناراحتى را از من دور نموده است.

و از امام صادق عليه‌السلام نيز حديثى قريب به همين معنا وارد شده است. (410) و در روايت ديگر به جاى پليدى را از من دور كرده، آمده است شكر خداى را كه پليدى را از من دفع كرده و به من عافيت عطا نموده است، با وجود اين كه قوه دافعه نفسيه ناراحتى را دفع كرده و توحيد صمدى تنها همين را اقتضا مى كند و لاغير. و اينجا چه سوء ادبى وجود دارد؟

و جاى تعجب و شگفتى است كه ايشان براى اجتناب از آن بدى به حديث نفس تمسك كرده و مبتلى به چيزى شد كه از آن اجتناب مى كرد. و اما برخورد بسيار مطلوب و نيكويى او در حسن ادب در برابر پروردگار و اجتناب از سوء ادب عاميان و برخورد نامطلوب آنان با اهل توحيد، امرى است آشكار، و نبايد اين معنا را از نظر دور داشت. و اميرالمؤمنين على بن ابى طالب عليه‌السلام مى فرمايد: جاهلان دشمنان اهل علمند. (411)

### 397- دعاى معصومين

در دعاى وارده از معصومين عليه‌السلام آمده است: اللهم غير سوء حالنا بحسن حالك؛ خدايا! بدى حال ما را به خوبى خال خودت دگرگون نما. (412)

### 398- پس از اين كارها بگو استغفرالله

شخصى در حضور حضرت وصى عليه‌السلام از خداوند طلب غفران نموده، مى گويد: استغفرالله

اميرالمؤمنين در پاسخ مى فرمايد:

مادرت به عزايت بنشيند! آيا مى دانى كه استغفار چيست؟! استغفار، مقام والا مرتبگان است. استغفار، نامى است كه آن را شش معنا (و شرط) است:

اول پشيمانى بر گذشته

دوم تصميم بر آن كه تا ابد گرد گناه نايى.

سوم آن كه حقوق خلايق را بدانان بازدهى؛ چنانكه خداوند را ملاقات كنى بدون آن كه حقى بر گردنت باشد.

چهارم آنكه هر عمل واجبى كه ضايع كرده اى قضا و حقش را ادا كنى.

پنجم گوشتى كه در حرام بر بدنت روييده، با سختى ناراحتى بر گناهانت آب كنى؛ چنانكه پوستت به استخوان رسد و گوشتى تازه رويد.

ششم به بدنت درد عبادت و طاعت رسانى؛ همچنان كه شيرينى گناه بدان رسانيده اى، پس چون چنين كردى، حال بگو استغفر الله

### 399- كتاب بى همتا

ما در عرفان عملى دستور العملى جز قرآن نداريم و روايات و ادله اى كه از اهل بيت عصمت عليهم السلام صادر شده، همه رشته هايى هستند كه از درياى الهى قرآن كريم منشعب مى شوند، همه مرتبه نازله قرآنند، بدن قرآنند و روح همه آنها خود قرآن است؛ وزان روايات با قرآن، وزان بدن انسان با روان انسان است. همان طور كه بدن مرتبه نازله روان است، روايات جوامع روايى، مرتبه نازله قرآن مجيداند، آنچه را كه اهل بيت عصمت عليه‌السلام فرموده اند همه از قرآن منشعب شده است، دستور العملى جز قرآن نداريم. اين سخن من ناشى از يك تاءثر و تعصب مذهبى صرف نيست، سخنى است سنجيده و آزموده، چه اين كه امروز درب كتابخانه هاى بزرگ دنيا بر روى محققان گشوده است و آنان مى توانند منابع معارف بشرى را بكاوند. به راستى اگر معارفى فراتر از معارف قرآن وجود دارد، معرفى كنند؛ زيرا ما هر چه بيشتر كمتر يافتيم. (413)

### 400- دعاى كميل

كميل مى گويد: با مولايم اميرالمؤمنين در مسجد بصره نشسته بودم و اصحابش با او بودند، به بعضى از آنان گفت: معنى قول خداى عز و جل فيها يفرق كل امر حكيم چيست؟

امام فرمود: شب نيمه شعبان است، سوگند به كسى كه جان على در دست او است، هيچ بنده اى نيست مگر اين كه هيچ خير و شر براى او در اين شب تا همان شب آينده مقسوم است، و هر بنده اس كه اين شب را احياء كند و دعاى خضر عليه‌السلام را بخواند دعاى او را اجابت مى رسد.

پس چون حضرت منصرف شد و مراجعت فرمود، شب به خدمت او رفتم همين كه مرا ديد پرسيد: اى كميل! چه اين دعا را حفظ كردى در هر شب جمعه يا در هر ماه يك بار و يا در سال يك بار و يا در عمر يك بار بخوان تا از بديها باز داشته شوى و يارى شده و روزى داده شوى و هرگز از آمرزش ‍ محروم نمانى، اى كميل! طول صحبت تو با ما موجب شد كه چنين نعمت و عطايى را به تو ببخشم.

چه قدر كميل همت و عزم داشت، چه قدر عشق و شوق داشت، چه قدر تشنه و طالب بود كه تا چيزى سراغ گرفت در اره تحصيل آن شد، و شب به خدمت امام رسيد و دعاى خضر را از آن جناب طلب كرد و از آن حسن طلبش و صفاى سريره و هدف مقدسش چنين سفره پر بركت دعاى خضر عليه‌السلام را براى همه اهل حال و دعا و مردم صاحبدل گسترده است و چنين اثر قيم و قويم را از خود به يادگار گذاشته است و دعاى خضر را دعاى كميل كرده است. آرى! بايد گدايى كرد كه جوادگدا مى خواهد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بانگ مى آيد كه اى طالب بيا |  | جود محتاج گدايان چون گدا |
| جود محتاج است و خواهد طالبى |  | هم چنان كه توبه خواهد تايبى |
| جود مى جويد گدايان و ضعاف |  | هم چو خوبان كاينه جويند صاف |
| روى خوبان ز آينه زيبا شود |  | روى احسان از گدا پيدا شود |

و امام عليه‌السلام به كميل فرمود: طول صحبت تو با ما موجب احسان چنين عطايى شده است. پس پيدا است كه كميل خيلى ملازم آن حضرت بود. (414)

### 401- پايه توحيد حق

روزى اميرمؤمنان قل هو الله احد را قرائت فرمود و چون از آن فارغ شد فرمود: يا هو يا من لا هو، اغفرلى وانصرنى على القوم الكافرين.

ايشان در روز جنگ صفين همين را مى خواند و حمله مى برد، عمار ياسر پرسيد: اى اميرمؤ منان! اين كنايات چيست كه مى گويى؟

فرمود: اسم اعظم و پايه توحيد خداست.

آن گاه قرائت كرده است اشهد الله انه لا اله الا هو و نيز آخر سوره حشر را، سپس از مركب خود پياده شد و چهار ركعت نماز، قبل از زوال ظهر خواند. (415)

### 402- تعليم اسم اعظم در خواب

اميرمؤمنان عليه‌السلام فرمود: حضرت خضر را شب پيش از جنگ بدر، در خواب ديدم و به او گفتم: چيزى به من بياموز تا بر دشمنان خود فايق آيم!

او گفت: اين را بر زبان جارى ساز: يا هو يا من لا هو الا هو!

پس چون صبح شد، خوابم را براى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله باز گفتن. ايشان فرمود: اى على! تو اسم اعظم را آموخته اى، پس در روز جنگ بدر همين جمله بر زبانم جارى بود.

د: ذكر خداوندى

### 403- آثار ياد خدا

اميرمؤمنان عليه‌السلام فرمود:

ذكر الله مسره كل متق و لذه كل موقن؛

ياد خدا، سرور و شادى خاطر اهل تقواى و لذت و بهجت اهل يقين است.

شرح هر كس به ياد خداست همنشين و هم صحبت خداست، چنان كه در كلمه ديگر فرمود:

ذكر الله مجالسه و مؤانسه؛ و لازمه اش صفاى نفس و عظمت روح و كمال عقل و ايمان است كه هر كس به خدا به واسطه اين صفات انس گيرد حق را شهود كند و هر كه حسن الهى را مشاهده كرد فرق هر لذت و مسرت را يافته است؛ چون خدا كل الجمال و كل الحسن و كل الوجود است، پس با شهود مبداء وجود و آفريننده حسن و جمال و سلطان ملك هستى روح انسان را نشاط بى انتها و لذات حقيقى بى حد و نهايت است، چنان كه هر گاه كسى با سلاطين دنيا جليس و انيس باشد، بدان فخر و مسرت و ابتهاج يابد؛ اما ميان آن سلطان حقيقى با اينان تفاوت بين نور و ظل و شمس و فيى ء و حقيقت و مجاز است. (416)

### 404- سه امر سعادتبخش

اميرمؤمنان عليه‌السلام فرمود:

عليك بلزوم الحلال، و حسن البرمع العيال، و ذكر الله فى كل حال

بر تو باد به كسب و كار حلال و حسن اخلاق و نيك گويى با عيال و تدبير منزل به نحو احسن و يار خدا بودن در هر حال.

شرح حضرت اينجا به سه امر مهم تذكر داده كه هر يك منشاء سعادت و لذت جسم و روح است: اول: آن كه هر چه مى كنيم كسب حلال باشد كه به كسى ظلم و تعدى و خيانت نكرده باشيم.

دوم: آن كه با خانواده از زن و فرزند و خويش نيكويى كنيم و به حسن تدبير منزل پردازيم و به رزق حلال بر آنها توسعه داده و وسايل تربيت روح و جسم آنها را فراهم آريم و به خلق خوش با آنها رفتار كنيم.

سوم: آن كه در هر حال از حالات كسب و كار و انفراد و اجتماع و حال شهوت و غضب و رياست و حكومت كه هستيم به ياد خدا باشيم تا از گناه و خطا محفوظ مانيم. (417)

### 405- سرمايه اهل ايمان

اميرمؤمنان عليه‌السلام فرمود:

ذكر الله راءس مال كل مؤمن وريحه السلامه من الشيطان؛

ياد خدا سرمايه اهل ايمان است و سودش سلامتى از آسيب شيطان (انسى و جنى) است.

شرح ياد خدا، سرمايه اهل ايمان سرمايه تجارت دنيا و آخرت است، چون با ياد خدا هر كار كنند به نفع دنيا و عقبى است و شيطان را در آن مداخله اى نيست، پس از زيان شيطان و وسوسه نفس كسى كه به ياد خداست ايمن است و در كلمه ديگر فرمود:

السهر روضه المشاقين؛ شب بيدارى و تا صبح به ياد خدا و راز و نياز با خدا بود: باغ مشتاقان خدا است. (418)

### 406- دائم به ياد خدا

اميرمؤمنان عليه‌السلام فرمود: مداومه الذكر قوت الازواج و مفتاح الصلاح؛ وائم به ياد خدا بودن و ذكر حق را بر دل و زبان داشتن قوت روح قدسى انسان است و كليد هر خبر و صلاح.

شرح چنان كه بدن را قوت و غذايى است كه از آن لذت برد و اگر به او نرسد متاءلم شود، همين گونه روح را قوت و غذايى است و ذكر خدا و شوق و انس به خدا قوت لذيذ و والذ غذاهاى روح انسان است و چنان كه هر قفلى را كليدى است و ياد خدا كليد آن قفل است هر مهمى و حادثه مشكل و خطرناكى با ياد خدا گشايش خواهد يافت. (419)

## بخش چهارم: اخلاق

الف: ايمان

### 407- دليل ايمان

اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

يستدل على ايمان الرجل بلزوم الطاعه والتجلى بالوارع والعفه و القناعه؛

دليل بر ايمان مرد ملازمت طاعت خداست و آراستگى به صفت ورع و عفت نفس و قناعت.

شرح هر كه دعواى ايمان كند بايد دليل و برهان بر اين دعوى داشته باشد و برهان ايمان به خدا انس به طاعت خدا داشتن است و ورع و خدا پرستى و عفت نفس از شهوات حرام و قناعت در مال يعنى زائد بر ضرورى مال را به راه خيرات اعمال و توسعه بر عيال و خدمت در راه دين و احسان به فقرا و مساكين صرف كند و به اسراف و عياشى بر عيال و خدمت در راه دين و احسان به فقرا و مساكين صرف كند و به اسراف و عياشى و تجمل و خوشگذرانى نپردازد كه اين اوصاف ضد عفت و قناعت است. (420)

### 408- از صفت اهل ايمان

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: لا يلقى المؤمن حسودا و لا حقودا و لا يخيلا (421)

شرح

آن كه اهل ايمان است از صفت حسد با مردم مبراست؛ زيرا مى داند هر كه هر چه نعمت نصيب او شده از مال و جاه و علم و ساير نعمت ها همه به تقدير خداى متعال نصيبش گرديده و حسد او اعتراض بر خداست و مؤمن هرگز حقد و كينه كس را در دل نگيرد، و به جاى كينه اگر از كسى آزار ديده درباره او محبت و دعاى خير مى كند خداى پاداش آن احسان را در دو عالم بهتر از آن عطا نخواهد ورزيد، پس مؤمن داراى مقابل اين اوصاف است. مؤمن خيرخواه و مهربان به خلق است و سخى الطبع و غنى النفس و بلند همت است.

خلاصه آن كه ايمان به خدا دارد، تمام صفات ناپسند از او دور و جميع صفات پسنديده در او ظهور دارد، مگر آن كه ضعيف الايمان باشد، و الا ايمان كامل به خدا انسان را متخلق به اخلاق الله و متصف به صفات الله مى گرداند رزقناالله واياكم (422)

### 409- صفت مومنين

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

الدين الادب؛ دين ادب و تربيت است. (423)

### 410- اخلاص براى خدا

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

السعيد من اخلص الطاعه؛ سعادتمند آن كس است كه طاعت خدا را خالص براى خدا به جاى آورد.

شرح سعادتمند حقيقى آن است كه مطلوب انسان از طاعت خدا خود حق و شهود جمال الهى باشد و چنان كه در كلام حضرت عليه‌السلام لكن وجدتك اهلا للعباده عشق خدا موجب عبادتش گردد نه عشق بهشت يا خوف دوزخ يا اغراض ديگر انسان به سعادت آنگاه رسد كه مطلوبش خدا و معشوقش شهود جمال آن حسن آفرين است. (424)

### 411- نشانه ايمان

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

الايمان معرفه بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان؛

ايمان سه چيز است: معرفت خدا به قلب و اقرار به زبان و عمل به جوارح.

شرح

يعنى ايمان تنها لفظ و حرف بر زبان نيست؛ بلكه حقيقت ايمان اول معرفت و شناسايى خداست به قلب و به باطن ذات. قلب المؤمن عرش ‍ الرحمان براى آن است كه خدا را به قلب مشاهده مى كند پس ايمان، اول معرفت و شهود خداست به چشم قلب و مطابق قلب بر زبان نيز جارى سازد تا خلق را هم به ايمان دعوت كند كه چون زبان با قلب مطابق شد سخن موثر خواهد بود. الكلمه اذا خرجت من القلب وقعت فى القلب و اذا خرجت من اللسان لم تجاوز الاذان سخن كز دل برون آيد نشيند لاجرم بر دل، و اگر به زبان تنها بود به گوش مى رسد و به دل نمى رسد و آنگاه كه قلب و زبان مطابق شد، باز عمل به اركان هم شرط ايمان است؛ يعنى بايد مطابق قلب و زبان مطابق شد، باز عمل به اركان هم شرط ايمان است؛ يعنى بايد مطابق قلب و زبان هر عمل نيكو كه به جسم يا به مال او مربوط است اعضاى او بايد به حكم ايمان به جاى آرد، مانند نماز و روزه و انفاق مال و جهاد در راه دين و غيره تا به مقام ايمان به راستى و حقيقت نائل شود و اگر ايمان در قلب نبود منافق است و كافر و اگر در قلب بود در زبان و در عمل او اركان نبود مؤمن است اما فاسق و مقامش در ايمان ضعيف است و هرگاه هر سه مقام بود ايمان كامل با عدل و تقوى است و معتزليان بين كفر و ايمان فاسق را واسطه دانند نه مؤمن و نه كافر شمارند و ما اماميه فاسق را مؤمن معصيت كار دانيم و قابل توبه و دخول بهشت شناسيم. (425)

### 412- ابزار ايمان

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

الايمان شجره اصلها اليقين و فرعها النقى و نورها الحياء و ثمرها السخاء؛

ايمان به خدا در مثل درختى است كه ساقه آن يقين است و شاخه اش تقوى و شكوفه اش حياء و ميوه اش سخاوت است. (426)

### 413- حب على

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: لو ضربت خيشوم المؤمن بسيفى هذا على ان يبغضنى ما ابغضنى؛ اگر بينى مؤمن را مثله كنم به ضربت شمشير كه مرا دشمن دارد هرگز مرا دشمن ندارد.

شرح

شخص مؤمن خدا را شناخته و هر كه خدا را شناخت او را دوست دارد و خر كه خدا را دوست دارد دوستان خدا را كه مثل اعلاى آنان على عليه‌السلام است دوست دارد و تا حد جانش از دوستى على عليه‌السلام دست بر ندارد و تا روز قيامت حب على عليه‌السلام لازمه ذات اوست.

و در اخبار معصوم است كه فرمودند: دوستى على بن ابى طالب از صفات اهل ايمان است.

عنوان صحيفه المؤمن حب على بن ابى طالب امام عليه‌السلام فرمود: سرلوحه صحيفه اعمال مؤمن حب على بن ابى طالب است. چون هر شخص با ايمان به هر مقام ايمان برسد، على عليه‌السلام را ما فوق آن داند و برتر از تمام خاصان و مقربان حق بيند و فرد اكمل و مثل اعلاى ايمان و زهد و شجاعت و همت و فتوت و جوانمردى و سخاوت و كليه اخلاق فاضله شناسد، بدين سبب على عليه‌السلام در قلب او، محبوب ترين خلق عالم است، چنان كه ابو على سينا در اين رباعى فرمايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا باده عشق در قدح ريخته اند |  | واندر پى عشق، عاشق انگيخته اند |
| در جان و روان بوعلى مهر على |  | چون شير وشكر به هم در آميخته اند |

### 414- صلاح مؤمن

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

الفقر صلاح المؤمن و مريحه من حسد الجيران و تملق الاخوان و تسلط السلطان؛ (427)

فقر و نادارى صلاح مؤمن است كه او را از حسد آشنا و همسايگان و تملق برادران و خويشان و از تعدى عمال سلطان آسوده مى دارد. چون پادشه خراج نخواهد خراب را. (428)

### 415- رويت خداوند با قلب

كلينى در كافى به اسنادش از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند: حبرى (عالم يهودى) خدمت اميرالمؤمنين رسيد و پرسيد: اى اميرالمؤمنين! هنگام عبادت، پروردگارت را ديدى؟

حضرت فرمود: واى بر تو! چشمان با مشاهده ديدگان او را نمى بينند؛ ولى قلبها با حقايق ايمان او را مى بينند. (429)

### 416- آفات قطع رحم

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: ما آمن بالله من قطع رحمه؛

ايمان به خدا نياورده است كسى كه قطع رحم كند.

شرح

هر كس با رحم و خويشاوندان و خاندان خود طريق مواصلت و محبت نپويد، بلكه از ارحام خود كناره گيرد و يا به آنها جور و ستم روا دارد، آن كس ‍ به خدا ايمان ندارد.

كه خدا در قرآن فرمايد:

فاتقوا الله الذى تسائلون به والارحام؛

خدا ترس باشيد كه از آن سؤال شويد و ارحام را رعايت كنيد و قطع رحم زنهار مكنيد، آن كس كه به ارحام و خاندان و خويشان خود محبت نكند يا دشمنى كند از حكم فطرت بيرون است؛ چون محبت خويشان حكم فطرت انسان است و هر كه از حكم فطرت بيرون رود از معرفت و ايمان به خدا كه دانش حق ذوات را فطرى است بى بهره ماند؛ زيرا فطرتش از انسانيت منحرف و منسوخ است و در فطرت منحرف از انسانيت خداشناسى و ايمان وجود ندارد، و جاى ديگر فرمود: لاايمان لمن لا عقل له؛ يعنى آن كه عقل فطرى نداشت ايمان به خدا ندارد.

نتيجه آنكه هر كس قطع رحم كند يا بى ايمان يا البته ضعيف الايمان است و هر كه را نور ايمان است صله رحم كند؛ بلكه به عامل نبات و حيوان نيز احسان كند كه علاوه بر نوع انسان كه بنى آدم اعضاى يكديگرند، حيوان و نبات هم خويشان انسان به علم و ايمان اند؛ چون گاو و گوسفند كه به او شير مى دهند، به منزله مادرند و نباتات كه به او قوت مى دهند به منزله بستگان. (430)

### 417- مقام ايمان

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

الاخلاص اعلى الايمان؛

اخلاص، بلند پايه ترين مقام ايمان است.

### 418- ايمان كامل

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

من اعطى فى الله و منع فى لله واحب فى الله و ابغض فى الله فقد استكمل الايمان؛ (431)

هر كس عطاى او براى خدا، منعش براى خدا، و دوستى اش براى خدا، و دشمنى اش همه براى خدا باشد، چنين كس ايمانش به مرتبه كمال رسيده است. (432)

### 419- ايمان به خدا

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

الايمان شجره اصلها اليقين و فرعها التقى و نورها الحياء و ثمرها السخاء؛ (433)

ايمان به خدا در مثل درختى است كه ساقه آن يقين است و شاخه اش تقوى و شكوفه اش حياء و ميوه اش سخاوت است. (434)

### 420- توكل به خدا

على عليه‌السلام فرمود: يبغى لمن عرف الله ان يتوكل عليه؛ (435)

هر كه خدا را شناخت سزاوار است كه تنها بر او توكل كند. (436)

### 421- آفات خيانت به امامت

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

لا ايمان لمن لا امانه له؛ (437)

هر كه امانت نداشت ايمان ندارد.

شرح

هر كه ايمان به خدا دارد در امانت خيانت نمى كند؛ زيرا سبب آن كه كسى به مال و عرض و ناموس و ودايع و اسرار مردم كه مزد او امانت است خيانت مى كند، طمع و حرص اوست به مال و آمال و اغراض شهوانى و ايمان حقيقى به خدا كه در شخص وجود داشت او را به نور معرفت و ايمان از صفت پست طمع و حرص دنيا و شهوات نفس خبيث منزه گرداند و بالنتيجه از پليدى و پستى خلق رذيله خيانت حفظ شود پس آن كه امانت ندارد يا بى ايمان يا ضعيف الايمان است. (438)

### 422- وفاى به عهد

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: من دلائل الايمان الوفاء بالعهد؛ (439)

يكى از دلايل ايمان و علايم مؤمنان حقيقى وفاى به عهد كردن است. (440)

### 423- انواع صبر

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: الصبر ثمره الايمان؛ (441)

صبر در امور ثمره ايمان است.

شرح صبر بر سه قسم است:

يكى صبر در معصيت كه انسان چون به معصيتى نفس او را دعوت كند به صبر و شكيبايى از لذت آن معصيت بگذرد و دامن صبر و حلم را در مقابل آن لذت فانى موقت از دست ندهد.

دوم صبر بر عبادت مه انسان در نماز و طاعت عجول نباشد و بشتاب در نماز اركان عبادت و حضور قلب را خراب نكند، بلكه با صبر و طماءنينه خاطر و حضور قلب و توجه كامل و شرايط و مستحبات هر چه تواند به جاى آورد.

سوم صبر بر بلا كه هرگاه مصيبتى از قبيل درد و رنج و فقر و مرگ و اهانت و حبس و آزار دشمن و ساير بليات و حوادث ناگوار بر انسان پيش آيد با صبر جميل يعنى صبر بى شكايت به خلق و بدون اعتراض قلبى بر خدا و عدم جزع و فزع از درد و غم و اندوه، در آن بال صبر كند و اگر ايمان را به درختى تشبيه كنيم ثمره و ميوه آن درخت اين انواع صبر است و مؤمن هميشه داراى صبر و شكيبايى در تمام مراحل خواهد بود؛ چون مى داند كه هر حادثه به فرمان خداست.

انديشه و اندوه و غم رنج و تعب درد و الم

هر يك نهد در دل قدم با حكم و فرمان مى رسد (442)

### 424- اوصاف مؤمن

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: المومن من اذا نظر اعتبر، و اذا سكت تفكر، و اذا تكلم ذكر، و اذا اعطى شكر، و اذا ابتلى صبر؛ (443)

مؤمن هرگاه به چيزى نظر كند به نظر عبرت مى نگرد، و اگر سكوت كند در عظمت و حكمت خدا فكر مى كند و هرگاه سخنى گويد به ذكر خدا زبان گشايد، و هرگاه خدا به او چيزى عطا كند شكر مى كند و اگر مبتلا به بليه اى شود صبر در بلا كند. (444)

ب: احسان

### 425- احسان با رعيت

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

من احسن الى رعيته نشر الله عليه جناح رحمه و ادخله فى مغفرته (445)

ترجمه

هر كه بر قومى سرورى يابد و با رعيتش احسان كند، خدا، پر و بال رحمتش را بر او گشايد و از هر چه كرده بر او ببخشايد.

شرح

اين بيان حضرت شامل سلاطين عالم و امراء و حكام بلاد و كدخداى دهكده حتى رئيس خانواده و پدر نسبت به زن و فرزند و نوكر و كلفت عموم را شامل است كه در حديث ديگر فرمود: كلكم راع و كلكم مسئول عن رعيه؛ همه بالنسبه پيشوا هستند و همه شما در قيامت از حقوق زيردستان و رعيت سوال خواهيد شد كه آيا با آنها به عدل و احسان رفتار كرديد يا نه، آيا سياست شما تضمين سعادت و آسايش رعيت كرد يا نه، آيا با حسن سيرت و تدبير منزل آسايش زن و فرزند را رعايت كرديد.

پس در آخرت چنين مسئوليتى داريد، در دنيا سعى كنيد تا جواب مثبت براى سلطان حقيقت داشته باشيد و مورد لطف و رحمت حضرت احديت شويد. عز سلطانه. (446)

### 426- انواع احسان

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: ابذل معروفك للناس كافه فان فضيله (فعل) المعروف لا يعدلها عندالله سبحانه شى ء

ترجمه

احسان خود را به امام مردم مبذول دار كه هيچ كار شرف و فضيلتش نزد خدا برابر احسان به خلق نيست.

شرح از هرگونه احسانى كه بتوانى به هر كه باشد مضايقه مكن، احسان به مال احسان به زبان، احسان به قلم، به قدرت و توانايى و رفع ظلم و دادخواهى مظلوم، احسان علمى كه: بهترين احسان است به تعلم جاهلان و هدايت گمراهان و به همه كس احسان و خير خود را تعميم ده و متصف به صفت رحمان الهى باش. از دشمن و دوست احسان را دريغ مدار؛ زيرا هيچ كار نزد خدا و براى جلب عنايت و مغفرت و احسان حق بالاتر از احسان به خلق نيست كه خدا احسان كنندگان را دوست مى دارد و در دوستى خدا هرگونه خير و سعادت براى بنده مهياست. وفقنا الله تعالى. (447)

### 427- خصوصيت بزرگوار مردم

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

الكريم يعفو مع القدره و يعدل مع الامره، و يكف اسائته و يبذل احسانه؛ (448)

ترجمه

بزرگوار مردم با وجود قدرت بر انتقام بدكاران عفو مى كنند، و در دوران رياست و امارت به عدل و داد مى پردازند، و آزار به خلق نمى كنند، و از هر نيكى و احسان كه مى توانند از مال و جاه و قلم و قدم و غيره، از هيچ كس ‍ دريغ ندارند. (449)

### 428- احسان به مردم

لا فضيله اعلى من الاحسان؛ (450) فضيلت و شرافتى براى انسان بالاتر از احسان به خلق نيست.

در كلمه ديگر فرمايد: به داد مظلومان رسيدن و رفع ظلم ظالمى را از سر مظلومى كردن، از بهترين احسانهاست. (451)

### 429- نتيجه احسان به خلق

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: من احسن الى الناس حسنت عواقبه و سهلت له طوقه؛ (452)

هر كه به خلق احسان كند، عاقبت امورش نيكو شود و راههاى صعب و مشكل امور بر او آسان گردد؛ يعنى كسى كه كارش احسان و خير خواهى و خدمت به خلق است، خدا مشكلات عالم را بر او آسان كند، با مشكلات عواقب امور را كه عقبات برزخ و قيامت است بر او آسان سازد. (453)

### 430- از علايم جوانمردى

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

المروه صدق اللسان و بذل الاحسان؛ جوانمردى و فتوت، راستگويى و احسان به خلق است.

شرح

راستگويى صفت مردان پاك با فتوت است و سخاوت و احسان و خيرخواهى به خلق يك صفت ديگر انسان است و لازمه صفت اول كه صدق و صراحت لهجه است، صفا و وفا و درستى عمل و لازمه صفت دوم شجاعت و قوت نفس و همت بلند است. (454)

### 431- نيكوترين اعمال

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: افضل الايمان الاحسان؛ (455)

نيكوترين اعمال ايمان احسان است.

در كلمه ديگر فرمود: اتباع الاحسان بالاحسان من كمال الجود؛

از پى احسان، احسان ديگر كردن مرتبه كامل احسان است.

يعنى به كسى كه احسان كرديد باز هم مكرر اعاده احسان كنيد و احسان اول شما را مانع از احسان دوم و سوم و پى در پى نشود تا به مرتبه كمال احسان كه لازمه محبت كامل خداست نائل شويد مقام احسان نزد عارفان توجه كامل به خداست. (456)

### 432- بهترين شرافت

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

افضل الشرف كف الاذى الاحسان؛ (457) بهترين شرافت انسان، ترك اذيت و آزار و بذل احسان به خلق است.

حضرت عليه‌السلام اول ترك ظلم و آزار به خلق را موجب شرافت، دوم نيكى و احسان را سبب عزت شمرد و در كلمه ديگر فرمود: خير الناس ‍ من كافى على القبيح بالجميل؛ بهترين مردم آنكس است كه در مقابل بدى كه با او كنند نيكى كند. ادفع بالتى هى احسن السيئه (458)

ج: فضايل اخلاقى

### 433- فضيلت حسن اخلاق

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

لا عيش اهلنا من حسن الخلق؛ هيچ زندگانى و عيشى گواراتر از حسن اخلاق نيست.

شرح

آن كس را كه خلق نيكوست، شهوت و غضبش به فرمان عقل است و عقل عاقبت انديش است و سلامت و عافيت و صحت جسم و جان را در كارها منظور مى دارد و كارى كه نارواست در دنيا يا در آخرت موجب ناراحتى انسان است از او صادر نمى شود.

در اثر حسن خلق شخص هميشه با عيش خوش و دلى شاد بى مزاحمت و بدون غم و اندوه زندگانى را به سر مى برد. در خانه خوش موجب نشاط اهل منزل است و همسايگان و در محيط موجب محبوبيت نزد عموم و بالنتيجه موجب رضاى خدا و خلق است.

پس در دو عالم صاحب اخلاق نيكو خوش ترين زندگانى را خواهر داشت و در كلمه ديگر مقابل آن را فرمود: سوء الخلق نكد العيش و عذاب النفس؛ خلق بد، مايه عيش ناخوش و زندگى پر غم و اندوه و رنج است.

و در كلمه ديگر فرمود:

من ساء خلقه ضاق رزقه؛ شخص بدخلق تنگ روزى است.، و رزق روحش كه علم است نيز كن است. (459)

### 434- امانت دارد

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: من عمل بالامانه فقد اكمل الديانه؛ هر كه با امانت است، دينش كامل است.

شرح حفظ امانت و پاكدامنى از عذر و خيانت، دليل كمال ديانت است؛ زيرا آن كس به نسبت به خدا و عالم قيامت و دار مجازات و حساب و كتاب ايمان دارد، محققا به مال و ناموس و جان و حساب مردم امانت نگاه دارد و هرگز به ظلم و عصيان خصوص ظلم به خلق و حق الناس آلوده دامان نگردد؛ چون از روز حساب و كيفر خدا مى ترسد و چنين كس در مراتب دين به مرتبه كمال رسيده است.

پس هر كه را وصف امانت است، كمال ديانت است و اين صفت از صفات ستوده بسيار مهم انسان است. (460)

### 435- وفاى به عهد

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: احسن الصدق الوفاء بالعهد؛ بهترين صدق و راستى آن است كه انسان به عهد و پيمان خود وفا كند.

شرح

صدق اينجا مراد راستى و درستى در قول و فعل است كه مقام صادقان و اهل ايمان است كه عهد خود را حفظ كنند. حضرت فرمود: بهترين صدق و راستى و اهم مراتب درستى وفاى به عهد و عمل به وعده است كه تمام فتوت و مردانگى در اين صفت وفادارى است. هر كس داراى صفت وفاست با خدا و خلق محققا امانت و صدق كلام و صراحت لهجه و شجاعت و جوانمردى و ساير اوصاف نيكو را نيز داراست و هر كه وفادار نيست، ساير صفات نيكو را نيز فاقد است؛ لذا در قرآن حفظ عهد و امانت را از صفات كامل ايمان شمرده است. والذين هم لاماناتهم و عهدهم راعون (461) ديگر از صفات اهل ايمان آن است كه آنها رعايت امانت و عهد و قول خود را مى كنند. (462)

### 436- برترى حسن اخلاق

على عليه‌السلام فرمود: حسن الخلق راءس كل بر؛ حسن اخلاق سرآمد تمام نيكوييهاست.

شرح

آن كس را كه اخلاق نيكوست، بهترين و كامل ترين نعمت را خدا به او عطا كرده است؛ زيرا در اثر خلق خوش انسان هم در عالم طبيعت آلامى نمى بيند و خوش زندگانى مى كند و هم در جهان ابد به واسطه خلق بد بر خود عذاب و عقابى مهيا نكرده؛ زيرا لازمه خلق نيك بى آزارى به خلق و عدم ظلم و ستم به مردم است المسلم من سلم المسلمون من يده و لسانه پس در آخرت نيز سعادتمند و شاد و خوش خواهد بود، پس ‍ سر آمد صفات نيكو حسن اخلاق است كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: بعثت لاتمم مكارم الاخلاق؛ مرا خداى متعال براى تكميل اخلاق نيكو به سوى خلق فرستاد. (463)

### 437- خدمت به مردم

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

افضل الناس انفعتم للناس؛ نيكوترين مردم آن كس است كه نفعش به خلق بيشتر است.

و در كلمه ديگر فرمود: هر كه نيت خير به خلق دارد، خدا رزقش را زياد گرداند و هر كه به اهل و عيال خود خير و نيك رفتار باشد، عمر طولانى يابد و هر كه به بندگان خدا به جاى خير و احسان ظلم و عداوت كند، علاوه بر خلق، خدا هم او را دشمن دارد و هر كه احسان كند، خدا او را دوست دارد.

ان الله يحب المحسنين؛ خدا كسانى را كه به مردم احسان مى كنند، محققا دوست مى دارد. (464)

### 438- شكيبايى بزرگان

جناب سيد رضى (رضوان الله عليه) در اواخر نهج البلاغه از حضرت آدم اولياء اميرالمؤمنين على عليه‌السلام نقل كرده است كه: قال عليه‌السلام من صبر صبرالاحرار و الا سلا سلو الاغمار.

و نيز نقل كرده است كه: انه عليه‌السلام قال للاشعث بن قيس معزيا: ان صبرت صبر الاكارم و الاسلوب سلوالبهائم.

مقصود اين كه اندوه خواه با بردبارى و خواه با بى تابى روزى سپرى خواهد شد، اگر چون آزادگان و بزرگان شكيبايى پيشه كرده اى چه بهتر، و گرنه اندوه آنچنان كه از گولان و چهارپايان سپرى مى شود، به سر آيد. (465)

### 439- انقطاع از خلق

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

لن تتصل بالخالق حتى تنقطع عن الخلق؛ (466) تا از خلق منقطع نشوى، به خدا واصل نخواهى شد.

شرح

يعنى در مقام علم تا خدا را منزه از اوصاف و اطوار خلق نشناسى و او را برتر از حدود ماهيت ندانى و بالاتر از حد توصيف و تصور نپندارى، به معرفت او نرسيده اى و در مقام عمل هرگاه از كليه خلق چشم بپوشى و جز خدا به هيچ كس توجه نكنى نه در عبادت نه در حاجت و همه عالم را در مقابل خدا از نظر بيندازى، آنگاه خدا را واقعا شناخته اى. عظم الخالق فى انفسهم فصغر مادونه فى اعينهم؛ آن كس كه خدا را شناخت، از عظمت خدا هر چه غير خداست همه در نظرش كوچك و ناچيز است و در نتيجه منقطع از خلق شود تا به خالق راه يابد. (467)

### 440- زهد علوى

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: لقد رقعت مدرعتى هذه، حتى استييت من راقعها يعنى آنقدر زره خود را پينه زدم كه از پينه دوز خجالت مى كشم.، پس وقتى از لباس زيبا به همين قانع شد، و بر آنچه كه ستر عورتش كند و در آن نماز درست باشد اختصار كند، به مرگ سبز مرده است؛ زيرا زندگى اش به قناعت سبز شده و روى وى با شادابى زيبايى ذاتى كه به آن حيات پيدا كرد شاداب شد و از تجمل عارضى بى نياز گرديد. (468)

### 441- شوخى با على

حضرت امير عليه‌السلام روزى در مسجد نماز مى گزاردند، يكى از صحابه كه بسيار بلند بالا بود درآمد به مطايبه نعلين حضرت را برداشته بر طاق بلند گذاشت در پاى ستونى به نماز مشغول شد، چون به تشهد نشست، حضرت امير ستون مسجد را برداشته دامن جبه او را به زير ستون نهاد و دست مبارك را دراز كرده نعلين خود را برداشت و قصد رفتن كرد، آن مرد از نماز فارغ شده اضطراب كرد و التماس نمود تا آن حضرت او را خلاص ‍ كرد. (469)

### 442- مؤدبترين مردم

ابن ابى الحديد، در جايى از شرحش مى گويد:

و اميرالمؤمنين شجاع ترين مردم و آماده ترين آنها براى كشتن (كفار) و زاهدترين و بى اعتناترين آنها نسبت به دنيا و علاقه مندترين آنها نسبت به وعظ و تذكر به ايام الله و مانند آن بود و از هه بيشتر در عبادت و طاعت، كوشا، و در رفتار و تعامل با مردم مؤدب بود.

ولى با اين حال، اخلاقش از همه لطيف تر و رويش از همه گشاده تر و از هر كسى بشاش تر و خوش روتر بود. آن بزرگوار، از همه مردم به داشتن اخلاقى كه موجب دورى مردم شود و تنفرى را برانگيزيد و نيز تندى و خشونتى كه خاطر كسى را مكدر سازد و يا قلبى را برنجاند، دورتر بود، تا آن جا كه دشمنان، چون در او نيافتند، بر شوخى و مزاح او خرده گرفتند و بر آن تكيه نمودند. و تلك شكاه طاهره عنك عارها. (470)

### 443- شوخ طبعى على

فاضل شارح، ابن ابى الحديد معتزلى در سجاحت اخلاق امام عليه‌السلام مى گويد:

و امام از نظر سجاحت اخلاق و گشاده رويى و خوشرويى، او ضرب المثل بود؛ تا آن جا كه دشمنانش، اين را بر او عيب گرفته، عمرو بن عاص به شاميان مى گويد: او اهل شوخى و مزاح است! و على عليه‌السلام درباره عمرو بن عاص مى فرمايد:

عجيب از پسر نابغه! كه مردم شام را به اشتباه مى اندازد كه من اهل شوخى بسيار مى باشم و مردى شوخ طبعم كه مردم را به شوخى سرگرم مى كنم؛ ولى عمرو بن عاص اين سخن را از عمر آموخته است؛ زمانى كه تصميم گرفت خود را به خلافت برساند و به من گفت: خدا پدرت را جزاى خير دهد! اگر مزاح در تو نبود تو براى خلافت شايسته تر بودى! جز آن كه عمر به اين مقدار بسنده كرد؛ ليكن عمرو بر آن افزود و آن را زشت جلوه نمود. (471)

### 444- اخلاص در عمل

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: الاخلاص عباده المقربين (472)

اخلاص در عمل، عبادت بندگان مقرب خداست. (473)

### 445- منشاء مروت و فتوت

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

حسن خلق و اخلاق پسنديده موجب محبت خدا و خلق و منشاء مروت و فتوت و مردانگى است.

شرح

هر كه با خلق خدا اعم از خانواده خود زن و فرزندان و خويشان و رفيقان و همسايگان خلق نيكو دارد و به اخلاق خوش معاشرت كند، همه او را دوست مى دارند و نزد هر كس محبوب و محترم است و بالنتيجه در دنيا رزق وسيع و در آخرت مقام رفيع خواهد يافت، و بايد اين نكته را بدانيم كه خلق نيكو نه تنها زبان خوش است،

بلكه اتصاف روح پاك به محبت و سيرت انصاف و مروت و عدل و امانت است و وفاى به عهد و صدق و صفا و يكرنگى است و علمى و حلم و معرفت و احسان به خلق است. (474)

### 446- خاندان پست و خاندان نجيب

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

من شرف الاعراق حسن الاخلاق

حسن اخلاق كاشف از شرافت و اصلت انسان است.

شرح

كسى كه داراى حسن اخلاق است و به ملكه حكمت و سخاوت و عدالت و شجاعت و علو همت و غيره آراسته را شرافت ذاتى و عظمت روحى است و از خاندان اصالت و نجابت است؛ و به عكس آن كس كه اخلاقش ‍ زشت است، دليل بدگوهرى و بى اصالتى است و اغلب از خاندانى پست همت و حقيرالنفس و بى شرافت و نجابت است. (475)

### 447- صفت سخاوت

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

السخاء يمحص الذنوب و يجلب محبه القلوب (476)

صفت سخاوت انسان را از گناهان پاك مى سازد و محبوب قلوب خلق مى گرداند. (477)

د: محاسن و معايب زبان

### 448- جوانمردى

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

مروه الرجل صدق لسانه؛ جوانمردى و فتوت مرد، راست گويى و صراحت لهجه است.

شرح صفت راستگويى در نفوس با شهامت و شجاعت همت است و لازمه آن وصف صفا و حقيقت و جوانمردى است و به عكس دروغگويى صفت منافقان دو رنگ دون همى خائن و ضعيف النفس است. (478)

### 449- خوش زبان

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

من عذب لسانه كثر اعوانه؛ (479)

هر كه با خلق خوش زبان باشد يارانش بسيار باشند. (480)

### 450- پرهيز از بدگويى

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

لايسونك ما يقول الناس فيك فانه ان كان كما يقولون كان دنيا عجلت عقوبته، و ان كان على خلاف ما قالوا كانت حسنه لم تعملها؛ (481)

از بدگوئى و عيب جويى خلق، دل شكسته و آزرده خاطر مباش كه اگر راست ميگويند، آن بدگويى كيفر عمل تست كه در دنيا به تو رسيده و ديگر در عقبى عقاب ندارد و اگر دروغ مى گويند آن بد گويى حسنه و ثوابى شود در نامه عملت كه تو عملى نكرده بدان ثواب رسيده اى. خلاصه انسان بايد روحش قوى باشد و تحت تاءثير سخن بدگويان قرار نگيرد و از آن چه مى گويند متاءثرنشود و حس غضب و كينه بر او حكومت نكند، بلكه با فكر و عقل چنين قضاوت كند كه على عليه‌السلام فرمود: تا عيب جويى خلق بر هر وجه به خير او باشد. (482)

### 451- ملاك عقل انسان

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

ينبغى ان يكون فعل الرجل احسن من قوله و لا يكون قوله احسن من فعله؛ (483)

سزاوار است كه مرد فعلش بهتر از قولش باشد نه مانند اهل دنيا و دنياپرستان قولش بهتر از فعل او. (484)

### 452- دستور اخلاقى در جنگ

نصرين مزاحم مى گويد كه: جناب اميرالمؤمنين عليه‌السلام كه داشت صف آرايى مى كرد، ديد يكى از سربازانش دشنام مى دهد، بدگويى مى كند، به او فرمود: به كى فحش مى دهى بد مى گويى؟

گفت: به معاويه و به سربازانش.

ايشان فرمود: چرا فحش مى دهى به اينها؟

عرض كرد: مگر اينها باطل نيستند؟

فرمود: مگر فحش دادن حق است؟ بلى! اگر اينها باطلند، فحش دادن هم باطل است. به فحش دادن كه نمى شود مردم را به راه آورد حق نداريد كه فحاشى كنيد؛ بدگويى كنيد. (485)

### 453- كفاره سوگند نا به جا

امير عليه‌السلام داخل بازار شد و گذارش به مردى كه رويش به سوى امام نبود افتاد كه مى گفت: نه قسم به آن كسى كه به هفت آسمان در حجاب است!

امام دست بر پشت او زد و فرمود: چه كسى به هفت آسمان در حجاب است؟

گفت: يا اميرالمؤمنين! خدا.

امام فرمود: به خطا رفتى، حجابى در ميان خداى عز و جل و خلق او نيست؛ زيرا كه او را خلق است، هر كجا كه خلق هست.

گفت: يا اميرالمؤمنين! كفاره اين كه گفتم چيست؟

امام فرمود: كفاره اش اين است كه بدان هر جا هستى خدا به او است.

گفت: مسكينان را اطعام كنم؟

فرمود: نه تو به جز پروردگارت سوگند خورده اى. (486)

### 454- توصيه على به جوانان

حديثى از اميرالمؤمنين عليه‌السلام هست كه امام على عليه‌السلام در يكى از كوچه هاى كوفه در حين عبور، جوانى را ديد كه سرگرم خواندن تصنيف هاى هرزه است. آقا به آن جوان فرمود: اى جوان! تو دارى كتاب وجود خودت را به چه چيزهايى پر مى كنى؟

تصنيفهاى هرزه براى چه بايد در دفتر وجود تو منقوش و مكتوب باشد؟

اين فرمايش اميرالمؤمنين عليه‌السلام را در دفتر دل بنگاريد كه خيلى با ارزش است. (487)

### 455- عبارت پردازى

مردى نزد اميرالمؤمنين عليه‌السلام آمد و بدان حضرت عرض كرد كه: بلال با فلانى مناظره مى كند و الفاظ وى ملحون است و آن كس عبادتش ‍ معرب و صحيح است به بلال مى خندد.

امام فرمودند: بنده خدا! اعراب و تقويم كلام براى تقويم و تهذيب اعمال است، آن كس را اگر افعال او نادرست باشد اعراب كلامش سودى ندهد، و بلال را كه به درستى آراسته است لحن الفاظش زيانى نرساند.

آرى! با الفاظ بازى كرد و عبارت پردازى كردن حرفى است و دل آگاه و سوز و گداز داشتن و با حسن مطلق به سر بردن امرى ديگر است. و چه بسا ارباب مقال و سرگرم به قبل و قال و انباشته از اصطلاحات كه دل مرده افسرده دارند، همانطور كه در دفتر دل ثبت است: (488)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گمانت اين كه به خرج عبارت |  | به كر و فر و ايماء و اشارت |
| سوار رفرفستى و براقى |  | ورم كردى و پندارى كه چاقى |

### 456- عيب جويى از مردم

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

من تتبع عورات الناس كشف الله عورته؛

هر كس در پى عيب جويى مردم بر آيد، خدا پرده از روى عيب و گناهش ‍ بردارد و او را رسوا كند. (489)

ه: عدالت در گفتار و رفتار حضرت وصى

### 457- بهترين در قضاوت

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله در حق على عليه‌السلام فرمود: بهترين شما در قضاوت، على است. و مى دانيم كه قضاوت به جميع علوم نيازمند است. (490)

### 458- عدالت با خلق

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

العدل راءس الايمان و جماع الاحسان؛ (491) عدالت با خلق اصل ايمان و اساس دين است.

و شامل انواع احسان به خلق است. عدل انسان با زيردستان و با هر كس كه به فرمان اوست احسان عام و نيكى جامع است و در حقيقت احسانى كه شامل جميع مردم است و از جميع جهات احسان است، همان عدالت است. ساير احسانها، احسانهاى جزيى است، مانند عدل سعه و كليت نتواند داشت و احسان به عموم نيست. (492)

### 459- اوج عدالت على

حضرت وصى عليه‌السلام در آن خطبه حديد محماه نهج البلاغه مى فرمود كه: سوگند به خدا، اگر هفت اقليم را به على بدهند كه پوست جوى را از دهن مورى به در آورم، چنين كارى نخواهم كرد. (493) با خلق خدا مهربان است، دلسوز است، خواهان سعادت مردم است، شما در مواقع حساس تاريخ، سيره انسانهاى كامل را ببينيد؛ مثلا از جناب وصى عليه‌السلام نصر بن مزاحم منقرى كوفى، در كتاب صفين نقل مى كند، (كتاب صفين نصر بن مزاحم خيلى ارزشمند است. اولين كتاب صفينى است كه در صدر اسلام نوشته شده، به طورى كه ابن ابى الحديد، در شرح نهج البلاغه مى گويد: بعد از نصر بن مزاحم، هر كسى كه كتاب در صفين نوشت، عيال صفين ايشان است) وقتى در جنگ صفين، معاويه آب را به روى امام و لشكريانش بستند، شريعه را بستند، كه اصحاب حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام را از تشنگى از پا در آوردند. فرياد اصحاب امام بلند شد كه حيوانات ما تشنه اند، خودمان تشنه ايم.

فرمودند كه: چرا آب نميدهيد به اينها؟

عرض كردند كه: شريعه را به روى ما بستند.

آقا فرمود كه: برويد شريعه را بگشاييد.

آنها رفتند و نبردى كردند خيلى سنگين، شكست دادند و آب را فتح كردند و حيوانات را آب دادند و آب آوردند و شريعه را گرفتند.

حضرت ديدند خيلى از سربازانشان نيامدند، از آنها خبر گرفتند، عرض ‍ كردند كه: اينها را آن جا موكل شريعه قرار داديم كه همان طور كه معاويه و سربازانش آب را به روى ما بستند، حالا كه ما آب را فتح كرديم، ما هم تلافى كنيم و شريعه را به رويشان ببنديم.

آقا فرمود: برگرديد به آنها بگوييد: هر چه زودتر شريعه را به حال خود بگذارند كه الناس فيها شرع واحد. معاويه بد كرده، ما بد نكنيم، حق نداريم كه آب را به روى مردم ببنديم، اين سيره يك انسان كامل است كه با دشمن اين طور رفتار مى كند.

### 460- داد مظلوم

افضل المعروف اغاثه الملهوف (494)

بهترين احسان به داد مظلوم رسيدن است. (495)

### 461- مكيال عدالت منم!

على عليه‌السلام در چه مقام شامخى قرار گرفته است، اين انسان است و انسان ساز، به ما مى فرمايد: به سوى من بياييد و به خوى من در آييد كه ميزان قسط منم منطق صدق منم، معيار حق منم، مكيال عدل منم، انسان يعنى خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله، انسان على، انسان يعنى امام صادق و امام باقر عليه‌السلام، انسان يعنى كسانى كه در مسير آنها و در خط آنها هستند. (496)

### 462- عدل چيست؟

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: التوحيد ان لا تتوهمه، والعدل ان لا تتهمه؛ (497)

توحيد آن است كه خدا را در وهم و انديشه نياورى و عدل آن كه خدا را به ظلم و كار قبيح متهم نگردانى.

شرح

يعنى موحد حقيقى كه خدا را به يگانگى و يكتايى شناخته، مى داند كه خدا به فكر و عقل و وهم و انديشه خلق نمى گنجد و برتر از حد ادراك جميع خلايق است، حتى ملائل و انبياء و اولياء. پس موحد ميداند كه هر چه در وهم و خيال در آيد مخلوق است، چنان كه امام صادق عليه‌السلام فرمود: كل ما مير تموه باوهامكم فى ادق معانيه مخلوق مصنوع مثلكم مردود اليكم الخ.

هر چه در وهم و انديشه آيد مخلوق است.

در كلمه ديگر حضرت فرمود: لا تقدر عظمه الله على قدر عقلك؛ عظمت خدا را به قدر عقل خود قياس مكن كه او بزرگ تر از حد وصف عقل و ادراك است.

دعاى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله است: يا من لا يعلم و لايدرى ما هو الا هو و عدل خدا آن كه هر چه فعل خداست همه را عدل و احسان و لطف و رحمت به خلق دانى و ابدا ظلم به حق نسبت ندهى و ابدا چون جبريان در مسبب ازلى جور به خلايق نپندارى، بلكه بدانى فعل الهى همه عدل و عشق و لطف و رحمت است. (498)

### 463- بهترين سلاطين

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: احسن الملوك حالا من حسن عيش ‍ الناس فى عيشه و عم رعيته بعدله؛ (499)

بهترين سلاطين در عالم دنيا و آخرت آن سلطان است كه در روزگار او مردم خوش زندگانى كنند و عدلش به تمام رعيت شامل باشد. (500)

### 464- عدالت در جامعه

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: ما حصن الدول مثل العدل؛ (501) هيچ صفتى دولت ها را مانند صفت عدل بر رعيت از حوادث عالم حفظ نتواند كرد.

شرح

عدالت يگانه وسيله حفظ دول است، چنان كه ظلم، يگانه موجب انحطاط ملل كه در كلمه ديگر فرمود: ظلم المرء يوبقه و يصرعه؛ ظلم انسان، موجب هلاك و سقوط اوست. و در كلمه ديگر فرمود: العدل قوام البريه؛ عدالت نگهبان خلق است. به شرح نيازمند نيست. (502)

### 465- پايدار بودن حق

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: للحق دوله وللباطل جوله؛ (503)

حق را دولت باقى و پايدار است و باطل را جولانى بيش نيست و زور نابود شود. (504)

### 466- مصرف مال

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: من يكتسب مالا من غير حله يصرفه فى غير حقه؛ (505)

هر كس مالى را از غير راه حق و حلال به دست آورد، به مصرف ناحق صرف خواهد كرد. (506)

### 467- مقام شامخ على عليه‌السلام

على عليه‌السلام، در چه مقام شامخى قرار گرفته است، اين انسان است و انسان ساز، به ما مى فرمايد:

به سوى من بياييد و به خوى من در آييد كه ميزان قسط منم، منطق صدق منم، معيار حق منم، مكيال عدل منم.

انسان، يعنى خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله، انسان يعنى على، انسان، يعنى امام صادق و امام باقر عليه‌السلام، انسان يعنى كسانى كه در مسير آنها و در خط آنها هستند. (507)

### 468- عمر هلاك مى شد!

خداوند تعالى فرمود: و تعيها اذن و اعيه اكثر مفسران بر آن رفته اند كه مقصود، در اين آيه شريفه، على است.

ديگر آن كه على عليه‌السلام عمر را سنگسار نمودن زنى كه پس از مدت شش ماه باردارى بچه اش به دنيا آمده بود، نهى كرد و او در حق على عليه‌السلام گفت: اگر على نبود عمر هلاك مى شد! (508)

### 469- قضاوت جاويدان

عمر دستور داد زنى را كه مدت باردارى اش شش ماه بوده است (و فرزند از او به دنيا آمد) ، رحم كنند؛ اميرالمؤمنين بدو فرمود: از كتاب خداى تعالى، عليه (حكم) تو دليل مى آورم؛ در آن جا كه مى فرمايد:

و حمله وفصاله ثلثون شهرا (509)

و نيز مى فرمايد: والوالدات يرضعن اولادهن حولين كاملين لمن اراد ان يتم الرضاعه (510) بنابراين، هنگامى كه زن دو سال تمام كودكش را شير دهد و حمل و فصالش نيز سى ماه حمل او شش ماه خواهد بود.

عمر چون اين استدلال را شنيد زن را رها كرد. اين حكم چنان ثابت گشت كه از آن به بعد، صحابه و تابعين بدان عمل نمودند و تا به امروز هم چنان باقى و معتبر است. (511)

### 470- عدل در برابر دشمن

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

ثلاث من كن فيه فقد اكمل الايمان: العدل فى الغضب و الرضا، والاقتصاد فى الفقر والغنى واعندال الخوف و الرجا؛

سه وصف در انسان دليل كمال ايمان است: يكى آنكه با دشمن و دوست غضب و خوشنودى او را از عدالت بيرون نبود، ديگر در حال فقر و غنا اقتصاد و ميانه روى را رعايت كند؛ ديگر از خدا خوف اميدوارى اش، معتدل و مساوى باشد. (512)

### 471- على عليه‌السلام مرد حساب

يكى از خطبه هاى نهج البلاغه آن خطبه اى است كه در آن داستان حديد محماه است، خطبه دويست و بيست و دو نهج است اين خطبه شريف يك رشته كلمات امير كلام عليه‌السلام در غايت ارتباط و انسجام در پيرامون يك موضوع است.

فرمود: سوگند به خدا، اگر در حال بيدارى بر خار سعدان شب به روز آورم، و در حال دست و گردن بسته در غل ها كشيده شوم، نزد من دوست تر است از اينكه خدا و پيامبرش را در روز رستاخيز بنگرم در حالى كه به بنده اى ستمكار و كالايى را به زور ستاننده باشم. چگونه ستم كنم احدى را براى نفسى كه، شتابان به سوى پوسيدن و كهنه شدن، باز گشت مى كند و مدت حلول آن در خاك دراز است.

سوگند به خدا، عقيل (عقيل برادر آن جناب بود) را ديدم كه بى چيز بوده است، تا آنكه از من يك من از گندم درخواست كرده است. و كودكانش را ديدم از تهيدستى رخسارشان نيلگون بود. چند باز به نزد من آمد و همان گفتار را تكرار و تاءكيد مى نمود.

به سوى او گوش فرا داشتم، گمان برد كه من دينم را به او مى فروشم، و راه خودم را ترك مى گويم، و در پى وى مى روم.

پس پاره آهنى را گرم كردم و او را به بدنش نزديك گردانيدم، تا بدان عبرت گيرد. پس چون شتر گر گرفته از رنج آن ناله بر آورد، و نزديك بود كه از آن پاره آهن بسوزد، بدو گفتن: اى عقيل! اى عقيل! زنان گم كرده فرزند تو را كم بينند، آيا از پاره آهنى كه انسانى آن را براى بازى خود گرم كرده است ناله مى كنى، و مرا به آتشى كه خداوند جبار براى خشم خود برافروخته مى كشانى؟ آيا تو از رنج اين آهن سوزان ناله مى كنى، و من از زبانه آتش جبار ناله نكنم؟

شگفت تر از امر عقيل اين كه كسى در شب، با پيچيده اى در ظرفش به سرشته اى هديه و حلوايى، نزد ما آمد؛ كه ناخوش داشتن آنرا چنانكه گويى با آب دهن مار يا قى كرده مار سرشته بود. بدو گفتن: اين صله است يا زكات يا صدقه است؟ پس آن بر ما اهل بيت حرام شده است؟

گفت: نه اين است و نه آن، هديه اى است.

گفتم: چشم مادران برايت گريان باد! آيا از دين خدا نزدم آمدى تا مرا فريب دهى؟ آيا خبط دماغ گرفته اى، يا ديوانه اى جن زده اى، يا بيهوده مى گويى؟ سوگند به خدا، اگر هفت اقليم را با آنچه كه در زير افلاك آنهاست به من دهند تا خدا را درباره مورى عصيان ورزم كه پوست دانه جوى را از او بربايم اين كار را نمى كنم. و هر آينه، دنياى شما در نزد من از برگى در دهان ملخى كه آنرا جويده است و خورد كرده است خوارتر است. على را با نعمتى كه فناپذيرد، و لذتى كه بقا را نشايد چه كار؟ پناه مى بريم به خدا از خواب بودن و بيهوشى عقل و از زشتى لغزش، و از او يارى مى جويم. (513)

و:مبارزه با هواى نفس

### 472- نفس را باز دار!

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

نزه نفسك عن كل دنيه؛ (514) نفس ناطقه قدسيه خود را از هر كار پست و صفت دنائت دور دار تا به مقام معرفت خدا و شهود حق و لذت ابد نائل شوى. (515)

### 473- بزرگ ترين دشمن

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: اعدا عدوك نفسك التى بين جنبيك (516) ؛ بزرگترين دشمن تو نفس اماره تو استكه دائم حضور توست و پيوسته به دشمنى تو مى كوشد مردم مادى به اين سخنان وقعى نمى گذارند؛ چون جاهل به نفس قدسى و روح باقى خويشند. (517)

### 474- نزديك ترين دشمنان

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

نفسك اقرب اعدائك اليك؛ (518) نزديكترين دشمنان به تو نفس ‍ توست. پس مقدم از دشمنان ديگر با نفس بايد جهاد كرد؛ چون نزديك تر از ساير دشمنان است اين سخنان در مكتب انبياء است كه مهذب روح بشوند. (519)

### 475- رياضت نفس

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: الشريعه رياضه النفس؛ (520)

شريعت به حقيقت رياضت نفوس است براى وصول به حد كمال و سعادت و لذات ابد. (521)

### 476- بزرگ ترين فرماندار

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

اجل الامراء من لم يكن الهوى عليه اميرا؛

بزرگ ترين فرمانداران عالم آن كس است كه محكوم فرمان هواى نفس ‍ نباشد. از شرح بى نياز است. (522)

### 477- بيان همه فلسفه

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به يكى از دانشمندان يهود فرمود: هر كس طباع او معتدل باشد، مزاج او صافى گردد، و هر كس مزاجش صافى باشد، اثر نفس ‍ در وى قوى گردد، و هر كس اثر نفس در او قوى گردد، به سوى آنچه كه ارتقايش دهد بالا رود، و هر كه به سوى آنچه ارتقايش دهد بالا رود، به اخلاق نفسانى متخلق گردد، و هر كس به اخلاق نفسانى متخلق گردد: موجودى انسانى شود نه حيوانى و به باب ملكى در آيد و چيزى او را از اين حالت برنگرداند.

يهودى گفت: الله اكبر! اى پسر ابوطالب! همه فلسفه را گفته اى - چيزى از فلسفه را فروگذار نكرده اى. (523)

### 478- همت انسان

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

ما ابعد الخير ممن همته بطنه و فرجه؛ (524) چه قدر دور از خير و سعادت است آن كس كه همتش تمام صرف شكم و فرج است.

شرح

چون لذات حقيقى روحانى در ترك هواى نفس و دورى از شهوات حيوانى است مگر به قدر ضرورت و به قصد نتيجه عقلى، پس هر كه تمام همتش در عمر براى لذات شكم و فرج است، اين لذات بدنى فانى او را از لذات معنوى و سعادت ابدى كه علم و معرفت و محبت خداست باز مى دارد و از لذات روحانى اخروى باقى محروم مى گرداند و به هلاكت ابد مى كشاند، لذا فرمود:

دورترين مردم از خير و سعادت آن كسانند كه تمام عمر، همتشان صرف لذات شكم و فرج شود.

در حديثى از پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله كه فرمود: هلاك المرء فى ثلاث فى قبقبه و ذبذبه و لقلقه؛

هلاك انسان در سه چيز است: در لذات شكم و فرج و لقلقه زبان اوست.

گناهان زبان هم از غيبت و دروغ و استهزاء به مردم و لغوگويى و غيره در اين حديث نبوى اضافه است. اعاذنا الله منه. (525)

### 479- تربيت نفس

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

ادب نفسك بما كرهته لغير؛ (526) فرمود: نفس خود را ادب و تربيت كن از آن چه در ديگران ناپسند مى بينى.

شرح

يعنى يك راه براى تهذيب و تربيت و ادب نفس آن است كه صفات رذيله و افعال ناشايسته اى كه در مردم ببينى تو است، نفس خود را از آن صفات پاك سازى و آنچه زشت ناشايست در مردم بينى، بدان كه آن براى تو هم زشت و ناپسند است و تو در اثر حب نفس و خودخواهى بسا بر خود زشت نمى بينى.

در كلمه ديگر فرمود: استقبح من نفسك ما تستقبحه من غيرك؛ از خود قبيح شمار عملى را كه از ديگران قبيح دانى.

پس از توجه به زشتى و ناپسندى به اوصاف و اعمال ديگران كه حب نفس ‍ مانع و حجاب درك زشتى آنها نيست، قياس كار خويش برگير و مگذار حب به نفس سبب شود كه آن چه زشت است در خود زيبا تصور كنى و بر ديگران زشت و ناروا دانى. پس چون صفات رذيله و افعال قبيحه ديگران را به عقل فطرى خود بى حجاب نفس تشخيص مى دهى، قبح و زشتى آنها را براى خود بشناس و نفس را از آن پاك ساز تا ادب نفس از بى ادبان بياموزى نه آن كه چون عيبى در خالق بينى، از زشتى ها و عيوب نفس ‍ خويش غفلت كنى و به ادب و تربيت و تهذيب نفس خود نپردازى، بلكه به عيب جويى و اوصاف رذيله مهذب نگردانى، پس به جاى آن كه ما عمر را به عيب جويى ديگران صرف كنيم، بهتر كه عيب خود را دور كرده و نفس ‍ خويش را مهذب و مؤدب سازيم كه در عيب جويى مردم زيان و در رفع عيوب خود هزاران سود دنيا و آخرت است. (527)

### 480- پستى دنيا

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

من هوان الدنيا على الله لايعصى الا فيها؛ (528) از پستى و شومى دنيا نزد خدا همين بس است كه جز به ترك دنيا كسى به خدا و لذات آخرت نمى رسد.

شرح

چون دنيا دار عمل و امتحان است و آخرت دار نتيجه و پاداش است، لازمه عالم دنيا حركت مختلف و متنازع است بين قواى روح با قواى بدن و لذات روحانى و جسمانى و حب خدا به حب دنيا كه يكى از روح و يكى از جسم است، ابدا در دلى جمع نخواهد شد جز به ترك اعراض و شهوات دنيوى.

كسى به حب خدا و رضا و رضوان حق نرسد، لذا فرمود: از شومى دنيا و خوارى آن نزد خدا همين بس كه كسى جز به ترك دنيا و مخالفت با لذات دنيوى به ثواب بهشت و لقاى خدا و نعمت آخرت نخواهد رسيد و لذات دنيوى مانع وصول به نعم ابدى الهى است و در كلمه ديگر فرمود:

حب الدنيا راءس الفتن و راءس المحن؛ حب دنيا منشاء هر فتنه و فساد و اساس هر رنج و محنت است. (529)

### 481- جهاد اكبر

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

الا و ان الجهاد الجنه فمن جاهد نفسه ملكها و هى اكرم ثواب الله لمن عرفها؛ (530) مردم! آگاه باشيد كه جهاد با نفس كافر، ثمن و قيمت آن بهشت ابد است و هر كس با نفس جهاد كرد، مالك نفس خود شود و اين جهاد نفس نزد خدا گرامى تر از هر عمل نيكوست به شرط آن كه عالم باشد كه چگونه جهاد با نفس كند.

شرح

يعنى هر كس راه جهاد با نفس كه جهاد اكبر است از طريق عقل و دين بياموزد و نيكو با نفس به جنگ پردازد بر او فاتح شود و تمام خير و سعادت و فضل و رفعت در اين است كه انسان در اين جنگ فتح مبين است و مبداء فتوحات قلبى و اشراقات الهى است و بهشت ابد، مزد و ثمن اين فاتحيت است.

و در كلمه ديگر فرمود: خبر الجهاد النفس؛ بهترين جهاد، جهاد با نفس ‍ است. و باز فرمايد، مهر الجنه جهاد النفس؛ جهاد با نفس كابين عروس ‍ بهشتى است. رزقناالله و اياكم. (531)

### 482- فرو بردن خشم

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: افضل الناس من كظم غيظه و حلم عن قدره؛ بهترين مردم كسى است كه خشم خود را وقت غضب فرو برد و با وجود قدرت بر انتقام حلم كند.

شرح

يكى از صفات كمال كه موجب رفعت مقام انسان است در دنيا و عقبى ترك خشم و عصبانيت و تند خلقى است و حلم و عفو از هر كه در حق او بدى و آزار كند كه خدا در قرآن عظيم فرمايد: والكاظمين الغيظ و العارفين عن الناس (532)

بزرگى در اين است كه انسان خشم و غضب را فرو برد و با وجود قدرت بر انتقام از بدى ها و آزار مردم بگذرد: الا تحبون ان يغفرالله لكم؛ (533) آيا دوست نداريد كه خدا از تقصير شما در گذرد، شما هم از بدى هاى خلق درگذريد و خشم و غضب را فرو بريد تا خدا هم از گناهان شما بگذرد.

حواريان به عيسى عليه‌السلام گفتند: از همه چيز سخت تر در عالم چيست؟!

گفت: خشم خدا كه دوزخ از آن ترسان است.

گفتند: امان از خشم خدا به چيست؟

گفت: به فرو بردن خشم و غضب خود.

### 483- پاك كردن نفس

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: خير الناس من طهر نفسه من الشهوات (534)

شرح

يعنى هر كس بيشتر با هواى نفس و شهوتهاى حيوانى مخالفت كند و از علم طبيعت و اشتياق به لذات پنج حس حس لامسه و ذائقه و شامه و باصره و سامعه بگذرد بهتر از ديگران است؛ زيرا ملاك بهترى و افضليت اشخاص ‍ به تهذيب روح قدسى و به تقوى و عمل و ايمان است كه فرمود: عزمن قائل: ان اكرمكم عندالله اتقاكم؛ (535) بهترين شما نزد خدا با تقواترين شما هستند.

پس بهتر از همه مردم كسى است كه نفس را از پليدى شهوات حيوانى پاك سازد و با علو همت به جانب لذات عقلى روى آورد. (536)

### 484- قبل از مرگ بميريد

نفس انسانى خواه مرد و خواه زن، همين كه از كدورات كادى به درآمد و بذرهاى معرف در آن پرورده شده است و محاسبت را تاءكيد و مراقبت را تشديد كرده است، صور ملكى و ملكوتى در آن تمثل مى يابد و با موجودات آن سويى هم دهن و هم سخن مى شود. بيانى از حضرت وصى، امام اميرالمؤمنين على عليه‌السلام به اين مفاد است: انسان كه از اين نشاه به در رفته اسست ازل و ابد او يكى مى شود.، اين كلام كامل عرش ‍ اختصاص به موت طبيعى ندارد، بلكه موت اختيارى را نيز شامل است. رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:: موتو قبل ان تموتوا

پيشتر از مرگ خود اى خواجه مير

تا شوى از مرگ خود اى خواجه مير (537)

### 485- صفات فاضله

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

راءس الفضائل ملك الغضب و اماته الشهوه؛ (538)

سرآمد صفات فاضله آن است كه انسان مالك غضب خود شود و شهوت را بميراند.

شرح

يعنى افضل صفات آن است كه انسان مالك شهوت و غضب خود و نفس ‍ ناطقه اش حاكم بر اميال و هواى حيوانى گردد و هر جا شهوت و غضب خواست در مقابل عقل قدسى عرض اندام كند؛ اين دو قوه را به كلى در برابر اراده عقل مغلوب گرداند و غرض از جهاد اكبر همين مخالفت با شهوت و غضب است كه انسان به هر مقامى رسيد و اين دو قوه شهوت و غضب دو قوه بسيار شريفند در صورتى كه تابع عقل و اراده شرع باشند؛ چون بقاى هر نوع و كمال هر شخص تابع اين دو قوه است به شرط مذكور. چنان كه در حديث نبوى ذكر شد كه اگر انسان حاكم بر شهوت خود شود از ملك بالاتر رود. پس سرآمد فضايل انسان مالك غضب و حاكم بر شهوت شدن است و اجراى ميل اين دو قوه را تابع عقل منور و شرع مطهر داشتن وفقناالله تعالى و اياكم. (539)

### 486- پا نهادن بر دنيا

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

لايترك الناس شيئا من دينهم لاصلاح دنياهم الا فتح ما هو اضر منه؛ مردم كارى از امور دينشان را براى نفع دنياى خود ترك نمى كنند، الا آن كه درى از ضرر بيشتر به رويشان گشوده مى شود.

شرح

يعنى وقتى انسان به طمع دنياى خود به معصيت و يا ترك طاعت خدا كه امر دين است پرداخت، او نميداند از جهل مع منفعت و ضرر به نقدير خداست و از خدا بايد خير و منفعت خواست نه از ترك فرمان خدا، پس به واسطه عدم توجه به خدا و اعتماد بر سعى و كوشش خود اگر نفعى هم يافت در مقابل آن نفع درى از ضرر به مراتب بيشتر بر روى خود بگشايد تا معلوم شود كه كليه منافع و خيرات را بايد از درگاه خدا خواست به به ترك فرمان حق، و الا علك العمل آن دنيا و دين خواهد بود و اگر به عكس كار دين را مقدم بر امور دنيا داشت، هر چند زبانى در آن بود، خدا منفعتى به مراتب بيشتر از آن ضرر به او عنايت خواهد فرمود و در كلمه ديگر فرمود: هر كس به امر آخرتش اهتمام داشت، خدا امور دنيايش را كفايت و اصلاح خواهد كرد.

و در كلمه ديگر فرمود: ينبغى لمن عرف دار الفناء ان يعمل لدار البقاء؛

هر كس دنيا را به فنا و بى وفايى و ناپايدارى شناخت، سزد كه از او طمع ببرد و هر چه مى كند براى سراى آخرت كند. (540)

### 487- نصيحت امام على عليه‌السلام

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

الا اى مردم! نصيحت آن كس كه به شما براى خدا اندرز و پند مى دهد نيكو بشنويد و اطاعت كنيد و بدانيد كه خدا مد نگويد و دوست ندارد مگر دلهايى را كه لايق تر براى آموختن حكمت و معرفت اند و زودتر دعوت خدا را اجابت و امر او را اطاعت مى كنند و بدانيد كه بزرگ ترين جهاد با نفس اماره است.

پس آماده شويد و جدا به جهاد با نفس خود بپردازيد تا به سعادت ابد رسيد و قبل و قال را به يك سو نهيد و حرف و گفت و گو را به دور ريزيد و به كار پردازيد تا به ساحل سلامت رسيد و خدا را بسيار ياد كنيد تا به ذكر خدا غنيمت بزرگ و لذت ابد دست يابيد و اى بندگان خدا! با هم برادر ايمانى باشيد. يكدل و يكرنگ باصفا با هم زندگى كنيد تا نزد خدا در بهشت نعيم جاودانى به سعادت و فيروزى رسيد.

رزقنا الله سبحانه تعالى به حق رحمه الواسعه.

### 488- مبارزه با هواى نفس

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

طوبى لمن عصى فرعون هواه و اطاع موسى تقواه او عقله؛

خوشا بر آن كس كه با فرعون هواى نفس خود مخالفت كند و موساى عقل و تقواى خود را اطاعت كند.

شرح حضرت اشاره فرموده كه هر كس را در باطن و در عالم صغير موسى و فرعونى است و اگر بخواهد مقام كمال موسوى را دريابد با فرعون نفس خود بين مخالفت كند و گرنه چون فرعون غرق درياى هلاك شود و اگر اطاعت موساى عقل و ايمان كند، كانند موسى به تحيت حضرت حق كه سلام على موسى و هرون فرمود و از مؤمنان خاصش خواند كه انهما من عبادنا المؤمنين (541) سرافراز گردد و در آسمانهاى عوالم عقلى با موسى هم پرواز شود، پس خوشا به حال آن كه شر فرعون نفس و مطيع موساى عقل است. (542)

### 489- دل هاى پاك

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود،

قلوب العباد الطاهره مواضع نظر الله سبحانه فمن طهر قلبه نظر اليه؛ (543)

دلهاى پاك بندگان خدا محل نظر و عنايت خواست، پس هر كس دل را پاك از هوا كرد، خدا به او نظر افكند. (544)

### 490- بهترين مردم

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

خير الناس من طهر نفسه من الشهوات؛ (545)

بهترين مردم كسى است كه نفس خود را از شهوات حيوانى پاك دارد. (546)

### 491- مؤمنان حقيقى

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

للمؤمنين من ثلاث ساهات فساعه يناجى فيها ربه، و ساعه يحاسب فيها نفسه و ساعه يخلى بين نفسه و ادنيا فيما يحل و يجمل؛ (547)

مؤمنان حقيقى ساعات عمرشان را بر سه قسم كنند:

يك ساعت به مناجات با خداى خود خلوت مى كنند و يك ساعت به محاسبه نفس خود مى پردازند، و يك ساعت نفس را با لذتهاى حلال نيكو وا مى گذارند. (548)

### 492- پرهيز از لذات حيوانى

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

نزه نفسك عن دنس اللذات و تبعات الشهوات؛ (549)

نفس خود را از آلايش لذات حيوانى منزه ساز و از عاقبت بد شهوت پرستى بپرهيز.

شرح نفس ناطقه را از اعمال حيوانى كه موجب انس و ناپاكى اوست منزه ساز كه آن لذات سبب حرمان از لذات روحانى است و نيز از عاقبت زشت و رسوايى و زيان كارى شهوترانى بپرهيز و نفس قدسى را از عادات و تخيلات زشت حفظ كن.

در كله ديگر فرمود:

اصل گمراهى اطاعت از شهدت نفس، و مبدا هر سعادت مخالفت هواى نفس است. (550)

### 493- جنگ با هواى نفس

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

طوبى لمن كابد هواه وكذب مناه و رمى غرضا و احرز عوضا؛

خوشا بر حال آن كه با هواى نفس بجنگد و آمال و آرزوهاى موهوم دنيا را تكذيب كند و متاع فانى ناچيز عالم ماده را از نظر بيفكند تا در عوض لذاتى كه از قوه ادراك برتر است درنيابد.

### 494- تهذيب نفس

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

الاشتغال بتهذيب النفس اصلح؛

صالح ترين و بهترين كار در عالم به تهذيب نفس ناطقه پرداختن است. (551)

## بخش پنجم: نهج البلاغه تجليگاه كلام و بيان اميرالمؤمنين عليه‌السلام

### 495- زيبايى كلام على عليه‌السلام

در ميان ائمه اطهار عليه‌السلام، جناب اميرالمؤمنين زبان خاصى دارد، به طورى كه اگر مسى در روايات كار كشته و رحمت كشيده باشد، حتى اگر سند روايى را نگاه نكند، به متن روايت كه نگاه كند، مى فهمد كه اين زبان، زبان اميرالمؤمنين است. بنده خودم كه داشتم كافى را اعراب گذارى مى كردم وقتى مى رسيدم به گفتار اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى ديدم طورى ديگر است.

چه بسا بارها پيش آمد كه هنوز به سند روايت مراجعه نكرده، روايت را مى خوانديم، مى ديديم كه بوى گفتار اميرالمؤمنين را مى دهد، وقتى مى گشتيم و سند را نگاه مى كرديم، با تعجب مى ديديم گفتار اميرالمؤمنين است. (552)

### 496- عظمت كلام على عليه‌السلام

مرحوم آخوند ملاصدرا در شرح اصول كافى مى گويد: بارالها! توفيق فهم اين روايات را به ما محبت فرما. اين ملاصدرا است. ملاصدراها خيلى بايد افتخار كنند كه به زبان منطق وحى، به زبان اميرالمؤمنين آگاهى پيدا كنند اينها را اميرالمؤمنين ارتجالا بيان فرموده اند، در عين حال كسى نشنيده و احدى حكايت نكرده است كه كسى به اين پايه و بدين عظمت حرف بزند. (553)

### 497- نهج البلاغه كلام على است!

آقا جرجى زيدان در تاريخ تمدن اسلام يك لطفى! فرموده كه بله: خطبه هاى نهج البلاغه از اميرالمؤمنين نيست، اينها را سيد رضى انشاء كرده و به ايشان نسبت داده است. كه حرفش نماند، خوب، آقاى جرجى زيدان! آقاى عزيز! كسى كه چنين ذهنى داشته باشد، اين حرف خودش را چرا به ديگرى نسبت بدهد؟ آدم دو بيت شعر مى گويد، چه قدر مى بالد و چه كار مى كند! به هر حال اين حرف جرجى زيدان ايجاب كرد كه بنده به دنبال استاد نهج البلاغه بگردم، همه را از ماخذى پيدا كنم كه پيش از سيد رضى باشد. در اين كار خيلى زحمت كشيدم، تا الان حدود دوسوم اسناد نهج البلاغه را جمع آورى كرده ام.

از كسانى كه پيش از سيد رضى بوده اند، از ماخذ، از كتابها، از جوامع روايى كه هنوز سير رضى به دنيا نيامده بود، پدرش و جدش هم به دنيا نيامده بودند، كه آقاى جرجى نگويد كه اينها را آقاى شريف رضى انشاء كرده و به ايشان نسبت داده است. حالا ما زبان طعن و دشنام نداديم و غلط هم هست كه آدم به مردم اهانت كند، اما شايد ديگرى به آقاى جرجى زيدان بگويد: شما تاريختان را بنويسيد، چه كار داريد به اين حرفها.

يكى از كارهاى ما راجع به نهج البلاغه است و اين كارها را كرده ام و ماخذش را به دست آورده ام. و كار ديگرى كه بنده انجام داده ام، اين است كه نهج البلاغه را از اول تا آخر از روى نسخه هايى كه داشتم، در مقايسه با نسخه هايى كه به يك واسطه از خط جناب سير رضى نوشته شده است، تصحيح كرده ام. (554)

### 498- كلمات قصار

نخستين كسى كه جامع كلمات قصار امام اميرالمؤمنين على عليه‌السلام است، ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ صاحب بيان و تبيين متوفى 255 ه. ق است.

جاحظ صد كلمه از كلمات قصار امام اميرالمؤمنين على عليه‌السلام را انتخاب كرده است، و آن را مطلوب كل طالب من كلام اميرالمؤمنين على بن ابى طالب ناميده است. و در وصف آن گفته است:

كل كلمه منها تفى بالف من محاسن كلام العرب؛ يعنى هر كلمه آن وافى به هزار كلام نيكوى عرب است. (555)

### 499- زبان همه فهم على عليه‌السلام

اينجا قهرا سوالى مى شود كه چرا اميرالمؤمنين عليه‌السلام در خطب و مواعظ به اصطلاح اهل علم و حكمت سخن فرموده، با اين كه روش انبيا و اولياء بر اين است كه به زبان ساده كه همه مردم بهره مند شوند سخن برانند. چون اگر بنا بود انبياء مانند حكما و علما به اصطلاحات علمى مطالبى بيان كنند البته مطالب حقه مستور مى ماند و شايع نمى گرديد.

چنان كه حكماى يونان بسيار موحد بودند، مع ذالك نتوانستند اهل يونان را از بت پرستى نجات دهند. تا زمانى كه حضرت عيسى عليه‌السلام مبعوث به رسالت شد و او تمام روم و يونان و مصر را موحد نمود؛ چون زبان حضرت عيسى زبان عوام فهم بود و به زبان خودشان براى آنها ثابت كرد كه بت پرستى غلط است، اما افلاطون و ارسطو به ادله عقليه و برهان فلسفى مى خواستند ثابت كنند، مردم دليل فلسفه نمى فهمند.

در جواب اين سوال بايئ گفت: مجهولات بر دو قسم است: يك وقت حقيقت يك مطلبى بر شخصى مجهول است. يك وقت حقيقت معلوم است ليكن اسم آن معلوم نيست. علم فلسفه يا علم فقه نظير علم نجارى و بنايى است.

همين طور كه نجار و بناى ماهر بين خودشان يك اصطلاحاتى دارند كه شخص خارج ملتفت نمى شود، مثلا تخته نازكى كه پايين درها قرار مى دهند به جاى شيشه كه بالاى در است مى گويند: تنكه و دو تخته پهن كه اين طرف و آن طرف هر لنگه درى است با هو مى گويند، همچنين بنا مى گويد: پكفته، اسپر، قناس، آماده، كشته، كلوئى، مجردى، يا آهن سازها مى گويند: واريخته، شيروانى، سگ دست، خرپا، مترى، حمال.

اينها يك مطالبى نيست كه ديگران حقيقت معنايش را ندانند بلكه نمى دانند اين اسم از براى اين معنى است. آن تخته نازك زير شيشه را همه روز در خانه مى بينند ولى نمى دانند اسمش تنكه است يا آن تخته ديگر اسمش باهو است. سقفهايى كه با آهن درست مى كنند همه ديده اند كه بعضى خرپشته است وسطش برآمدگى دارد و اطرافش سرازير است و اندى سراشيب مانند سباطها، اولى شيروانى است، دويمى واريخته.

پس همه معنى را فهميده اند فقط اسمش را نمى دانسته اند، حكما و علما هم همين طور، گاهى الفاظى استعمال مى كنند كه وقتى عارى از اصطلاح مى شنود مثل علت و معلول و ناسوت و ملكوت و جبروت، واجب، ممكن، ممتنع، وجود و ماهيت گمان مى كند چيزهايى است كه اصلا قابل فهم نيست.

گويند بى جهت اين حرفها را مى زند. ولى اين طور نيست، معنى واجب و ممكن و وجود و ماهيت را تمام مردم فهميده اند و از بچگى در خاطره شان هست؛ منتها اسمش را نمى دانند. فى الجمله تنبيهى كافى است براى اين كه مطلب را ملتفت شوند. مثلا فعلا جوانها با هوش شده اند، مثل سابق نيست كه تا به آنها بگويى ساز بد است قبول كنند، بلكه مى پرسند به چه جهت اين كارها بد است؟ انسان پاى ساز بنشيند، صداى خوش از آن بيرون بيايد و انسان لذت ببرد چه بدى دارد؟ همين كه مى پرسد چرا؟ علت آن را مى پرسد، پس اين جوان معنى علت و معلول را فهميده و دانسته بدى ساز معلول است و يك علتى مى خواهد، ولو اسم علت و معلول را نداند. مثل ما كه اسم باهو و تنكه را نمى دانيم و همچنين به يك خانم متمدن كه بگويى زن نبايد بدون اذن شوهر از خانه بيرون بيايد كه در هر قدمى ملائكه او را لعنت مى كند، يا فلان طور جوراب و فلان كفش را نبايد بپوشد. فورا مى گويد چرا و براى چه؟ پس معلوم مى شود اين خانم هم معنى علت را فهميده است. بايد در جواب گفت: علت اين امور آن است كه خاتم انبيا كه مطلع بر مصالح و مفاسد امور است كه خاتم انبيا و مى دانسته چه كار مضر بوده است - مانند طبيب حاذق - از اين كارها منع كرده و نبايد علت منع او را پرسيد. همچنانكه وقتى نزد طبيب مى روى و نسخه مى گيرى علت آن را نمى پرسى كه مرض من چيست و به چه جهت اين دوا را دادى؟

در معنى واجب و ممكن و ممنتع نيز همين طور است. به طفل اگر بگويى اين كفش را كه كوچك تر از پاى تست بپوش، مى گويد نمى شود. همين معناى ممتنع الوجود است، ما هم مى گوييم براى دنيا خدا واجب الوجود است و همين طور كه رفتن پاى طفل در كفش تنگ محال است، همين طور بودن خداى ديگرى در عالم محال است.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام گرچه به روش حكماء استدلال مى فرمايد، وليكن به زبانى است كه هم حكيم و فيلسوف از آن مطلب مى فهمد و استفاده مى كند و هم آن عربهايى كه پاى منبر نشسته بودند شيفته مى شده و از آن استفاده مى كرده و غالبا مى نوشته اند.

چه طور، كيف تمتم صفات مستقره را مى گويند كه لا يقتضى قسمه و لا نسبه لذاته مثلا سفيدى صفت ديوار است كيفى است از كيفيات، سردى صفت آب است، اعتدال قامت صفت سرو است، طول قامت و خوش ‍ رويى و وجاهت كه از صفات انسان است؛ اينها تمام كيف هستند.

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايد: هر كس يكى از اين صفات را براى خدا ثابت كند، مثل اين كه صاحبان ملل فاسده گفته اند: خداى ما به صورت بتى است مثل اعراب و هندوها، يا مثل مجسمه و حنابله كه گفته اند: خداى ما به صورت جوان خوشگلى است، يا آن كه نور است، يا مثل اشاعره كه قائل شده اند به قدماى ثمانيه، تمام اينها سبب مى شود كه انسان موحد نباشد.

موحد آن است كه هيچ از اين صفات را براى حق ثابت نكند و بگويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خداوند بالا و پستى تويى |  | ندانم چه اى آنچه هستى تويى |
| به هستيش بايد كه خستو شوى |  | زگفتار بيكار يكسو شوى |

دليل اين است كه موحد نيست، اين كه صفت غير از موصوف است. ايمان غير از خود مؤمن است، عدالت غير از خود عادل است. شخصى مؤمن نيست مى آيد دليل مى شنود و مؤمن مى گردد. فاسق موعظه مى شنود، گفت و گوى بهشت و جهنم به گوشش مى رسد، عادل مى شود و توبه مى كند. اگر خداوند هم اين طور صفت داشته باشد آن وقت مركب مى شود از ذاتى و صفتى. (556)

### 500- آرزوى زيبا

يكى از سخنان شيرينى كه استاد عزيز ما حضرت آيت الله علامه بزرگوار جناب حاج ميرزا مهدى الهى قمشه اى رضى الله عنه بسيار آن را به زبان مى آورد، اين بود كه: برويم در بهشت و نهج البلاغه را خدمت اميرالمؤمنين در بهشت بخوانيم و ببينيم آقا چه فرموده اند و در ارتباط با نظام خلقت هستى چه مى فرمايند. (557)

### 501- خطبه حضرت على عليه‌السلام

يكى از خطبه هاى حضرت على عليه‌السلام است: اكنون كه در فراخى بقا هستيد (كنايه از اين كه زنده ايد) و نامه هاى اعمال گسترده است و پيچيده نشده، و توبه پهن است و در آن بسته نشد (كنايه از اين كه هنوز اجل شما فرا نرسيده) و آن كه از حق تعالى و فرمان او پشت كرده و خوانده مى شود كه برگرد و به سوى ما بيا، و آن كه بد كرده است اميدوارى به او داده شد كه اگر دست از بدى بردارد و به خوبى گرايد و تدارك كند از او پذيرفته است و عاقبت به خير خواهد بود، پس كار كنيد و تلافى گذشته نماييد، پيش از آن كه مرگ گريبان شما را بگيرد و چراغ عمل خاموش گردد و طناب عمر بريده شود و وقت به سر آيد و فرصت از دست رود و در توبه بسته شود، و فرشتگان اعمال دست از كار بكشند و به آسمان برشوند (كنايه از اين كه تن به كار دهيد پيش از آن كه عمر به سرآيد و مرگ به در آيد) و بايد بگيرد از زنده براى مرده (يعنى تا زنده است كارى كند كه پس از مردن او را به كار آيد) و از دنياى فانى براى سراى جاودانى، يا از بدن فانى براى روح باقى، و از رونده و گذرنده براى دائم هميشگى (يعنى از دنيا براى عقبى با از تن براى جان) .

مردى كه از خدا بترسد و حال آن كه تا هنگام اجل فرصت دارد و عمل او مرد نظر است (يعنى تا زنده است به عمل كوشد و براى روز تنگدستى خويش كارى كند) مردى كه چارپاى سركش نفس را لگام زده و مهار كرده، پس به لگامش وى را از معاصى باز مى دارد و به مهارش به سوى طاعت خدا مى كشاند. (558)

### 502- نمونه بارز معارف

در ميان جميع صحابه رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله از كسى جز اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در بيان معرف حقه الهى صاحب اين همه گفتار بدين صورت كه نهج البلاغه نمونه بارز آن است نقل نشده است واحدى نشان نداده است. (559)

## بخش ششم: تمجيد و فضيلت علم و دانش

### 503- معلم قرآن على عليه‌السلام

در كافى از على عليه‌السلام در ذيل خطبه دويست و هشتم نهج البلاغه است: و در هر روز و شب، يك بار رسول خدا عليه‌السلام وارد مى شدم و ايشان با من خلوت مى كرد و هر چه مى كرد من نيز بودم و اصحاب رسول عليه‌السلام مى دانند كه بيش از آن كه من به خانه حضرت روم، او به خانه من مى آيد و بعضى اوقات كه بر او وارد مى شدم در خانه با من خلوت مى كند، نه فاطمه و نه احدى را فرزندانم را بيرون نمى كرد. و چون پرسش ‍ مى كردم جواب مى داد و چون سكوت مى كردم و مسائلم پايان مى يافت، ايشان شروع به سخن مى كرد، و هيچ آيه اى بر رسول خدا نازل نشد جز آنكه آنرا بر من قرائت مى كرد و بر من املا مى فرمود و من با خط خود مى نوشتم و تاءويل و تفسير و ناسخ و منسوخ و محكم و متشابه و خاص و عامش را به من مى آموخت. برايم از خداوند در خواست نمود كه در فهم و حفظ آن موفق شوم، لذا هيچ آيه اى را از كتاب خدا و هيچ علمى را كه بر من املا فرمود و من نوشتم، از زمانى كه برايم دعا فرمود فراموش نكرده ام و او (در آموختن من) هيچ چيزى را كه خداوند بدو آموخته بود از حلال و حرام و امر و نهى، كان اءو يكون، و هيچ كتابى كه پيش از او نازل شده، از طاعت و معصيت، ترك نكرد، جز آن كه آن را به من آموخت و من حفظش كردم؛ پس ‍ حتى يك حرف از آن را نيز فراموش نكردم. دستش را بر سينه ام نهاد و از خداوند درخواست نمود كه قلبم مملو از علم و حكمت و نور شود.

من خطاب به ايشان عرض كردم: اى رسول خدا! پدر و مادرم به فدايت! از زمانى كه مرا دعا فرموده ايد، چيزى را فراموش نكرده و چيزى بر من فوت نشده است. آيا به نظر شما از اين پس من چيزى را فراموش خواهم كرد؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: خير! نه تو بيم فراموشى خواهم داشت و نه جهل! (560)

### 50- اشباع ظرف علم

كلمه حكمت دويست و پنجم نهج البلاغه از برهان المتاءلهين اميرالمؤمنين على عليه‌السلام چنين است:

كل وعاء يضيق بما جعل فيه الا وعاء العلم فانه يتسع به؛ هر ظرف جسمانى به آنچه كه در آن نهاده شد گنجايش آن تنگ مى شود، مگر ظرف علم كه گنجايش آن بيشتر مى گردد. (561)

### 505- كشاورزان معارف

جناب اميرالمؤمنين حضرت وصى عليه‌السلام در نهج البلاغه مى گويد: كه و يزرعوها فى قلوب اشباههم (562) اميرالمؤمنين على عليه‌السلام علما را زارع و كشاورز معرفى فرمود كه بذرهاى معارف را در مزرعه ها - كه جان نفوس ‍ مستعد، مزرعه اين كشاورزان است - در اين مزرعه ها پاشيدند، يكى پس از ديگرى دين خدا را به قلمشان به زبان و تدريس و تربيت و تأدیبشان حفظ كرده اند. (563)

### 506- بدا به حال اين شخص!

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: من ساوى يؤ ماه فهو مغبون؛ (564) كسى كه دو روزش يكسان باشد، مغبون است.

يعنى ضرر معنوى كرده است. جوانى كه ديروز و امروزش در سرمايه علوم و معارف يكسان باشد، خودش را ارزان فروخته است، تا چه رسد كه خداى ناخواسته به قهقرا برد، يعنى امروزش بدتر از ديروزش باشد، اين ديگر بدا به حالش! (565)

### 507- دانشمندان زارع جامعه

كتاب به معنى سفره غذاهاى معنوى انسانها و به خصوص نسل جوان اجتماع است. لاجرم كتاب بايد انسان ساز بوده و در تشكيل مدينه فاضله نقش داشته باشد؛ و غرض و ايده نويسنده كتاب، نشر بذر معارف در نفوس ‍ مستعد باشد.

امام اميرالمؤمنين على عليه‌السلام دانشمندان را به زارع تشبيه فرموده است، و دلهاى پذيراى معارف را به مزرعه، چنان كه در نهج البلاغه فرموده است:

يحفظ الله تهم حججه وبيناته حتى يودعوها نظرائهم و يزرعوها فى قلوب اشباههم. (566)

### 508- از تو حركت از خدا بركت!

هيچ موجودى ابا ندارد كه معلوم انسان واقع شود. به هر چه رو آوريد، تسليم شما هستند و هيچ كلمه وجودى از آب و خاك و معدن و گياه و حيوان و آسمان و ملك و فلك، ابا از فهم انسان بدانها بدارند و شما مى توانيد وجود هر موجودى را بفهميد و به تار و پود آن دست يابيد؛ اين از ناحيه موجودات. از طرفى ديگر جنابعالى هم حد يقف نداريد و اين كه انسان حد يقف ندارد به نحو احسن در نهج البلاغه، حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام بيان فرموده است: كل وعاء يضيق بما جعل فيه الا وعاء العلم فانه يتسع به؛ (567) هر ظرفى داراى گنجايش و ظرفيت محدودى است كه با ريختن مظروف و چيزى در آن؛ ظرفيت و گنجايش آن كم مى شود، مگر ظرف علم (كه عبارت است از نفس ناطقه و جان انسان) هر چه علم در آن قرار گيرد، گنجايش آن بيشتر مى شود؛ اشتها و آمادگى نفس ‍ ناطقه، افزايش مى يابد.

برگرديم به حرف فارابى كه فرمود: هيچ موجودى از معلوم شدن ابا ندارد و انسان حد يقف ندارد، بنابراين او تو حركت و از خدا بركت! (568)

### 509- انا مدينه الحكمه

شيخ صدوق در مجلس شصت و يكم امالى به اسنادش از امام اميرالمؤمنين على عليه‌السلام روايت كرده است كه:

قال: قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: انا مدينه الحكمه و هى الجنه وانت يا على! بابها، فكيف يهترى المهترى الى الجنه و لايهترى اليها الا من بابها؟

در اين حديث تاءمل بفرما كه حكمت بهشت است، آرى؟ و هم العزيز الحكيم، پس والقرآن الحكيم.

### 510- علما زارع اند و قلوب مزرعه

حضرت وصى، امام عالى اعلى، على عليه‌السلام به شاگرد كاملش كميل، در نهج البلاغه آمده است: يحفظ الله بهم حججه و بيناته حتى يودعوها نظراءهم و يزرعوها فى قلوب اشباههم.

مفاد كلام كامل امام در عبارت مذكور اين است كه علما زارع اند و قلوب مستعده مزرعه و علوم معارف بذرند.

آرى! استاد كشاورز روحانى است كه بذرهاى معارف را در مزرعه قلوب قابل و لايق مى افشاند.

اين بذرها هر يك ريشه مى دواند و شجره طيبه اى مى شود كه همواره ميوه مى دهد و نفوس مستعده براى هميشه از آن بهره مندند.

قوله سبحانه: الم تركيف ضرب الله مثلا كلمه طيبه كشجره طيبه اصلها ثابت و فرعها فى السماء، تاءتى اكلها كل حين باذن ربها و يضرب اله الامثال للناس لعلهم ينذكرون. (569)

چنان كه آثار اين گونه بذرها را در متاءله سبزوارى - از شاگردهايى كه تربيت كرده است، و كتب و رسائلى كه تصنيف فرموده است - مشاهده مى فرماييد، و ديگران هم در قرون آتى مشاهده خواهند فرمود: بلكه:

سالها عشاق، خاكم را زيارتگه كنند

چون كه من روزى طواف كوى جانان كرده ام (570)

### 511- علم زنده

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

العلم حياه والجهل موت؛

علم، زنده ابد شدن و جهل، مرگ دايم يافتن است.

آب حيات كه در ظلمات است، كنايه از علم است كه در نفس پنهان است، كسى زنده ابد نشود جز به علم و حكمت و معرفت الهى. (571)

### 512- باغ علماء

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: الكتب بساتين العلماء؛ (572)

كتب علم، باغ و بستان دانشمندان است. (573)

### 513- نشستن با حكماء

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

جالس الحكماء يكمل عقلك و تشرف نفسك و ينتف (عنك) جهلك؛ با حكماء بنشين تا عقل تو كامل و نفست شريف و جهل و نادانى ات بر طرف شود.

### 514- كمال علم

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

لن يحرز العلم الا من يطيل درسه؛ (574)

هرگز به حد كمال علمى نمى رسد مگر كسى كه طول مدت به كار آن علم پردازد و ادامه فكر و نظر و بحث در آن علم دهد. (575)

### 515- رسيدن به سعادت

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: جالس العلماء تسعد؛ (576)

با علماء بنشين تا به سعادت رسى. (577)

### 516- شخص با عقل

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

اسعد الناس العاقل؛ (578)

عاقل، با سعادت ترين مردم است. (579)

### 517- كلام حكمت و علم

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

الحكمه روضه العقلاء؛ (580)

كلام حكمت و علم و معرفت الله نافغ و بوستان خردمندان عالم است. (581)

### 518- جهل، دشمن علم

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: من جهل علما عاداه؛ (582)

هر كه علمى را نداند دشمن آن علم است.

نمانند مكتب معاويه و تهافت الفلاسفه نويسان كه به على عليه‌السلام و شيعيانش حكماى الهى، جاهل و دشمنند. (583)

### 519- ويژگى عاقل

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

ينبغى للعاقل ان يحترس من سكر المال و سكر القدره و سكر العلم و سكر المدح و سكر الشباب فان لكل ذالك ريحا تسلب العقل و تستخف الوقار؛ (584) سزاوار است عاقل احتراز كند از مستى علم و دانش و مستى مدح و ثناى مردم و مستى و غرور جوانى كه تمام اينها را بوى ناخوش و عفنى است كه عقل انسان را زائل مى كند ادب و وقار انسانيت را سبك و خفيف مى سازد.

يعنى مال و جاه و علم و مدح مردم و دوران جوانى، همه مانند شراب انسان را مست مى كند و عقل را فاسد مى گرداند و ادب را زائل مى كند، بايد انسان عاقل از سكر و مستى اين امور دنيوى خود را حفظ كند و مست دنيا و مغرور علم و جاه و جلال دنيا نشود، و الا از درگاه خدا به خطاب: لابقربوا الصلوه و انتم سكارى (585) دورى مى سود و اگر مست نشد و عقل و دين را با وجود مال و جلال و علم و غيره حفظ كرد، از اين امور در زندگانى دنيا و آخرت بهره مند خواهد گشت. (586)

### 520- احترام به عالم

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

يكرم العلم لعلمه والكبير لسته، و ذوالمعروف، والسلطان لسلطانه؛ (587) عالم را بايد براى علمش اكرام كنند، و پيران تجربه آموخته را براى كثرت سن (و تجارب او) و نيكوكاران و خيرخواهان بشر را براى خبر و احسان، و سلاطين را براى سلطنت.

يعنى هر كس را بر آن جهت حسن و خوبى كه داراست بايد گرامى و محترم داشت.

علماء را براى علم و دانش كه علمشان چراغ هدايت خلق است، پيران را براى استفاده از تجارب به واسطه طول عمرشان، و خيرخواهان و اهل احسان را براى احسان شان، سلاطين را براى سلطنت؛ يعنى براى حسن انتظام و عدالت و رفع ظلم و آزار از مظلومان كه لازمه وجود سلطان است بايد محترم و بزرگ دانست. خلاصه يعنى در هر كس جهت كمالى وجود دارد بايد بر آن جهت كمال او را گرامى داشت. (588)

### 521- شايسته دانشمند نيست!

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

لا يكون العالم عالما حتى يحسد من فوقه، و لا يحتقر من دونه، و لا ياءخذ عن علمه شيئا من حطام الدنيا؛ (589) عالم را نبايد عالم حقيقى دانست، الا آن كس كه بر مافوق خود در علم حسد نبرد، و به مادون خود از تكبر و نخوت اهانت نكند، و از علم خود اخذ مال دنيا نكند و علم و دين را به حطام دنيا نفروشد. (590)

### 522- با سعادت ترين مردم

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

اسعد الناس العقل؛

خردمند و عاقل با سعادت ترين مردم عالم است

شرح

عاقل آن كس است كه در طلب علم و ايمان و معرفت خداست، در مقام عقل نظرى و به كار تزكيه و تربيت و تهذيب نفس است در عقل عملى و در تكميل قوه دانش و كنش خود تا آن جا كه بتواند سعى مى كند و چنين كش ‍ به مراتب كمال سعادت البته خواهد رسيد و در دنيا و عقبى مسعود و محبوب است و به عكس فرمود:

الجاهل اشقى الناس؛ مرد نادان، محروم ترين خلق است. (591)

### 523- بهترين دلها

ارزش انسان به معارف است، پس بهترين ظرفهاى علم - يعنى نفوس ‍ انسانى - آن ظرفى است كه گنجايش آن بيشتر است، چنان كه به شاگرد نامدارش كميل - رضوان الله تعالى عليه - فرمود: يا كميل! ان هذه اوعيه، فخيرها اوعاها؛ يعنى اى كميل! اين دلها ظرفها هستند، پس ‍ بهترين آنها آن دلى است كه ظرفيت و گنجايش او بيشتر است. (592)

### 524- ظالم ترين مردم

بدان، كسى كه خويش را در سفاهت نگاه دارد، ظالم ترين و جفاكارترين مردم است به خويشتن. احياى نفوس از مرگ و نيستى جهل و بيدار نمودن آنها از خواب غفلت و بى خبرى و خارج كردنشان از ظلمات بهتور، از شؤ ون سفراى الهى و پيروان آنان است.

خداوند - علت كلمته - مى فرمايد: يا ايها الذين اامنوا استجيبوا لله و للرسول اذا دعاكم لما يحييكم؛ (593) و حضرت وصى، امام على بن ابى طالب عليه‌السلام، آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله را وصف فرموده كه: آنان حيات و زندگى علم و مرگ و نيستى جهلند. (594) و علم حياب ارواح است؛ همان طور كه آب، حيات اشباح است. آيات و روايان در اين مرصد اءسنى و مقصد اهلى به ترتيب و نظم خاصى در جوامع روايى و صحف علمى، بيش ‍ از آن است كه به شمارش آيد.

عالم، اگر قدر علم بداند، از طور الهى اش خارج نشده، از زى روحانى اش ‍ بيرون نرود، پس او در راه عيساى روح الله عليه‌السلام است؛ يعنى در حقيقت مشهد و مشربش عيسوى است، چرا كه عمل صالحش، احياى مردگان است به اذن الله تعالى.

خوشم مى آيد نقل كلام شيخ اكبر، در فص عيسوى از كتاب فصوص الحكم و نيز سخن علامه قيصرى، در شرحش. شيخ مى گويد:

و اما احياى معنوى، به علم است؛ پس اين، حيات الهيه ذاتيه نوريه است كه خداوند درباره اش گويد: او من كان ميتا فاحييناه و جعلنا له نورا يمشى به فى الناس. (595) بنابر اين، هر كس كه نفسى مرده را به حيات علميه، در مسئله اى خاص كه متعلق به علم الله باشد، حيات بخشد، او را زنده كردهاست، و آن حيات، براى او نورى خواهد بود كه به واسطه اش در ميان مردم يعنى در ميان اشكال و اشباهش در صورت راه برود. (596)

### 525- بر نفس خود جاهل مباش!

در غرر آمدى است كه على عليه‌السلام فرمود:

بر نفس خويش جاهل مباش؛ چه چنين كسى بر هر چيزى جاهل است. (597)

### 526- نزديكى باران به عرش

از اميرالمؤمنين عليه‌السلام روايت است كه: آب باران قريب العهد به عرش است، و در ابتداى ريزش باران در باران مى ايستاد كه سرو روى ايشان تر مى شد.

اين باران طاهر طهور و دواء و شفاء چون به زمين خاكى رسيده تيره مى گردد، و به پليد رسد پليد مى گردد، و رودها به فراخور گنجايش ‍ خودشان آب مى گيرند: انزل من اسماء فسالت اوديه بقدرها (رعد: 17) و رستنى ها از وى مى رويند و هو الذى انزل من السماء ماء فاخرجنا به نبات كل شى ء (انعام:99) و زمين مرده بدان زنده و سرسبز و خرم مى شود. والله انزل من السمآئ ماء فاحيا به الارض بعد موتها (نحل: 65) الم تر ان الله انزل من السماء ماء فتصبح الارض ‍ مخضره (حج: 63) همچنين است آب حيات علم كه از آسمان عالم آخرت فرو مى ريزد و ان الدار الاخره لهى الحيوان (عنكبوت: 64) با محل آن كه نفوس بشرى است. (598)

### 527- شش حالت جسم

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: جسم را شش حال است: صحت؛ مرض؛ مرگ؛ حيات؛ خواب؛ و بيدارى. و روح را نيز چنين است؛ پس حياتش علم اوست، و مرگش جهلش، و مرضش شك است، و صحتش يقين، و خوابش ‍ غفلت اوست، و بيدارى اش حفظ او. (599)

### 528- احاطه بر علم ساليان قمرى و شمسى

در تفسير مجمع البيان طبرسى آمده است: يهودى از على بن ابى طالب عليه‌السلام از مدت ماندن ايشان (اصحاب كهف) پرسيد، حضرت از آن چه در قرآن بود به وى خبر داد، يهودى گفت: ما در كتاب خويش سيصد سال مى يابيم.

حضرت عليه‌السلام فرمود: آن به سال هاى شمسى است و اين به سالهاى قمرى.

فخر رازى در تفسير مفاتيح الغيب خود گفت: برخى گفتند، مدت سيصد سال از سالهاى شمسى و سيصد و نه سال از سالهاى قمرى است و اين مورد اشكال است؛ زيرا اين قول با حساب نمى سازد. (600)

### 529- علم امام على

امام الكل فى الكل حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در بيان سرى از اسرار تكوينى فرموده است: ليس شى ء تغيب ادناه الا و هو يبيض، و ليس شى ء تطهر ادناه الا و هو يلد (601) هر جاندارى كه گوشهاى او بر آمده نيست، تخم مى گذارد، و هر جاندارى كه گوشهاى او بر آمده است بچه مى زايد. (602)

### 530- بپرسيد قبل از آنكه نيابيد!

صدوق به اسنادش (603) از اصبغ بن نباته نقل مى كند:

وقتى اميرالمؤمنين عليه‌السلام به خلافت نشست و مردم با او بيعت كردند، عمامه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را بر سر بست و برد آن حضرت را بر تن و نعلين ايشان را به پا كرد و شمشير پيامبر را بر كمر بست و به سوى مسجد روانه شد و بالاى منبر رفت و نشست و دستانش را بر هم گره زد و فرمود:

اى مردم! پيش از اين كه مرا از دست بدهيد، از من بپرسيد! اين انبوه علم است و لعاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله كه به من تزريق كرده است، بپرسيد، پس همانا نزد من علم اولين و آخرين است.

به خدا سوگند! اگر كرسى براى من گذاشته شود، بر آن مى نشينم و به اهل تورات با تورات شان فتوا مى دهم و تا آن جا كه تورات به نطق آيد و بگويد: راست مى گويد؛ با آن چه كه خدا در من نازل كرده فتوا داد. و به اهل انجيل به انجيل شان فتوا مى دهم تا اين كه انجيل به سخن آيد و بگويد: راست مى گويد و با آن چه در من نازل شده فتوا داد و به اهل قرآن با قرآن شان فتوا مى دهم تا اين كه انجيل به سخن آيد و بگويد: راست گفت و با آن چه در من نازل شده فتوا داد.

باز حضرت فرمود: پيش از اين كه از دستم بدهيد، بپرسيد!

اى اين هنگام مردى عصا به دست از گوشه مسجد برخاست و مردم را پامال كرد و جلو آمد تا به نزديكى آن حضرت رسيد و گفت: اى اميرالمؤمنين! مرا بر عملى راهنمايى كن كه اگر انجام دهم، از آتش نجات يابم.

حضرت به او فرمود: اى مرد! بشنو و بفهم و سپس يقين پيدا كن كه دنيا بر سه چيز استوار است: به عالم ناطقى كه به علمش عمل مى كند، و به ثروتمندى كه در مال خود نسبت به اهل دين بخل نمى ورزد و به فقير صابر. پس وقتى كه عالم، علمش را پوشيده دارد و ثروتمند بخل ورزد و فقير صبر نكند، واى به حال دنيا! در اين هنگام است كه عارفان به خدا مى فهمند كه دنيا به ابتدايش برگشته است؛ يعنى: كفر بعد از ايمان آغاز شده است.

اى سائل! فريب زيادى مساجد و گردهمايى مردى كه جسدهاى شان مجتمع است و قلوبشان متفرق، را نخور!

بعد به امام حسن عليه‌السلام فرمود: برخيز و به منبر برو و طورى سخن بگو كه قريش بعد از من به تو ايراد نگيرند: حسن بن على نتوانست نيكو سخن گويد.

امام حسن عليه‌السلام فرمود: اى پدر! چگونه به منبر بروم و سخن بگويم، در حالى كه تو در ميان مجلس هستى و مى شنوى و مى بينى؟!

على عليه‌السلام فرمود: پدر و مادرت فدايت! خود را از تو پوشيده مى دارم و مى شنوم و مى بينم، ولى تو مرا نمى بينى.

آنگاه امام حسن عليه‌السلام به منبر رفت و حمد و ثناى خدا را به شيوه بليغ و شريفى به جا آورد و درود مختصرى بر پيامبر فرستاد و شروع به سخن كرد و فرمود:

اى مردم! از جدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيدم كه فرمود:

من شهر علمم و على عليه‌السلام دروازه آن است؛ هر كس بخواهد وارد شهرى شود، بايد از دروازه آن وارد گردد.

سپس از منبر پايين آمد، اميرالمؤمنين او را در آغوش گرفت و به سينه چسباند.

بعد به امام حسين عليه‌السلام فرمود: پسر! برخيز و به منبر برو و طورى سخن بگو كه قريش بعد از من بر تو ايراد نگيرند و نگويند: حسين بن على عليه‌السلام چيزى نمى داند، و بايد سخنت ادامه سخن برادرت باشد.

امام حسين عليه‌السلام بالاى منبر رفت و حمد و ثناى خدا را به جا آورد و بر پيامبر درود مختصرى فرستاد و شروع به سخن كرد و فرمود:

اى مردم! از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيدم كه فرمود: على عليه‌السلام شهر هدايت است؛ هر كس داخل آن شود، نجات مى يابد و هر كس از آن تخلف ورزد، هلاك مى گردد.

اميرالمؤمنين او را هم به سينه چسباند و بوسيد و فرمود: اى مردم! شاهر باشيد كه اين دو فرزندان رسول خدا و امانتهاى او هستند كه به من سپرده و من هم به شما مى سپارم، اى مردم! رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در مورد آنها از شما خواهد پرسيد. (604)

### 531- زندانى كه زندانى اش را سير داد!

شخصى يهودى، اميرالمؤمنين عليه‌السلام را راجع به زندانى كه زندانى اش را به اطراف زمين گردانيد، مورد سوال قرار داد.

پس آن گاه حضرت فرمود: اى يهودى! زندانى كه زندانى اش را به اطراف زمين سير داد، عبارت است از ماهى معروفى كه يونس عليه‌السلام در شكمش محبوس گشته بود تا اين كه يونس عليه‌السلام در دل تاريكى ها ندا در داد و گفت:

لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين

كه در اين هنگام خداوند دعايش را اجابت كرد و به ماهى فرمان داد تا او را از شكم خود بيرون افكند. سپس ماهى وى را بر ساحل دريا انداخت. (605)

## بخش هفتم: ياد قيامت

### 532- از مرگ بترسيد!

امام متقين، قائد غر محجلين و اميرالمؤمنين ميفرمايد: اى بندگان خدا! از مرگ و نزول آن بترسيد و آماده شويد! زيرا مرگ امرى است بس عظيم؛ چرا كه همراه مرگ يا شر ابدى است و يا خير ابدى. هيچ كس از شخص نيكوكار به بهشت، و از بدكار به جهنم نزديك تر نيست. روح هيچ انسانى از بدنش ‍ جدا نمى شود، مگر آن كه خود مى داند به كجا مى رود؛ به سوى بهشت و يا به جهنم و آتش؟ دشمن خداست و يا دوست او؟

اگر دوست خدا باشد، درهاى بهشت بر روى او گشوده مى شود و راهش ‍ براى او هموار مى گردد و به آنچه براى دوستانش، از فراغت بال و خلاصى از هر گونه سخنى و رنج فراهم نموده است، مى نگرد، و اگر دشمن خدا باشد، درهاى جهنم به روى او گشوده مى شود و راهش براى او هموار مى گردد و همه زشتيهاى آن را در برابر چشمان خود مى بيند. اى بندگان خدا! بدانيد كه در پشت اين روز، روز سخت و بزرگى است؛ كه قعر آتش آن بس عميق و حرارت آن بسيار شديد و عذابش هميشه تازه و نازيانه هايش از آهن و نوشيدنى آن از خون چرك آلوده است. عذاب آن آرام نگيرد و ساكنان آن نميرند. خانه اى است كه رحمت خدا در آن؛ جاى ندارد و هيچ دعايى در آن اجابت نشود. (606)

### 533- ره توشه سفر آخرت

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

طوبى لمن احسن الى العباد و تزود للمعاد؛ (607) خوشا بر حال آنان كه به بندگان خدا احسان كنند و به آن احسان زاد و توشه سفر آخرت مهيا گردانند.

در كلمه ديگر فرمود: نعم المعاد الاحسان الى العباد؛ براى سفر آخرت احسان به خلق توشه اى نيكو است.

در كلمه ديگر فرمود:

الايثار افضل الاحسان؛ بهترين احسان آن است كه انسان چيزى را كه خود بدان محتاج است به محتاجان بذل كند. و آنرا بر خود مقدم دارد مستعنى از شرح است. (608)

### 534- بترسيد از آنش آخرت

حضرت وصى عليه‌السلام فرمود: اتقوا نارا حرها شديد و قعرها بعيد؛ از آتشى بپرهيزيد كه گرمايش شديد و گودى آن زياد است. علت اين كه آتش آنجا چنين است؛ زيرا، آتش آخرت عارى از ماده و احكام طبيعى آن است و آتش طبيعت عايق مادى دارد كه از آن جلوگيرى مى كند تا اين كه به اوصاف نار اخروى نرسد. (609)

### 535- توشه آخرت

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: حق على العقل العمل للمعاد و الاستكثار من الزاد؛ (610) خردمند را سزد كه در دنيا به كار آخرت پردازد و توشه و ذخيره براى آن جهان بسيار بردارد.

شرح

چون مرگ انسان يعنى انتقال و سفر او به جهان ديگر حتمى است، پس ‍ عاقل غافل از اين معنى نباشد و دائم به فكر روز مراجعتش به وطن اصلى است كه آن جا ملك باقى و سرا ابدى است؛ لذا به كار عمل و معرفت و عمل صالح و احسان به خلق كه ذخيره و توشه سفر آخرت است مى پردازد و در كلمه ديگر فرمودند: ثواب العلم يخلدك ولا يبلى و يبقك و لا يفنى؛ لباس علم و تقوى هميشه نو و مخلد و ابدى است و كهنه نشود و در عالم بقا بر تن توست و هرگز فانى نگردد.

معاد آخرت:

آخرت: يعنى سراى ديگرى كه پس از مرگ بدان منزل مى رويم و آن جا را تمام انبياء و اولياء و حكماى الهى با دليل و برهان واضح بر خلق ثابت كرده اند و آيات قرآن و سخنان على عليه‌السلام در نهج البلاغه و ساير اخبار و ادله حكماى اسلام و غيره همه بر آن متفقند، انبياء و اولياء ديده اند و حكماى الهى و علماى ربانى به مقام علم اليقين و عين اليقين رسيده اند. (611)

### 536- سزاوارى بهشت

از عهد حضرت على عليه‌السلام به محمد بن ابى بكر به هنگامى كه حكومت مصر را به او داد و از كلام آن حضرت در عهد اين است كه: چه كسى از عامل براى بهشت به بهشت نزديك تر است، و چه كسى از عامل براى نار به نار نزديك تر است. تا اين كه فرمود: از آتشى بهراسيد كه تك آن بسيار عميق و آتش آن شديد و عذاب آن تازه است. (612)

### 537- حد حكمت

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

حد الحكمه الاعراض عن دار الفناء والتوله بدار البقاء؛ حد حكمت و معنى حقيقى آن، اعراض از سراى فانى و اشتياق به عالم بقاء است.

شرح

يعنى حكيم كسى است كه از همت بلند و روح بزرگ دنيا و لذات فانى آن را ناچيز داند و تمام توجهش به عالم بقاء باشد و شوق به وطن اصلى و سراى ابدى دائم او را به ياد آن عالم و به كار مناسب آن سراى جاويد بدارد تا به علم و عمل صالح و احسان و خدمت به خلق پردازد. چنان كه حكماء اغلب و خصوص حكيم قدوسى محقق طوسى چنين بود و عمرى همه را به علم و عمل و خدمت به خلق صرف مى كرد و مى فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لذات دنيوى همه هيچ است نزد من |  | در خاطر از تغير آن هيچ ترس نيست |
| روز تنعم و شب عيش و طرب مرا |  | همچون شب مطالعه وروزدرس نيست(613) |

### 538- مژده على عليه‌السلام به حارث همدانى

حديث اميرالمؤمنين عليه‌السلام با حارث همدانى كه حديث سوم مجلس ‍ اول امالى جناب شيخ مفيد است كه امير عليه‌السلام به حارث (رضوان الله عليه) گويد:

وابشرك يا حارث! لتعرفنى عند الممات و عند الصراط و عند الحوض ‍ و عند المقاسمه الحديث. (614)

### 539- شادى روز قيامت

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

من سر مسلما سره الله يوم القيامه؛

هر كس دل مسلمانى را به چيزى شاد كند، خدا در قيامت او را شاد مى گرداند. (615)

### 540- علائم اهل يقين

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: يستدل على اليقين بقصر الامل و اخلاص العمل و الزهد فى الدنيا؛ استدلال مى شود بر مقام يقين شخص به خدا و به عالم آخرت به اين كه آمال و آرزوى دور و دراز در دنيا نداشته و عملش خالص براى رضاى خدا باشد و از دنيا و امور دنيوى زهد و اعراض كند.

شرح

حضرت اين جا علائم اهل يقين به خدا و عالم آخرت را سه چيز فرمود: يكى نداشتن آرزوها و خيالات باطل دنيوى از مال و جاه و اعتبار، و يكى خلوص عمل؛ يعنى همه كارش براى رضاى خدا و خالص لوجه الله باشد انما نطعمكم لوجه الله (616)

زيرا عملى كه خالص براى خدا نباشد در آن مرض قلب و غرض دنيوى است و آن دليل عدم يقين به خداست و سوم زهد، يعنى بى رغبتى به لذات و شهوات و مقامات دنيوى زايد بر ضرورت و اين سه صفت بهترين دليل يقين به خدا و قيامت و واضح ترين برهان بر درجه استيقان اهل ايمان است و لازمه اين اوصاف مقام كشف و شهود عالم برزخ و ديدن جهان ارواح است، چنان كه زيد خدمت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله رسيد، حضرت فرمود: كيف اصبحت يا زيد؟ فقال: اصبحت مؤمنا حقه؛ در چه حالى؟ عرض كرد: در ايمان به مقام يقين و به درجه شهود رسيده ام. حضرت فرمود: علامت و دليل اين دعوى چيست؟

عرض كرد: آن است كه زهد و اعراض از لذات و نعمتهاى دنيا دارم و شب به قيام نماز و عبادت و روز به روز و فكر و ذكر مى گذارانم. حضرت فرمود: خوشا بر حال تو. (617)

### 541- يار معاد

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

طوبى لمن ذكر المعاد فاستكثر من الزاد؛

خوشا بر حال آن كس كه به ياد معاد و عالم آخرت باشد و زاد و توشه بر اين سفر دراز بسيار بردارد. (618)

### 542- انا عملك الصالح

در كافى از اميرالمؤمنين روايت شده كه:

مؤمن پس از ارتحال از اين نشاه قرين خود را به بهترين منظر و بوى و لباس ‍ خوش مى بيند كه او را به روح و ريحان و جنت نعيم بشارت مى دهد. مؤمن او او مى پرسد كه: تو كيستى؟

در جواب مى گويد: انا عملك الصالح. (619)

### 543- بخوان و بالا برو

وجود مقدس اميرالمؤمنين عليه‌السلام در وصيت به فرزند بزرگوارش ‍ محمد فرمود: بدان كه درجات بهشت به تعداد آيات قرآن است، در روز قيامت به قارى قرآن گفته مى شود: قرآن بخوان و بالا برو. (620)

### 544- باز بودن چشم برزخى

انسان در عرفات عملى به جايى مى رسد كه چشم برزخيش باز مى شود، يعنى انسانها را مطابق سريره و ملكات آنها مشاهده مى كند، مثلا حشر ما در قيامت براى انسانهاى معمولى از مسائل ماوراى طبيعت به شمار مى آيد، ولى براى اهلش، الان قيامتشان قيام كرده است، براى مردان بزرگ و اولياى حق قيامت در اين دنيا قيام كرده است.

همين طور پله به پله بالا برويد تا مى رسيد به امام عادفين و متقين، امام موحدين، حضرت وصى، جناب اميرالمؤمنين على عليه‌السلام كه مى فرمايد: لو كشف الغطاء، لما ازددت يقينا. (621) دنيا و آخرت به آن صورتى كه بر ما حجاب است براى آن حضرت حجاب نيست. (622)

### 545- درجه بندى بهشت

حضرت وصى، امام على عليه‌السلام فرمود: بدانكه درجات بهشت بر تعداد آيات قرآن است پس روز قيامت به قارى قرآن گفته مى شود: بخوان و بالا برو. و آيات قرآنى داراى بطون بى شمارند. (623)

### 546- احاطه آخرت بر دنيا

از حضرت وصى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام نقل شده كه فرمود: ان الدنيا فى الاخره والاخره محيطه بالدنيا و سر سخن آن حضرت بيان شد كه: جنت در آسمان و نار در زمين، به چه معناست، بر شما پوشيده نيست كه محل اوساف اجسام مادى است و آخرت از زمان و مكان منعالى و برتر مى باشد؛ زيرا آخرت كامل بوده و از جنس دنيا نيست تا لوازم موجودات دنيوى مثل زمان و مكان و غير آنها بر آن متفرع شود، و اما در مكان مثالى يعنى صورت مكان مضايقه اى نداريم، بلكه لازم است. (624)

### 547- با بصيرت باش!

حضرت امام على عليه‌السلام فرمود: فمن اقرب الى الجنه من عامل الجنه؟ و نيز و من اقرب الى النار من عامل النار؟ پس هر كس كارهاى نيك كرد پس او سازنده بهشت و هر كس بدى ها را مرتكب شد، او سازنده جهنم اين، و نفرمود: فمن اقرب الى الجنه ممن عمل ما بجره الى الجنه او من اقرب الى النار ممن الى النار ممن عمل ما يدخله النار؛ چه كسى به بهشت نرديك تر از آن كس كه كارى مى كند كه به بهشت بكشاند و يا چه كسى نزديك تر به نار است از كسى كه آن كارى بكند كه آن كار او را داخل جهنم نمايد.

و نظاير اين عبارات، پس هر كس كارهاى حسنه كند، عامل جنت خويش ‍ است و هر كس كارهاى بد كند، سازنده دوزخ خويش است، پس با بصيرت باش! (625)

### 548- اصلاح باطن

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: من كان الاخره همه، كفاه الله همه من الدنيا، و من اصلح شريته اصلح الله علانيته، و من اصلح فيما بينه و بين الله اصلح الله ما بينه و بين الناس؛

هر كه همت و توجهش به كار آخرت باشد، خدا كفايت مهمات دنياى او را خواهد كرد و هر كس باطن خود را اصلاح كند، خدا ظاهرش را بين خلق نيك و صالح كى گرداند تا همه او را به نيكويى ياد كنند و زبان به ذكر خيرش ‍ گشايند. (626)

### 549- خوشا به حال مشتاقان آخرت

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

طوبى للزاهدين فى الدنيا الراغبين فى الاخره؛ (627)

خوشا بر حال زاهدان در دنيا و راغبان و مشتاقان به عالم آخرت.

شرح

يعنى سعادتمند و سرافراز ابد كسى است كه عالم دنيا را شناخت و لذات زايل و ناقابل او را از نظر انداخت و پرده موهومات و خيالات عامل پست مادى را بردريد تا حجاب توجهش به عالم اعلاى آخرت نگرديد و به حكم فطرت روح كه از عالم امر و نشاه تجرد است و وطنش آنجاست كه قل الروح من امر ربى (628)

دائم به دل مشتاق وطن اصلى خويش است و ذكر و فكرش در جهان مافوق طبيعت مشغول است.

حضرت فرمود: خوشا به حال چنين نفس قدسى كه با زهد و تقوى حقيقى مشتاق جهان جاودانى و عاشق بهشت لقاى الهى است. (629)

### 550- فروختن آخرت به دنيا

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

لا تبيعوا الاخره بالدنيا و لاتستبدلوا البقاء بالفناء؛ (630)

عالم آخرت را به دنيا نفروشيد و سراى بقا را به دار فنا مبدل نكنيد.

شرح

هر كه زايد بر شرورت و از مقدار حاجت آن هم از طريق حلال مال دنيا را جمع آرد و از راه حرام تحصيل مال و جاه كند و با حرص و آز و طمع و با هر جنايت و خيانت و كار ناشايست در طلب مال و مقام بر آيد در حقيقت آخرت را فروخته تا به دنيا رسيده است و هالم بقا و سراى ابدى بهشت و لذات بى پايان آخرت را از جهل و سفاهت به خانه چند روزه دنيا تبديل كرده است. (631)

### 551- رفيق خوب

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

خير من صحبت من ولهك بالاخرى، وزهدك فى الدنيا، و اعانك على الطاعه؛ (632)

بهترين كسى كه با او مصاحبت و رفاقت مى كنى آن كس كه تو را مشتاق آخرت و متنفر از دنيا گرداند.

شرح

رفيق حقيقى و هم صحبت گرامى آن است كه به روح انسان كه از عالم بقاست مساعدت كند و به علم معرفت انسان بيافزايد و گرد و زنگار دنيا را كه منشاء هر خطا و شقاوت است و باطبع همه مردم عارى مشتاق آن اند از دل پاك كند و اشتياق و عشق عالم آخرت را كه اغلب مردم از آن تا دم مرگ غافل اند در آينه دل منعكس گرداند، چنان كس به حقيقت رفيق انسان است، اين گونه رفيق است كه فرمود: الرفيق، ثم الطريق

حافظ فرمايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دريغ و درد كه تا اين زمان ندانستم |  | كه كيمياى سعادت رفيق بود رفيق(633) |

### 552- رسيدن به آخرت

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

لا تدك ما تريد (من - ظ) الاخره الا بترك ما تشتهى من الدنيا؛

هرگز به آن چه در عالم آخرت مى خواهى نمى رسى الا به ترك شهوت عالم دنيا.

شرح

عالم دنيا، سراى بدن حيوانى و آخرت، منزل جان قدسى است و دنيا؛ يعنى جهان پست و بى ثبات و آخرت عالم بلند رتبه باقى و دايم و آن دو مقابل يكديگرند و شرط وصول انسان به نعمتهاى ابدى و لذات حقيقى عالم آخرت آن است كه از سر شهوات حرام دنيا بگذرد؛ بلكه در حلال آن هم تا بتواند خوددارى كند كه فرمود:

حلاوه الدنيا توجب مراره الاخره؛ شيرينى لذات دنيا موجب تلخى عالم آخرت است.

كس به مقامات عالى آخرت و درجات منيع بهشتى نرسد جز با ترك حظوظ نفسانى و شهوات هاى حيوانى در عالم دنيا. و در كلمه ديگر فرمود: افضل الطاعات هجر اللذات؛ نيكوترين طاعت ها، دورى از لذات دنياست. (634)

### 553- بهشت قيمت وجود آدمى

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

الا انه ليس لانفسكم ثمن الا الجنه فلا تبيعوها الا بها؛

الا اى مردم! محققا بدانيد كه قيمت نفوس شما جر بهشت بهشت رضوان و بهشت لقاى خدا و بهشت شهود چيزى نخواهد بود پس قيمت خود را بدانيد و جز به بهشت برين نفروشيد.

يعنى جان را به قيمت ارزن كه متاع پست فانى دنياى دو روزه است نفروشيد كه ارزان فروخته ايد. (635)

## بخش هشتم: شهادت

### 554- شوق على به شهادت

امام همام و شجاع قمقام امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود: والله لابن ابى طالب انس بامؤن من الطفل بثدى امه و به همين خاطر در هنگام شهادت فرمود: فزت و رب الكعبه. و ابى فارض - قدس سره - به وى تاءسى كرد در آنجايى از تائيه خود كه گفت:

و انى الى التهديد بالموت راكن

و من هوله اركان غيرى هدت

من به تهديد به مرگ ميل دارم و از ترس وى اركان ديگران مى لرزد (نه من) . (636)

### 555- تقاضاى مرگ

خداى تعالى فرمود: فتمتوا الموت؛ پس تقاضاى مرگ كنيد. و حضرت امام على عليه‌السلام فرمود: والله لابت ابى طالب آنس بالموت من الطقل بثدى امه؛ قسم به خداى، پسر ابوطالب از طفل به پستان مادرش به مرگ ماءنوس تر است. (637)

### 556- يك ضربت، قصاص يك ضربت

در نهج البلاغه و در بسيارى از جوامع و مصادر روايى فرقين در ذيل وصيت حضرت امام على عليه‌السلام به فرزندانش امام حسن و امام حسين عليه‌السلام پس از ضربت خوردنش از اين ملجم آمده است كه: الا لايقتلن بى الا قاتلى. انظروا اذا انا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربه. و لا بمثل بالرجل فانى سمعت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله يقول: اياكم والمصله و لو كان بالكلب العقور؛ (638) آگاه باشيد كه به كشته شدن من نبايد كسى - جز كشنده من - كشته شود. پس بزنيد او را (قاتل مرا) يك بار زدنى در ازاى يك بار زدنش (يك ضربت شمشير در مقابل يك ضربت شمشير) . و آن مرد (يعنى اين ملجم) نبايد مثله بشود؛ زيرا كه از رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيدم كه فرمود: از مثله حذر كنيد، اگر چه به سگ گزنده باشد.

ابن ابى الحديد در پايان شرح همين وصيت از رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت نقل كرده است كه فرمود: لا مثله حرام (639)

### 557- مرگ اگر مرد است گو نزد من آى!

حجت كبراى حق ولى الله اعظم، امام اول است كه در اوان ارتحال فرموده است: والله ما فجانى من الموت وارد كرهته، و لا ظالع انكرته و ما كتب الا كقارب ورد و طالب وجد و ما عند الله خير للابرار؛ سوگند به خدا از اجانب مرگ فرود آمده اى ناگهانى كه آن را ناخوش بدارم، و ظهور كننده اى كه آنرا زشت بشمارم، به من روى ننمود. من در اشتياق به مرگ چنانم كه خواهنده آبى به آب فرود آيد، و جوينده اى كه خواسته خود را بيابد و آنچه در نزد خدا است، براى نيكوكاران بهتر است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرگ اگر مرد است گو نزد من آى |  | تا در آغوشش بگيرم تنگ تنگ |
| من از او عمرى ستانم جاودان |  | او زمن دلقى ستاند رنگ رنگ (640) |

### 558- بى پناهى حسين عليه‌السلام

جناب سيد الشهداء عليه‌السلام به برادرش فرمود: كه اگر من به لانه حيوانات پناه ببرم، بنى اميه بر من دست پيدا مى كنند. مى داند كه او را مى كشند و جناب اميرالمؤ منين عليه‌السلام مى دانست او را شهيد مى كنند، من عالم مى دانم كه من را مى كشند، حالا كه مى داند خوب چرا توى خانه؟ چرا توى دهليز؟ چرا توى يك بيابانى بى اطلاع؟ خوب، حالا كه مرا مى كشند، طورى كشته و شهيد شوم كه خون من هدر نرود، مظلوميت من بر ملا بشود، آنها كه بالاخره على عليه‌السلام را مى كشتند، لذا مى رود به مسجد. اگر مسجد هم مى رفت آن شب او را مى كشتند، به يك وجه ديگر. چه بهتر كه حقانيتشان را بر مردم معلوم كنند، در مسجد سر نماز (مسجد ماءمن مردم است) كه قساوت و شقاوت را خوب برساند.

اين را اختيار كرده، اين مسير را برگزيده است، نبايد گفت: چرا على اميرالمؤمنين عليه‌السلام تن به تهلكه داده؟ چرا؟ قرآن كه مى فرمايد: لا بلقوا بايدكم الى التهلكه (641)

ايشان بالاتر از اين حرفها است. امام اختيار مى كند آن طريق شهادت را كه حقانيتش پياده بشود و بر ملا بشود. فرمايش آقاى قزوينى با سخن جناب آقاى شعرانى هر دو يكى است كه فرمود: ائمه تقيه نمى كردند؛ چون عالم بودند به وقت و كيفيت وفات خود، بله امر به تقيه مى نمودند. (642)

### 559- شوق معصومين به مرگ

شاگرد: چرا معصومين در گفتار و كلمات خود، در موارد بسيارى، سخن از وحشت و هراس زمان مفارقت روح از بدن و لحظات موت و حالت احتضار گفته اند و از خداوند در اين موارد، امداد طلبيده اند؟

استاد: البته گريه هاى بزرگان و خصوصا معصومين در آستانه مرگ گريه شوق است، همچنان كه فرمودند: فزت و رب الكعبه و نيز فرموده اند كه: آنچه را در سالها به دنبالش بودم بدان رسيدم.

و رواياتى هم كه در آنها، معصومين سخن از خوف و وحشت مرگ و قبر و... گفته اند، در حقيقت تعليم ديگران بوده است. (643)

### 560- غبطه انبياء به امام على عليه‌السلام

خداى تعالى بندگانى دارد كه از انبياء نيستند؛ ولى پيامبران به مقامات و نزديكى آنها به خداى تعالى، غبطه مى خورند.

در مروج الذهب مسعودى آمده است: امام مجتبى عليه‌السلام فرمود: به خدا قسم امشب مردى (يعنى حضرت وصى، امام اميرالمؤمنين على عليه‌السلام) در بين شما قبض روح گرديد كه پيشينيان از او پيشى نگرفتند جز در فضل نبوت و آيندگان به او نخواهند رسيد. (644)

## بخش نهم: سخنانى گرانسنگ و نغز از امير بيان عليه‌السلام

### 561- انواع گياهان

حضرت وصى عليه‌السلام فرمود: بدانكه هر كارى گياهى است، و هر گياهى از آب بى نياز نيست و آبها گوناگونند. هر گياهى كه با آبى خوش ‍ سيراب شود، رشدش زيبا شود و ميوه اش شيرين گردد و هر گياهى كه از آبى ناخوش سيراب شود، رشدش كم و ميوه اش تلخ شود. (645)

### 562- حق فرزند بر پدر

على عليه‌السلام فرمود: ان للولد على الوالد حقا وان للوالد حقا، فحق الوالد على الولد، ان يطيعه فى كل شى ء الا فى معصيه الله سبحانه، و حق الولد على الوالد ان يحسن اسمه و يحسن ادبه و يعلمه القرآن؛

فرزند بر پدر حقى و پدر بر فرزند حقى دارد: حق پدر بر فرزند اين است كه پدر را در هر چيز جز در نافرمانى خداوند سبحان فرمان برد و حق فرزند بر پدر اين است كه نام نيكو بر وى گذارد و نيكو ادبش كند، و قرآن يادش دهد. (646)

### 563- توصيف زاهدان

آن حضرت در وصف زاهدان فرموده است:

آنان مردمى از اهل دنيايند، ولى اهل آن نيستند. در آن هستند؛ ولى از آن نيستند. و به كميل بن زياد فرمود: آنان با دنيا همراه اند؛ ولى تنها بدنهاى شان؛ چرا كه ارواحشان متعلق به محل اعلاست. (647)

### 564- محروميت از نماز شب

جناب صدوق ابن بابويه رضوان الله تعالى عليه، در باب معنى توحيد، از كتاب توحيد، روايت فرموده است: جاء رجل الى اميرالمؤمنين عليه‌السلام فقال: يا اميرالمؤمنين انى قد حرمن الصلوه بالليل، فقال له اميرالمؤمنين عليه‌السلام: انت رجل قد قيدتك ذنويك (648) اين شخص به اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى گويد: من در شب گذشته از نماز محروم شدم.

امام فرمود: گناهان تو پايبند تو شد. (649)

### 565- تاءثير شير

حضرت وصى عليه‌السلام فرمود: انظروا من ترضع اولادكم؛ فان الولد يشب عليه. يعنى: بنگريد كه چه كسى فرزندان شما را شير مى دهد؛ زيرا فرزند بر همان رشد مى كند. (650)

### 566- شرافت انسان

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

الشرف بالهمم العاليه، لا بالرمم الباليه؛ (651)

شرافت و فخر به همت بلند تست نه با نسب پدران مرده پوسيده. (652)

### 567- بزرگ ترين حجت الهى

در كلام وصى عليه‌السلام است، چنانكه در ديباچه كتاب بيان شد كه: الصوره الانسانيه هى اكبر حجج الله على خلقه الحديث يعنى صورت انسانى بزرگ ترين حجتهاى الهى است. (653)

### 568- وجود چيست؟

از شاه اولياء اميرالمؤمنين عليه‌السلام سوال كردند كه: وجود چيست؟

گفت: به غير وجود چيست؟! (654)

### 569- بهره گيرى از عمر

مرحوم آقاى طباطبايى يك مقدار تبرى مى جست از بعضى از درسها و محافل و آمد و شدها و مى فرمود: مثل اين كه مردم قدر عمر خود را نمى دانند؛ عمر خيلى ارزشمند است، خيلى گرانقدر است. همين طور آناتش مندرجا با چه سرعتى دارد مى گذرد.

جناب وصى حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: همين طور كه روز و شب از شما مى گيرند، طناب عمرتان را قيچى مى كنند.؛ خوب شما هم سعى كنيد كه از روز و شب چيزى بگيريد، يك چيزى داشته باشيد. آنها كه دارند مى گيرند، شما هم از روز و شب چيزى داشته باشيد كه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روزها رفت، گو رو باك نيست |  | تونمان اى آنكه چون توپاك نيست(655) |

### 570- بيوگرافى استاد

بنده تاكنون درباره بيوگرافى و شرح حال خودم به نظم و نثر، سخن به ميان آورده و مكرر به انحاى گوناگون، پاره اى از زندگى، و نحوه درس و بحث خود و همچنين اخلاق و روش تعليم و تدريس و روحانيت اساتيد بزرگوارمان را در مصاحبه ها بيان كرده ام.

حقيقت امر اين است كه بنده از شش سالگى وارد مكتب شده و بعد به دبشتان رفتن و پس از آن تاكنون به درس و بحث طلبگى اشتغال پيدا كردم، و حالا پير مردى شده ام كه در شرف ارتحال از اين نشاه ات و به سوى ابد مى روم و بايد هم همين طور باشد، اين نظام احسن عالم است.

به تعبير امام اول ما، حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام: هر شب و روز سه طايفه و گروه در آمد و شد هستند، گروهى از اصلاب آباء به ارحام امهات، گروهى از ارحام امهات به دامن از نشاه و گروهى از دامن اين نشاه به عالم ديگر.

و لذا ما ابد در پيش داريم و خداوند سبحان در قرآن كريم ما را به دارالسلام وعده داده و ان شاءالله، دارالسلام در انتظار ماست. (656)

### 571- كلمات قصار درباره معرفت نفس

عبدالواحد آمدى در حدود يك قرن بعد از سيد رضى، جامع نهج البلاغه، بسيارى از كلمات قصار اميرالمؤمنين على عليه‌السلام را به ترتيب حروف تهجى با روش خاصى به نام غررالحكم و دررالحكم جمع آورى كرده كه اين كلمات قصار در معرفت نفس از آن جمله است:

1- اعظم الجهل جهل الانسان امر نفسه

بزرگترين نادانى، نادانى انسان در كار نفس خودش است.

2- اعظم الحكمه معرفه الانسان نفسه

بزرگترين دانش، خودشناسى است.

3- افضل العقل معرفه المرء بنفسه، فمن عرف نفسه عقل و من جهلها ضل

برترين خرد، شناسايى آدمى به نفس خود است؛ پس هر كه خود را شناخت به خود است، و آن كه خود را نشناخت گمراه است

4- الكيس من عرف نفسه و اخلص اعماله

زيرك، كسى است كه خود را شناخت و كارهايش را خالص گردانيد

5- العارف من عرف نفسه فاعتقها و نزهها عن كل ما يبعدها

عارف كسى است كه نفس خود را شناخت و آنرا آزاد كرد و از هر چه كه دورش مى كند پاك گردانيد.

6- المعرفه بالنفس انفع المعرفتين

معرفت نفس نافع ترين دو معرفت است (معرفت آفاق و معرفت انفس ‍ - سنريهم آياتنا فى الافاق و فى انفسهم) .

7- عجبت لمن ينشد ضالته، و قد اضل نفسه فلا يطلبها

در شگفتم از كسى كه گمشده خود را مى جويد و خودش را گم كرده و نمى جويد!

8- غايه المعرفه ان يعرف المرء نفسه

غايت معرفت اين است كه آدمى خود را بشناسد.

9- كيف يعرف غيره من يجعل نفسه؟

كسى كه از خود آگاهى ندارد، چگونه از ديگرى آگاهى مى يابد.

10- من عرف نفسه فقد انتهى الى غايه كل معرفه و علم

آن كه خود را شناخت به نهايت هر آگاهى و دانش رسيد.

11- من عرف نفسه جاهدها و من جهل نفسه اهملها

هر كه نفس خود را شناخت با آن مجاهده مى كند، و آن كه نشناخت آنرا مهمل مى گذارد.

12- معرفه النفس انفع المعارف

خودشناسى سودمندترين شناسايى هاست.

13- نال الفوز الاكبر من ظفر بمعرفه النفس

آن كس كه به خودشناسى دست يافت به رستگارى بزرگ رسيده است.

14- من عرف نفسه عرف ربه

هر كس خود را شناخت پروردگارش را شناخت.

15- عجبت لمن يجهل نفسه كيف يعرف ربه؟

در شگفتم از كسى كه جاهل به خود است، چگونه مى خواهد عارف به ربش شود؟ (657)

### 572- اميدوارى به خدا

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود:

ينبغى لمن عرف الله سبحانه ان لا يخلو قلبه من رجائه و خوفه؛ (658)

هر كسى خدا را شناخت؛ دلش از اميدوارى به خدا و ترس او خالى نباشد.

شرح هر كه خدا را شناخت، دل او از خدا هراسان و به او اميدوار باشد. يا كسى كه خدا را شناخت، تنها به خدا اميدوار و تنها از خدا مى ترسد و از هيچ كس ديگر نمى ترسد و تنها به خدا چشم اميد دارد و به غير او ابدا اميدوار نيست. (659)

### 573- آثار صله رحم

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

صله الرحام من افضل شيم الكرام (660)

صله رحم موجب زيادى مال و درازى عمر است. (661)

### 574- آفات حسد

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

الحسد شر الامراض؛ حسد برترين مرض است.

كه اين مرض نفسانى ايجاد امراض جسمانى مانند سل و تب و سوء هاضمه و غيره مى كند. (662)

### 575- سوال از خدا

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

لا تسئلوا الا الله فانه ان اعطاكم اكرمكم و ان منعكم خازنكم؛

از غير خدا سوال نكنيد و هر چه مى خواهيد از خدا سوال كنيد كه خدا اگر عطا كرد با اكرام عطا مى كند، و اگر منع كرد ذخيره براى شما حفظ مى كند به خلاق خلق. (663)

### 576- آثار نشستن با علماء

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

جالى العلماء تسعد.

با علماء بنشين تا به سعادت رسى. (664)

### 577- باطن مريض

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

ما اقبح بالانسان باطنا عليلا و ظاهرا جميلا؛ (665)

چه زشت است و قبيح كه انسان باطنش مريض و بد سيرت، و ظاهرش زيبا و آراسته باشد.

شرح بد باطن و خوش ظاهر باشد كه منافق است و منافق در اسفل السافلين جهنم است. (666)

### 578- آفت حب دنيا

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: حب الدنيا يفسد العقل و يصم القلب عن سماع الحكمه؛ (667)

حب دنيا عقل را فاسد مى كند و گوش قلب را از شنيدن سخن حكمت كر مى سازد.

شرح هر كه دوست دنيا و عاشق مال و جاه دنياست، عقل فطرى و هوش حقيقى او فاسد شود و ديگر به سخن حكمت و الهيات مايل نباشد و گوش به گفتار انبياء و اولياء و حكماى الهى كه دنيا را در نظرش حقير كند ابدا ندهد، مبادا از دنياى موهوم كه معشوق است دور شود و اما عاقل گويد:

دنيا بتى است عشوه گر و بى وفا

زين بى وفا چه تمنا كنى؟!

مجو درستى عهد از جهان سست نهاد

كه اين عجوزه عروس هزار داماد است (668)

### 579- آثار صدقه

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

حصنوا انفسكم باصدقه؛ (669)

به صدقه دادن از شرور عالم خود را در حصار محكم خدا حفظ كنيد.

# فصل چهارم: امام دوم، سيماى امام حسن مجتبى عليه‌السلام

### 580- وسعت قلب نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله

امام حسن مجتبى عليه‌السلام فرمود، چون خداوند قلب پيغمبر را از قلابهاى ديگر بزرگ تر ديد، او را به مرتبت رسالت ختمى بر انگيخت.

اين قلب قابل مستفيض است كه خداوند در باره آن فرمود: نزل به الروح الامين على قلبك. (670)

### 581- وسعت قلب خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله

از سبط اكبر پيغمبر، حضرت امام حسن مجتبى عليه‌السلام عليه‌السلام در بيان وسعت قلب خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله، حديثى به اين مضمون مروى است كه: چون خداوند متعال، قلب پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله را وسيع ترين قلب يافت، قرآن كريم را بر او نازل فرمود،

(و انه لتنزيل رب العالمين، نزل به الروح الامين على قلبك، لتكون من المنذرين) ، (الم نشرح لك صدرك) . (671)

### 582- تعليم و تأدیب

يعقوبى متوفاى در سنه سوم هجرى، در كتاب تاريخى اش وصيتى از سبط اكبر پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله، امام حسن مجتبى عليه‌السلام روايت كرده است كه اختصاص به خردسالان دارد و عبارت آن حصرت به نقل يعقوبى چنين است:

و دعا الحسن بن على عليه‌السلام بنيه و بنى اخيه فقال: يا بنى و يا نبى اخى! انكم صغار قوم و توشكون ان تكونوا كبار قوم، آخرين فتعلموا العلم، فمن لم يستطع منكم يرويه (ان يرويه ظ) او يحفظه فليكتبه و ليجعله فى بيته. (672)

امام مجتبى عليه‌السلام در اين وصيت اعتنايى خاص به خردسالان دارد كه هم در تعليم و تأدیب بزرگسالان به اكرام و احترام زير دستان و كودكان حائز اهميت بسزا است، و هم از جهت دستور العملى كه به خرد سالان فرموده است.

يعنى امام حسن عليه‌السلام فرزندان خود و فرزندان برادرش را خواند و گفت: اى فرزندان من! و اى فرزندان برادر من! امروز شما خردسالان گروهى هستيد و در آينده نزديكى بزرگان گروهى ديگر خواهيد بود، پس ‍ دانش نياموزيد و هر كه از شما توانايى روايت و نگهدارى دانش را ندارد آن را بنويسيد و در خانه خود بنهد.

امام عليه‌السلام بديشان فرمود: شما كه خرد ساليد، هم، اكنون نوشتن بياموزيد و خط تعليم بگيريد و دانش را كه آموخته ايد به قلم در آوريد. كه به قول بيهقى: مرد آنگه دانا شود كه نبشتن گيرد.

شيرين تر آن كه امام در پايان فرمود: آن را بنويسد و در خانه خود بنهيد.

آرى! زينت خانه، كتاب علمى در طاقچه آن است نه مجسمه سگ و گربه. كان امام فرموده است: خانه شما بايد كتابخانه باشد. (673)

### 583- اين حرفها نور است!

شخصى به خدمت امام حسن مجتبى عليه‌السلام رسيد، آقا فرمايشاتى به ايشان فرمودند، آن شخص بنا كرد به تمجيد، گفت: به به، آقا جان! اين فرمايشات در است، جواهر است!

آقا فرمودند: در و جواهر همه يك نوع جماد است. اين حرفها نورند، جان شما را اشتداد وجودى مى دهند، روح مى دهند، غذا و طعام روحند، جواهر و طلاجات كه جماد است و خارج از انسان، و هيچ وقت غذاى جان نمى شوند؛ چون بايد بين غذا و مغتذى (غذا گيرنده) سنخيت باشد، آن جماد است و ماده؛ نفس ناطقه از وراى عالم طبيعت است، با يكديگر سنخيت ندارند.

پس جواهر و در در مقابل قرآن چيست، حرف فوق اينهاست. در اين خزانه وارد شويد و در قرآن تدبر كنيد: افلا بتدبرون ان ام على قلوب اقفالها. (674)

### 584- بهترين برادر

كلينى در باب مؤمن و علامات و صفات او در كتاب ايمان و كفر كافى نقل كند:

امام حسن عليه‌السلام مردم را مورد خطاب قرار داده، فرمود: اى مردم! درباره برادرى با شما سخن مى گويم كه بهترين مردم در نظر من است و آن چيزى كه او را در نظر من بزرگ نموده، اين است كه در نظر او دنيا حقير و كوچك است. از سلطه شكمش خارج است، پس به چيزى كه ندارد اشتها ندارد و چون بيابد زياده روى نكند. از سلطه شهوتش خارج است؛ پس ‍ عقل و راى را سبك نشمارد. از تسلط جهالت خارج است؛ پس آن كند كه بر نفع آن يقين دارد، اشتهاى مفرط ندارد و غضبناك و ملول نگردد بيشتر اوقاتش در خاموشى است و چون سخن گويد، غالب شود در جدال وارد نشود و در دعوايى شركت نكند و تا قاضى نبيند، حجت نياورد. از برادرانش غافل نباشد و چيزى را، جداى از آنان، به خود اختصاص ندهد. ضعيف و مستضعف است؛ ولى وقت جنگ، مانند شير، جسور است. كسى را به كارى كه برايش بتوان عذر آورد، ملامت نكند، تا مرتكب آن عذر آورد. آنچه بگويد عمل كند، و چون نگويد عمل نكند. چون دو امر برايش ‍ پيش آيد كه نداند كدام يك برتر است، به آن كه نزديك به هوا و هوس نباشد نظر افكند. از بيمارى شكايت نكند، جز نزد آن كه اميد بهبودى از جانبش ‍ برود. فقط با كسى كه اميد نصيحت از او دارد مشورت كند. غضب نكند. شكايت ننمايد و اشتهايش زياد نباشد. انتقام نگيرد و از دشمن غافل نباشد.

پس بر شما باد، تخلق به چنين اخلاق كريمه اى! و اگر توان تخلق به تمام آنان را نداريد، پس هر اندازه كه توانيد، كسب نماييد! چه اءخذ قليل، بهتر از ترك كثير است و لا حول و لاحول قوه الا بالله. (675)

### 585- ظرفيت قلب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله

امام مجتبى عليه‌السلام فرمود: چون خداوند متعال قلب پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله را بزرگ تر از قلب هاى ديگر ديد، او را به پيغمبرى برگزيد.

سبحان الله! عظمت وجودى قلب خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله چه اندازه بايد باشد تا ظرف حقائق كتاب الله قرآن فرقان بوده باشد؟! (676)

### 586- استاد لغت

ابو القاسم كوفى در كتاب تبديل گفته است: اسحاق كندى در زمان خود فيلسوف عراق بود در خانه خود نشست و عزلت اختيار كرد و شروع كرد به نوشتن تناقضات قرآن. روزى يكى از شاگردان او خدمت امام ابو محمد عليه‌السلام رسيد. حضرت به او فرمود:

آيا در ميان شما مرد رشيدى نيست كه استادتات كندى را از اشتعالى كه درباره قرآن شروع كرده، باز دارد؟

شاگرد گفت: ما شاگرد او هستيم؛چگونه مى توانيم در اين مسئله و يا غير آن به او اعتراض كنيم؟

حضرت فرمود: مى توانى آنچه را مى گويم به او برسانى؟

گفت: آرى.

آنگاه حضرت فرمود: نزد او برو و با او نرمى كن و انس بگير و در هدفش ‍ يارى اش كن. وقتى ميانتان انس برقرار شد، بگو: مسئله اى براى من پيش ‍ آمده كه مى خواهم از تو بپرسم. او از تو خواهد خواست كه بپرسى در اين هنگام بگو: اگر گوينده قرآن نزد تو آيد، آيا جايز است كه مرادش از آن غير اين معانى باشد كه تو اراده كرده اى؟

او خواهد گفت: آرى، شخص مى تواند وقتى چيزى را شنيد، از آن معنايى را بفهمد. وقتى كه به تو جواب مثبت داد، بگو: از كجا معلوم؟ شايد (از قرآن) جز آن چيزى كه تو اراده كرده اى قصد كند و به غير معانى خود وضع نمايد.

آن شخص نزد كندى رفت و با او الفت گرفت تا اين كه اينكه مسئله را به او القا كرد. كندى گفت: اين مطلب را دوباره تكرار كن! و او تكرار كرد پس كندى فكر نمود و ديد آرى، اين مسئله در لغت احتمال دارد و ممكن است. (677)

### 587- مرثيه بر امام حسن عليه‌السلام

در مروج الذهب مسعودى چنين آمده است: هنگامى كه امام حسن عليه‌السلام دفن گرديد، برادرش محمد بن حنفيه بر قبرش ايستاد و گفت: اگر زندگى تو با عزت بود، مرگ تو باعث شكست و خلل در اركان شده است. چه خوش روحى كه كفن تو او را در برگرفته و چه خوب كفنى كه بدن تو را حاوى است! چگونه چنين نباشى در حالى كه تو گردونه هدايت و جانشين اهل تقوى و خامس اصحاب كسائى، ... (678)

### 588- آخرين وصيت

حديثى از امام حسن مجتبى عليه‌السلام هست كه آن حضرت براى چهارمين بار مسموم شدند و آثار زهر در جانشان رخنه كرد و كارگر شد و ديدند كه از اين نشاه ارتحال مى كنند.

امام عليه‌السلام چه كرد؟ يكى از كارهاى آموزنده امام عليه‌السلام كه حجه الله است، البته همه كارهايشان آموزنده براى تعليم بشر است - آن حضرت دستور دادند كه: برادرزاده ها، فرزندان خود و خردسالان دودمانش در منزل جمع گردند (اين مطلب را يعقوبى در تاريخش ذكر كرده است.) و با اينها به گفت و شنود نشست و به آنها فرمود:

شما امروز خرد سالان اجتماع هستيد و در آينده پدر و مادر و رجال و نساء اجتماعيد، از الان به فكر آينده خودتان باشيد كه اجتماع بعدى را شما بايد اداره كنيد.

در ابتداى اين فرمايشها به آنان فرمود: با خودتان دفتر و قلم همراه داشته باشيد و پيش دانشمندان كه مى رويد، حرفهايشان را هدر ندهيد، حرفهايى را كه مى شنويد در دفترتان يادداشت نماييد كه يك روز به كارتان خواهد آمد. (679)

### 589- علت سكوت و قيام امامان

امام حسن و امام حسين عليه‌السلام هر دو از محسن و مجمل مشتق اند؛ يعنى هم امام حسن عليه‌السلام در سيرتش محسن و مجمل است و هم امام حسين عليه‌السلام، هم صبر و تحمل امام حسن عليه‌السلام در مقابل بنى اميه به مصلحت دين و امت بود و هم قيام امام حسن عليه‌السلام، قال صلى‌الله‌عليه‌وآله: الحسن و الحسين امامان قاما او قعدا (680) و قال ابو جعفر عليه‌السلام:: انه - يعنى الامام الحسن المجتبى عليه‌السلام - اعلم بما صنع لو لا ما صنع لكان امر عظيم.

و خود امام مجتبى عليه‌السلام فرمود:

ما تدرون ما فعلت والله للذى خير لشيعتى مما طلعت عليه الشمس. (681)

چنانكه امير عليه‌السلام از حق خود سكوت كرد براى حفظ اسلام و مسلمين، خطبه شقشقيه يكى از مدارك بسيار مهم اماميه در اين موضوع است.

# فصل پنجم: امام سوم، سيماى حضرت سيد الشهداء حسين بن على عليه‌السلام

## بخش اول: دعا، قرآن و عبادت حضرت سيد الشهداء عليه‌السلام

### 590- ماذا وجد من فقدك؟

گويم: آن كه خدا دارد چرا بى نور است؟ تعبير امام سيد الشهداء حسين بن امام على عليه‌السلام در دعاى عرفه چه قدر شيرين و دلنشين و شيوا است كه: ماذا وجد من فقدك و ماالذى فقد من وجدك؟

آن كس كه تو را دارد جانا ز چه محروم است؟

من كه نشدم محروم تا با تو بپيوستم (682)

### 591- كى رفته اى ز دل كه تمنا كنم تو را؟!

به كلام كامل عرشى حضرت سيد الشهداء امام ابو عبدالله در دعاى شريف عرفه در بيان توحيد صمدى توجه بفرماييد كه كل الصيد فى جوف الفرا:

كيف يستدل عليك بما هو فى وجوده مفتقر اليك؟ ايكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر نك؟ متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك، و متى بعدت حتى تكون الاثار هى التى توصل اليك؟ عميت عين لا تراك عليها رقيبا، و خسرت صفقه عبدلك تجعل له من حبك نصيبا...؛

آيا غير تو را نصيبى از ظهور است كه تو از آن بى بهره باشى و آنگاه او تو را ظاهر سازد؟ كى غايب بوده اى كه محتاج به دليلى باشى تا بر تو دلالت كند، كى دور بوده اى كه آثار، ما را به وصلت برساند؟ كور است چشمى كه تو را مراقب خويش نبيند. زيانكار است بنده اى كه از عشقت بهره اى ندارد. (683)

### 592- دعاى امام حسين عليه‌السلام

در آخر دعايى از امام حسين عليه‌السلام، اين گونه آمده است: اساءلك بكل اسم سمين به نفسك، او انزلته فى شى ء من كتبك، او استاءثرت به فى علم الغيت عندك؛ (684) تو را با هر اسمى كه خود را به آن ناميده اى، يا در يكى از كتابهايت آورده اى و يا در علم غيبت نگهداشته اى، مى خوانيم. (685)

### 593- عظمت خداى تعالى

كلام مبارك مولايمان، سيدالشهداء، ابو عبدالله، حسين بن على عليه‌السلام است كه در دعاى عرفه فرمود: چگونه با آنچه كه در وجودش محتاج توست، بر (وجود) تو استدلال آوريم؟! آيا جز تو را ظهورى است كه تو را نيست، تا آن، مظهر تو باشد؟!

پس، خداى تعالى بالاتر و والاتر از آن است كه ذاتش به واسطه خلقش ‍ شناخته شود، بلكه بايد گفت كه حقيقت غير او شناخته نشود جز به او. (686)

### 594- تفسير توحيد

صمد يعنى چه؟ جناب ابن بابويه در توحيد از حضرت سيد الشهداء عليه‌السلام امام ابى عبدالله الحسين عليه‌السلام، كه: انما يعرف القرآن من خوطب به، در باب تفسير قل هو الله احد روايت كرده است كه:

الصود الذى لا جوف له؛ صمد آن كسى است كه براى او جوف نيست. اجوف نيست، جاى خالى ندارد، پر است. اگر يك خردل را، يك ذره را از حيطه وجودى او به در ببرى، او را اجوف دانسته اى نه صمد. (687)

### 595- ولايت امر بديهى است!

اسلام يعنى شيعه، شيعه يعنى اسلام، قرآن يعنى على عليه‌السلام، قرآن يعنى حسين عليه‌السلام، قرآن يعنى بقيه الله عليه‌السلام، قرآن ولايت، ولايت يعنى قرآن و قرآن ناطق و قرآن كه كتاب الله است، اينها هيچ گاه از هم جدا نمى شوند و هيچ عارفى، هيچ حكيم الهى و هيچ فرد مسلم و اهل قرآن نمى تواند به برهان دو دو تا، چهار تا از ولايت روگردان باشد، به خصوص كه علماى اماميه اثنى عشريه در كنار سفره ولايت به مقامات رسيده و صاحب تصنيفات و تاءليفاتى مى باشند، ركن اعظم آنها ولايت است و بدون ولايت محال است كه انسان به جايى برسد. (688)

### 596- بهترين عبادات

در تحف العقول از امام حسين عليه‌السلام نقل است كه فرمود: گروهى خداى را براى شكر، عبادت كنند؛ اين عبادت آزادگان است و بهترين عبادتها. (689)

## بخش دوم: شهادت

### 597- مرثيه جابر بر ابى عبدالله عليه‌السلام

عماد الدين طبرى در بشارت المصطفى روايت كرده است كه: جابر بن عبدالله انصارى در زيارت امام ابى عبدالله الحسين عليه‌السلام در روز اربعين چنين گفت:

شهادت مى دهم كه تو فرزند بهترين پيامبران و پسر سيد مؤمنان، و فرزند هم سوگند تقوى و سلاله هدايت و خامس اهل كسائى. (690)

### 598- كوفيان بى وفى

فرزدق گاهى كه حضرت امام حسين عليه‌السلام قصد عراق را داشت و فرزدق اراده حجاز را، حضرت او را ديد و از او پرسيد: ماوراءك؟

قال: على الخبير سقطت، قلوب الناس معك و سيوفهم مع بنى اميه، والامر ينزل من السماء.

فقال الحسين عليه‌السلام: صدقتنى. يعنى امام حسين عليه‌السلام از فرزدق پرسيد: چه خبر دارى (از پس تو چه خبر است؟ )

گفت: بر آگاه برخورد كرده اى، دلهاى مردم با تو است و شمشيرهاى شان با بنى اميه، و امر از آسمان فرود مى آيد.

امام عليه‌السلام فرمود: با من به راستى سخن گفتى. (691)

### 599- شعر در مدح و رثاى اهل البيت عليه‌السلام

امام صادق عليه‌السلام فرموده است:

من قال فينا بيت شعر، بنى الله له بيتا فى الجنه؛ (692) كسى يك بيت شعر درباره ما بگويد، خداوند براى او بيتى در بهشت بنا مى كند.

و نيز آن امام به حق ناطق فرموده است: من انشد فى الحسين عليه‌السلام بيتا من شعر فبكى او تباكى فله الجنه؛ (693) كسى كه در ماتم سالار شهيدان امام حسين عليه‌السلام بيتى سرود، پس گريست (اگر فعل بكى از تبكيه باشد، بدين معنى است كه ديگران را به گريستن برانگيخت) ، و يا خود را به گريه زد، مر او را بهشت است. (694)

### 600- حسن حال حر

مناسبت نقل در اين مقام كلام سيد نعمت الله جزائرى شوشترى در كتاب انوار نعمانيه است:

عده اى از موثقين حكايت كرده اند كه: شاه اسماعيل وقتى بر بغداد دست يافت به مشهد حضرت امام حسين آمد و از برخى مردم شنيد كه به حر بن يزيد رياحى طعن مى زدند، وى به نزد قبر وى آمد و دستور داد كه نبش قبر وى نمايند، او را خوابيده به همان وضعى يافتند كه شهيد شده و ديدند بر سر وى دستمال بسته شده، شاه اسماعيل - نور الله ضريحه - خواست آن دستمال را بردارد؛ زيرا در كتب سير و تواريخ نقل شده بود كه آن دستمال حسين عليه‌السلام است، كه سر حر را در آن واقعه اى كه مجروح شد بست و بر همان هياءت دفن گرديده است؛ وقتى آن دستمال را از سرش باز كردند، خون حر راه افتاد به طورى كه قبر از آن پر شد، وقتى آن دستمال را بر سر بستند، خون باز ايستاد وقتى دوباره آن را باز كردند خون راه افتاد، و هر چه خواستند به غير آن دستمال جلوى خون را بگيرند ممكن نشد. پس بر آنها حسن حال حر روشن شد، شاه فرمان داد كه بر قبر وى ساختمانى بسازند، و خادمى براى قبر وى برگمارند تا در آن خدمت كند. (695)

### 601- مرض خوره اندرونى در يزيد

آورده اند به نقل صحيح كه يزد را در آخر عمر مرضى پيش آمد كه آنرا خواره اندرونى گويند، كه روزى هزار بار آرزوى مرگ در دلش مى گذشت امام از كمان قهر قضا و قدر تير مرگش ميسر نمى گشت. ع: به مرگ خويش راضى گشتم و آن هم نمى بينم مى گفت.

روزى يكى از حكما يزيد را گفت كه هيچ مى دانى كه تو را مرض چيست و نيش و ريش درون را باعث كيست؟ يزيد گفت: از كثرت نيش و در خبر دارم، امام از حقيقت آن حال غافل و ناهوشيارم. فى الحال حكيم مقدار نخود موم انگبين را به رشته باريك بسته بدو داد، گفت: سر ريسمان را گرفته اين موم را فرو بر تا بر تا بر تو راز درونت از بيرون آشكار گردد و يزيد به قول حكيم موم را فرو برد و سر رشته را به دست نگاه داشت، بعد از زمانى سر رشته را كشيده موم را بيرون آوردند دو عقرب سياه بر آن موم چسبيده بود از خلق او بيرون آمد. حكيم گفت: يا ابا الحكم دانستى كه ريش درونت به كدام نيش آراسته است و حجره تاريك ضميرات به زخم كدام جانور پيراسته؟ گفت: آرى والله كه بدين ريش و بدين نيش گرفتارم. مدت مديد فريادها مى كرد تا بمرد. ع: اين است سزاى آن كه آتش عمل است. و هرگاه خواهند عقرب را از سوراخش بيرون آرند به همين دستور عمل بايد نمود كه در محبت موم آن شوم بى اختيار است، و به دام چشم هايشان شهد مايل و گرفتار در صحراى دستپول و ششدر كودكان عرب جهت بازى طرب على الدوام با عقرب اين عمل مى نمايند كه بسيار مشاهده رفته. (696)

# فصل ششم: امام چهارم، سيماى حضرت امام على بن الحسين عليه‌السلام زين العابدين

## بخش اول: فضايل حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام

### 602- زنده كننده نسل حسينى عليه‌السلام

ابوالحسن، على بن الحسين بن على بن الى طالب عليه‌السلام، مشهور به زين العابدين است و او را على اصغر خوانند و حسين را جز از طريق او، نسلى نيست. او يكى از امامان دوازده گانه و از سادات تابعين است.

زهرى گفته است: هيچ قريشى نسبى را برتر از او نيافتم و زين العابدين عليه‌السلام را ابن الخير تين مى گفته اند؛ زيرا رسول خداوند فرموده: لله تعالى من عباده خيرتان فخيرته من العرب قريش و من العجم فارس ‍. (697)

### 603- گذشتن از ثواب دنيوى

در بحار، به نقل از اختصاص آمده كه: فرزدق حكايت كرده است:

سالى همراه عبدالملك در حج بودم. او به على بن الحسين بن على بن ابى طالب عليه‌السلام نظرى افكند و براى تحقير او گفت: او كيست؟

پس من نيز بالبداهه، قصيده را سرودم كه: او پسر بهترين بندگان خداست و او تقى و طاهر العلم است تا آنكه آنرا به اتمام رسانيدم.

عبدالملك، سالى هزار دنيا به او صله مى كرد كه پس از ماجراى قصيده، آنرا قطع كرد. فرزدق شكايت به على بن الحسين عليه‌السلام برد و از ايشان درخواست نمود تا در اين باره با عبدالملك گفت و گو كند. امام فرمود: من، همان اندازه كه او تو را مى بخشيد، تو را مى بخشم؛ پس مرا از سخن گفتن با او باز دار.

فرزدق عرض كرد: اى فرزند رسول خدا! به خداوند قسم، كه ثواب خداى عز و جل در آجل، نزد من بهتر است از ثواب دنيا در عاجل.

اين ماجرا به گوش معاويه بن عبدالله بن جعفر طيار رسيد و او از سخاوتمندان و ادبا و ظرفاى بنى هاشم محسوب بود، معاويه به فرزدق گفت: اى ابافراس! به گمانت چه قدر از عمرت باقى است؟

فرزدق جواب داد: بيست سال.

معاويه گفت: اين بيست هزار دينار، كه از مال خودم مى باشد به تو مى دهم، پس ابو محمد - اعزه الله - را معاف كن!

فرزدق پاسخ داد: من ابو محمد را ملاقات كرده ام و او از دارايى خويش، به من بذل فرمود؛ ولى به عرض ايشان رساندم كه براى اجر اخروى عمل خود، از ثواب دنيوى اش گذشتم. (698)

### 604- باغ فردوس به پاداش عمل مى بخشند

چشمان هشام لوچ بوده است و ابن خلكان در وفيات الاعيان، در شرح حال فرزدق مى گويد:

عمل بس نيكويى بدو نسبت داده اند كه اميد است رفتن او به بهشت را ضامن باشد، و عمل مذكور آن است كه چون هشان بن عبدالملك در عهد پدرش به قصد حج به مكه آمد، دور كعبه طواف نمود و سعى كرد تا خود را به حجرالاسود برساند؛ ولى به دليل ازدحام مردم، موفق نشد. از اين رو، برايش منبرى گذاشتند و او بر آن نشست و به مردم مى نگريست.

در ضمن، گروهى از اشراف شام نيز در اين سفر همراهى اش مى كردند. در اين حال، زين العابدين، على بن الحسين بن على بن ابى طالب عليه‌السلام، كه زيباترين و خوشبوترين مردم بود، پيش آمد و شروع به طواف نمود. چون طوافش به حجرالاسود ختم يافت، مردم راه را برايش باز كردند تا به آن برسد.

در اين هنگام، مردى شامى گفت: اين كيست كه هيبتش چنين مردم را متاءثر كرده است؟

هشام از ترس اين كه همراهانش به او تمايلى پيدا كنند و علاقه مند شوند، گفت: او را نمى شناسم.

ولى فرزدق كه در آن جا حاضر بود گفت: من او را مى شناسم.

مرد شامى پرسيد: اى ابافراس! او كيست؟

فرزدق نيز در جواب او، قصيده اى را سرود. (699)

### 605- چونان ماه شب بدر

مبرد در كتاب الكامل نقل كند كه: مردى قريشى - كه مامش را نميدانم - گفت: روزى در كنار سعيد بن مسيب نشسته بودم كه مرا گفت: دائيان تو كيانند؟

گفتن: مادرم كنيز بوده است.

با اين حرف، گويى از چشمانش بيافتادم. اندكى بعد، سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب آمد و چون از پيش او رفت گفتم: اى عمو! اين كه بود؟

سعيد بن مسيب گفت: سبحان الله العظيم! آيا او را كه از قوم توست! نمى شناسى؟ او، سالم بن عبدالله بن عمر است.

پرسيدم: مادرش كيست؟

گفت: مادرش كنيز است.

اندكى گذشت و على بن حسين بن على بن ابى طالب عليه‌السلام آمد و بر او سلام كرده، نشست و سپس برفت. از سعيد بن مسيب پرسيدم: اى عمو! او كيست؟

سعيد گفت: او كسى است كه روا نباشد مسلمانى او را نشناسد! او على بن حسين بن على بن ابى طالب عليه‌السلام است.

پرسيدم: مادرش كيست؟

پاسخ داد: مادرش كنيز است.

در اين هنگام گفتن: اى عمو! به نظر رسيد كه چون گفتن، مادرم كنيز است، از ارزش من نزد تو كاسته شد؛ ولى من نيز چون اينانم و از اين، باكى ندارم. (مرد قريشى ادامه مى دهد:) پس از آن، نزد او بزرگى و جلالتى يافتم. (700)

### 606- احترام به مادر

امام زين العابدين عليه‌السلام، نسبت به مادرش بسيار نيكوكار بود؛ به طورى كه به او گفتند: تو نسبت به مادر، از همه كس نيكوكارترى، ولى نمى بينيم كه با او در يك ظرف غذا بخورى!

امام در جواب فرمود: چون ترسم كه دستم را به سوى چيزى برم كه مادرم قصد خوردن آن را داشته و او را ناراحت كنم. (701)

## بخش دوم: عبادت حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام

### 607- مايه آرامش دل

امام سجاد عليه‌السلام در مناجاه الذاكرين گويد:

و آنسنى بالذكر الخفى... فلا نطمئن القلوب الابذكرك... استغفرك من كل بغير ذكرك، و من كل لذه راحه بغير انسك، و من كل سرور بغير قربك؛ (702)

... به وسيله ذكر خفى (در نهان به ياد تو بودن) وحشت را از دلم بزدا.... پس ‍ دلها آرام نگيرند مگر به ياد تو... و از هر لذتى كه بدون ياد تو حاصل شود و هر آسايشى كه بدون انس با تو دست دهد و هر نشاطى كه بدون نزديكى با تو تأمین گردد آمرزش مى طلبم. (703)

### 608- قدر درجات بهشت

زهرى روايت كرده است كه: قال سمعت على بن الحسين عليه‌السلام يقول: آيات القرآن خزائن، فكلما فتحن خزانه ينبغى لك ان تنظر ما فيها.

و درجات قرآن همه حكمت بلكه حكيم است يس والقرآن حكيم و حكمت بهشت است كما فى المجلس الواحد و الستين من امالى الصدوق قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله لعلى بن ابى طالب: يا على! انا مدينه الحكمه و هى الجنه وانت يا على، بابها.

پس به آن اندازه كه از اين درجات ارتقاء يافته اى به همان اندازه قرآنى و به همان اندازه خزائن الهى هستى و به همان اندازه بهشتى، يؤ تى الحكمه من يشاء و من يؤ ت الحكمه فقد اوتى خيرا كثيرا و ما يذكر الا اولوا الالباب. (704) امام فرمود: درجات بهشت بر عدد آيات قرآن، و بر قدر آيات قرآن است. و فرمود: هر مقامى او مقامات قرآن را قرائت كرده است، توقف مكن و بالا برو كه آن را مقامات ديگر است و خبرهايى است. (705)

### 609- گنجينه هاى قرآنى

زهرى گويد: از على بن الحسين عليه‌السلام شنيدم كه فرمود: آيات قرآن، گنجينه هستند و سزاوار است هر گنجينه اى كه گشوده مى شود، در آن بنگرى. (706)

### 610- خبر از آخرالزمان

عاصم بن حميد، على بن الحسين امام زين العابدين عليه‌السلام را از توحيد پرسيد؛ حضرت فرمود: چون خداوند عز و جل مى دانست در آخرالزمان مردمانى دقيق و عميق خواهند بود از اين رو، سوره قل هو الله احد و آياتى از سوره حديد را تا آيه و هو عليم بذات الصدور، نازل فرمود - تا بدينجا كه مى فرمايد: - و هر كس بيشتر از اين رود، هلاك شود. (707)

### 611- مناجات محبين

مناجات محبين امام زين العابدين و سيد الساجدين - صلوات الله عليه - را فراموش مكن: بسم الله الرحمن الرحيم، الهى! من ذا الذى ذاق حلاوق محبتك فرام منك بدلا... (708)

### 612- ستايش ابن عربى

محيى الدين، در مناقب مى گويد: صلوات خداوند و ملايك و حمله عرش ‍ و جميع خلقش در زمين و آسمان، بر آدم اهل بيت؛ كسى كه از كيت و ماكيت، منزه و روح جسد امامت است. آن كه شمس شهامت و مضمون كتاب ابداع است و حل معماى سر الله در وجود.

او انسان عين شهود، خازن كنوز غيب، مطلع نور ايمان، كاشف مستور عرفان، حجت قاطع و در لامع، ثمره مقدس شجره طوبى، ازل الغيب و ابد الشهاده، سر كل در سر عبادت، وتدالاوتاد، امام العالمين و مجمع البحرين، زين العابدين، على بن الحسين عليه‌السلام، است (709)

### 613- اوصاف حضرت سيد الساجدين عليه‌السلام

كلام محمد طلحه شافعى: او، زين العابدين است و قدوه الزاهدين و سيد المتقين و امام المؤمنين.

صفاتش گواهى ديد كه از سلاله رسول خداست، و سمتش گواه است بر مقام والاى قربت او نزد خدا. پينه هايش كثرت نماز و تهجد او را رساند، و اعراض و روس گردانى اش از دنياات نشان از زهد اوست. انوار تاءييد و هدايت خدايش بر او تابيده و بدانها هدايت يافته است، و اوراد عبادت بر او القا شده و با آنها ماءنوس گشته است و او لباس زيباى شان را در بر كرده است.

همواره براى او شب، مركبى است كه طريق آخرت را با آن طى كند و و او را كراماتت و خوارق عاداتى است كه هيچ چشم بينايى چون آن را نديده است، و آنها در آثار و اخبار متواتر، مربى و ثابتند، و اين گواهى است كه او را از ملوك آخرت است (710)

### 614- دعاى براى ارتش

جامعه ما به علوم گوناگون نياز دارند و آنچه را كه عقل و شرع امضاء فرموده اند همه محترمند و بعد از علم دين كه علم انسان ساز است، اجتماع به طبيب، بازرگان معتبر و متدين و حافظان اجتماع نيازمند است.

حافظان اجتماع كه همان ارتش باشند، نگاهدارنده اجتماع و سنگر مردمند و حافظ حد و مرز اجتماع هستند. امام سجاد عليه‌السلام در يكى از دعاهاى خود، ارتش اسلام را دعا مى كند كه اينها حافظ مرز و بوم كشور هستند. (711)

### 615- سيره بزرگان

روزى مرحوم علامه طباطبايى را در خيابان زيارت كردم و در معيت ايشان، تا درب منزلشان رفتم. به درب منزل كه رسيديم ايشان تعارف كردند. عرض ‍ كردم: مرخص مى شوم. ايشان، در پله بالا ايستاده بودند و من پايين بودم، رو به من كردند و گفتند: حكماى الهى اين همه فحشها را شنيدند، سنگ حوادث را خوردند، قلمها به دشنام و بدگويى آنها پرداختند، اين ههه فقر و فلاكت و بيچارگى را از تبليغات سوء كشيدند. گاهى به كهك به سر مى بردند و گاهى... با اين همه حقايق را در كتاب هايشان نوشتند گفتند: آقايانى كه به ما بد گفتيد و فحش داديد و زندگى را در كام ما تلخ كرديد و مردم را عليه ما شورانيديد، حرف اين است و حق اين است كه نوشته ايم و براى شما گذاشته ايم، حال هر چه مى خواهيد بگوييد.

آنها حرف حقشان را نوشتند و براى نفوس مستعد به يادگار گذاشتند، تمام تلاش اين است كه منطق وحى را بفهميم. خداوند ملاصدرا را رحمت كند! مفسر است، محدث است، فقيه است، مرد سير و سلوكى است كه هفت مرتبه پياده به زيارت بيت الله الحرام، مشرف مى شود و بار هفتم در بصره نداى حق را لبيك گفته است. ايشان در شرح اصول كافى حديث امام سجاد عليه‌السلام را نقل مى كند كه: چون خداوند سبحان، مى دانست در آخر الزمان مردمى عميقى پيدا مى شوند - در توحيد و در اصول عقايد - اوايل سوره اخلاص را فرستاد.

مرحوم آخوند مى گويد: به اين حديث كه رسيدم گريه ام گرفت. اين گريه شوق است و گريه عشق، چون خودش مى بيند كه اين حديث، براى امثال اوست. (712)

### 616- قرآن، خزينه الهى است!

حضرت سيد الساجدين امام زين العابدين عليه‌السلام مى فرمايد: آيات القرآن خزائن و كلما فتحت خزانه ينبغى لك ان تنظر ما فيها (713) هر آيه اى خزانه است، هر خزانه را كه گشودى و باز كردى و وارد شدى زود بيرون نرو. در اين خزانه خبرهاست. ما حق نداريم بگوييم جواهر و طلاست. (714)

### 617- عجب از اين آدم!

حق سبحانه در سوره واقعه قرآن كريم فرموده است: ولقد علمتم النشاه الاولى فلولا تذكرون.

و در كافى از امام سجاد عليه‌السلام روايت است كه: العجب كل العجب، لمن انكر النشاه الاخرى و هو يرى النشاه الاولى. (715)

### 618- دعاى دفع دشمن

از حضرت سيد الساجدين مروى است كه بعد از نماز صبح، بالفاصله بخواند به جهت دفع دشمن مقهور مى شود:

اللهم انى و اعدائى اقوياء و انت الاقوى و قنى شرهم و اكفنى امرهم واعنى عليهم بحولك و قولك ياقوى. (716)

### 619- دعاى وداع امام سجاد عليه‌السلام

دهاى چهل و پنجم صحيفه سجاديه در وداع شهر رمضان است، در اين دعا، امام عليه‌السلام خطاب به ماه رمضان مى نمايد و چندين بار وى را سلام مى كند و او را وداع مى نمايد و مى فرمايد: السلام عليك يا شهر الله الاكبر و يا عيد اوليائه. السلام عليك يا اكبر مصحوب من الاوقات. (717)

### 620- آداب حج همراه يقين

شبلى به حج رفته بود، و پس از انجام اعمال حج به حضور امام سيد الساجدين عليه‌السلام مشرف شد، امام عليه‌السلام از وى پرسيد: اى شبلى! حج گزاردى؟

شبلى: آرى! با ابن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله!

امام عليه‌السلام: زمانى كه به ميقات فرود آمدى، آيا نيت كرده اى كه جامع معصيت را از خود به در آورى و جامع طاعت بپوشى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: زمانى كه از جامع خود برهنه شدى، آيا نيت كردى كه از ريا و نفاق برهنه شوى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: زمانى كه غسل كردى، آيا نيت كردى كه خويشتن را از بديها و گناه ها شست و شو دهى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: آيا خويشتن را پاكيزه كردى و احرام بستى و عقد وقت حج بستى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: زمانى كه خود را پاكيزه كردى و عقد بستى، آيا نيت كردى كه آنچه را خداوند متعال حرام كرده است، بر خويشتن حرام كنى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: خويشتن را پاكيزه نكردى و احرام نبستى و عقد حج نبستى.

امام عليه‌السلام: آيا داخل ميقات شدى و تلبيه گفتى؟

شبلى: آرى.

امام عليه‌السلام: آنگاه كه داخل ميقات شدى، آيا نيت كردى كه به نيت زيارت داخل شوى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: آنگاه كه دو ركعت نماز گزاردى، نيت كردى كه به خداوند متعال به بهترين اعمال و بزرگترين حسنات عباد، كه نماز است تقرب جويى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: آنگاه كه تلبيه گفتى، آيا نيت كردى كه براى خداوند به هر طاعتى گويا شوى و از معصيت او، خود را باز دارى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: در ميقات داخل نشدى و نماز نخواندى و تلبيه نگفتى (تلبيه يعنى لبيك گفتن) .

سپس امام عليه‌السلام فرمود: آيا در حرم داخل شدى و كعبه را ديدى و نماز خواندى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: آنگاه كه داخل حرم شدى، آيا نيت كردى كه بر خود هرگونه عيب اهل ملت اسلام را حرام كنى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: آنگاه كه به مكه رسيدى و كعبه را ديدى و دانستى كه آن خانه خداست، آيا قصد خداوند سبحان كردى و از غير او بريدى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: پس نه داخل مكه شدى و نه داخل حرم.

سپس امام عليه‌السلام فرمود: آيا طواف بيت را به جاى آوردى و اركان را مس كردى و عمل سعى را انجام دادى؟

شبلى: آرى!

امام عليه‌السلام: آنگاه كه سعى كردى، آيا نيت كردى كه از همه گريختى و به سوى خداوند فرار كنى، و صدق اين نيت را علام الغيوب شناخت؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: نه طواف بيت كردى و نه سعى به جا آوردى.

سپس امام عليه‌السلام فرمود: آيا در مقام ابراهيم عليه‌السلام وقوف كردى و در آن مقام دو ركعت نماز گزاردى؟

شبلى: آرى!

امام عليه‌السلام در اين هنگام صيحه اى برآورد كه نزديك بود از دنيا مفارقت كند، سپس فرمود: آه! آه! كسى كه به مقام قرب رسيده و با خدا مصافحه كرده كجاست؟ حق تعالى با آن عظمت و جلال، مسكينى را به اين مقام برساند، آيا جايز است بر او كه حرمت چنين پروردگار مهربان را ضايع كند؟ هرگز چنين نيست كه كسى با خدا مصافحه كند بعد از آن مخالفت او را جايز داند. پس از آن فرمود: آنگاه كه در مقام ابراهيم عليه‌السلام ايستادى، آيا نيت كردى كه بر انجام هر طاعتى بايستى، و پشت به هر معصيت بكنى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: آنگاه كه در مقام فراهيم دو ركعت نماز گزاردى، آيا نيت كردى كه چون نماز ابراهيم عليه‌السلام نماز گزارى؟ و به نمازت، بينى شيطان را به خاك ماليدى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: در مقام نايستادى و در آن نماز نخواندى.

پس از آن فرمود: آيا بالاى چاه زمزم بر آمدى؟

شبلى: آرى!

امام عليه‌السلام: آنگاه كه بر بالاى چاه زمزم بر آمدى، آيا نيت كردى كه بر طاعت برآمدى و چشمت را از معصيت پوشاندى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: پس بر چاه زمزم بر نيامدى و از آن ننوشيدى.

پس از آن فرمود: آيا سعى ميان صفا و مروه را به جاى آوردى و در ميان آن دو مشى و تردد داشتى؟

شبلى: آرى!

امام عليه‌السلام: از سعى ميان صفا و مروه، آيا نيت كردى كه در ميان خوف و رجايى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: پس نه سهى كردى و نه مشى و ترد بين صفا و مروه.

پس از آن فرمود: آيا از مكه خارج شدى و به منى رفتى؟

شبلى: آرى!

امام عليه‌السلام: به منى رفتى، آيا نيت كردى كه مردم را از زبان و دل و دست خود ايمن گردانى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: پس به منى نرفتى.

بعد از آن امام عليه‌السلام فرمود: (آيا در موقف عرفه وقوف كردى؟ و بر جبل الرحمه برآمدى؟ و شناختى خداوند متعال را در جبل الرحمه و جمرات خواندى؟

شبلى: آرى!

امام عليه‌السلام: در موقف عرفه، آيا معرفت حق سبحانه و تعالى و اطلاع او را بر سرائر و قلب خود شناختى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: بر جبل الرحمه كه بالا رفتى اى، آيا نيت كردى كه خداوند هر مؤ من و مؤمنه را رحمت كند؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: آنگاه به مزدلفه (مشعر) رفتى؟ و از آن جا سنگريزه ها از زمين بركندى؟ و به مشعر الحرام مرور كردى؟

شبلى: آرى!

امام عليه‌السلام: آنگاه كه در مزدلفه مشى مى كردى و از آن سنگريزه ها بر مى كندى، آيا نيت كردى كه هر معصيت و جهل را از خود بركنى و هر علم و عمل را در خود نشانى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: به مشعر الحرام مرور كردى، آيا نيت كردى كه شعائر اهل تقوى و اهل خوف را شعار قلب خود قرار دهى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: در مزدلفه مشى نكردى و از آن سنگريزه ها بر نداشتى و به مشعرالحرام مرور نكردى.

پس از آن امام عليه‌السلام فرمود: در منى نماز گزاردى؟ و رمى جمره كردى؟ و حلق راءس (سر تراشيدت) را انجام دادى؟ و فديه (قربانى) خود را ذبح كردى؟ و در مسجد خيف نماز خواندى؟ و به مكه باز گشتى؟ و طواف افاضه به جاى آوردى؟

شبلى: آرى!

امام عليه‌السلام: آنگاه كه به منى رسيد و رمى جمره ها كردى، آيا نيت كردى كه به مطلب خود رسيدى و هرگونه حاجت تو بر آورده شده است؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: آنگاه كه سر تراشيدى، آيا نيت كردى كه از پليدى ها پاك شدى و از هر گناه و بد عاقبتى كه بنى آدم را است به در آمدى، مثل آن روزى شدى كه از مادر متولد شد؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: آنگاه كه در مسجد خيف نماز خواندى، آيا نيت كردى كه نترسى، مگر از خداوند و اميدوار نباشى مگر به رحمت او؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: آنگاه كه قربانى خود را ذبح كردى، آيا نيت كردى كه طمع را سر بريدى و به ابراهيم عليه‌السلام به ذبح فرزندش اقتدا كردى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: آنگاه كه به مكه بازگشت كردى و طواف افاضه به جاى آوردى، آيا نيت كردى كه افاضه (كوچ كردن) به رحمت خدا كردى و به طاعت او بازگشت كردى و به سوى او تقرب جستى؟

شبلى: نه.

امام عليه‌السلام: به منى نرسيدى و رمى جمره نكردى، و حلق راءس انجام ندادى، و قربانى ات را ذبح نكردى، و در مسجد خيف نماز نگزاردى و طواف افاضه به جاى نياوردى و به سوى خداوند تقرب نجستى، چه است كه تو حج نكردى.

س شيلى از تفريط حجش به ندبه و زارى افتاد و پيوسته آداب حج مى آموخت تا سال ديگر از روى معرفت و يقين حج بگزارد. (718)

### 621- معارف نهفته براى اهل آخرالزمان

از حضرت امام سجاد عليه‌السلام روايت شده است كه: چون خداوند مى دانست در آخرالزمان اقوامى مدقق خواهند آمد، سوره قل هو الله... و اوائل سوره حديد را نازل فرمود: ان الله عز و جل علم انه يكون فى آخر الزمان اقوام متعمقون، فانزل الله تعالى قل هو الله احد والايات من سوره الحديد الى قوله و هو عليم بذات الصدور، فمن رام وزاء ذلك فقد هلك. (719)

مرحوم آخوند ملا صدرالمتالهين مى فرمايد: وقتى من به اين حديث رسيدم، گريه كردم، اين گريه شوق است؛ چون مى بيند كه اين قبيل احاديث، ناظر به امثال اوست كه اقوام متعمقون اند، گريه شوق مى كند و دست ابتهال و تضرع به سوى حقيقت نظام هستى دراز مى كند و توفيق فهم مطالب آيات و روايات را كه اسرار اهل ولايت اند، مساءلت و مطالبت مى نمايد.

و جناب فيض كه از اعاظم تلامذه آن حضرت است مى گويد: ما را احتياج به معجزات فعلى اهل بيت عصمت و طهارت نيست، بلكه همين معارف مروى از آن بزرگان، در اثبات امامت يك يك آنان كافى است! (720)

## بخش سوم: بزرگداشت و تجليل از صحيفه سجاديه

### 622- پيمودن راه خطا

اين شهر آشوب، در متاقب آل ابى طالب عليه‌السلام حكايت مى كند: نزد كسى از بلغاى بصره، سخن از صحيفه كامله (امام سجاد) به ميان آمد. آن شخص گفت: من نيز بر نوشتن مثل آن قادرم!

پس قلم به دست گرفت و سرش را براى نوشتن پايين انداخت تو سرش را بلند نكرد تا مرد. به جان خودم قسم! كه چنين كسى راه به بيراهه برده و طريق سخط را پيموده است. (721)

### 623- كلامى دون كلام خالق، فراتر از كلام مخلوق

يكى از علماى معاصر، در مقدمه اش بر صحيفه سجاديه مى گويد: در سال 1353 هجرى، نسخه اى از صحيفه شريف براى علامه معاصر، شيخ جوهرى طنطاوى، صاحب تفسير معروف و مفتى اسكندريه ارسال نمودم.

ايشان از قاهره برايم نامه اى نوشت و با تشكر از ارسال چنين هديه گرانبهايى، مرا از رسيدن آن، مطلع گردانيد و در نامه اش به مدح و ستايش ‍ آن كتاب پرداخته بود. و در قسمتى از نامه نوشته بود:

بدبختانه من تا به امروز، بر چنين اثر با ارزش و گرانمايه و جاودانى كه از مواريث نبوت و اله بيت است، دست نيافته بودم.

من هر چه در آن، نظر افكندم، بيشتر دريافتم كه آن، كلامى است فوق كلام مخلوق و دون كلام خالق...

ايشان سپس شارحان صحيفه شريف را كه مى دانستم، برايش نوشتم و كتاب رياض السالكين، تاءليف سيد على خان را براى او ارسال داشتم. او جوابى بر اين نامه نوشت و در آن نوشته بود كه تصميم دارد بر اين صحيفه عزيز شرحى بنگارد. (722)

### 624- عديل نهج البلاغه

يكى از ذخاير علمى و گنجينه هاى حقايق الهى و معارف اسلامى، صحيفه كامله سيدالساجدين امام على بن الحسين عليه‌السلام است كه تالى بلكه عديل نهج البلاغه است، و آن را زبور آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله و انجيل اهل بيت لقب داده اند.. بر اين صحيفه مكرمه به عربى و فارسى چندين شرح و تعليقه و ترجمه از دانشمندانى بزرگ نوشته اند، از آن جمله شرحى به عربى به نام رياض السالكين در پنجاه و چهار روضه به عدد ادعيه صحيفه به قلم تواناى عالم جليل صدر الدين على بن احمد بن محمد معصوم حسينى متوفى 1120 هجرى قمرى معروف به سيد عليخان شارح صحيفه است.

اين شرح، بزرگ ترين و بهترين شرحى است از هر حيث كه تاكنون بر صحيفه كامله نوشته شده است. دو تن از اساتيد ما: يكى علامه حاج ميرزا ابوالحسن شعرانى، و ديگر عارف متاءله حاج ميرزا مهدى الهى - قدس ‍ سرهما - صحيفه را به فارسى ترجمه كرده اند.

علاوه اينكه جناب شعرانى را بر آن، تعليقات ارزشمند است. شارح مذكور را، در چندين جاى شرح نامبرده، در تجرد نفس ناطقه و بقاى آن پس از انصراف آن از بدن مطالبى به غايت مفيد است. از آن جمله، در آخر روضه چهارم، در آخر دعاى چهارم صحيفه، كه امام عليه‌السلام در درود بر پيروان رسولان و تصديق كنندگان آنان انشاء فرموده است، آنجا كه فرمايد: و تهون عليهم كل كرب يحل بهم يوم خروج الانفس من ابدانها؛ يعنى خدايا! با آنان درود فرست، درودى كه هر اندوهى را كه بر ايشان در روز به در شدن جانها از تنهايشان وارد مى آيد آسان كنى. (723)

### 625- اوج مقام حضور

شخص هميشه در حضور است و پاسبان حرم دل است كه امام صادق عليه‌السلام فرمود: القلب حرم الله فلا تسكن حرم الله غير الله (724) و محاسب اعمال خود و مواظب زبان و قلم خود است، حتى نياتش را متوجه است. نيت بد هر چند به مرحله عمل نرسد و از جمبه فقهى كيفر نداشته باشد و تعزير و حد بر آن مترتب نشود، در روح و جان او اثر مى گذارد، نيت بد انسان را تيره مى كند.

حضرت امام سجاد عليه‌السلام در صحيفه بيانى دارد قريب به اين مضمون كه: بارالها! كسى كه نيت گناه تو مى كند، استحقاق كيفر تمام گناهكاران را دارد. جز اين كه بزرگوارى تو عقابش نمى كند و عذابش نمى دهد.

اين مقام حضور تام يك انسان كامل است، از اين گونه لطايف عرفانى و نكات ذوق در كلمات ائمه اطهارمان عليه‌السلام بسيار است. (725)

### 626- انسان قرآنى

به خاطر دارم كه 31 سال پيش كه از تهران براى ادامه تحصيل به حوزه علميه قم آمدم و به سفارش مرحوم استاد آقا شيخ محمد تقى آملى و مرحوم استاد آقاى شعرانى (كه نسبت به حضرت طباطبايى ايمان داشتند و آقاى آملى مى فرمود: زمانى كه ما در نجف خدمت آقاى قاضى بوديم، آقاى طباطبايى در سير و سلوك از همه ما جلوتر بود و در همان وقت ايشان مكاشفاتى داشتند) خدمت آقاى طباطبايى رسيدم و عرض كردم كه طلبه اى هستم كه سيزده، چهارده سال در تهران محضر اين اساتيد را درك كرده ام و هم اكنون هم خدمت شما رسيده ام كه استفاده كنم. چيزى نفرمودند. پس از چند روز مجددا خدمتشان رسيده ام كه استفاده كنم. چيزى نفرمودند. پس از چند روز مجددا خدمتشان رسيدم و پس از عذر خواهى سرم را روى زانويشان گذاشتم و گريستم، فرمودند: چرا گريه مى كنى؟

عرض كردم: آقا! چرا شما دست رد به سينه من مى زنيد؟

بالاخره پس از رفت و آمد زياد با ايشان انس گرفتم اولين سخنى كه به من فرمودند اين بود كه: آقا! به خدا يك راه بيشتر وجود ندارد: ان هذا القرآن يهدى للتى هى اقوم (726) اى بالطريقه التى، اين قرآن برنامه زندگى انسان است.

خداوند سبحان انسان را كه مهمترين صنع و مصداق اتم فتبارك الله احسن الخالقين (727) است، آفريد و قرآن را به عنوان دستورالعمل هدايت او فرستاد. قرآن به سر گرفتن خوب است، اما عمده آن است كه انسان قرآن را به دل كند. انسان قرآنى آن است كه لا يسمه الا المطهرون (728) يعنى تمام شئون زندگيش پاك است.

امام من و شما، حضرت زين العابدين عليه‌السلام در صحيفه سجاديه فرمود: بارالها! كسى كه نيت گناه مى كند، استحقاق كيفر همه گنهكاران را دارد.

انسان چه حقى دارد كه در پيشگاه تو، نيت گناه كند. (729)

### 627- معناى فانا بك ولك

در مناجات هفتن از مناجاتهاى خمس عشر امام سجاد عليه‌السلام تعبير فانا بك و لك آمده است، در مورد اين تعبير و مفهوم آن، استدعا مى شود مقدارى توضيح دهيد؟

استاد: فرض كنيد شما سرمايه و زمين در اختيار من مى گذاريد تا با آن زندگى و معيشتم را تأمین كنم، در اينجا همه اسباب حيات من بسته به شماست، كار من به سرمايه شماست، پس من كار مى كنم، اما به سرمايه شما، فانا بك چنين معنايى را افاده مى كند، حضرت در مقام ابتهال مى فرمايند، كار من به كمك و استعانت توست و نيز لك يعنى براى توست، همان كه قرآن هم مى فرمايد: ان صلاتى و نسكى و محياى و مماتى لله رب العالمين. (730)

### 628- اوج شگرفى در دعاها

عرض كنم خدمت شما، نهج البلاغه، صحيفه سجاديه، صحيفه علويه، كافى، بحار و ديگر جوامع روايى ما، همه از قرآن سرچشمه گرفته اند.. قرآن اصل است، و وسايط فيض الهى بعد از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله از قرآن منشعب مى شود و جوامع روايى ما، يعنى نهج البلاغه و كتابهايى از زبان وسايط الهيه از معصومين است، اينها همه مرتبه نازله قرآنند. قرآن نيستند، بنده تشبيه كرده ام، گفته ام مثل قرآن با روايات، مثل جان است با بدن همان طور كه بدن پربو روح است؛ نطق و چشم و گوش بدن زنده، به جان است، و مرتبه نازله آن است، و اعضا و جوارح قوا، همه مظاهر حياب نفس ناطقه و علم و شعور و ادراكات او هستند؛ روايات نيز آن طور هستند، همه از قرآن منشعب شده اند.

تمام روايات نهج البلاغه، تمام خطب توحيدى و غير توحيدى و هر چه ائمه عليه‌السلام فرموده اند، برگشت مى كند به قرآن. و هر چه انسان الهى مى گويد برگشت مى كند به قرآن.

تفاوتى هم در روايات هست، در جوامع روايى هست، و آن اين است كه همانطور كه در عرايضمان، در نوشته هايمان داريم - بين روايات و آثارى كه از ائمه در مناجات و ادعيه به ما رسيده است تفاوت خيلى است. به زبان ديگر، آن مطالب و نكات و دقايقى كه در اسرار و لطايف عرفانى و انسانى، آدمى از كتاب دعاها و از مناجات به دست مى آورد، از روايات به دست نمى آورد. جهتش اين است كه در روايات مخاطب بودند و معصومين عليه‌السلام به فرا خور فهم مردم خرف زدند. اما در مناجات و ادعيه مخاطب خداست و آنچه در نهانخانه عشق داشتند همه را بيرون ريختند. خيلى نكات علمى عجيبى در ادعيه و اوراد و كتاب دعاها وجود دارد. اينها همه همانطور كه عرض كردم از قرآن كريم است. (731)

# فصل هفتم: امام پنجم، سيماى امام محمد بن على عليه‌السلام باقر العلوم النبيين

## بخش اول: فضايل امام محمد، باقر العلوم النبيين عليه‌السلام

### 629- شكافنده علوم

ابو جعفر، محمد بن زين العابدين عليه‌السلام، ملقب به باقر، ابن خلكان در تاريخش درباره آن حضرت مى گويد:

و باقر، عالم و آقاى بس بزرگى بود. به او باقر مى گفتند؛ زيرا او علم را مى شكافت و حقيقتش را آشكار ساخته، آنرا توسعه مى داد. تبقر به معناى توسع است و قرظى شاعر در مدح آن امام همام عليه‌السلام سروده است:

يا باقر العلم لاهل التقى

و خير من لبى على الاجبل (732)

### 630- وصى اوصيا و وارث علم انبياء عليه‌السلام

مفيد - ره - در ارشاد مى گويد: از هيچ كدام از فرزندان حسن و حسين عليه‌السلام، چنين علم دين و آثار و سنت و علم قرآن و سيره و فنون آداب كه از ابو جعفر عليه‌السلام ظاهر گشت، به ظهور نرسيد.

اذا طلب الناس علم القرآن

كانت قريش عليه عيالا

و ان قيل اين ابن بنت النبى

نلت بذاك فروعا طوالا

نجوم تهلل للمدلجين

جبال تورث علما جبالا

و نيز عبدالله عطاى مكى نقل كرده است كه او گفت:

كسى نديدم كه علما نزد او چنان كه نزد ابو جعفر بن على بن الحسين عليه‌السلام كوچكند، اظهار عجز و كوچكى نمايند.

حكم بن عتيبه را ديدم كه با آن عظمت و عزتى كه در مردم دارد، مانند طفلى كه جلوى معلمش زانو مى زند، در پيش او نشسته است و جابر بن يزيد جعفر چون از محمد بن على عليه‌السلام قولى را نقل مى كرد، مى گفت: وصى اوصيا و وارث علوم انبياء محمد بن على بن الحسين عليه‌السلام مرا گفت. (733)

### 631- سخاوت امام محمد باقر عليه‌السلام

مفيد مى گويد:

علاوه بر آن چه از فضل و علم و سيادت و آقايى و رياست و امامتش ‍ گفتيم، او از نظر جود و بخشش در خاص و عام شهرت داشت و همگى بر كرم و سخاوتش آگاه بودند و او به فضل و احسان - عليرغم كثرت عيال و متوسط بودن وضعيت مالى اش - معروف بود. (734)

### 632- امام محمد باقر عليه‌السلام در مقام رضا

آورده اند كه:

جابر بن عبدالله انصارى كه يكى از اكابر صحابه بود، در آخر به ضعف پيرى و عجز مبتلا شده بود، محمد بن على بن الحسين عليه‌السلام، المعروف بالباقر به عيادت او رفت و او را از حال او سوال فرمود، گفت: در حالتى ام كه پيرى از جوانى و بيمارى از تندرستى و مرگ از زندگانى دوست تر دارم.

محمد گفت كه:

من با وى چنانم كه اگر مرا پيرى دوست تر دارم و اگر جوان دارد، جوانى دوست تر دارم و اگر بيمار دارد، بيمارى و اگر تندرست دارد، تندرستى و اگر مرگ دهد، مرگ و اگر زندگانى زندگانى، را دوست تر مى دارم.

جابر چون اين سخن را شنيد، به روى محمد عليه‌السلام بوسه داد و گفت: صدق رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله كه مرا گفت مه يكى از فرزندان مرا ببينى همنام من و هو يبقر العلم بقرا كما يبقر الثور الارض و به اين سبب او را باقر علوم الاولين و الاخرين گفتند.

و از معرفت اين مراتب معلوم شود كه جابر در مرتبه اهل صبر بوده است و محمد عليه‌السلام در مرتبه رضا. (735)

### 633- اوصاف باقر آل محمد عليه‌السلام

ابن الحجر در الصواعق المحرقه مى گويد:

ابو جعفر، محمد باقر، او را باقر خواندند، چون باقر از بقر الارض است به معناى شكافتن زمين و آشكار ساختن پوشيدگيهاى و مكامن آن. از اين رو، او چنان گنج هاى مخفى معارف و حقايق احكام و لطايف را ظاهر ساخت كه بر كسى جز آن كه چشم بصيرتش كود است و يا باطن و نهادش فاسد، پوشيده نماند. از اين جهت است كه گفته اند: آن بزرگوار، شكافنده و جامع علم است و صفاى قلبش، او را رفعت داده و علم و عملش را پاك ساخته و نفسش را طهارت و خلقتش را شرافت بخشيده و عمرش را در طاعت خدا سپرى كرده است. او به مقاماتى عرفانى واصل بود كه زبان وصف كنندگان از وصفش عاجزند و او را كلماتى است بسيار، در سلوك و معارف كه در اين مختصر نمى گنجد. (736)

### 634- روح پاك

حجت كافى از جابر از ابو جعفر عليه‌السلام روايت شده كه: جابر گفت: از علم عالم (امام) پرسيدم، در پاسخ به من فرمود: اى جابر! در انبياء و اوصياء پنج روح است: روح القدس و روح ايمان، روح حيات و روح قوه و روح شهوت. اى جابر! آنها به روح القدس از تحت عرش تا تحت ثرى (خاك) را مى دانند.

سپس فرمود: اى جابر! اين چهار روح، ارواحى اند كه حوادث به آنها دسترسى دارد، مگر روح القدس كه لهو و لعب نمى كند. (737)

## بخش دوم: عبادت حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام

### 635- كرم بين و لطف خداوندگار

در كتاب شريف كافى، زراره از امام باقر عليه‌السلام يا امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند: خداى تبارك و تعالى براى آدم در فرزندانش ‍ چنين مقرر فرمود كه چون كسى همت به انجام كارى نيك بندد و آنرا به انجام نرساند، يك حسنه برايش نوشته شود و چون آنرا به انجام رساند، ده حسنه برايش نوشته شود، و چون كسى همت به انجام كارى زشت بندد و آنرا انجام ندهد، چيزى بر او نوشته نشود، و اگر آنرا به انجام رساند، تنها يك گناه بر او نوشته شود. (738)

### 636- چرا زاهد اندر هواى بهشت است؟!

وقتى، به حضور شريف علامه طباطبايى (رضوان الله تعالى عليه) تشرف حاصل كرده بودم و عرض حاجت نمودم، فرمود: آقا سحر حضرت باقر علوم نبين عليه‌السلام را فراموش نكن كه در آن، بهاء و جمال و جلال و عظمت و نور و رحمت و علم و شرف است و حرفى از حور و غلمان نيست.

اگر بهشت شيرين است، بهشت آفرين شيرين تر است!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چرا زاهد اندر هواى بهشت است |  | چرا بى خبر از بهشت آفرين است(739) |

### 637- تعليم وضو

از قيس بن ربيع روايت شده است: ابو اسحاق سبيعى را دوباره مسح از روى كفش پرسيدم، كه آيا جايز است يا نه؟

او پاسخ داد: من ديده بودم كه مردم از روى كفش مسح مى كنند؛ تا آن كه مردى از بنى هاشم را ديدم كه تا آن زمان كسى چون او را نديده بودم و او محمد بن على بن الحسين عليه‌السلام بود، مسئله را از او پرسيدم، ايشان مرا از اين كار نهى فرمود و گفت: اميرالمؤمنين عليه‌السلام، چنين مسح نمى كرد.

و فرمود: مسح بر كفش جايز نيست!

وقتى اين را از ابو اسحاق شنيدم، ديگر هيچ گاه از روى كفش، پاى را مسح نكردم. (740)

### 638- ثبات حكمت در دل

ثقه الاسلام كلينى - رضوان الله تعالى عليه - در جامع كافى از ابى جعفر امام محمد باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه: ما اخلص ‍ عبدالايمان بالله اربعين يوما او قال ما اجمل عبد ذكر الله اربعين يوما الا زهده الله فى الدنيا و بصره دائها و دوائها و اثبت الحكمه فى قلبه وانطق بها لسانه. يعنى امام عليه‌السلام فرمود: هيچ بنده اى ذكر خدا را در چهل روز نيكو نگردانيده است، مگر اين كه خداوند وى را از دنيا بيزارى دهد و به درد و دوايش بينايى؛ و حكمت را در دلش ثابت گرداند و زبانش را بدان ناطق. (741)

### 639- حقايق ايمان، وسيله رؤيت خدا

عبدالله بن سنان از پدرش نقل مى كند كه: خدمت امام ابو جعفر عليه‌السلام رسيدم، مردى از خوارج بر آن حضرت گفت: اى ابو جعفر! چه چيزى را عبادت مى كنى؟

حضرت فرمود: خدا را.

پرسيد: آيا او را ديده اى؟

فرمود: آرى! چشمان او را با مشاهده نمى بينند، ولى قلبها با حقايق ايمان مى بينند. با قياس شناخته نمى شود و با حواس درك نمى گردد و شبيه مردم نيست. موصوف به آيات و شناخته شده با نشانه هاست. در حكمش ستم نمى كند؛ اين است خدايى كه جز او خدايى نيست.

در اين هنگام مرد خارجى (برخاست) و رفت، در حالى كه مى گفت: خدا داناست كه رسالتش را كجا قرار دهد! (742)

### 640- اى ابا نعمان! فريبت ندهند

ابو نعمان گويد:

شنيدم كه ابو جعفر عليه‌السلام فرمود: اى ابا نعمان! مردم تو را فريب ندهند و از نفست غافل نكنند؛ هر چه به تو رسد، همراه تو خواهد بود نه همراه آنان. روزت را به بيهودگى سپرى مكن؛ چه همراه تو كسانى هستند كه عمل تو را ثبت مى نمايند. پس نيكوكارى كن كه هيچ چيزى را به جستجو و طلب نمى بينم كه از عمل نيك، كه گناه پيش را از ميان مى برد، بهتر باشد. (743)

### 641- دعاى امام باقر عليه‌السلام

از امام باقر عليه‌السلام (و شكافنده) علوم پيامبران عليه‌السلام در دعاى افتتاح چنين آمده است: اللهم انى اساءلك من اسماءك باكبرها و كل اسماءك كبيره، اللهم انى اساءلك من كلماتك باتمها و كل كلماتك تامه؛ يعنى بار خدايا! من از تو به بزرگترين اسماى تو خواهانم، و همه اسماى تو بزرگند. خدايا! از تمام ترين كلمات تو، از تو خواهانم و همه كلمات تو تمامند. (744)

## بخش سوم: قرآن

### 642- طعام حقيقى انسان

زيد شحام، حضرت امام باقر عليه‌السلام را از تفسير اين آيه كريمه: فلينظر الانسان الى طهامه (745) ، سوال كرده است كه: طعام انسان چيست؟

امام عليه‌السلام در جواب فرمود: بنگرد عملش را از كجا تحصيل مى كند. (746)

اين آيه، طعام را بر روى انسان برده است، و انسان من حيث هم انسان، غذاى او علم و عمل صالح است كه علم و عمل، انسان پرور و انسان سازند.

بايد بين غذا و مغتذى، سنخيت بوده باشد، غذا گيرنده كه انسان شد، غذاى مسانخ و مجانس او؛ يعنى طعام او؛ علم است، گوش انسان، دهان جان او است. بايد دقت داشت كه اين دهان، از كدامين سفره ازتزاق مى كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جانور فربه شور ليك از علف |  | آدمى فربه ز عز است و شرف |
| آدمى فربه شود از راه گوش |  | جانور فربه شود از حلق و نوش |

مهم ترين و اساسى ترين كارى كه ما در امتداد زمانى خود داريم، اين است كه خودمان را درست بسازيم، هيچ كارى براى انسان مهم تر از درست ساختن خودش نبوده و نيست، و هيچ عمل در قدر و قيمت بدان نمى رسيد، و به مبناى وصين و فتواى قويم برهان و قرآن، علم و عمل انسان سازند.

قرآن عين برهان است، و عقل و نقل معاضد يكديگرند، و هر دو در اين حكم محكم متفق اند، اگر انسان من حيث هو انسان، بايد خودش را بسازد، چاره اى جز تحصيل علم نافع و عمل صالح ندارد.

و چون علم و عمل، انسان سازند، هر يك از ما بايد مراقب و مواظب خود بوده باشد، كه چگونه دارد در شب و روز خود را مى سازد.

جناب برهان الموحدين و قدوه العارفين، على اميرالمؤمنين، در كوفه جوانى را مى بيند كه به خواندن تصنيف هاى هرزه و آلوده سرگرم و دل خوش است، امام به او فرمود: دارى به چه چيزهايى دفتر وجودت را پر مى كنى؟ (747)

### 643- تفسير قل هو الله احد

مرحوم صدوق در كتاب توحيد در تفسير قل هو الله احد از امام باقر عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمود: قل، يعنى آنچه را كه با اين حرف به او وحى كرديم و خبر داديم، ظاهر ساز! تا كسى كه در او اطاعت و شنوايى است و گواه بر توست، با آن هدايت شود.

هو، اسم كنايه اى است؛ كه بر غايب اشاره دارد. ها، تنبيه است بر معنايى ثابت، و واو، اشاره به آن چيزى است كه، غايب از حواس است. چنان كه هذا، اشاره به آن چيزى است كه نزد حواس حاضر است. كفار به بتهاى شان به هذا كه براى حاضر است اشاره مى كرده و مى گفته اند:

اين ها (هذه) خدايان محسوس و قابل درك با چشم ما هستند؛ تو نيز اى محمد! به خداى خود كه مردم را به او مى خوانى، اشاره كن! تا او ببينيم و درك كنيم و خدايى را جز او به خدايى نگيريم.

پس در اين هنگام، خداوند متعال سوره قل هو الله احد را نازل كرد.

لذا ها، براى تثبيت ثابت، و واو اشاره است به كسى كه از ديدگان و حواس ‍ غايب است؛ چه خداوند بالاتر از اين است؛ چون او مدرك ابصار و مبداء حواس است. (748)

### 644- حدود هر چيزى در قرآن

امام باقر عليه‌السلام فرمود: خداوند متعال، امت را به هيچ چيز دعوت نفرمود، جز آنكه آنرا در كتابش نازل و براى رسولش صلى‌الله‌عليه‌وآله بيان فرمود، و براى هر چيز، حدى قرار داد و دليلى كه بر آن دلالت كند، و براى آن كس كه از اين حد تجاوز كند، حدى مقرر فرمود (749)

### 645- بسم الله در حمد

در كافى از يحيى بن ابى عمير هذلى نقل شده كه گويد: در نامه اى به امام باقر عليه‌السلام نوشتم: فدايت گردم! چه مى فرمايى در مورد شخصى كه در نمازش فقط به قصد سوره حمد بسم الله الرحمن الرحيم را در ابتدا خوانده و وقتى حمد تمام شد و سوره ديگر را شروع كرده، بسم الله را نخوانده است و عياشى گفته اشكالى ندارد.

حضرت به خط مبارك خود مرقوم فرمود:

براى به خاك مالين بينى او و ناپسند داشتن او - يعنى عياشى - آن نماز را دوباره اعاده كند. (750)

### 646- فريبكارى شيطان

از امام باقر عليه‌السلام در بيان آيه كريمه 23، سوره نوح عليه‌السلام: و قالوا لا تذرن الهنكم و لا تذرن ودا و لا سواعا و لا يغوث و يعوق و نسرا، روايت شده است كه فرمود: مردم خداى عز و جل را پرستش مى كردند، و بعد از مرگشان قوم آنان بر مرگشان ضجه مى نمودند، و مرگشان بر آنان دشوار آمد؛ پس ابليس ملعون در نزدشان آمد و بديشان گفت: من بتهايى به صورت آنان براى شما فراهم مى كنم كه به آنها بنگريد و انس بگيريد و خدا را پرستش كنيد. پس بر مثال مردگانشان بتهايى برايشان تهيه كرد و آن خداى - عز و جل - را مى پرستيدند و به آن بتها نظر مى كردند؛ چون زمستان مى شد و چون آن قرن به سر آمد و فرزندانشان بزرگ شدند، گفتند كه: پدران ما اين بتها را مى پرستيدند و ما هم اينها را مى پرستيم، بدون اينكه خدا را بپرستند. (751)

## بخش چهارم: توبه

### 647- جايگاه توبه نادان

در كتاب شريف اصول كافى، زراره از امام باقر عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمود: چون بدين جا رسد - و اشاره به گلوى خود فرمود - عالم را توبه نباشد، و نادان را توبه هست. (752)

### 648- لطف الهى بكند كار خويش

محمد بن مسلم از ابو جعفر، امام باقر عليه‌السلام نقل كرده است: اى محمد بن مسلم! گناهانى كه مؤمن از آن توبه كند، بخشوده شود. پس بايد براى زمان پس از توبه، از نو شروع به عمل كند، و به خدا سوگند، كه اين توبه تنها اهل ايمان راست.

عرض كردم، چنانچه توبه خويش را بشكند و گناه كند و سپس توبه كند چه؟

فرمود: اى محمد بن مسلم! آيا توانى باور كنى كه بنده اى مؤمن بر گناه خويش پشيمان شده و از خدا آمرزش خواسته و توبه كرده، ولى خداوند توبه اش را نپذيرفته است؟

گفتم: او بارها چنين كرده؛ گناه كرده و سپس توبه و استغفار!

فرمود: هرگاه مؤمن به استغفار و توبه باز گردد، خداوند نيز بخشايش و آمرزش را به سويش باز گرداند، و خداوند، آمرزش و مهربان است. توبه را مى پذيرد و بدى ها را در مى گذرد. پس مبادا مؤمنان را از رحمت خدا دور نمايى! (753)

### 649- قلب وارونه

از امام صادق عليه‌السلام نقل است: پدرم همواره مى فرمود: هيچ چيز چون گناه، قلب را تباه نكند. قلب همچنان بر گناه اصرار ورزد تا اين كه گناه بر آن غالب آيد و آن را وارونه كند. (754)

### 650- فرمايش امام باقر عليه‌السلام در باب توبه

در كتاب شريف اصول كافى، تاءليف ثقه الاسلام كلينى قدس سره از ابو جعفر، امام محمد باقر عليه‌السلام نقل است كه فرمود:

آدم عليه‌السلام عرض كرد: پروردگارا! شيطان را بر من سلطه بخشيدى، و او را چون خون (كه در بدنم جارى است) بر من چيرگى دادى؛ پس مرا نيز چيزى عنايت فرما!

خداوند فرمود: تو را چنين ( نعمتى) بخشم كه چون كسى از فرزندانت، تصميم بر انجام گناهى گيرد (و آن را انجام ندهد) ، بر او نوشته نشود، و چون آن را انجام دهد (تنها) يك گناه بر او نوشته شود، و چون عزم بر انجام عملى نيك گيرد، چنانچه به انجامش نرساند، حسنه اش برايش نوشته شود، و چون به انجامش رساند، ده حسنه برايش نوشته شود.

آدم عرض كرد: پروردگارا! مرا بيشتر عنايت فرما!

فرمود: توبه را بدانان بخشيدم. و يا فرمود: (سفره) توبه را تا هنگامى كه نفس به گلو برسد، برايشان گسترم.

آدم عليه‌السلام عرض كرد: پروردگارا! مرا كافى است. (755)

## بخش پنجم: سخنان گوهر بار از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام

### 651- توصيف درخت نيكوى نبوى

در مجمع البحرين از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده كه آن حضرت فرمود: الشجره الطيبه رسول الله و فرعها على و عنصر الشجره فاطمه، و ثمرتها اولادها و اغسانها و اوراقها شيعتها يعنى: درخت نيكو، رسول خدا و تنه آن على و عنصر درخت، فاطمه و ميوه اش، اولاد فاطمه و شاخه ها و برگ هاى آن پيروان فاطمه اند. (756)

### 652- دل سرنگون

اگر دل كه عرش رحمان است، به سوى آسمان حقيقت دهن باز كند و خواهان شروق نور حق شود، البته خداوند فياض دهن باز را بى روزى نمى گذارد، بلكه روزى قلب كه آب حيات علم است، همواره از آسمان حقيقت فرو مى ريزد و حقيقه الحقائق فياض على الاطلاق است، كوتاهى و قسور از اين سوست نه از آن سو.

غرض اينكه ما نمى گيريم نه اينكه او نمى دهد. به تعبير باقر علوم النبيين عليه‌السلام قلب معكوس است كه دل سرنگون است، چون كاسه اى وارونه است كه دهن آن به سوى زمين و پشت آن به سوى آسمان است، باران كه ببارد قطره اى از آن نصيب چنين كاسه نمى شود و ظرف ديگر دهن آن به سوى آسمان باز است و به اندازه گنجايش خود از آب باران بهره مى گيرد، دلها با باران رحمت رحيميه اين چنين اند. (757)

### 653- اسم اعظم خدا

امام باقر عليه‌السلام نقل كرده است: اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است، كه يم حرف آن نزد آصف بن برخيا، وزير حضرت سليمان بود؛ آن را به زبان آورد و زمين ميان او و تخت بلقيس به هم رسيد؛ تا اين كه با دست خود تخت را برداشت و زمين به حالت اول بازگشت. اين كار از يك چشم بر هم زدن هم سريع تر بود. هفتاد و دو حرف از اسم اعظم نزد ما موجود است و يك حرف آن نزد خداست كه آن را در غيبش نگاه داشته است. (758)

### 654- خداوند خالق است نه مخلوق

امام پنجم امام محمد باقر عليه‌السلام مى فرمايد:

آيا خدا را دانا و توانا ناميده اند، جز به خاطر علمى كه به علما بخشيده و قدرتى كه به قدرتمندان داده است؟ هر چيزى كه شما با اوهام و خيالات خود در ذهنتان به وجود آوريد، هر چند بسيار دقيق باشد، باز مخلوق و ساخته شده ذهن خودتان است و همانند خود شماست؛ نه خداوند متعال. (759)

### 655- جاودانگى معروف

امام باقر عليه‌السلام فرمود: خداوند عز و جل ربا را حرام فرمود تا معروف از ميان نرود. (760)

### 656- آموزش اسم اعظم

از حضرت امام باقر عليه‌السلام آمده است كه: اسم اعظم خدا، هفتاد و سه حرف است. كه هفتاد و دو حرف را به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله آموخته و يك حرف از آن را پنهان داشته است. (761)

### 657- وصف خدا

در توحيد صدوق از جابر جعفى نقل است كه گفته است: از امام باقر عليه‌السلام شنيدم كه فرمود: خدا نورى است كه تاريكى در آن نيست، و علمى كه جهل در آن نيست، و حياتى است كه مرگ ندارد. (762)

### 658- ادخال سرور در قلب مؤمن

صافى گويد: از ابا جعفر عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: از زمره چيزهايى كه خدا با بنده اش موسى عليه‌السلام نجوا كرد اين كه فرمود: مرا بندگانى است كه بهشت را بر آنها مباح كرده و آنها را بر آن حاكم گردانم

عرضه داشت: پروردگارا! آنها كيانند كه بهشت خويش را بر آنها مباح گردانى و آنها را حاكم بر آن گردانى؟

فرمود:: آن كس كه بر مومنى ادخال سرور كند.، آنگاه فرمود: مؤمنى در سرزمين ستمگرى زندگى مى كرد، ستمگر قصد او كرد، آن مؤمن به سرزمين شرك گريخت، و بر مردى مشرك فرود آمد، پس آن مرد او را در پناه گرفت و با او مدارا نمود و مهمانش كرد. به هنگامى كه مرگ در بهشت من تو را جايى بود حتما تو را در آنجا جاى مى دادم، وليكن بهشت بر آن كس كه شرك به من ورزيد حرام است، وليكن اى آتش! اين مرد مشرك را بترسان و او را ميازار و صبح و شام رزق وى را مى آورند.

عرضه داشتيم: آيا از بهشت روزى اش را مى آوردند؟

### 659- اهميت شير مادر

باقر علوم النبيين عليه‌السلام فرمود: به فرزندت، از شير زنان نيكو و زيبا بنوشان و از نوشاندن شير زنان زشت بپرهيز؛ زيرا شير، گاهى ويژگيهاى شيرده را سرايت مى دهد.

و هم او فرمود: عليكم بالوضاء من الظئوره، فان اللبن يعدى.

ترجمه: بر شما لازم است دايه هاى خوبروى براى فرزندانتان برگزينيد؛ زيرا شير سرايت مى دهد. (763)

### 660- انواع دلها

حديث غدوه عالميان امام باقر عليه‌السلام را در اقسام زينت و زيور اين گرامى نامه قرار دهيم:

القلوب ثلاث قلب منكوس لايعى شيئا من الخير و هو قلب الكافر، و قلب فيه نكته سوداء فالخيد و الشر فيه يعتلجان فايهما كانت منه غلب عليه و قلب مفتوحضرت فيه مصابيح تزهر و لايطفاء نوره الى يوم القيمه و هو قلب المؤمن. (764)

ترجمه حديث شريف به اختصار اين كه:

دلها سه گونه اند: دل سرنگون كه هيچ خيرى را نگاه نمى دارد و آن دل كافر است، و دلى كه در آن خجكى (نقطه اى) سياه است خير و شر در آن در كشتى و كشمكش اند، پس هر كدام از آن دو شده است همان بر وى چيره خواهد شد؛ و دلى كه گشوده است، در آن چراغ هايى مى درخشند و تا روز رستاخيز خاموش نمى شوند و آن دل مؤمن است. (765)

### 661- دوستى با سنگ

يزيد بن معاويه عجلى گفت: به نزد ابى جعفر عليه‌السلام بودم، مردى با پاى پياده از خراسان وارد شد، پس پاهاى خود را بيرون آورد، پاهاى وى پينه زده بود و گفت: به خدا قسم، چيزى جز دوستى شما اهل بيت مرا با اينجا نكشانده است.

ابو جعفر باقر عليه‌السلام فرمود: به خدا قسم، اگر سنگى ما را دوست بدارد، خدا آن را با ما محشور مى دارد، و آيا دين جز حب چيزى است. خداى تعالى مى فرمايد: بگو كه اگر خدا را دوست داريد، مرا دوست بداريد، خدا شما را دوشت مى دارد. و فرمود: كسانى را كه به سوى ايشان مهاجرت كردند، دوست مى دارند و آيا دين جز حب چيزى (766) است؟

### 662- هراس از آتش

سخن امام ابى جعفر عليه‌السلام در حديث كافى چنين بود: يا نار هيديه و لا تاءذيه مراد از هيديه؛ يعنى بترسانش و او را در هراس در آور و ترساندن نوعى از عذاب است. و لو آزار رسانى نيست، و ايذاى آتش امر ديگرى است، چنانكه شما فرزندت را با آتش مى ترسانى، ولى او را به آتش آزار نمى دهى! (767)

### 663- توصيف بهشت

امام باقر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود: احسنوا الظن بالله، واعلموا ان للجنه ثمانيه ابواب عرض كل باب منها مسير اربعهماه سنه؛ گمان خود را به خداى، نيكو نماييد و بدانيد كه بهشت هشت در دارد، پهناى هر درى چهارصد سال راه است. (768)

### 664- عبادت هفتاد جزء است!

امام باقر عليه‌السلام فرمود كه: رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: العباده سبعون جزءا، افضلها طلب الحلال. يعنى عبادت هفتاد جزء است، برترين جزء آن طلب حلال است.

### 665- حكمت خداوندى

در كافى از امام باقر (شكافنده) علوم پيامبران روايت شده است كه آن حضرت فرمود: وقتى خداوند بخواهد كه نطفه اى را كه بر آن در صلب آدم پيمان گرفته شده، خلق كند يا آنكه را، وى در نظر دارد و آنرا در رحم قرار دهد، مرد را بر جماع تحريك كند و به رحم وحى مى كند كه درت را باز كن تا خلق و قضاء نافذ من و قدر من در تو راه يابد، آنگاه رحم درش را باز مى كند و نطفه به رحم مى رسد.

# فضل هشتم: امام ششم، سيماى امام جعفر بن محمد صادق آل محمد عليه‌السلام

## بخش اول: فضايل امام جعفر صادق عليه‌السلام

### 666- بحر مواج ازلى و عروه الوثقاى حقيقى

شيخ عارف محيى الدين عربى در المناقب، مى گويد:

صلوات خدا و ملايك و حمله عرش و جميع خلقش در زمين و آسمان، بر استاد عالم و سند وجود، مرتقاى معارج و منتهاى صعود، بحر مواج ازلى و سراج وهاج ابدى، ناقد خزاين معرف و علوم، عقول و نهايت فهوم، عالم اسما و دليل طرق آسمان، وجود جامع حقيقى و عروه وثقاى وثيقى، برزخ و برازخ و جامع اضداد، نود هدايت ارشاد خدا و مستمع قرآن از قايلش، كاشف اسرار مسايلش، مطلع شمس ابد، جعفر بن محمد، عليه صلوات الله الملك الاحد. (769)

### 667- كوچكى اساطير عرفان در برابر اهل البيت عليه‌السلام

قاضى عبدالرحمن، در مبحث امامت كتاب المواقف مى گويد: هشتم اختصاص او (على عليه‌السلام) به همسرى چون فاطمه و فرزندانى چون حسن و حسين، كه سيد اهل بهشتند و سپس فرزندان آنان، كه همه مردم در فضل و برترى شان بر عالمين اتفاق دارند؛ به طورى كه ابو يزيد، سقاى خانه جعفر صادق عليه‌السلام بود و معروف كرخى، دربان خانه على بن موسى الرضا عليه‌السلام، (770)

### 668- علت لقب صادق

ابن خلكان در وفيات الاعيان، معروف به تاريخ اين خلكان مى گويد:

ابو عبدالله، جعفر صادق، فرزند محمد باقر عليه‌السلام، يكى از ائمه دوازده گانه مذهب اماميه است. او از سادات اهل بيت و به جهت صدقش ‍ در گفتار ملقب به صادق مى باشد، فضل او مشهورتر از آن است كه ذكر شود، و او را از نظريه هايى است در علم كيميا و زجر و فال، كه شاگردش ابو موسى، جابر بن حيان، آنها را در كتابى هزار ورقه متضمن بر رسايل جعفر صادق عليه‌السلام گرد آورده است كه جمعا پانصد رساله مى باشد. (771)

### 669- صادق آل محمد

امام جعفر عليه‌السلام، گر چه در گفتارش قادق و راستگو بود، ليكن علت ملقب شدن ايشان به قادق چيزى ديگر بوده است. مروى از امامان ما، و مسلم در نزد اماميه انى است كه: پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله، ايشان را صادق ناميده تا از جعفر كذاب كه امامت را به دروغ مدعى شد، تميز داده شود. (772)

### 670- نور امام صادق عليه‌السلام

امام صادق عليه‌السلام فرمود: نورنا من نور ربنا كشعاع الشمس من الشمس يعنى نور ما از نور پروردگار مان است، مثل پرتو خورشيد او خورشيد. (773)

### 671- وجه تسميه صادق آل محمد

بعد از رحلت حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام، برادر آن حضرت، موسوم به جعفر كذاب ادعاى امامت كرد و او را كذاب گفتند در مقابل امام جعفر صادق عليه‌السلام، چنانكه ابوخالد كابلى از حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام اسماء ائمه را پرسيد، به نام حضرت صادق عليه‌السلام رسيد عرض كرد: همه شما صادقيد، چرا او را صادق گويند؟

فرمود: چون پنجمى از اولاد او نيز جعفر ناميده مى شود و دروغ مى گويد در ادعاى امامت.

حضرت امام على نقى عليه‌السلام در باره او فرمود بود: حذر كنيد از پسر من جعفر، كه به منزله پسر نوح است! انه ليس من اهلك، انه عمل غير صالح.

و با برادرش امام حسين عليه‌السلام حسد مى ورزيد، چنانكه حضرت عليه‌السلام فرمود: مثل او با من، مثل هابيل و قابيل است. (774)

### 672- زيارت عرش

يكى از فوائد گفتار مرحوم استادم علامه ذوالفنون شعرانى اين كه:

بعضى از متكلمين روح را جسم لطيف گرفته اند و به نهايت سخيف است. نظر به اينكه ظاهر اخبار نسبت عروج و نزول و حركت به او داده اند، و اين كه حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: روح ما شبهاى جمعه به زيارت عرش مى رود به جهت دانستن اشياء، صريح در تجرد است. زيرا كه اگر جسم بوده و جدا بوده و جدا شود جسم بى روح مى ماند. (775)

## بخش دوم: خداشناسى

### 673- رد خداى ساختگى

از امام صادق عليه‌السلام آمده است: هر چيزى كه شما در ذهن خود بپروريد، اگر چه خيلى دقيق باشد، باز مخلوق و ساخته ذهن شماست و به سوى خودتان باز گشت دارد و همانند خودتان است، شايد مورچگان كوچك هم گمان كنند كه خداوند دو شاخك دارد؛ زيرا براى مورچه شاخك كمال است و نداشتن شاخك را عيب مى داند و همچنين است حال عقلايى كه خداوند متعال را وصف مى كنند و آنها نيز خداوند را يا خود مقايسه مى كنند. (776)

### 674- اسم مكنون الهى

كلينى در كافى از امام صادق عليه‌السلام، روايت مى كند: خداوند تبارك و تعالى اسمايى را خلق كرده است كه با حروف به صدا در نمى آيند، و اسمايى را به صورت لفظ آفريده است كه به زبان نمى آيند. اسمايى به صورت شخص هستند كه متجسد نيستند و اسمايى را با تشبيه آفريده است كه موصوف نشوند و اسمايى را با رنگ كه رنگ شده نيستند و قطر و حد ندارند و از حواس محجوبند و بدون پرده پوشيده اند. آنها را يك كلمه نامه كه داراى چهار جزء است قرار داده است كه با هم هستند و از هم جلو و عقب نبوده، هيچ كدام از هم جلو نيستند. سه نام از آنها را براى نياز مردم آشكار ساخت، و يكى را در پرده نگاه داشت كه آن اسم مكنون و مخزون اوست. (777)

### 675- ميان عاشق و معشوق هيچ حائل نيست!

مرحوم كلينى از ابو عبدالله، امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند: اسم خدا: غير اوست و هر چيزى كه بر آن اسم شى ء نهاده شود، مخلوق است جز خداوند - تا آن جا كه مى فرمايد - هر كس گمان كند كه خدا را نى توان با حجاب و صورت يا مثالى شناخت، مشرك است. زيرا حجاب و صورت و مثال خداوند، غير اويند. در حالى كه او احد و موحد است؛ پس آن كس كه گمان مى كند، او را مى توان با جز خودش شناخت، چگونه مى توان او را يگانه دانسته، اهل توحيد باشد؛ بلكه كسى خدا را تواند شناخت كه، خدا را با خودش بشناسد. پس كسى كه خدا را با خدا نشناسد او را نشناسد او را نشناخته، بلكه غير او را شناخته است. چه، ميان خالق و مخلوق چيزى حايل نيست. (778)

در توحيد صدوق از منصور بن حازم روايت است: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: من با قومى مناظره و بحثى داشته، به آنها گفتن: خداوند متعال بزرگ تر و والاتر از آن است كه با خلقش شناخته شود، بلكه بندگان، با او شناخته مى شوند

حضرت فرمود: خدايت رحمت كند! (779)

### 676- نورانيت خدا

از هشام بن سالم روايت شده است كه: نزد امام صادق عليه‌السلام رفتم، به من فرمود: آيا مى توانى خدا را وصف كنى؟

گفتم: آرى!

فرمود: وصف كن!

گفتم: او شنوا و بيناست.

فرمود: اين صفتى است كه مخلوقات نيز در آن شريكند.

گفتم: چگونه او را وصف كنم؟

فرمود: او نور بدون ظلمت و حيات بدون مرگ و علم بدون جهل و حق بدون باطل است.

پس از نزد آن حضرت بيرون آمدم در حالى كه داناترين مردم به توحيد بودم. (780)

### 677- دليل يگانگى خدا

مرحوم صدوق در باب رد ثنويه و زنادقه، از كتاب توحيد از هشام بن حكم نقل مى كند (781) كه از امام صادق عليه‌السلام پرسيده است: دليل يگانگى خدا چيست؟

امام عليه‌السلام در جواب مى فرمايد: اتصال تدبير و كمال صنف و آفرينش؛ همچنانكه خداوند متعال فرموده است: لو كان فيهما الهه الا الله لفسدتا (782) چون موحد به اين مقام برسد، تسلط خدا را بر ماسوايش ‍ در مى يابد و مى بيند كه، ما من دابه الا هو آخذ بناصيتها (783) ، و مى گويد: لمن الملك اليوم لله الواحد القهار (784) ، و به سر سخن اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى رسد كه فرمود: خدا با هر چيزى است؛ اما نه آن كه با آن قرين باشد و مغاير با همه چيز است؛ اما نه آن كه از آن بيگانه و جدا باشد. (785)

### 678- فضل معرفت

بنگر به سخن امام صادق عليه‌السلام، كه ثقه الاسلام كلينى در كافى به اسنادش از جميل بن دراج نقل كرده است و كه آن حضرت فرمود:

اگر مى دانستند كه در معرفت خدا چه فضلى است، چشمان خود را به متاع و نعمتهاى دنيا، كه دشمنان شان از آن بهره مند هستند نمى دوختند، و تمام دنياى آنان از آنچه پاى بر آن مى گذارند تير ايشان پست تر مى نمود و از نعمت معرفت خداوند بهره مند مى گشتند و لذات آنرا مى چشيدند؛ چون لذت آن كس كه با اوليا خدا، در باغ هاى بهشت به سر مى برد. معرفت خدا انيس هر وحشتى و رفيق هر تنهايى و نور هر تاريكى و توان هر ضعفى و شفاى هر دردى است.

پيش از شما مردمى بودند كه كشته مى شدند و سوزانده مى گشتند و با اره بريده مى شدند، زمين با همه وسعتش بر آنان تنگ گشته بود؛ ولى از عقيده خود بر نمى گشتند. بدون اين كه مقابل هاى كنند و در برابر آن اذيتى به گروه مقابل برسانند؛ جز آنكه از آنان مى خواستند، كه به خدا ايمان آورند. پس، از خدا درجات آنان را براى خود مساءلت كنيد و بر مصيبتهاى روزگار صبر نماييد. (786)

### 679- ما با توايم و با تو نه ايم، اينست بوالعجب!

در باب نود و پنجم مصباح الشريعه روايت شده است كه:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: عارف، شخص او با خلق، و قلب او با خدا است.

سعدى در افاده اين معنى چه نيكو سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرگز وجود حاضر و غائب شنيده اى |  | من در بيان جمع و دلم ديگر است! |
| ابناى روزگار به صحرا روند |  | صحرا و باغ زنده دلان كوى دلبر است(787) |

### 680- تخم مرغ، استدلال مبرهن!

از بيان مبارك امام جعفر صادق عليه‌السلام است كه: تخم مرغى را در دست گرفت و جواب عبدالله ديصانى را كه به حضرتش عرضه داشت: دلنى على معبودك تقرير مى فرمود؛ و خبر در اوايل كتاب توحيد اصول كافى، جناب ثقه الاسلام كلينى - رضوان الله عليه - منقول است. (788) يعنى اين (تخم مرغ) قلعه اى است و زير پوست نازك، طلاى مايع (زرده تخم مرغ) و نقره آب شده (سفيده تخم مرغ) ، به طلاى روان با نقرها آب شده مى آميزد و نه نقره آب شده با طلاى روان. پس اين تخم مرغ به حال خود است، نه مصلحى از آن خارج شده است تا از اصلاح آن خبر دهد، و نه مفسدى در آن داخل شده است تا از فساد آن آگاهى دهد. كس نداند كه براى نر آفريده شده است يا براى ماده شكافته مى شود و مرغابى بسان طاووسان رنگارنگ از آن به در مى آيند. (789)

### 681- شنوايى و بينايى خدا

كلينى در كافى به اسنادش از امام صادق عليه‌السلام در پاسخ آن حضرت از پرسشهاى زنديق روايت كرد تا آنجا كه فرمود: پرسشگر پرسيد: آيا مى گويى خداى تعالى سميع و بصير است؟

حضرت فرمود: او سميع بصير است، بدون عضو مى شنود، و بدون آلت مى بيند، بلكه به خود مى شنود، و به خود مى بيند، معناى اين سخن كه وى سميع است و به خود مى شنود و به خود مى بيند خود از آن تعبيرى داشته باشم؛ زيرا من مورد سوال بودم، و در اين تعبير خواستم به تو بفهمانم؛ زيرا تو پرسشگر بودى، پس گويم: او به تمام وجودش سميع است، نه اين كه كل وى جزيى دارد، بلكه خواستن به تو بفهمانم و تعبير از خودم مى باشد، مرجع اين تعبيرات من چيزى جز اين نيست كه سميع و بصير و عالم و خبير مى باشد، بدون اين كه در ذات وى تكثر راه پيدا كند و يا دو معناى اين صفات تكثر باشد. (790)

### 682- آفرينش خداوند

امام صادق عليه‌السلام فرموده است: حق تعالى مرا از ذات آفريده است و حال اين كه من از او جدا نيستن؛ زيرا كه نور خورشيد از او جدا نيست.

سپس مرا به من (به جدول وجودى من) ندا فرمود و از من (از جدال وجودى من) خطاب كرد و پس گفت: من از تو كيستم؟ و تو از من كيستى؟

پس به لطافتم (به لطيفه روحانيم) جواب داده ام كه: توكل من و اصل منى. از تو ظاهر شده ام و در من اشراق كرده اى. من كلمه ازلى تو و فطرت ذاتى توام. نهان من قديم و عيان من محدث است.

كسى مرا شناخت تو را وصف مى كند. كسى به من پيوست عزت تو مرا وصف مى كند. و يا اين كه وصف مى كند مرا عزت تو را (يعنى عزت تو را در من وصف مى كند) . تو غير من نيستى (بينونت از من ندارى) تا دو عدد (دو واحد كم عددى) بوده است. و مرا از چيزى (غير فيض وجودت) خلق نكرده اى تا بازگشت من به سوى جز تو بوده باشد. پيش از اين (پيش از محدث بودنم) بسته بودم و حقا در ذات تو بوده ام، پس مرا رها كرده اى و (از خود) جدا نكردهاى، پس تو از منى بدون تبعيض، و من از توام بدون تحول و برگشتگى. تو از من پنهان و من از تو گويايم، پس تو به من ستوده مى شوى. و من بعض و تو كلى، و من با شمايم مى شنوم و مى بينم. (791)

### 683- كلامى در نهايت تطهير

در تفسير وسقاهم ربهم شرابا طهورا (792) دارد، كلامى معجز نظام از سلاله نبوت، صادق آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين، مرورى است كه مسحه اى از علم الهى و قبسى از نور مشكوه رسالت و نفحه اى از شميم رياض امامت است تا آن را امين الاسلام طبرسى در تفسير شريف مجمع البيان در بيان كريمه ياد شده بدين صورت روايت كرده است:

اى يطهر هم عن كل شى ء سوى الله اذ لا طاهر من يدنس بشى ء من الاكوان الا الله، رووه عن جعفر بن محمد عليه‌السلام.

من در امت خاتم از عرب و عجم، كلامى بدين پايه كه از صادق آل محمد در غايت قصواى طهارت انسانى روايت شده است از هيچ عارفى نه ديده ام و نه شنيده ام:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن كس كه زكوى آشنايى است |  | داند كه متاع ما كجايى است (793) |

### 684- عظمت گناه در برابر عظمت خدا

امام صادق عليه‌السلام فرمود: نگاه به گناه نكنيد كه كوچك است، ببينيد گناه چه كسى را مى كنيد. (794)

## بخش سوم: اوج خشيت و عرفان در عبادت امام صادق عليه‌السلام

### 685- اوج خشيت امام صادق عليه‌السلام

در خصال صدوق است كه مالك بن انس، فقيه مدينه مى گويد:

نزد صادق، جعفر بن محمد عليه‌السلام مى رفتم وايشان برايم بالشى مى گذاشت و برايم ارزشى قايل بود و مى فرمود: اى مالك! من تو را دوست دارم.

من نيز از اين موضوع خوشحال بودم و خداى را شكر مى گردم. آن بزرگوار همواره از سه حالت خارج نبود، يا روزه بود، يا در حال قيام (به عبادت) و يا در حال ذكر خداوند. او از عظيم ترين عابدان و بزرگ ترين زاهدان بود؛ كسانى كه در مقابل خداوند عز و جل در حالتى از خشيت به سر مى برند.

حديثى بسيار و همنشينى باغ او خوب و فوايدش فراوان بود. وقتى از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله حديثى نقل مى كرد و مى فرمود: قال رسول الله، چهره اش ‍ به كبودى و زردى مى گراييد و دگرگون مى گشت؛ به طورى كه دوست و آشنا نمى توانست او را بشناسد، سالى همراه ايشان به حج مشرف شدم، چون زمان احرام فرا رسيد، هر چه مى خواست لبيك بگويد، صدايى از گلويش خارج نمى شد و چيزى نمانده بود كه خود را از مركبش به زمين افكند!

به ايشان عرض كردم: اى پسر رسول خدا! بگو! چاره اى نيست؛ بايد بگويى!

ايشان فرمود: اى پسر ابو عامر! چگونه جسارت كنم و بگويم: لبيك اللهم لبيك؟! در حالى كه مى ترسم خداوند عز و جل جوابم دهد: لا لبيك و لا سعديك!

و نيز همو گويد: انسانى كه از امام جعفر صادق عليه‌السلام از نظر فضل و علم و عبادت و ورع، برتر باشد، هيچ چشمى نديده و هيچ نديده و هيچ گوشى نشنيده و تصورش بر قلب هيچ كسى خطور نكرده است.

و او در بسيارى از مواضع، مدعى آن است كه از امام صادق عليه‌السلام حديث شنيده است و چه بسيار است كه مى گويد: حدثنى الثقه، و مرادش ‍ امام صادق عليه‌السلام است. (795)

### 686- قضاى نماز چهل ساله

شنيدم كه اعلم و مقتداى عالم، آن به ظاهر و باطن موافق، امام جعفر صادق عليه‌السلام با چندان علم يك روز قضا نكرد، اما نماز چهل ساله را قضا كرد. سراج امت بود خود را مى سوخت و از براى خلق مى افروخت. شك نيست كه درين دار اوست كه همه را داروست. (796)

### 687- بى هوش شدن امام صادق عليه‌السلام

عارف ربانى، عبدالرزاق قاسانى در تاءويلاتش گفته است: امام صادق عليه‌السلام در نماز بود كه ناگهان بى قوش بر زمين افتاد. علت آنرا از حضرت پرسيدند.

فرمودن پيوسته مى گويد: فاضل ميبدى در شرح ديوان، از شيخ سهروردى نقل كرده است:زبان امام عليه‌السلام در اين وقت، مانند درخت موسى شده بود كه گفت: انى انا الله. (797)

### 688- حالت دوست خدا

شيخ صدوق در امالى از مفضل نقل مى كند كه گفت: از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه فرمود: از جمله سخنان خداوند با موسى عليه‌السلام اين بود كه خطاب به او فرمود: اى پسر عمران! دروغ گوست كسى كه بگويد: مرا دوست دارد، ولى چون شب فرا رسد، در خواب باشد. آيا محب، مايل نيست كه با محبوبش خلوت كند؟! اى پسر عمران! من دوستانم را مى شناسم، وقتى كه شب فرا رسد، ديده آن از قلبشان متحول شود و عقوبتم برابر چشمان شان مجسم گردد. از روى مشاهده مرا خطاب نمايند. و از روى حضور با من تكلم كنند. اى پسر عمران! از قلبت مرا خشوع ده و از بدنت خضوع و از چشمت، در ظلمات شب اشك! مرا بخوان كه قريب و مجيبم خواهى يافت! (798)

### 689- القلب حرم الله

صادق آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين) فرمودند: القلب حرم الله، فلا تسكن فى حرم الله غير الله؛ قلب حرم الهى است، پس در حرم خدا، غير خدا را سكنى ندهيد. (799)

### 690- حقيقت زهد

ثقه الاسلام كلينى از امام صادق عليه‌السلام روايت كند: بندگان خدا سه گونه اند: عده اى از ترس، عبادت كنند، و اين عبادت غلامان است. عده اى براى ثواب، كه اين عبادت اجيران است. و گروه ديگر، خداوند عز و جل را براى خودش عبادت كنند، كه اين عبادت آزادگان، و بهترين عبادتهاست. (800)

در تحف العقول نيز از امام حسين عليه‌السلام نقل است كه فرمود:

گروهى خداى را براى شكر، عبادت كنند، اين عبادت آزادگان است و بهترين عبادتها. اين حديث به عينه، منقول است از نهج البلاغه امام على عليه‌السلام. (801) (802)

حقيقت زهد آن است كه از دنيا و آخرت هر دو روگردان باشى. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: دنيا بر اهل آخرت حرام است و آخرت بر اهل دنيا، و هر دو بر اهل خدا. (803)

### 691- ريختن عرق در طلب معيشت

ابوعمرو شيبانى گويد: امام صادق عليه‌السلام را ديدم در مكه بيلى در دست داشت و جامع اى درشت در بر. در باغى كه از آن حضرتش بود به كار بود و عرق از پشت وى مى چكيد، گفتم: فداى تو گردم! بيل به من ده تا كفايتت كنم.

گفت: دوست دارم كه مرد در طلب معيشت به گرماى خورشيد رنج بيند. (804) (805)

### 692- خوشا آنانكه دائم در نمازند!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوشا آنان كه الله يارشان بى |  | به حمد و قل هو الله كارشان بى |
| خوشا آنان كه دايم در نمازند |  | بهشت جاودان بازارشان بى (806) |

قرآن كه مؤمنين را مى ستايد، مى فرمايد: الذين هم على صلاتهم دائمون مؤمن آن كسى است كه دايم در نماز باشد.

از امام صادق عليه‌السلام سوال كردند كه: چگونه آدمى مى تواند دايم در نماز باشد؟ آدمى كسب و كار زندگى و خواب دارد، يعنى چه كه آدم دايما در نماز باشد؟

امام در جواب فرمودند: مراد اين است كسانى كه در همه حال به ياد او هستند، به ياد خداوند هستند و پيوسته وقف حق هستند، حتى غذا كه مى خورند عندالله، ينده اند، بيدارند و متوجه اند، اينها دايم در نمازند.

### 693- ما اكثر الضجيج و اقل الحجيج!

فرمايش امام صادق عليه‌السلام را به خاطر بياوريد كه فرمود: ما اكثر الضجيج و العجيج و اقل الحجيج

ضجيج كسى است كه به تلبيه گفتن ناله و زارى كند. و عجيج آن كه به تلبيه گفتن بانگ و فرياد بر آورد.

امام فرمود: ناله و زارى كننده و بانگ و فرياد برآرنده تلبيه چه بسيارند و حاجى چه كم؟!

(ابا محمد) از امام صادق عليه‌السلام مى پرسد: فضل ما بر مخالف ما چيست كه سوگند به خدا، مرد را (مخالف را) مى بينم دل آسوده تر و مال دارتر و خوش زندگى تر و نيكو حال تر و به بهشت آزمندتر است؟

امام عليه‌السلام در پاسخ خاموشى گزيد تا به سرزمين ارطح رسيديم، مردم را ديدم كه ناله و زارى شان به سوى خدا بلند است، امام به من فرمود: اى ابا محمد! آيا مى شنوى، آنچه را من مى شنوم؟

گفتم: ضجه مردم را به سوى خداوند مى شنوم.

امام فرمود: ناله و زارى كننده و بانگ و فرياد بر آورنده به تلبيه چه بسيارند و حاج چه كم: سوگند به آن كسى كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله را به پيغمبرى برانگيخت و روح او را به سوى بهشت شتافتن فرمود: خداوند نمى پذيرد مگر فقط از تو و از ياران تو.

پس گفت: امام عليه‌السلام دست به رويم ماليد، و نگاه كردم؛ ديدم بيشتر مردم خوك و درازگوش و بوزينه اند، مگر مردى پس از مردى. (807)

### 694- بيان احكام حج

جناب كلينى - قدس سره - در كافى از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: چون روز هشتم ذى الحجه - ان شاء الله - فرا رسيد، غسل كن و دو جامه احرامت را بپوش و با پاى برهنه و با سكينه و وقار داخل مسجد الحرام مى شوى، و در مقام ابراهيم عليه‌السلام يا در حجر اسماعيل عليه‌السلام دو ركعت نماز مى خوانى، سپس مى نشينى تا زوال شمس نماز واجب (ظهر، يا ظهر و عصر) را مى خوانى، و پس از اداى نماز واجب احرام حج مى بندى (نيت احرام مى كنى و محرم مى شوى) به همان نحو كه احرام عمره مى بستى، بعد با سكينه و وقار مى روى... (808)

## بخش چهارم: ذكر و دعا

### 695- به دعا متمسك شويد!

صادق آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

عليكم بالدعاء فانكم لا تقربون بمثله؛

به دعاء تمسك جوييد كه به هيچ چيز همانند دعاء به خداوند نزديك نمى شويد. (809)

### 696- دعاى غريق

عبدالله سنان گفت: امام صادق عليه‌السلام فرمود: به زودى شبهه اى به شما مى رسد، پس بدون علمى؛ يعنى پرچم و نشانه اى راهنمايى كند و بدون پيشوايى هدايت نمايد مى مانيد، از آن شبهه رهايى نمى يابد مگر كسى كه دعاى غريق بخواند.

گفتم: دعاى غريق چگونه است؟

فرمود: مى گويى: يا الله يا رحمن يا رحيم يا مقلب القلوب! ثبت قلبى على دينك

من گفتم: يا مقلب القلوب و الابصار.

امام فرمود: البته خداى عز و جل مقلب القلوب و الابصار است و لكن چنانكه مى گويم بگو:

يا مقلب القلوب! ثبت قلبى على دينك. (810)

### 697- تعليم دعاى ام داوود

چند تن از انبياى ياد شده زمان فترت در دعاى معروف به دعاى استفتاح در عمل ام داوود از اعمال ماه رجب نام برده شده اند و مطابق مصباح المتهجد، شيخ طوسى قدس سره چنين منقول است: اللهم صل على ابينا آدم بديع فطرتك - اللهم صل على امنا حواء المطهره من الرجس - اللهم صل على هابيل و شيث و ادريس و نوح و هود و صالح و ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب و يوسف و الاسباط و بوط و شعيب و ايوب و موسى و هرون و يوشع و ميشاو الخضر وذى القرنين و يونس و الياس و ذى الكفل و طالوت و داوود سليمان و زكريا و شعيا و يحيى و تورخ و متى و ارميا و حبقوق و دانيال و عزيز و عيسى و شمعون و جرجيس و الحواريين و الاتباع و خالد و حنظله و لقمان اللهم صل على محمد سيد المرسلين الخ. وجه تسميت دعاى نام برده به دعاى ام داوود چنان كه در عمده الطالب (811) (812) آمده است اين است كه: داوود رضيع امام صادق عليه‌السلام بوده است و گرفتار حبس منصور دوانيقى شده است و به بركت اين دعا كه امام به مادر داوود تعليم داده بود از آن گرفتارى نجات يافت. (813)

### 698- پناه به ذكر يونسى

ذكر شريف لا اله الا انت سبحانك انى كنا من الظالمين معروف به ذكر يونسى است كه حضرت ذوالنون يونس عليه‌السلام به اين ذكر از غم نجات يافت، و هر مؤمنى به ذكر آن از غم نجات مى يابد. و آن جزء آيه اى از سوره مباركه انبياء قرآن كريم است. و ذالنون اذا ذهب مغاضبا (آيه 78) . و در گفتار خداى متعال كه فاستجبنا له و بجيناه من الغم و كذلك ننجى المؤمنين در ضمن نداى حضرت يونس عليه‌السلام خيلى دقت و تاءمل و تدبير بايد شود.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: در شگفتم از مسى كه اندوهى به او دست دهد و غمى به او روى آورد و به اين كريمه (ذكر شريف يونسى) پناه (814) نبرد.

### 799- عبد شكور

جناب اين بابويه - رحمه الله عليه - در من لايحضر از كشاف حقايق امام به حق ناطق، جعفر بن محمد الصادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: حفص بخترى از آن حضرت نقل كرده است كه: نوح نبى عليه‌السلام در هر صبح و مساء ده بار اين دعا را مى خواند از اين رو عبد شكور ناميده شده است:

اللهم انى اشهدك انه ما اصبح و امسى بى من نعمه و عافيه فى دين او دنيا فمنك وحدك لا شريك لك، لك الحمد و لك الشكربها على حتى ترضى و بعد الرضا (815) (816)

### 700- كسب حقايق الهيه از دنيا

در باب نود و پنجم مصباح الشريعه، روايت شده است كه:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: عارف شخص او با خلق، و قلب او با خدا است.

سعدى در افاده اين معنى چه نيكو سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرگزوجود حاضر و غايت شنيده اى |  | من درميان جمع ودلم جاى ديگر است |
| ابناى روزگار به صحرا روند و باغ |  | صحرا و باغ زنده دلان كوى دلبر است |

دعاى عرفه حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام، و دعاى سحر حضرت امام محمد باقر، كه در سحرهاى ماه مبارك رمضان مى خوانيد، و مناجاتهاى باب الحوائج الى الله، امام هفتم موسى بن جعفر عليه‌السلام، كه در بلد امين كفعمى نقل شده اند، و مناجاتهاى شعبانيه جناب وصى، اميرالمؤمنين على عليه‌السلام، و مناجات خمس عشر؛ حضرت امام سجاد حضرت بقيه الله و تتمه النبوه، امام زمان، مهدى موعود كه از ناحيه مقدسه آن جناب به شيخ كبير ابى جعفر محمد بن عثمان بن سعيد (رضوان الله عليه) داده شده، كه در هر روز از ايام ماه مبارك رجب دستور خواندن آن صادر گرديده است و صدها كتابها از اين گونه حقايق الهيه كه از وسائط فيض الهى؛ يعنى ائمه اطهار عليه‌السلام، به ما رسيده است كه از هيچ عارف و حكيم، لطائف عرفانى در ظريف ترين كسوت الفاظ بدين پايه ديده و شنيده نشده است، بلكه نقش عرفاى اسلام ترويج و احياى اين معارف حقه مروى از اين مقربين و اولياء الله است كه دستورالعمل را بايد از اين دهن هاى عصمت فرا گرفت، عارف سنايى چه نيكو گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ره رها كرده اى از آنى گم |  | عز ندانسته اى از آنى خوار |
| قائد و سائق صراط الله |  | به زقرآن مدان و به زاخبار |
| جز بدست و دل محمد نيست |  | حل و عقد خزينه اسرار |

آن لطائف ذوقى و عرفانى، آن نكات سرى كه در ادعيه و اوراد و مناجاتهاى ائمه اطهار ما پيدا مى شود، در روايات نمى شود به دست آورد؛ زيرا كه در روايات مخاطب مردم اند و با مردم به فراخور عقل آنها صحبت مى كردند و سخن مى گفتند. اما در مناجاتها و ادعيه در خلوتخانه عشق با جمال و جلال مطلق به راز و نياز مى پرداختند كه آنچه گفتنى بود به زبان مى آوردند. (817)

### 701- يا الله اغثنى

حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام را پرسيدند از مهم ترين نام اسم اعظم؟

حضرت فرمود او را: در اين حوض سرد رو!

او در آن آب رفت و هر چه خواست بيرون آيد فرمود: منعش كردند، تا گفت: يا الله اغثنى!

فرمود: اين اسم اعظم است. پس اسم اعظم به حالت خود انسان است. (818)

### 702- عظمت ذكر بسم الله

جناب ثقه الاسلام كلينى، در كتاب شريف اصول كافى، از امام صادق عليه‌السلام، روايت فرموده است كه: شخصى همراه حضرت عيسى عليه‌السلام بود تا به دريا رسيدند و با حضرت بر روى آب راه مى رفتند و از دريا مى گذشتند.

اين جانيست كه بر آن تصرف مى كند، اين همان جان است كه مرده را زنده مى كند و ابراء اكمه و ابرص مى نمايد، و جان هاى مرده را زنده مى كند و حيات مى دهد، و هر كسى كه به تعليم معارف حقه، نفوس را احياء مى كند، عيسوى مشرب است.

آن شخص ديد كه بر روى آب مثل زمين هموار عبور مى كنند، در عين عبور به اين فكر افتاد كه حضرت چه مى گويد و چه مى كند كه بر بوى دريا اين گونه راه مى روند، ديد حضرت مى گويد: بسم الله.

از روى عجب به اين گمان افتاد، كه اگر خودش از تبعيت كامل بيرون آيد و مستقلا بسم الله بگويد، مانند حضرت مى تواند بر آب بگذرد، از كامل، بريدن همان و غرق شدن همان، استغاثه به حضرت روح الله نمود، آن جناب نجاتش داد. (819)

### 703- ذكر در شب

علاء بن كامل گويد: شنيدم كه امام صادق عليه‌السلام (در حالى كه به فرموده خداوند در آخر سوره اعراف نظر داشت مى فرمود: شب هنگام، با حال زارى و بيم، بدون آنكه آوايت را آشكار كنى، پروردگارت را در ضميرت ياد كن (و بگو) : لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك الحمد يحيى و يميت و يميت و يحيى و هو على كل شى ء قدير علاء بم كامل گويد: من به حضور شريف امام عرضه داشتم كه جمله بيده الخير را در اين ذكر نياورديد: (چطور است اين را هم بر آن بيافزائيم؟ ) آنگاه حضرت فرمودند: گر چه خير بدست خداست. لى تو آنچه را كه گفتن، همانطور (بدون آنكه چيزى بر آن بيافزايى) ده بار بگو. و نيز هنگام برآمدن آفتاب و هنگام فرو شدن آن ده باز بگو: اعوذ بالله السميع العليم. (820)

### 704- پناه به ذكر الهى

در تاءثير اين ذكر شريف يعنى لا اله الا انت سبحانك انى كنا من الظالمين به سه جمله فاستجبنا له، و نجيناه من الغم، و كذللم ننجى المؤمنين دقت به سزا اعمال گردد، به خصوص به جمله اخير كه مفاد آن هام است كه وعده فرموده است شامل همه مؤمنين مى باشد، و با جمع محلى و الف و لام و فعل مضارع كه دال بر تجدد زمان و حصول تدريجى آن براى ابد است تعبير فرموده است، فتبصر.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: در شگفتم براى كسى كه از چهار چيز بيم دارد، چگونه به چهار چيز پناه نمى برد؟

در شگفتن براى كسى كه ترس بر او غلبه كرده، چگونه به ذكر حسبنا الله و نعم الوكيل پناه نمى برد. زيرا به تحقيق شنيدم كه خداوند عز و جل به دنبال ذكر ياد شده فرمود: پس (آن كسانى كه به عزم جهار خارج گشتند و تخويف شياطين در آنها اثر نكرد و به ذكر فوق تمسك جستند) همراه با نعمتى از جانب خداوند (عافيت) و چيزى زائد بر آن (سود در تجارت) بازگشتند و هيچگونه بدى به آنان نرسيد.

و در شگفتم براى كسى كه اندوهگين است، چگونه به ذكر لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين پناه نمى برد. زيرا به تحقيق شنيدم كه خداوند عز و جل به دنبال ذكر فوق فرمود: پس ما (يونس را در اثر تمسك به ذكر ياد شده) به اندوه نجات داديم و همين گونه مؤمنين را نجات مى بخشيم.

و در شكفتم براى كسى كه مورد مكر و حيله واقع شده، چگونه به ذكر افوض امرى الى الله ان الله يصير بالعباد پناه نمى برد. زيرا به تحقيق شنيدم كه خداوند عز و جل به دنبال ذكر فوق فرمود: پس خداوند (موسى را در اثر ذكر ياد شده) از شر و مكر فرعونيان مصون داشت.

و در شگفتن براى كسى كه طالب دنيا و زيباييهاى دنياست، چگونه به ذكر ما شاء الله لا قوه الا بالله پناه نمى برد. زيرا به تحقيق شنيدم كه خداوند عز و جل بعد از ذكر ياد شده (از زبان كردى كه فاقد نعمتهاى دنيوى بود، خطاب به مردى كه از آن نعمتها بهره مند بود) فرمود: اگر تو مرا به مال و فرزند، كمتر از خود مى دانى پس اميد است خداوند مرا بهتر از باغ تو بدهد... (821)

### 705- پندى از ابليس! !

امام صادق عليه‌السلام براى حفص بن غياث حكايت فرمودند كه:

روزى ابليس بر حضرت يحيى عليه‌السلام ظاهر شد در حالى كه ريسمانهاى فراوانى به گردنش آويخته بود؛ حضرت يحيى عليه‌السلام پرسيد: اين ريسمانها چيست؟

ابليس گفت: اينها شهوات و خواسته هاى نفسانى بنى آدم است كه با آنها گرفتارشان مى كنم.

حضرت يحيى عليه‌السلام پرسيد: آيا چيزى از ريسمانها هم براى من هست؟

ابليس گفت: بعضى اوقات پرخورى كرده اى و تو را از نماز و ياد خدا غافل كرده ام.

حضرت يحيى عليه‌السلام فرمود: به خدا قسم، از اين به بعد هيچ گاه شكمم را از غذا سير نخواهم كرد.

ابليس گفت: به خدا قسم، من هم از اين به بعد هيچ مسلمان و موحدى را نصيحت نمى كنم.

امام صادق عليه‌السلام در پايان اين ماجرا فرمود:

اى حفص! به خدا قسم، بر جعفر و آل جعفر لازم است هيچ گاه شكمشان را از غذا پر نكند.

به خدا قسم بر جعفر و آل جعفر لازم است هيچ گاه براى دنيا كار نكنند! (822)

## بخش پنجم: توصيه به قرآن

### 706- قرآن، قرآن

يعقوب احمر گفت:

به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم كه: دين زيادى بر عهد دارم، و اين سبب شد كه قرآن از من سلب شده و آنرا از دست داده ام.

امام فرمود: قرآن، قرآن؛ همانا كه آيه و سوره اى از آن قيامت مى آيد كه هزار درجه در بهشت صعود مى نمايد و مى گويد: اگر مرا حفظ مى نمودى تو را بدين جا مى رساندم. (823)

### 707- حسرت روز قيامت

ابو بصير گفت: امام صادق عليه‌السلام فرمود:

كسى سوره اى از قرآن را فراموش كرده است (يعنى آن را ضايع كرده است و ترك گفته است) قرآن در صورت نيكو و درجه بلندى در بهشت براى او تمثل مى يابد و چون آن مثال را ديد، بدو مى گويد: تو كيستى بدين خوبى؟ كاش براى من بودى.

آن صورت، يعنى همان مثال، در جواب مى فرمايد: آيا مرا نمى شناسى؟ من فلان سوره ام. اگر مرا فراموش نمى كردى، تو را به اين مقام رفيع مى رساندم. (824)

### 708- همه چيز در قرآن

امام صادق عليه‌السلام فرمود: خداوند تعالى در قرآن بيانى براى هر چيز نازل فرمود، به طورى كه به خدا قسم، چيزى از نياز بندگان را فرو نگذاشته است، تا بنده اى نتواند بگويد: اى كاش در قرآن ذكر شده بود، جز آن كه خدا آن را در قرآن آورده است. (825) (826)

### 709- بسم الله در همه كتب اسلامى

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

خداوند هيچ كتابى را از آسمان نازل نفرموده، جز آنكه در سرآغازش بسم الله الرحمن الرحيم بوده، و با نزول بسم الله الرحمن الرحيم شناخته مى شود كه سوره به آخر رسيده (و سوره بعدى شروع شده) (827) (828) است.

### 710- بهترين عفت آيه

محمد بن مسلم گويد: از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم از (آيه) : سبعا من المثانى و القرآن العظيم؟ (829) (830) آيا مراد سوره فاتحه الكتاب است.

فرمود: بلى.

عرض كردم: بسم الله الرحمن الرحيم از همان هفت (آيه) است؟

فرمود: آرى! آن بهترين آنهاست. (831) (832)

### 711- قرآن در عرصه محشر

يونس عمار گفت: امام صادق عليه‌السلام فرمود: ديوانها در روز محشر سه اند: يكى ديوانى حسنات را در مقابل يكديگر قرار مى دهند كه ديوان نعم تمام حسنات را فرا مى گيرد و در خود فرو مى برد، و ديوان سيئات مى ماند. پس مؤمن آدم براى حساب خوانده مى شود. آنگاه قرآن در فراروى او در نيكوترين صورتى پيش مى آيد و مى گويد: اى رب من! من قرآنم و اين بنده مؤمن توست كه خود را به تلاوت من رنج مى داد، و شب را در مدتى دراز به ترتيل در قرائت من مى گذرانيد، و در گاه تهجد (شب نمازى و شب زنده دارى) از چشمان او اشك جارى مى شد؛ پس او را خشنود گردان چنانكه مرا خشنود گردانيد.

امام فرمود: در آنگاه خداوند عزيز جبار مى فرمايد: بنده من! يمينت را (دوست راستت را) باز كن، پس آن را از رضوان خداى عزيز جبار پر مى كند؛ و شمال او را (دست چپ او را) از رحمت خدا پر مى كند. سپس به او گفته مى شود: اين بهشت براى تو مباح است، بخوان (قرآن را) و بالا برو؛ پس چون آيه اى را قرائت كرد، درجه اى بالا مى رود. (833)

### 712- جايگاه قرآن در بهشت

امام صادق عليه‌السلام فرمود: همانا كه مرد سوره را مى داند، سپس ‍ فراموشش مى كند و بركش مى گويد. داخل بهشت مى شود. آن سوره از بالا در نيكوترين صورتى بر او اشراف مى نمايد، پس بدو مى گويد: مرا مى شناسى؟

مى گويد: نه.

پس گويد: من آن سوره ام كه مرا به كار نيستى و تركم گفتى؛ آرى! سوگند به خدا، اگر به من عمل مى نمودى، هر آينه تو را به اين درجه مى رساندم. و با دست خود اشاره به بالاى خود نموده است. (834)

### 713- كيفر فراموشى قرآن

يعقوب احمر گفت: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: فدايت شوم! اندوه ها و چيزهايى مرا رسيده است كه هيچ خيرى برايم نمانده است، مگر اينكه طايفه اى از آن را از دست داده ام، حتى قرآن هم طايفه اى از آن را از دست داده ام.

يعقوب گفت: تا قرآن را آنچنان ياد نمودم، امام در آن هنگام بى تاب شد و فرمود:

همانا كه مرد سوره اى از قرآن را فراموش مى كند، پس آن سوره روز قيامت در نزد آن مرد آيد تا از درجه اى از بعض درجات بر او مشرف شود و بدو سلام گويد، و مرد جواب سلام دهد، پرسد: تو كيستى؟

گويد: من آن سوره اى هستم كه مرا تباه كردى و رها نمودى؛ آگاه باش اگر به من تمسك مى نمودى، تو را به اين درجه مى رساندم. (835)

### 714- تفسير قل هو الله احد

شيخ صدوق در باب تفسير قل هو الله احد، در كتاب توحيد از وهب ابن وهب قرشى نقل مى كند، كه از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه فرمود: گروهى از فلسطين نزد امام باقر عليه‌السلام آمدند و از آن حضرت درباره مسايلى پرسش نمودند و حضرت بدانها پاسخ فرمود. سپس درباره الصمد پرسش نمودند. آن حضرت فرمود: تفسير صمد در خود كلمه الصمد است. الف، دليل بر انيت خداست كه فرموده: شهد الله انه لا اله الاهو، و اين اشاره است به اين كه او از آن كه حواس بتوانند به ادراكش آورند، غايب است. لام، دليل بر الهيت اوست به اين كه او خداست... چه، تفسير اله اين است كه كسى كه مردم را از درك ماهيت و چگونگى اس با حس و خيال باز مى دارد و آنان را حيران مى كند. تا اين كه فرمود: هر وقت شخصى در ماهيت بارى تعالى و كيفيت او فكر كند، درمانده شده، متحير مى گردد...

انيت از آن مشتق است. چنانكه از فرمايش امام باقر عليه‌السلام كه نيكو فرموده است، به دست مى آيد كه انيت همان قول خداى عز و جل؛ شهد الله انه لا اله الا هو است و تعبير از وجود به انيت و از حدود به ماهيت يا مائيت در سخنان و زبان اهل الله كم نيست.

ظهور تمام ماهيات به وسيله وجود است و به خودى خود نورانيتى ندارد و بلكه در ذات خود نيستى محض و تاريكى محض مى باشند و نور خود را از غير خود، يعنى وجود كسب كرده اند؛ چون خداوند متعال حد و نهايتى ندارد، ماهيتى نيز در مورد او متصور نيست، و والاتر از اين كسى است كه همجنس مخلوقاتش باشد.

در حديث آمده است كه: پروردگار ما، به ذات خود نورانى است. حى الذات، قادر الذات و عالم الذات است. هر كس بگويد: او قادر به قدرتى و عالم به علمى و حى به حياتى است، در كنار خداوند متعال، خداى ديگرى را شريك گرفته است و بر ولايت ما نيست. (836)

### 715- تفسير قلب سليم

دين خدا عرفان است، معرفت الله است و قرآن براى تزكيه و تطهير ما، از جانب خداوند متعال آمده است، تا صاحب قلب سليم بشويم، از امام صادق عليه‌السلام سوال شده است درباره تفسير قلب سليم، فرمودند: آن قلبى است كه غير خدا در آن نيست.

ما را براى اين مقام دعوت كرده اند. يا حضرت درباره تفسير شرابا طهورا فرموده است: است شرابى است كه ساقى خدايشان است: سقاهم ربهم شرابا طهورا (837) شرابى مى دهد كه آنها را به كلى شست و شو مى دهد و آنچه كه جز خداست از ايشان مى گيرد (838) (839)

### 716- فضيلب انا انزلناه

از امام صادق عليه‌السلام منقول است كه: چون شب ماه مبارك رمضان در آيد، در هر شب هزار مرتبه انا انزلناه بخوان و چون شب بيست و سوم شود، دل خود را محكم بدار و گوشهاى خود را بگشا از براى شنيدن عجايب از آنچه خواهى ديد.

به سندهاى معتبر از آن حضرت عليه‌السلام منقول است كه: اگر كسى در شب بيست و سوم ماه رمضان انا انزلناه را هزار مرتبه بخواند، چون صبح كند، يقين او شديد و محكم شده باشد، به اعتراف نمودن به چيزى چند كه مخصوص ما است از غرايب فضايل و نيست است، مگر به سبب چيزى كه در خواب مشاهده نمايد. (840) (841)

## بخش ششم: قرآن و ولايت

### 717- تفسير موازين قسط

در كافى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه در پاسخ به اين سوال كه مقصود از آيه مباركه كه خداوند فرموده: و نضع الموازين القسط ليوم القيمه (842) چيست مى فرمايد:

مقصود، انبيا و اوصيايند.

همچنين روايت ديگرى از همان امام همام عليه‌السلام نقل است كه فرمود: ما موازين قسط هستيم.

آن جا كه امام عليه‌السلام فرمود:

از طرف خداى حكيم و عظيم به حكمت تاءييد شوند، بدين معناست كه آنان همان طور كه مؤدب در حكمتند، مؤيد بدان از سوى خداوند نيز مى باشند؛ تا اين، بر صدق گفتار و جواز عدالتشان دلالت كند و بدين وسيله، خبيث را از طيب و حق را از باطل، تمايز بخشند. و اگر چنين نباشند، نمى توان ميان پيامبران و مدعيان دروغى آن تمايز قايل شد. خداوند تبارك و تعالى فرموده است: لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلناه معهم الكتاب و الميزانه ليقوم الناس بالقسط. (843) (844)

### 718- مردم محسود

ابو الصباح كنانى گفت: از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم: اينكه خداى عز و جل فرمود: آيا حسد مى ورزند مردمى را بر آنچه كه خدا از فضلش به ايشان داده است، اين مردم كيانند؟

امام فرمود: اى ابو الصباح! قسم به خدا آن مردم محسود ماييم. (845)

### 719- نورانيت حقيقت

در كتاب كافى رواياتى نقل شده كه اهل بيت عصمت و طهارت عليه‌السلام مردم را از قبول رواياتى كه با قرآن مخالف است، باز داشته اند؛ مثل روايت على بن ابراهيم از پدرش از نوفلى از سكونى از امام صادق عليه‌السلام كه فرمودند: براى هر حقى حقيقتى هست و براى هر كار درستى، نورى وجود دارد؛ پس آنچه را موافق كتاب خداست كنيد و آنچه را كه مخالف كتاب خداست رها كنيد. (846)

### 720- ميزان صحت روايات

محمد بن يحيى از عبدالله بن محمد از على بن حكم از ابان بن عثمان از عبدالله بن ابى يعفور نقل مى كند كه گفت: حسين بن ابى العلاء مى گويد: ابن ابى يعفور در اين مجلس بود و از امام صادق عليه‌السلام در مورد روايتى كه يك فرد مورد اطمينان و يك نفر غير موثق براى ما نقل مى كند، پرسيدم، امام عليه‌السلام فرمودند:

هر گاه روايتى به دست شما رسيد و شاهدى از قرآن و سخن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله موافق آن يافتيد، آنرا قبول كنيد و گرنه آن روايت به درد همان كسى مى خورد كه براى شما آورده است.

جمعى از اصحاب از احمد بن خالد از پدرش، از نضر بن سويد از يحيى الحلبى از ايوب روايت كرده اند كه گفت: از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه فرمود: هر روايتى با كتاب خدا و سنت مقايسه مى شود و هر حديثى كه موافق قرآن نباشد پوچ است. (847)

### 721- تطبيق روايات با قرآن

محمد بن اسماعيل از فضل بن شاذان و او هم از ابن ابى عمير از هشام بن حكم و غير از ايشان از امام جعفر صادق عليه‌السلام در سرزمين منا سخنرانى كردند و فرمودند: اى مردم! هر روايتى كه از من به شما برسد و موافق قرآن باشد، من آن را گفته ام و هر روايتى كه مخالف قرآن باشد، من آن را نگفته ام. (848)

### 722- طعام بشر

نفس كه به ذات خود حى است، چون مستكمل است، خوراك او هم حى است و آن علم و عمل است؛ چه بين غذا و مغتذى مجانست بايد، و نيز محيى نفس كه مخرج او از نقص به كمال است، بذاته حيات است.

ترجمان قرآن، كشاف حقائق امام صادق عليه‌السلام به زيد شحام كه از آن جناب در معنى كريمه فلينظر الانسان الى طعامه پرسيد: ما طهامه؟

فرمود: علمه الذى ياءخذه، عمن باءخذه

موضوع در اين آيه انسان است و انسان بما هو انسان طعامى كه غذاى او و سازنده اوست علم است و علم همان عقل و معرفت است. (849)

### 723- كمترين حد شناخت امام

آيا گفتار امام ما، صادق آل محمد - صلوات الله عليهم - را نمى بينى كه فرمود: كم ترين شناخت امام اينكه وى جز در درجه پيامبر، عدل پيامبر و وارث وى مى باشد و طاعت امام، طاعت خدا و رسولش مى باشد.

## بخش هفتم: توبه

### 724- آن مرد، اهل بهشت است!

معاويه بن وهب گفته است: به سوى مكه رهسپار بوديم كه پير مردى متاءله و متعبد ما را همراهى مى كرد. ليكن او بر مذهب ما اطلاعى نداشت و (به مذهب اهل جماعت) نماز را در سفر تمام مى خواند. برادرزاده اى داشت كه شيعه بود؛ او را در اين سفر همراهى مى كرد. از فضا پير مرد بيمار شد. برادرزاده اش را گفتم: اگر مذهب شيعه را بر عمويت عرضه بدارى، اميد است كه او (از عقاب الهى) رهايى يابد!

همراهان، هنگى گفتند: اين پير مرد را به حال خود واگذاريد؛ چه او بر همان حالى كه هست نيكوست.

ليك، برادرزاده طاقت نياورد و او را گفت: اى عمو! همه مردم جز اندكى، پس از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله از دين خدا خارج شدند. همچنان كه بايد از رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله اطاعت و پيروى مى كرديم، بايستى از على بن ابى طالب عليه‌السلام نيز اطاعت و پيروى كنيم، او و اطاعت از او پس از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله، حق است.

پير مرد، نفسى كشيد و فرياد برآورد: من آنچه را تو گفتى باور كردم.

و سپس، جانش از بدن خارج شد پس از آن، خدمت ابو عبدالله، (امام صادق عليه‌السلام) مشرف گشتيم. على بن سرى، ماجرا را براى حضرت نقل كرد. ابو عبدالله عليه‌السلام فرمود: آن مرد، اهل بهشت است.

على بن سرى عرض كرد: او جز در همان وقت، بر چيزى از مذهب شيعه آگاهى نداشت!

امام عليه‌السلام فرمود: پس جز اين، از او چه مى خواهيد؟! به خدا سوگند كه او به بهشت رفته است. (850) (851)

### 725- پوشانيدن گناهان

در كتاب شريف و گرانسنگ كافى، از ابن وهب نقل است كه مى گويد:

شنيدم كه ابو عبدالله، امام صادق هه فرمود: چون بنده توبه نصوح كند، خداوند او را دوست بدارد، و در دنيا و آخرت، (گناهان) او را مى پوشاند.

پرسيدم: چگونه گناهان او را مى پوشاند؟

فرمود: گناهانش را كه دو ملك بنوشته اند، از يادشان ببرد، و اعضاى بدنش ‍ را وحى فرمايد كه گناهانش را پنهان كنيد، و به مواضعى از زمين (كه در آنها گناه كرده است) وحى فرمايد كه گناهى كه در شما مرتكب شده كتمان كنيد. پس او به لقاى خداى رود در حالى كه چيزى بر گناهانش گواهى ندهد. (852) (853)

### 726- تفسير توبه نصوح

در كتاب اصول كافى، از كنانى نقل است كه: چون امام صادق عليه‌السلام را از معناى اين آيه كه: اى مؤمنان! به سوى خداى توبه كنيد؛ توبه اى نصوح پرسيد، امام در پاسخ فرمود: (يعنى) بنده از گناه توبه كند و سپس ‍ بدان باز نگردد.

### 727- مهلت توبه

در كتاب من لايحضره الفقيه آمده است:

از امام صادق عليه‌السلام از اين كلام خداى تعالى پرسش شد كه: كسى كه با اعمال زشت، تمام عمر اشتغال ورزد تا آنگاه كه مشاهده مرگ كند، در آن هنگام پشيمان شود و گويد: اكنون توبه كردم، توبه اش پذيرفته نيست.

امام در پاسخ فرمود: (يعنى:) هنگامى كه امر آخرت را به چشم بيند. (854)

### 728- منيت تواب

ابو بصير گويد: چون امام صادق عليه‌السلام را از اين آيه اى مؤمنان! به سوى خدا توبه كنيد؛ توبه اى نصوح پرسيدم، فرمود: گناهى كه شخص ‍ از آن توبه كند و هرگز بدان باز نگردد.

پرسيدم: كدام يك از ما باز نگردد؟

فرمود: اى ابا محمد! خداوند از بندگانش آن را دوست دارد كه در فتنه (گناه) واقع شود و توبه كند. (855)

### 729- مرگ توبه است

امام جعفر بن محمد صادق عليه‌السلام فرمود: مرگ همان توبه است، خداى تعالى فرمود: فتوبوا الى بارئكم فقتلوا انفسكم (856) پس هر كس توبه كند نفس خود را كشته و آنرا به حيات ذاتى قدسى كه مرگى در پى آن نمى آيد زنده كرده است. (857)

## بخش هشتم: تمجيد از علم

### 730- بزرگداشت ارسطو

امام صادق عليه‌السلام در آخر توحيد مفضل (858) (859) ارسطوا را به بزرگى ياد مى كند كه وى مردم را از وحدت صنع و تقدير و تدبير احسن عالم به وحدت صانع مقدر مدبر آن، رهبرى كرده است. (860)

### 731- اهميت علم

به اين روايت امام ملك و ملكوت، صادق آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله كه آنرا ثقه الاسلام كلينى در اصول كافى آورده است التفات بفرماييد:

من تعلم العلم و عمل به و علم لله دعى فى ملكوت السماوات عظيما فقيل: تعلم لله و عمل لله و علم لله؛ (861)

كسى كه براى خدا علم را فرا گرفت و بدان عمل كرد و براى خدا به ديگران تعليم داد، در ملكوت آسمانها بزرگ خوانده مى شود.

با اينكه ملكوت عالم، خود عظيم است، چنانكه صيغه مبالغه ملكوت مشعر بدان است، و اصل و روح و نگهدار اين نشاءت است و اين نشاءت ظل آن است، رتبت و درجت چنين شخصى بدان حد است كه در آن چنان ملكوت به بزرگى و آقايى ياد مى شود. (862)

### 732- وارثان رسولان الهى

در كتاب كافى از ابو عبدالله، امام صادق عليه‌السلام نقل است كه ايشان فرمود:

علما وارثان پيامبرانند، و اين بدان سبب اين كه پيامبران، درهم و دينارى به وراثت از خود باقى نميگذارند، بلكه احاديث آنان است كه به ارث گذاشته مى شود و آن كسى كه چيزى از آن اخذ نمايد، سود و حظى وافر برده است. پس در علم و دانش خود بنگريد كه آن را از چه كسى اخذ مى كنيد. به درستى كه در ميان ما اهل بيت است كه در هر دوره، جانشينانى عادل و حق شناس موجود مى باشد كه تحريف گزافه گويان و تزويز مبطلان و تاءويل جاهلان را از آن دور مى گردانند. (863) (864)

### 733- ستودن ارسطو

حرف ارسطو حرفى متقن، معتبر و متين و برهانى است، امام صادق عليه‌السلام او را مى ستايد، يعنى ديگر ارسطو براى ابد زنده مانده است، در آخر توحيد مفضل امام ارسطاطاليس را اسم مى برد و مى ستايد. (865)

### 734- فضيلت ارسطو

شيخ الرئيس در شفا حرفى دارد درباره افلاطون. عرض نمى كنم كه افلاطون مرد كوچكى است و شيخ نمى خواهد او را تنقيص كند و كم بشمارد. امام مى گويد: اگر سرمايه افلاطون اين است كه به ما رسيده است، خيلى سرمايه اندك و بضاعت مزجاتى داشته. ما نمى خواهيم علم كشى كنيم، عالم كشى كنيم. حضرت امام صادق عليه‌السلام در آخر توحيد مفضل ارسطو را مى ستايد، علم پرورى مى كند و بايد فرزند خاندان نبوت چنين جان پاكى داشته باشد و در آنجا به مفضل مى فرمايند: مفضل! ارسطو از وحدت نظم عالم، مردم را به وحدت ناظم و به وحدت صانع دعوت مى كرد. (866)

### 735- دين عقل و برهان

حكايتى را كه نقل مى كنيم در قصص العلماء مرحوم تنكابتى آمده است كه مرحوم ملا آقا دربندى، به زيارت ثامن الحجج عليه‌السلام مشرف مى شدند، وقتى به سبزوار رسيدند، سوالاتى را مطرح كردند و به خدمت حاجى هادى سبزوارى صاحب منظومه فرستادند، مرحوم حاجى كه سوالات را ديد، فرمودند: اولا كسى كه اين سوالات را مطرح كرد، خود از عهده پاسخ آنها بر مى آمد و قدرت جواب را دارد. و ثانيا با مشغوليات، و سن و سال و گرفتارى هاى درسى، فرصت آن نيست كه فورا جواب اين سوالات را بنگاريم و به شما بدهيم.

بعد، وقتى ملا آقاى دربندى، از سفر برگشتند، در يكى از بلاد، كه به نزد يكى از آقايان روحانى وارد شدند، آنجا آقايان، براى ديدن ايشان آمدند. يكى از آنها گفت: شنيديم كه شما سوالات فلسفى به حاج ملا هادى سبزوارى داده ايد و ايشان جواب ندادند! به يك لحنى، كه يك مقدارى توهين به حاجى بوده است.

مرحوم آقاى دربندى فرمودند: اين طور نيست كه شما گمان مى كنيد، اگر حاجى و امثال حاجى نباشند كه جواب افراد ملحد و دهرى را كه منكر مبداء و معاد هستند، بدهند و اصل دين را تحكيم نكنند، نوبت شما نمى رسد كه اصل برائت و استصحاب جارى كنيد!

واقعش اين است كه اصول دين و ديگر امهات را بايد دليل و برهان ثابت كند و بر كرسى بنشاند. دين دين عقل و دليل و برهان است. عقل، دليل و برهان هم فلسفه است.

فلسفه اى كه فلاسفه الهى ما مى گويند، فلسفه اى كه صاحب اسفار و شفا مى گويد. در بعضى از نوشته هايم، قسمت آخر حديث مفضل را بيان كردم كه امام صادق عليه‌السلام با مفضل درباره وحدت صنع، صحبت كرده است كه وحدت تدبير، وحدت صانع و مدبر را مى رساند. بعد امام صادق عليه‌السلام، ارسطو را ستوده است. (867) حضرت فرمودند: مفضل! ارسطو مردم زمان خود را از راه وحدت صنع، به وحدت صانع كشانده است و از اين راه پيش آمده است.

مرحوم استاد شعرانى مى فرمود: ارسطو، مباهات كند به خودش، كه امام صادق عليه‌السلام نام او را بر زبان آورده است!

بعد شعر حافظ را مى خواند و مى گفت: گويى حافظ از زبان ارسطو، خدمت امام عرض مى كند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من كه باشم كه برآن خاطرعاطر گذرم |  | لطفها مى كنى اى خاك درت تاج سرم |

البته خاك درب امام صادق عليه‌السلام، تاج سر ارسطوهاست. حرفى نيست وليكن، ارسطو از راه صنع، مردم را به وحدت صانع مى كشاند، هر چند مرحوم ديلمى در محبوب القلوب و مرحوم سيد بن طاووس در كتابى كه راجع به نجوم نوشته اند، ارسطو و تنى چند از بزرگان را در زمره انبياء نام برده اند. (868)

### 736- حال مردان خدا

انسان وقتى جناب علامه طباطبايى رضى الله عنه را زيارت مى كرد، به ياد اين حديث شريف مى افتاد كه جناب كلينى در كتاب فضل العلم كافى، به اسنادش از حضرت امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند و فرموده است: من تعلم العلم و عمل به علم لله، دعى فى ملكوت السموات عظيما فقيل تعلم لله و عمل لله و علم لله (869) راه اين است و جز اين نيست. و دقيقا بدين جهت رفتار او، گفتار او، سكوت او، قلم او و مطلقا آثار وجودى او حكايت كننده از وارستگى او و عظمت ذخايز علمى و عملى او بود. (870)

### 737- قلوب مؤمنان

در كافى به استادش به يونس بن ظبيان از ابو عبدالله عليه‌السلام روايت كرده كه آن حضرت فرمود: خدا دلهاى مؤمنان را بر ايمان پيچيد و مندمج نمود. پس به هنگامى كه خواهد آنچه در دلهاست را روشن نمايد. حكمت را بر آن باشد و علم را در آن زراعت كند، و زارع و قيم بر آن پروردگار عالميان است. (871)

### 738- خاك روحانيت

حضرت امام صادق عليه‌السلام فرمود: و ان تراب الروحانيين بمنزله الذهب فى التراب؛ يعنى خاك روحانيون به منزله طلا در بين خاكهاست. (872)

### 739- تفسير ماء غدق

ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكه (873) و لو استقاموا على الطريقه لاسقيناهم ماء غدقا (874)

ماء غدق؛ يعنى آب بسيار، به روايت مجمع البيان، امام صادق عليه‌السلام آن را به علم كثير تفسير فرمود. معناه لافدناهم علما كثيرا يتعلمونه من الائمه.

و به روايت كافى، امام باقر عليه‌السلام در تفسير آن فرمود: يعنى: لواستقاموا على ولايه اميرالمؤمنين على و الاوصياء من ولده عليهم السلام و قبلوا طاعتهم فى امرهم و نهيهم لاسقيناهم ماء غدقا، يقول لاشربنا قلوبهم الايمان. (875)

## بخش نهم: علم امام صادق عليه‌السلام

### 340- خورشيد آسمان علم و كشاف اسرار علوم

ششمين امام، كشاف اسرار علوم و بحر حقايق، ابو عبدالله، جعفر بن محمد صادق عليه‌السلام مى باشد كه در برابرش، عقول به حيرت افتاده و زبانها به گنگى گراييده است. چرا چنين نباشد و حال آن كه او، خورشيد آسمان علم و معرفت و توحيد است و همه، از نور وجودش بهره جسته و در بحر معرفش فرو رفته و از مشكات حقايقش پرتوى گرفته اند. اشعه نورانى علومش، عالم انسانى را فرا گرفته و شجره عنصر پاكش چنان به بار نشسته كه آفاق را از اصول حكيمه و علوم غريبه مكنونه قيمه و قواعد رصينه فقهيه و مطالب نوريه در تزكيه و تهذيب نفس، و مسايل جامع اجتماعى حفظ نظام حوزه بشرى، پر كرده است؛ به طورى كه تعداد شاگردان و متعلمين محضر درسش بالغ بر چهار هزار نفر، از حجاز و شام و عراق و خراسان و فارس و جز آن بوده است. در مجلس درس شريفش، چهار صد كتاب در علوم نگاشته شد كه اصول چهار صد گانه نامندش. مى توان به اصول كافى و توحيد صدوق و احتجاج طبرسى و كتب ديگر كه حقايق صادر از او را در خود دارد مراجعه كنى، تا دريابى كه چگونه آن امام بزرگ عليه‌السلام، قواعد توحيد را بنيان نهاد و اركانش را بنا نمود و شبهات وارده از سوى آراى سخيف و معوج را ريشه كن و اسرار و بطون آيات قرآن را ظاهر ساخت. بطورى كه زبانها در بيانشان گنگ، و عقول در پيششان حيرانند. پس، او حيات علم و مرگ جهل بود و ستون اسلام.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر بوى كه از مسك و قرنفل شنوى |  | از دولت آن زلف چو سنبل شنوى |
| گر نغمه بلبل از پى گل شنوى |  | گل گفته بود گر چه ز بلبل شنوى(876) |

### 741- كاروان علوم صادقى

مفيد - ره - در ارشاد مى گويد: امام صادق، جعفر بن محمد بن على بن الحسين از ميان برادران، جانشين پدرش محمد بن على عليه‌السلام و وصى و عهده گيرنده مقام امامتش بود و به فضل و دانش، در آن، ممتاز و برجسته.

او بيشتر از همه آنها به ياد و ذكر خداى بود و قدر و منزلتى بس والاتر، در عام و خاص داست. مردم، علومى از او نقل كرده اند كه كاروانهاى علم و دانش، آنرا به نقاط مختلف بده و ذكرش در شهرها و ممالك مشهور گشته است. از هيچ يك از اهل بيتش، چون او نقل حديث نشده، و هيچ كدام به قدر ابو عبدالله عليه‌السلام، اهل آثار و نقل اخبار را ملاقات نكرده و به اندازه آن بزرگوار، از آنان حديث نقل نشده است.

محدثان و راويان، به ضبط اسامى راويان ثقه - كه در آرا و مقالات مختلف، دگرگونند - همت گماشته اند، اين راويان و ناقلان، چهل هزار نفر بوده اند، و اين خود، از دلايل واضحى را از وارد نمودن هرگونه شبهه و ايرادى، ناتوان مى سازد.

اخبارى كه در علم و حكمت و بيان و حجت و زهد و موعظه و فنون علم از او رسيده، بس بيشتر از آن است كه بتوان سخن از آن گفت يا در كتابش ‍ جايش داد. (877)

### 742- علم امام صادق به هندسه

حديث شريفى در كافى است كه امام صادق عليه‌السلام به يكى از صحابه فرمود كه: فلانى! اشياء همه به هندسه آفريده شده اند.

و آن آقا مثل اينكه لفظ هندسه را نشنيده بود و نمى دانسته چيست، گفته است: هندسه يعنى چه؟

امام فرموده اند: هندسه؛ يعنى مقدار و اندازه.. چون لفظ هندسه اصلش ‍ اندازه و اندازه است... (878)

در جايى ديگر مى فرمايند: علم به قوانين حسابى و قواعد مسائل عددى در تقويت نفس انسانى از اعظم وسايل است. به خصوص علم هندسه كه در تعديل و تقويم ذهن و فكر و قلم و بيان تاءثير بسزا دارد.

حكما و فلاسفه بزرگ گفته اند: براى رسيدن به معرفت حقايق اشياء فكر را بايد به علوم رياضى ورزش داد... (879)

### 743- تسلط به علم زيست شناسى

از مجالس امير كمال الدين حسين فنايى نقل شد: حضرت صادق عليه‌السلام از ام جابر پرسيد كه: در چه كارى؟

عرض كرد: مى خواهم كه تحقيق كنم كه از چرنده و پرنده كدام بيضه مى نهند و كدام بچه مى آورند.

فرمود كه: احتياج به اين مقدار فكر نيست. بنويس كه گوش هر حيوانى كه مرتفع است بچه مى آورد و هر كدام منخفض است بيضه مى نهد. ذلك تقدير العزيز العليم.

باز با آن كه پرنده است و گوش او منخفض و به سر او چسبيده بيضه مى نهد، و سلحفات (لاك پشت) كه چرنده است چون بدين منوال است بيضه مى نهد و گوش خفاش چون مرتفع است و به سر او چسبيده نيست بچه مى آورد ذلك فضل الله ياءتيه من يشاء. (880)

### 744- ماييم مفاتيح حكمت و معدن علم

چه راست گفت ولى الله الاعظم، ابو عبدالله صادق عليه‌السلام كه فرمود:

اى خيثمه! ما درخت نبوت و بيت رحمت و مفاتيح حكمت و معدن علم و موضع رسالت و مختلف ملايكه و موضع سر خداييم، و ما وديعه خدا در خلقيم و حرم اكبر خداييم و مذمه خدا و عهد اوييم؛ پس هر كس به عهد ما وفا كند، به عهد خود وفا كرده است، و هر كس به عهد و ذمه ما قدر ننهد، دكه و عهد خداى را قدر ننهاده و حقش را ادا نكرده است. (881)

### 745- فقيه ترين مردم

در مناقب مسند ابو حنفه است كه حسن بن زياد گويد:

از ابو حنفه پرسيدن: فقيه ترين مردم كيست؟

ابو حنفه پاسخ داد: جعفر بن محمد. هنگامى كه منصور، او را وادار به آمدن نزد خود كرد، مرا خواند و گفت: مردم به جعفر بن محمد مايل شده اند، مسئله هايى سخت آماده و بر او عرضه كن.

من نيز چهل مسئله آماده ساختم، سپس، ابو جعفر (منصور) مرا احضار كرد نزد او كه در حيره بود رفتم، چون بر او وارد شدم، جعفر عليه‌السلام در سوى راستش نشسته بود. چون او را ديدم، هيبت او مرا بسيار متاءثر ساخت، به طورى كه از ديدن ابو جعفر (منصور) چنين نشده بودم، سلام كردم و نشستم.

منصور به ايشان گفت: اى اباعبدالله! اين مرد، ابو حنيفه است

جعفر عليه‌السلام فرمود: بله او را مى شناسم.

منصور روى به من كرد و گفت: اى ابو حنيفه! مسئله هايت را بر ابوعبدالله مطرح بساز!

من نيز مسئله ها را عرضه نمودم و ايشان را پاسخ داده، مى فرمود: راءى شما چنين است، راءى اهل مدينه چنين و راءى من چنين.

پاسخ ايشان گاه چون نظر ما بود و گاه چون نظر اهل، مدينه و گاه با هر دو مخالف. تا آن كه تمام چهل مسئله را مطرح كردم و پاسخ شنيدم.

(ابوحنيفه سپس مى گويد:) آيا علم مردم جز كسى است كه به اختلاف آنان از همه عالم تر است؟ (882) .

### 746- موجود بودن تمامى علوم

عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينورى (متوفى به سال 272 ه‍) صاحب تاءليفات بسيار در كتاب ادب الكاتب مى گويد: (883) و در كتاب جفر كه به دست امام جعفر صادق اين محمد باقر عليهم نوشته شد، تمام دانستنى هاى كه تا روز قيامت بدان نياز افتد، موجود است (884) .

### 747- آهو دندان رباعى ندارد!

امام صادق عليه‌السلام از ابوحنيفه پرسيد: حكم شخص محرمى كه دندان رباعى آهو را شكسته است چيست؟

ابوحنيفه مى گويد: اى فرزند رسول خدا! نمى دانم.

حضرت مى فرمايد: تو مدعى فضل و فردى! وليكن نمى دانى كه آهو دندان رابعى ندارد، و دندانهايش ثنايى است (885)

### 748- علو مقام علمى معصومين

در كافى است كه امام صادق عليه‌السلام فرمود:

علم ابن شبرمه در برابر (كتاب) جامعه كه به املاى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله و خط على عليه‌السلام است گمراه و گمشده است اين كتاب براى احدى، كلامى از حلال و حرام باقى نگذاشته است ( كه در آن نباشد) .

اصحاب قياس، علم را به واسطه قياس طلب نمايند، و از اين رو، جز آن كه از حق دور شوند، علمى بر آنان افزوده نشود، (زيرا) دين خدا با قياس ‍ راست نيايد) (886) .

### 749- مراد از شهر حصين

شعيب حداد، نقل مى كند كه شنيدم كه امام جعفر صادق عليه‌السلام فرمود: حديث ما سخت است و كسى توان حمل آن را ندارد، جز ملكى مقرب يا پيامبرى، مرسل، يا بنده اى كه خداوند قلبش را براى ايمان امتحان كرده و يا.

پرسيدم: شهر حصين چيست؟

فرمود: قلب مجتمع (887)

### 750- علم فراوان

در مجمع البيان از امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمود: معناه لافدناهم علما كثيرا يتعلمونه من الائمة عليهم السلام يعنى: معناى آن آيه ان الذين قالو ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة، لو استقاموا على الطريقة لاستقيناهم ماء غدقا اين است كه به آن ها علم فراوان مى داديم كه از ائمه عليهم السلام مى آموختند (888) .

### 751- سوال از علم امام

مفضل گفت: از علم امام به آنچه در اقطار زمين است در حالى كه در خانه اش بوده و پرده بر رو كشيده پرسيدم.

آن حضرت (امام صادق عليه‌السلام) پاسخ داد: اى مفضل! خداى تبارك و تعالى در پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله پنج روح قرار داد: روح حيات كه به آن مى جنبند و حركت مى كند و روح قوه كه به آن مى خيزد و مى كوشد و روح شهوت كه به آن مى خورد، و مى آشامد و از حلال به زنان درمى آيد، و روح ايمان كه به آن ايمان مى آورد و عدالت مى نمايد، و روح القدس كه به آن نبوت را بر دوشت مى كشد، پس هنگامى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله وفات كرد، روح القدس به امام مى رود، و روح القدس نمى خوابد و غافل نمى شود و لهو نمى كند و آرزوى بيهوده نمى برد، ولى آن چهار روح ديگر خواب و غفلت و اميد بيهوده، و لهو دارند، و به روح القدس آنها ديده مى شوند (889) .

### 752- تخم حيوان حلال گوشت و حرام گوشت

از معصوم عليه‌السلام سؤال شده است: هرگاه كسى تخمى در اجمه - يعنى در بيشه - يافته است، و يا تخم پرنده آبى يافته است و نمى داند كه تخم حيوان حلال گوشت است تا خوردن آن جايز با شد، و يا تخم حيوان حرام گوشت است كه خوردن آن حرام باشد، به چه نشانه داد كه تخم حلال گوشت يا حرام گوشت است؟

در جواب فرموده است: هر تخمى كه دو طرف آن يكسان است از حرام گوشت است و اگر مثل تخم مرغ خانگى است كه يك طرف آن پهن است - يعنى مخروط است - آن تخم حيوان حلال گوشت است چند روايت در اين موضوع در جزء يازدهم وافى فيض از كافى و تهذيب ذكر شده است (890) .

تخم مار دراز و هر دو طرف آن يكسان است و تخم باخه گرد است و از همه جانب يكسان است و هر دو حرام گوشت اند، و تخم كبك و گنجشك و مرغ خانگى مخروطى است كه يك طرف پهن و جانب ديگر آن كشيده ست و اينها حلال گوشت اند (891) .

### 753- فكر هر كس به قدر همت اوست!

در تفسير آيه شريفه ن و القلم و ما يسطرون روايت شده است كه سفيان ثورى از امام صادق عليه‌السلام سؤال از ن نموده است تا سخن بدينجا مى رسد كه امام به سفيان فرمود: يا ابن سعيد! لولا انك اهل للجواب ما اجبتك سپس امام شروع فرمود به تفسير نون و قلم و لوح

و از آن جمله است: خبرى كه در بسائر به اسنادش از اعمار ساباطى روايت كرده است: قال قلت لابى عبدالله عليه‌السلام جعلت فداك! اجب ان تخبرنى باسم الله الاعظم، فقال: انك لاتقوى على ذلك قال: فلما الححت قال مكانك اذا قام فدخل البيت هنياءه ثم صاح بى ادخل الحديث.

در اين حديث صريحا امام به او فرمود: انك لاتقوى على ذلك و عمار صريحا گفت: فلما الححت و امام بعد از الحاح او، وى را صدا زد و كه داخل خانه شود.

غرض اين است كه به علت ضعف و نارسايى عقول عامه مردم در ادراك اين گونه مسائل از قبيل قضا و قدر نهى از ورود در آن ها شده است. نه آن كه مطلقا حتى براى خواص و افراد مستعد و لايق خوض و تحقيق در آن ها نهى تحريمى شده باشد وگرنه امام پس از نهى در ورود، بر اثر الحاح سائل، جواب سؤالش را نمى فرمود، چنانكه خيلى واضح در اين معنى اميرالمؤمنين عليه‌السلام بيان مى فرمايد كه:

الا ان القدر سر من سر الله - الى قوله عليه‌السلام: لاينبغى ان يطلع عليها الا الواحد الفرد (892) .

### 754- تيديل مس به نقره

شخصى در معيت امام صادق عليه‌السلام از آن جناب سؤالاتى مى كرد، تا وقتى به بازار مسگرها رسيدند، از امام سؤال كرد: مس چيست؟

فرمود: نقره فاسده شده است و دوايى دارد كه چون آن را به مس زنند، نقره خالص شود.

سائل نپرسيد كه آن دوا چيست، مترجم آلمانى خيلى به سائل عصبانى شده است كه چرا نپرسيدى دواى آن چيست (893) .

### 755- عروج روح مؤمن در خواب

حسن بن محبوب از محمد بن قاسم نوفلى گفت: به امام صادق عليه‌السلام عرضه داشتم: مؤ من خواب مى بيند و واقع نيز همانگونه است و گاه خواب مى بيند ولى مطابق نيست.

فرمود: وقتى مؤمن خوابيد از روح وى حركتى كشيده به آسمان بلند مى شود هرچه روح مؤمن در ملكوت اشياء در جايگاه تقدير و تدبير ديد حق است، و هرچه كه در زمين ديد، اضغاث احلام است.

به او عرضه داشتم: آيا روح مؤمن به آسمان صعود مى كند؟

فرمود: بله

پرسيدم: اين صعود آيا به گونه اى است كه به كلى روح از بدن خارج شود تا هيچ در آن نماند؟

فرمود: خير، اگر همه روحش از بدن خارج شود تا هيچ در آن ماند پس وى مى ميرد.

پرسيدم: پس چگونه روح مؤمن به آسمان خارج مى شود؟

فرمود: آيا خورشيد را در جاى خود در آسمان نمى بينى كه نور و شعاعش ‍ در زمين است؟ روح مؤمن نيز اين چنين مى باشد، اصل آن در بدن و حركت وى كشيده به آسمان است (894)

### 756- دريافت علم از عرش

از كافى به اسنادش به يونس يا بفضل از ابى عبدالله عليه‌السلام هست كه فرمود: هيچ جمعه اى نيست مگر اين كه اولياى الهى در آن سرورى دارند.

پرسيدم: فدايت شوم! اين چگونه است؟

فرمود: وقتى شب جمعه شد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به عرش ‍ مى رسد و ائمه عليه‌السلام نيز به عرش مى رسند و من هم با ايشان به عرش ‍ مى روم، پس باز نمى گردم مگر اين كه علمى را استفاده كردم، و اگر چنين موافاتى با عرش نباشد، علم من پايان مى پذيرد. (895)

### 757- تعليم علم

در كتاب الدر المكنون و الجواهر المصون در علم حروف فرمود: حضرت امام على عليه‌السلام علم حروف را از آقاى ما رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به ارث برد، تا اين كه گفت: امام حسين عليه‌السلام علم حروف را از پدرش به ارث برد، آنگاه زين العابدين از او به ارث برد، سپس ‍ امام محمد باقر سپس امام جعفر صادق از ايشان به ارث برد، و امام صادق كسى است كه در اعماقش غواصى كرده و درر آن را از صدفهاى اسرارش ‍ استخراج كرده و گره هاى رموزش را باز نموده و طلسمهاى گنج آن را گشوده و خافيه در علم جفر و علم حروف را تصنيف نمود، و به اسرار غامض و علوم حقيقى سخن مى گفت: در حالى كه پسرى هفت ساله بود.

و فرمود: دانستن ما غابر مزبود و كتاب مسطور در رق منشور و قذفهايى در دل و مفاتيح غيوب و كوبشهايى در گوش، بدون اين كه طباع از آن نفرت داشته باشد، و به نزد ما جفر ابيض و جفر احمر و جفر اكبر و جفر اصغر است، و از ماست فرس غواص و فارس قناص و اين جفر در آخرالزمان با امام محمد مهدى آشكار مى شود و در حقيقت مسى جز او آنرا نمى شناسد و امام على عليه‌السلام از داناترين مردم به علم حروف و اسرارش بود، و آن حضرت فرمود: سلونى قبل ان تفقدئنى فان بين جنبى علوما كالبحر الزخار؛ يعنى از من قبل از اين كه مرا در نيابيد، بپرسيد؛ زيرا در دو جنبه ام علومى همانند درياى جوشان است. (896)

## بخش دهم: احتجاجات امام صادق عليه‌السلام

### 758- بنده جعفر بن محمد صادق عليه‌السلام

در كتاب وافى است كه ابو حنفيه مى گويد:

نزد حجامى رفتم تا موى سرم را بتراشد، حجام به من گفت: سرت را پايين بياور و روى به قبله كن و نام خداى را بر زبان جارى ساز!

پس، از او شش خصلت بياموختم كه پيش از آن در من نبود.

بدو گفته: آيا تو آزادى يا بنده اى؟

گفت: بنده ام

گفتم: بنده كه هستى؟

در پاسخ گفت: بنده جعفر بن محمد صادق!

پرسيدم: آيا اكنون در خانه است؟

گفت: آرى؟

سپس، به سوى منزلش رفتن و اذن ورود خواستم، ليكن مرا اذن ندادند. اندكى بعد، مردمى از كوفه آمدند و اذن گرفته، داخل شدند. و من نيز همراه آنان شدم. چون به حضورش رسيدم، ايشان را گفتم:

اگر پيايم به اهل كوفه ارسال بنمايى، ديگر اصحاب محمد را دشنام نخواهند داد.

من در كوفه بالغ بر صد هزار نفر را مى شناسم كه آنان را دشنام مى دهند.

ايشان فرمود: سخن مرا نمى پذيرند.

گفتم: چه كسى سخن تو را نمى پذيرد و حال آن كه تو فرزند رسول خدايى!

ايشان پاسخ داد: اولين كسى كه سخن مرا نمى پذيرد، تويى، كه بدون اجازه، به خانه ام وارد شدى و بدون امر من، نشستى و سخن گفتى و مرا خبر رسيده است كه قائل به قياس نيز هستى.

فرمود: واى بر تو اى نعمان! اولين كسى كه قياس كرد، ابليس بود... (897) (898)

### 759- در دين به راءى قياس مكن!

در كتاب قضاى وسائل الشيعه نقل است كه ابن شبرمه گفت: روزى همراه ابو حنفيه بر جعفر بن محمد عليه‌السلام وارد شدم، ايشان خطاب به ابو حنفيه فرمود: از خدا بترس و در دين، به راى خود قياس مكن! چه اولين كسى كه قياس كرد، ابليس بود...، و واى بر تو، آيا گناه قبل نفس بزرگ تر است يا زنا؟

ابر حنفيه پاسخ داد: قبل نفس.

امام عليه‌السلام فرمود: خداوند عز و جل در قتل نفس، دو شاهد را قبول كرده است، ولى درباره زنا، جز چهار شاهد را نپذيرفته است.

سپس امام فرمود: نماز عظيم تر است يا روزه؟!

ابر حنفيه پاسخ داد: نماز.

امام فرمود: پس چرا زن حائض، بايد قضاى روزه اش (در حال حيض) را به جاى آورد، ولى قضاى نمازش لازم نيست؟! تو چگونه قياس او را روا مى دارد؟! پس، از خداى بترس و قياس مكن!

سپس ابن شبرمه گويد: امام (از من) ، پرسيد: پليدى بول بيشتر است يا منى؟

گفتم: بول.

فرمود: پس چرا خداى تعالى درباره بول، وضو را كافى دانسته، ليكن درباره منى غسل را واجب؟

فرمود: آيا زن ضعيف تر است يا مرد؟

گفتم: زن.

فرمود: پس چرا خداى تعالى سهم مرد را در ارث دو برابر زن قرار داده است؟ آيا مى توان در اين مورد قياس كرد؟ گفتم: نه!

فرمود: چرا خداوند درباره سارق ده درهم، حكم به قطع دست) فرموده ولى اگر دست مردى قطع شود، كسى كه دست او را قطع كرده است بايد پنج هزار درهم، به عنوان ديه بدو بدهد؟ آيا در اين مورد مى توان قياس ‍ كرد؟ گفتم: نه!.. (899)

### 760- اثبات لزوم پيامبران

در كتاب كافى به اسنادش از هشام بن حكم، از امام صادق عليه‌السلام روايت است كه در پاسخ زنديقى كه پرسيد: چگونه لزوم وجود پيامبران و رسولان را ثابت مى كنى؟

فرمود: چون ثابت كنيم كه ما را خالق و صانعى است كه از ما و جميع خلايق متعالى است و او حكيم والا مقامى است كه روا نبود احدى از خلقش او را بينند و لمس كنند؛ تا با او مباشرت كنند و او با آنان مباشرت فرمايد و بر آنان حجت آورد و آنان بر او حجت آورند و با يكديگر بحث و مناظره نمايند، ثابت مى شود كه در خلق خود، سفرايى دارد كه او را براى خلق و عبادش به تعبير آورند و مردم را به مصالح و منافع و نيز آنچه در انجامش بقاى شان و در تركش فنا و نابودى شان نهفته است راهنمايى كنند.

پس، آنان در ميان خلق از طرف خداى عليم و حكيم، آمر و ناهى و معبر از اويند و آنان، همان پيامبران و برگزيدگان شان از خلقش مى باشند؛ حكيمانى كه به حكمت تأدیب گشته، بدان مبعوث شده اند. آنان با مردم، على رغم مشاركت در خلقت و تركيب، مشاركتى در احوال (افعال - خ ل) ندارند و از طرف خداى حكيم و عليم، به حكمت تاءييد مى شوند و اين، در هر دوره و زمان به وسيله دلايل و براهين پيامبران و رسولان، ثابت و محقق گرديده، تا زمين از حجتى كه داراى علمى است كه بر صدق گفتار و جواز عدالتش دلالت مى كند، خالى نباشد. (900)

### 761- كار پاكان را قياس از خود مگير

كلينى رحمه الله عليه در كافى از امام صادق عليه‌السلام روايت مى كند كه ايشان فرمود: ابليس، خود را با آدم قياس كرد و گفت: مرا از آنش آفريدى و او را از خاك! پس اگر او جوهرى را كه خداوند، آدم را از آن خلق فرموده، با آتش قياس مى كرد، آن جوهر، درخشنده تر و آشكارتر از آتش بود. (901)

و نيز در كافى است كه عيسى بن عبدالله قرشى مى گويد:

ابو حنفيه بر امام صادق عليه‌السلام وارد شد. امام صادق عليه‌السلام خطاب به او فرمود:: اى ابو حنفيه! شنيده ام كه تو قياس مى كنى!

ابو حنفيه عرض كرد: آرى!

امام فرمود: قياس نكن! زيرا اول كسى كه قياس كرد، ابليس بود؛ در آن جا كه گفت: مرا از آتش آفريدى و او را از خاك! پس ميان آتش و خاك قياس ‍ كرد، ليكن اگر نوريت آدم را با نوريت آتش قياس مى كرد، مى توانست بفهمد كه كدام يك برتر و با صفاتر است. (902) (903)

### 762- اقامه استدلالى نيك

امام صادق عليه‌السلام، در ذيل احتجاجش بر ابى شاكر ديصانى، درباره حدوث عالم، به اين احتجاج اشاره فرمود: كه شيخ مفيد در ارشاد آن را چنين روايت كرده است:

روزى ابا شاكر ديصانى خدمت امام صادق عليه‌السلام رسيد و با ايشان گفت: تو از ستارگان درخشانى و پدرانت چون ماه بدرند و مادرانت زنان خردمند و عنصر تو از بهترين و گرامى ترين عناصر است و و چون نامى از علما برده شود، انگشتان كوچك مردم به نام تو ختم مى شوند، اى اقيانوس ‍ گنجينه ها! از حدوث عالم ما را خبر ده! و دليلى بر آن اقامه فرما!..

تا آن جاى روايت كه مى گويد: پس ابو شاكر گفت: يا ابا عبدالله! استدلال نيكى اقامه فرمودى و واضح نمودى، و سخن گفتى و نيكو بيان فرمودى، و اختصار را مراعات فرمودى و من دريافتم كه ما چيزى را قبول نمى كنيم، جز آن كه با چشم و گوش زبان و بينى و پوستمان، آن را به ادراك مى آوردم.

پس امام صادق عليه‌السلام فرمود: از حواس پنج گانه گفتى و آن، در استنباط سودى نرساند، مگر با دليل و راهنما؛ همان طور كه در ظلمت، ره به جايى نتوان برد، مگر با چراغ. (904)

### 763- اساس خلقت خداوندى

در كلام معلم ملك و ملكوت مولانا امام صادق عليه‌السلام بنگر كه: ان الله عز و جل خلق ملكه على مثال ملكوته و اسس ملكوته على مثال جبروته، ليستدل بملكه على ملكوته و بملكوته على جبروته يعنى: خدا ملك خويش را بر وزان ملكوتش و ملكوت خويش را بر وزان جبروتش خلقت نمود تا از ملكش بر ملكوت و از ملكوتش بر جبروت وى استدلال گردد. (905)

### 764- صعود مؤمن در خواب

نوفلى گفت: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: مؤمن خوابى مى بيند و همان گونه خواهد بود كه ديده است و چه بسا كه خواب مى بيند و واقعيتى ندارد.

امام عليه‌السلام در جواب فرمود: مؤمن كه خوابيده است روح او حركتى مى كند كه تا به آسمان كشيده مى شود، پس آن چه را كه در ملكوت آسمان در موضع تقدير و تدبير ديده است آن حق است، و آنچه را كه در زمين ديده است آن اضغاث احلام است.

نوفلى گويد: به امام گفتم: آيا روح مؤمن به آسمان صعود مى كند؟

گفت: آرى.

گفتم: آن چنان كه چيزى از روح در بدنش باقى نمى ماند؟

فرمود: نه، آن گونه نيست، اگر روح به كلى از بدن خارج شود كه چيزى از آن در بدن نماند، هر آينه كه بدن مرده است.

گفتم: پس چگونه خارج مى شود؟

فرمود: آيا آفتاب را نمى بينى كه در جاى خود است و شعاع آن در زمين است؟ همچنين است روح كه اصل آن در بدن است و حركت آن ممدود است. (906)

### 765- طعم زندگى

در قرب الاسناد حسن بن ظريف از حسين بن علوان از جعفر عليه‌السلام نقل كرده كه وى گفت: من به نزد آن حضرت نشسته بودم به هنگامى كه مردى آمد و از طعم آب از آن حضرت پرسيد و مى پنداشتند كه آن مرد زنديق است. پس حضرت ابو عبدالله عليه‌السلام به زير و رد كردن آن پرداخت و به او فرمود: واى بر تو! طعم آب، طعم زندگى است. خداى عزوجل مى فرمايد: و از آب هر موجودى زنده اى را آفريد آيا ايمان نمى آورند. (907)

## بخش يازدهم: شاگردان مكتب امام صادق عليه‌السلام

### 766- شاگردان نامى امام صادق عليه‌السلام

سيد شبلنجى شافعى در كتاب نورالابصار در احوال امام صادق عليه‌السلام مى گويد:

و مناقب او چنان بسيار است كه كس نمى تواند آنها را به شمارش آورد و هر نويسنده اى اگر چه تيز راى و فهميده باشد در كتابت آنها حيران مى شود. جماعتى از بزرگان و اعيان ائمه، مانند يحيى بن سعيد و ابن جريح و مالك بن انس و ثورى و ابن عيينه و ابو حنفيه و ابو ايوب سجستانى و ديگران از او روايت كرده اند.. (908)

### 767- استفاده از محضر شريف امام صادق عليه‌السلام

محمد بن طلحه در كتابش مى گويد: جعفر بن محمد صادق، ابن ابى محمد، على بن الحسين بن على بن ابى طالب، از اعاظم اهل بيت و سادات آنان عليه‌السلام است.

او داراى علوم بسيار و عبادتى فراوان و اورادى مواصل زهدى بين بود.

بسيار تلاوت مى كرد؛ تلاوتى كه تتبع معانى قرآن كريم و استخراج جواهر بحر و استنتاج عجايبش را در برداشت. بخشى از وقت شريفش در اشتغال به انواع طاعات و شنيدن كلامش، انسان را به زهد سوق مى داد و اقتداى به او بهشت را در پيش داشت.

نورى كه از او پرتو مى افكند، گواهى مى داد كه او از سلاله نبوت است و پاكى و طهارتى كه در افعالش ديده مى شد، شهادت مى داد كه او از ذريه رسالت است. از علم و حديث او، جماعتى از اعيان و اعلام ائمه، مانند يحيى بن سعيد انصارى، ابن جريح مالك بن انس، ثورى، ابن عيينه، ابو حنفيه، شعبه، اقوب سجستانى و ديگران بهره جستند، كه تلمذ آنان نزد حضرت عليه‌السلام، خود منقبت و فضيلتى براى آنان بوده است. (909)

### 768- دانش آموختگان مكتب امام صادق عليه‌السلام

شعبه بن حجاج و عبدالله بن عمر و روح بن قاسم و سليمان بن بلال و اسماعيل بن جعفر و حاتم بن اسماعيل و عبدالعزيز بن مختار و وهب بن خالد و ابراهيم بن طهمان و حسن صالح و عمر بن دينار و احمد بن حنبل و محمد بن حسن از كسانى هستند كه از محضر علم و فضل آن حضرت (امام صادق عليه‌السلام استفاده كرده اند. ابو يزيد بسطامى (طيفور) نيز سقاى خانه او بوده كه مدت سيزده سال، در خدمت ايشان به سر مى برده است. ابو جعفر طوسى، مى گويد: ابراهيم بن ادهم و مالك بن دينار از غلامان اويند.

همچنين، ابو سعيد، يحيى بن سعيد قطان و محمد بن اسحاق، صاحب كتاب المغازى والسير و نيز غير آنان كه در كتب فريقين، مانند فهرست شيخ طوسى و نورالابصار شبلنجى و صواعق ابن حجر و ينابيع الموده شيخ سليمان و خلاصه علامه و... نامشان مذكور است، از اين گروه مى باشند.

كسانى نيز بوده اند كه از اصحاب امام عليه‌السلام بوده و از ايشان علم و دانش ‍ آموخته اند و به فوزى عظيم نايل شده و ديگران را نيز بهره ها رسانيده اند؛ مانند ابان بن تغلب و اسحاق بن اعين شيبانى و برادرش زراره و نيز صفوان بن مهران جمال و عبدالله بن ابى يعفور و عمران بن عبدالله قمى و فضيل بن يسار بصرى و فيض بن مختار كوفى و ليث بن بخترى و محمد بن مسلم و معاذبن كثير و معلى بن خنيس و ابو منذر، هشام بن محمد سائب كلبى، و يونس ظبيان كوفى و مؤمن طاق. (910)

### 769- چونان جبرئيل عليه‌السلام در بين ملائك

قاضى شهيد نورالله - نورالله مرقده - در مجلس ششم از كتاب مجالس ‍ المؤمنين مى گويد:

مولى نورالدين، جعفر بدخشى رحمه الله عليه در كتاب الاحباب گفته است:

سلطان طيفور، معروف به بو يزيد بسطامى قدس سره كه در مصاحبت بسيارى از مشايخ بوده و سپس به خدمت امام صادق عليه‌السلام رسيده و از ايشان فيض برده است، گفت: اگر صادق عليه‌السلام را نمى يافتم، در حال كفر مى مردم، كه او در اولياء، چون جبريل است در ملايك، و هدايت او، نهايت سالكان است. (911)

### 770- استدلالات هشام بن حكم

سيد مرتضى، علم الهدى در مجلس دوازدهم از كتاب امالى، مى گويد: و روايت است كه هشام بن حكم به بصره آمد و در خلقه درس عمرو بن عبيد داخل شد؛ در حالى كه كسى او را نمى شناخت. سپس عمرو را گفت: آيا خداوند تو را دو چشم نداده است؟

عمرو گفت: آرى!

هشام گفت: براى چه؟

عمرو گفت: براى اين كه به وسيله آنها به ملكوت آسمان و زمين بنگرم و عبرت گيرم.

پرسيد: آيا تو را دهان داده است؟

گفت: آرى!

پرسيد: چرا؟

گفت: براى آنكه غذا بخورم و كسى كه مرا مى خواند، جوابش ‍ دهم.

هشام يك به يك حواس پنج گانه را كه به واسطه آنها اشياء درك مى شوند، بر شمرد و سوال خويش را تكرار كرد.

سپس گفت: خداوند وقتى حواس پنج گانه را برايت خلق فرمود: راضى نشد جز آنكه رهبرى براى شان قرار داد كه به آن رجوع كنند؛ حال، آيا راضى مى شود خلقش را كه دنيا و مشكلات آن به سوى آنان هجوم آورده، بدون امام رها كند؟

عمرو، او را شناخت و گفت: برخيز! تا در مسئله ات تفكر كنم.

كلينى رحمه الله عليه به طور مفصل در كتاب كافى و به اسنادش از يونس بن يعقوب اين روايت را نقل مى كند كه او گفته است:

جمعى از اصحاب امام صادق عليه‌السلام من جمله، حمران بن اعين و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و طيار در خدمت حضرتش حضور داشتند. هشام بن حكم نيز كه هنوز جوان نو رسى بود در ميان شان ديده مى شد.

حضرت، خطاب به هشام فرمود: اى هشام! خبر نمى دهى كه با عمرو بن عبيد چه كردى، و چه از او پرسيدى؟

هشام عرض كرد: اى پسر رسول خدا! شما را بسيار بزرگ مى دانم و از سخن گفتن در محضر شما شرم دارم؛ به طورى كه زبانم در برابرت گنگ مى نمايد.

امام فرمود: چون شما را دستورى دادم، انجام دهيد.

هشام عرض كرد: به من از موقعيت و جلسى كه عمرو بن عبيد در مسجد بصره پيدا كرده و بحثى در آن جا پا كرده است خبر رسيد و مرا گران آمد. به قصد او به سوى بصره حركت كردم و روز جمعه به شهر وارد شدم. در مسجد، حلقه درس بزرگى بود كه عمرو بن عبيد در آن حاضر بود پارچه سياه پشمينى به كمر بسته و عبايى به دوش انداخته بود و مردم از او پرسش ‍ مى كردند. در ميان جمعيت، راهى باز كرده، به جلو رفتم و نشستم.

سپس خطاب به عمرو گفتم: اى مرد عالم! من مردى غريبم و سوالى دارم، آيا اجازه مى دهى بپرسم؟

گفت: بپرس!

گفتم: آيا تو چشم دارى؟

گفت: پسر جان! اين چه پرسشى است؟ چيزى كه خود مى بينى چرا از آن سوال مى كنى؟

گفتم: پرسش من همين است.

گفت: بپرس پسرم! اگر چه پرسشت احمقانه است!

گفتم: همان پرسش را جواب بده!

گفت: بپرس!

دوباره پرسيدم: آيا تو چشم دارى؟

پاسخ داد: آرى!

گفتم: با آن چه مى كنى؟

جواب داد: رنگها و اشخاص را مى بينم و تشخيص مى دهم.

سوال كردم: بينى هم دارى؟

گفت: آرى!

گفتم: به چه كارى مى آيد؟

گفت: با آن بوها را استشمام مى كنم.

پرسيدم: آيا دهان نيز دارى؟

پاسخ گفت: بلى!

گفتم: با آن چه مى كنى؟

گفت: با آن غذا مى خورم و مزه آنرا مى چشم.

پرسيدم: تو گوش هم دارى؟

پاسخ داد: آرى!

گفتم: با آن چه مى كنى؟

گفت: صداها را مى شنوم.

گفتم: قلب نيز دارى؟

گفت: آرى!

گفتم: با آن چه مى كنى؟

گفت: به وسيله آن، هر آنچه جوارح و حواسم، درك مى كنند، امتياز و تشخيص مى دهم.

گفتم: مگر اين اعضاى ادراكه، تو را از قلب بى نياز نمى كنند؟

گفت: نه!

گفتم: چطور بى نياز نمى كنند با اين كه همه صحيح و سالمند؟

گفت: پسر جان! وقتى آنها در چيزى كه مى بويند، يا مى بينند، يا مى چشند و يا مى شنوند شك و ترديدى مى كنند، در تشخيص آن به قلب مراجعه مى نمايند تا يقين حاصل و شك باطل شود.

از او پرسيدم: آيا خداوند قلب را براى رفع شك در حواس، قرار داده است؟

گفت: آرى!

گفتم: پس آيا بايد قلب موجود باشد، وگرنه براى حواس، يقينى حاصل نى شود؟

پاسخ گفت: آرى!

گفتم: اى ابا مروان! خداوند تبارك و تعالى حواس تو را بى امام رها نكرده و براى شان امامى قرار داده تا صحيح را نمايان كند و شك شان را به يقين رساند، ولى اين خلايق را در شك و حيرت و اختلاف رها نموده و امامى براى شان منصوب نكرده تا آنان را از شك و ترديد خارج سازد و در حالى كه براى اعضاى تن تو امامى معين كرده تا آنها را از حيرت و شك در آورد؟

عمرو مدتى خاموش ماند و چيزى نگفت. سپس روى به من كرد و گفت: آيا تو هشام بن حكمى؟

گفتم: نه!

پرسيد: از همنشينان اويى؟

جواب دادم: نه!

گفت: پس اهل كجا هستى؟

گفتم: اهل كوفه!

گفت: پس تو خود اويى.

سپس مرا در آغوش گرفت و در جاى خود نشانيد و خود كنار رفت و ديگر چيزى نگفت تا من برخاستم.

در اين هنگام امام صادق عليه‌السلام خنديد و فرمود: اى هشام! چه كسى اين مطالب را به تو آموخته است؟

گفتم: چيزى است كه از شما گرفته ام.

فرمود: به خدا قسم، كه اين در صحف ابراهيم و موسى، مكتوب است. (912) (913)

### 771- قيم قرآن

از منصور بن حازم نقل است: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: خداى متعال، بزرگ تر و با كرامت تر از آن است كه به واسطه خلقش شناخته شود، بلكه اين خلق است كه به واسطه او شناخته مى شوند.

امام عليه‌السلام فرمود: سخنت درست است!

عرض كردم: كسى كه مى داند او را خدايى است، سزاوار است كه اين را نيز بداند كه همان خدا را، رضا و سخطى است و رضا و سخطش جز به واسطه وحى و يا رسول شناخته نشود؛ پس آن كه خود، پيامبر و رسول نيست، بايستى به جستجوى پيامبر باشد و چون او را جويد، در خواهد يافت كه پيامبران، حجت خدايند و طاعتشان واجب و فرض است. من از مردم پرسيدم: آيا نمى دانيد كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله، حجت خداوند بر خلقش بود؟

مردم گفتند: آرى!

گفتم: حال كه ايشان رحلت فرموده، حجت كيست؟

گفتند: قرآن حجت است!

من نيز به قرآن رجوع كردم: ولى دريافتم كه مرجئيان و قدريان و حتى زنديقى كه ايمانى ندارد، در (معانى) آن اختلاف نظر دارند و هر كدام براى تفوق و پيروزى بر ديگرى از آن بهره مى جويند! پس دريافتم كه قرآن جز به قيمى كه هر چه او درباره قرآن بگويد حق است، حجت نخواهد بود. از آنان پرسيدم: قيم قرآن كيست؟

پاسخ دادند: ابن مسعود! او قرآن را خوب مى داند و همچنين عمر و حذيفه!

گفتم: آيا تمامش را مى دانند؟

پاسخ دادند: خير! پس كسى جز على عليه‌السلام نيافتم كه بگويند او تمام قرآن را مى داند. چون مسئله اى پيش آيد، همه گويند: نمى دانم! نمى دانم! ولى آن على است كه مى فرمايد:مى دانم.

پس گواهى مى دهم كه على عليه‌السلام قيم قرآن بوده، اطاعت از او واجب است او بعد از رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله، حجت خداست بر مردم، و آنچه او درباره قرآن گويد، حق است. پس امام فرمود: خدايت رحمت كند!.. (914) (915)

### 772- بالاتر از امام كيست؟

شيخ جليل، محمد بن على بن بابويه، معروف به شيخ صدوق، در بابا چهارم از كتاب خصال از محمد بن عمير روايت مى كند كه او گفته است: در طول مصاحبت خود با هشام، از او چيزى زيباتر از اين كلام درباره عصمت امام نشنيدم. روزى از او درباره امام پرسيدم كه: آيا امام معصوم است؟

هشام گفت: گناهان بر چهار قسمند و پنجمى ندارد: حرص و حسد و غضب و شهوت، و اين گناهان در امام نيست. جايز نيست امام حريص بر دنيا باشد؛ زيرا دنيا زير نگين اوست، و او خزانه دار مسلمان است، پس بر چه چيزى حرص بورزد؟

و نيز جايز نيست امام حسود باشد؛ چه انسان بر كسى كه بالاتر از او باشد حسادت مى ورزد، در حالى كه بالاتر از امام كسى نيست. پس چگونه مى تواند بر پايين تر از خود حسادت بورزد؟

و نيز جايز نيست كه امام براى چيزى از امور دنيا خشمگين شود؛ مگر آن كه عضبش براى خداوند باشد. خداوند عز و جل بر او واجب كرده است كه حدود الهى را حارى كند و در راه او از سرزنش هيچ سرزنش كننده اى نهراسيده، راءفت و محبت كسى، او را از دينش باز ندارد؛ تا بتواند حدود الهى را جارى كند.

و جايز نيست كه امام، امور دنيا را دوست بدارد؛ زيرا خداوند، آخرت را براى او دوست داشتنى قرار داده؛ چنانكه آن را براى ما محبوب قرار داده است. او به آخرت مى نگرد؛ چنانكه ما به دنيا مى نگريم. آيا كسى را ديده اى كه صورت زيبايى را براى صورتى زشت، و يا غذايى لذيذى را براى غذايى تلخ، و يا لباس نرمى را براى لباس خشن، و نعمت ابدى و باقيى را براى دنيا فانى و گذرا رها كند؟ (916)

### 773- روش تربيت يافتگان مكتب امام صادق عليه‌السلام

در فهرست ابن نديم آمده است:

ابو جعفر، محمد بن عمان احول، يكى از اصحاب ابو عبدالله، جعفر بن محمد صادق عليه‌السلام مى باشد كه شخصى بوده خوش اعتقاد و ره يافته، و در علم كلام، ماهر و حاضر جواب بوده و با ابو حنفيه مناظراتى داشته است.

چون امام صادق عليه‌السلام رحلت يافت، ابو حنفيه او را گفت: امامت مرد.

وى در جواب گفت: ولى امام تو تا روز قيامت نمى ميرد، (كه مقصود، ابليس ‍ است.) و ابو حنفيه بدو گفت: نظرت درباره متعه چيست؟

او پاسخ داد: حلال است.

ابو حنفيه گفت: آيا دوست دارى خواهران و دخترانت متعه شوند؟

او در جواب گفت: چيزى كه خداوند آنرا حلال كرده است، اگر آن را مكروه دارم از ديوانگى من است.

سپس ابو حنفيه را گفت: نظر تو درباره شراب چيست؟

ابو حنفيه پاسخ داد: حلال است.

وى گفت: آيا خوشحال مى شوى كه خواهران و دخترانت سازنده شراب باشند؟

روزى ديگر، ابو حنفيه به وى گفت: آيا ما با يكديگر دوست نيستيم؟

او پاسخ داد: آرى به خدا قسم!

ابو حنفيه گفت: من شديا به مقدارى پول نيازمندم، اگر پانصد درهم به من قرض بدهى تا مشكلم رفع شود، وقتى رجعت كردم، آنرا به تو باز مى گردانم كه اگر چنين كنى حق (برادرى) مرا ادا كرده و عمل شايسته اى انجام داده اى.

او در جواب مى گويد: ولى من معتقدم كه انسانها رجعت مى كنند نه تو. (917)

### 774- كسب علم از محضر امام صادق عليه‌السلام

شهيد ثانى از عنوان بصرى، كه پير مردى نود و چهار ساله بود، نقل مى كند كه او گفت: چند سالى نزد مالك بن انس مى رفتم، چون جعفر بن محمد صادق عليه‌السلام آمد، نزد او رفتم و مايل بودم، همان طور كه مزد مالك بن انس براى اخذ علم مى رفتم، از آن حضرت نيز كسب علم نمايم. روزى حضرت به من فرمود: من خواستاران بسيارى دارم، ليكن مرا در هر ساعتى از شب و روز اورادى است كه بايد بدانها مشغول باشم؛ پس مرا از ورد و ذكرم باز مدار! و همان طور كه پيش مى كردى، نزد مالك رو، و از او كسب علم كن!

(چون اين سخن شنيدم) سخت غمگين شدم و از حضورش مرخص شده، با خود گفتم: اگر در من خيرى ديده بود: اين چنين نمى فرمود.

پس وارد مسجد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شده، بر آن حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله سلام كردم. فردايش به كنار قبر پيامبر آمدم و دو ركعت نماز خوانده، گفتم: خدايا! از تو مى خواهم كه قلب جعفر عليه‌السلام را با من نرم گردانى و آنچه از علم او كه باعث هدايتم به صراط مستقيمت شود، روزى ام گردانى!

سپس با ناراحتى به خانه باز گشتم و نزد مالك بن انس نيز نرفتم؛ چرا كه قلبم از محبت جعفر بن محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله مملو بود و تنها براى اداى نماز واجب از خانه خارج مى شدم. تا اين كه صبرم تمام شد و به در خانه حضرت آمده، اذن ورود خواستم. خادمش بيرون آمد و گفت: حاجتت چيست؟

گفتم: مى خواهم بر شريف (امام صادق) سلامى عرض نمايم.

گفت: در حال نماز است.

مدتى همام جا نشستم. پس از اندكى آمد و گفت: بر بركت خدا وارد شو!

وارد شدم و سلام كردم، حضرت جواب گفت و فرمود: بنشين خدايت ببخشايد!

نشستم. حضرت سر مباركش را بالا آورد و فرمود: كنيه ات چيست؟

گفتم: ابو عبدالله.

فرمود: خداوند كنيه ات را ثابت بدارد و توفيقت دهد! اى ابو عبدالله! حاجتت چيست؟

با خود گفتم: اگر در اين ديدار، حتى جز اين دعا بهره اى ديگر نبرم، باز هم كافى است.

حضرت دوباره فرمود: حاجتت چيست؟

گفتم: از خدا خواستم كه قلب شما را با من نرم گرداند و از علم شما، اندكى روزى ام گرداند و اميد دارم كه خداى تعالى اين حاجت شريف را اجابت فرمايد.

فرمود: اى ابو عبدالله! علم با تعلم حاصل نشود؛ بلكه نورى است كه بر قلب آن كس كه خداوند خواهد هدايتش كند بتاباند. اگر طالب آنى، ابتدا در نفس خود: حقيقت عبوديت را جستجو نما و علم را به واسطه عمل بجوى و از خدا فهم و درك را طلب نما! تا تو را عطا فرمايد:

گفتم: اى شريف!

فرمود: بگو اى ابا عبدالله!

گفتم: اى ابا عبدالله! حقيقت عبوديت چيست؟

فرمود: سه چيز است: يكى اين كه بنده در آنچه كه خدا به او داده است، مالكيتى براى خود قايل نشود؛ چرا كه بنده و غلام را ملك و مالى نيست. مال و ثروت را از آن خدا بداند و طبق اوامر او، آنرا مصرف نمايد.

ديگر اين كه بنده تدبيرى براى خود نداشته باشد.

و شى ء سوم آنكه، در آنچه در خداوند تعالى امر و نهى اش فرموده است، خود را مشغول سازد (و از آن اطاعت كند) . پس چون خود را به او تفويض ‍ كند، مصايب دنيا براى او آسان گردد و چون به اطاعت و انجام اوامر و نواهى خداوند مشغول باشد، به ستيز و مباهات با مردم نپردازد.

و چون خدا بنده اى را با اين سه حصيصه گرامى داشت، دنيا و ابليس و خلق در نظر او خوار شوند و دنيا را براى تكاثر و تفاخر نطلبد، و آنچه را كه نزد مردم است، براى عزت و بلندى مرتبه خود طلب نكند و روزهايش را به بطالت نگذراند. پس اين اولين درجه تقواست. خداوند متعال فرموده است: تلك الدار الاخره نجعلها للذين لا يريدون علوا فى الارض و لافساد و العاقبه للمتقين. (918)

گفتم: اى ابا عبدالله! مرا نصيحتى فرما!

فرمود: تو را به نه چيز وصيت مى كنم، كه آن، وصيت من است براى كسانى كه خواهند در طريق خداى تعالى گام نهند و از خدا مساءلت دارم كه تو را در عمل بدانها موفق نمايد!

يك نصيحت، در رياضت نفس است و سه ديگر در حلم و سه نصيحت بعدى در علم. آنها را حفظ كن و سبك مشمار!

فرمود: اما در مورد رياضت: آنچه را كه بدان اشتها و ميل ندارى مخور! چون موجب حماقت و بلاهت شود. چيزى مخور جز به هنگام گرسنگى، و چون خوردى، از حلالش بخور و نام خدا آور و حديث رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله را به ياد آور كه فرمود: آدمى: هيچ ظرفى را بدتر از شكمش پر نكرد. پس اگر لازم شد كه طعامى بخورد، ثلثى از شكمش را براى طعام، و ثلثى را براى آب و ثلثى ديگر را براى نفسش قرار دهد.

اما نصايحى كه در حلم است: چون كسى تو را گفت كه يكى بگويى ده تا مى شنوى، او را بگو كه اگر ده تا بگويى، يكى هم نخواهى شنيد. چون تو را دشنام دهند، او را بگو كه اگر در آنچه گفته اى، صادقى از خدا خواهم كه مرا ببخشايد، و اگر كاذب هستى، از خدا خواهم كه تو را ببخشايد. و چون كسى تو را به سخنى - به فحش و ناسزا - و وعده داد، او را نصيحت و دعا وعده ده!

امام درباره علم: آنچه را نميدانى از آگاهان بپرس، ولى براى عيبجويى و آزمايش مپرس. با راءى شخصى ات كارى انجام مده و در تمام مسايل راه احتياط را پيشه كن. از فتوا دادن فرار كن، همچنان كه از شير فرار مى كنى. گردنت را پل مردم قرار مده!

اكنون اى ابو عبدالله! برخيز كه نصايحم را گفتم و مرا از وردم باز مدار! چرا كه من به نفس خود ضنينم. والسلام على من اتبع الهدى. (919)

## بخش دوازدهم: قيامت در كلام صادق آل محمد

### 775- بازگشت هر چيز به اصل خود

امام صادق عليه‌السلام فرمود: شناخت مرد خويش را به اين است كه وى را به چهار طبيعت بشناسد. تا اين كه فرمود: پس اين چنين انسان از شأن آخرت ساخته شده، و وقتى خدا بين آن دو جمع كرده حيات وى در زمين است؛ زيرا از شأن آسمان به دنيا نزول كرده، و وقتى خدا بين آن دو تفريق برقرار كند، اين جدايى مرگ است. شأن آخرت به آسمان بر مى گردد، پس ‍ روح و نور به قدرت نخستين باز گردانيده مى شوند و جسد متروك مى ماند؛ زيرا از شأن دنياست، و علت است كه جسد در دنيا فاسد مى شود؛ زيرا باد آب آن را خشك مى كند و گل خشك و خاك مى شود و متلاشى مى گردد، و هر كدام به جوهر نخست خود بر مى گردد. (920)

### 776- جايگاه ارواح مؤمنان

ابو بصير گفت: از امام صادق عليه‌السلام از ارواح مؤمنانى سوال كردم فرمود: به صورت بدنهايشان در بهشت اند، كه اگر ببينى آن را هر آينه خواهى گفت: اين فلان است، و يا خواهى گفت: اى فلان! چون به تجرد نفس آگاهى يافته ايد و علم و عمل را انسان ساز شناخته ايد، كه انسان علم و عمل خود است، و سخن ما هم در بيان فرموده امام سجاد عليه‌السلام بود كه: روز به در شدن نفس از بدن به چه معنى است كه ظرف و مظروف بايد در ماديات باشد نه در مجردات، مطلب مفيدى را كه شيخ بهايى قده در بيان حديث نامبرده آورده است تقديم مى داريم.

آن جناب درباره فى الجنه كه مشعر به ظريف است فرمود: فى الجنه الظرفيه مجازيه باعتبار الشبح تعلقت الروح به والا فهى مجرد غير مكانيه. (يعنى ظرفيت، كه امام فرمود ارواح در بهشت اند، مجاز است؛ به اعتبار شى ء كه روح به آن تعلق دارد به صورت ظرفيت تعبير شده است، و گرنه روح مجرد غير مكانى است.

مراد شيخ اين است كه مثلا ما در اين زاويه مسجد نشسته ايم؛ اگر كسى در بيرون اين مسجد از امام عليه‌السلام بپرسد كه ارواح اين اشخاص در كجا هستند؟

امام بفرمايد كه در فلان زاويه اين مسجد اند، با اينكه روح مجرد و عارى از احكام ماده، كه از آن جمله مكان است، مى باشد، ولى به اعتبار اين اشباح، اعنى ابدان ما كه ارواح به آنها تعلق دارند و اين اشباح در اين زاويه اين مسجدند، امام بفرمايد كه آن ارواح در آنجا هستند. (921)

### 777- مثل روح مؤمن

كلينى، صاحب كافى، و غير او از آن روايت مى كنند، آن جناب در بصائر به اسنادش از مفضل، از امام صادق عليه‌السلام چنين روايت كرده است:

قال مثل روح المومن و بدنه كجوهره فى صندوق اذا اخرجت الجواهر منه طرح الصندوق و لم يعبابه، و قال ان الازواج لا تمازج البدن و لاتواكله و انما هى كلل للبدن محيطه به. (922) (923)

يعنى مثل روح مؤمن و بدنش مانند دانه گوهرى در صندوق است، هر گاه آنرا از صندوق بيرون برند صندوق به كنار انداخته مى گردد و بدان اعتنايى نمى شود. و امام فرمود: ارواح بابدن آميخته نيستند و كار بدن را به خودش وا نمى گذارند، و همانا كه ارواح براى بدن كلمه هاى محيط به آن اند.

چنانكه در اين حديث ملاحظه مى فرماييد، امام روح و بدن را به دانه گوهر و صندوق مثل زده و تشبيه كرده است. اين گونه تعبيرات براى تقريب اذهان به حقايق واقعى اشياست، تا بشود كه اشياء را كماهى ارائه دهند. امام نفرمود كه روح در بدن است كه چنان كه گوهر در صندوق است، بلكه فرمود مثل آن چنين است. و در آخرت روايت به تجرد ارواح استدلال فرموده است كه ارواح با بدن آميخته نيستند و بدن را به خودش وا نمى گذارند. صريح است كه بدن استقلال به خود ندارد، و تا دست تصرف روح بالا سرش نباشد بدن نيست. و آنگاه بدن است كه در تحت سيطره و سلطه روح و شأنى از شئون و مظهر و مجلايى از ظهور و بروز آثار روح باشد. (924)

### 778- الست بربكم؟!

ابو بصير مى گويد كه: به حضرت امام صادق عليه‌السلام گفتم: در مورد خداى تعالى آگاهم كن كه آيا مومنان روز قيامت او را مى بينند؟

فرمود: آرى! و پيش از روز قيامت هم ديده اند. گفتم: كى؟

فرمود: وقتى كه به آنها گفت: الست بربكم؟ قالوا: بلى (925) (926)

بعد مدتى ساكت شد و آنگاه فرمود: مؤمنان در دنيا پيش از روز قيامت هم مى بينند؛ آيا تو همين الان او را نمى بينى؟

ابو بصير مى گويد: گفتم: فدايت شوم! اين حديث را از جانب شما نقل بكنم؟

فرمود: نه! زيرا اگر آن را بگويى، جاهل به معنايى كه تو قايل هستى، آنرا انكار مى كند و بعد اين را تشبيه و كفر به حساب مى آورد، و منظور رويت با چشم نيست؛ خدا بزرگ تر از چيزى است كه مشتبهان و ملحدان وصف مى كنند. (927)

### 779- ياد آخرت در ديدن عالمان

نزد مولايمان جعفر بن محمد عليه‌السلام از فرموده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله درباره اين كه نگاه به صورت عالم عبادت است، سخن به ميان آمد، پس آن جناب فرمود: مراد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله عالمى است كه هر گاه به او نگاه كنى، تو را به ياد آخرت اندازد و هر عالمى كه خلاف اين بود، پس نگاه به او، گناه و مايه گمراهى است. (928)

### 780- با بصيرت باش!

ابو بصير گفت: از ابو عبدالله، جعفر بن محمد صادق عليه‌السلام از ارواح مومنين پرسيدم، فقال فى الجنه على صور ابدانهم لو رايته لقلت فلان يعنى: مومنان در بهشت بر صور ابدان خويشند، اگر آنها را ببينى گويى فلانى است.

و از لطائف اين حديث قويم اين كه ابو بصير از ارواح مومنين مى پرسد و آن حضرت به او پاسخ مى دهد كه: ايشان در بهشت بر صور ابدان خويشند. پس بصيرت داشته باش! اگر خدا بصيرت را روزيت كرده باشد.

ديگر اين كه بهشت داراى مراتبى بر حسب ايمان مى باشد، پس مؤمنين با اختلاف مراتبى كه دارند در جنات بر صور ابدان خويشند و اين لطيفه اى ديگر است. (929)

### 781- رسيدن به جنت قرب

در تمام شئون زندگى ما اگر بخواهيم سيره و برنامه و دستورالعملى كه به دست بياوريم، به آن دستورالعمل، خودمان را تربيت كنيم تا به كمال انسانى خودمان برسيم، جز قرآن و جز منطق عترت، در روى زمين و در زير اين آسمان كبود، ما دستورى نداريم، منطقى نداريم و اينها انسان سازند. ما بايد به اين برنامه باشيم و آنها را سر مشق خودمان سازيم تا به كمال انسانى، به سعادت، به آن جنت ذات و واداخلى جنتى كه نهايت مرتبه بهشت است برسيم

و دوباره آن، حضرت امام صادق عليه‌السلام فرمود: آن جنتى است كه باغ و آب و است حرفها ندارد، اينها نيست، جنت است، جنت لقاء است، جنت ذات است.

اگر بخواهد تا به آن جنت، انسان برسد، بايد اين وسايط فيض الهى، اين امام، پيشوا، اين ائمه را، سر مشق خود قرار بدهد و به طرف آنها در امام شئون زندگى اش قدم بردارد، تا به سعادتش نائل بشود. (930)

### 782- روح محسن و بدكار

مروى از امام صادق عليه‌السلام است كه: روح در مكان خود اقامت دارد، روح محسن در نور و فسحت و روح بدكار در تنگى و ظلمت است و بدن خاك مى گردد. (931)

### 783- انواع بهشت و درجات

از امام صادق آل محمد - صلوات الله عليه - روايت شده كه: نگوييد بهشت يكى است؛ زيرا مى فرمايد، و غير از آن دو دو بهشت است و نگوييد: يك درجه است؛ زيرا خدا مى فرمايد: درجاتى است كه برخى برتر از برخى ديگرند، همانا تفاضل و برترى قوم به اعمال است. (932)

### 784- به كجا مى رويم؟!

دانسته شد كه انسان به ملكات علمى و عملى خود سازنده خود است و شيئيت شى ء به صورت او است. پس با نور برهان صريح مبين است كه عود ارواح به سوى آنى است كه از او ساخته شده است كما بداكم تعودون. (933)

اگر از نور ساخته شد به سوى نور و اگر از نار به سوى نار.

در روايتى از امام صادق عليه‌السلام سوال شد كه: ما به كجا مى رويم؟

امام عليه‌السلام فرمود كه: به سوى عمل خود.

### 785- صورت دو ملك در قبر

در كافى از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود: آن قرين مى گويد: انا رايك الحسن الذى كنت عليه و عملك الصالح الذى كنت تعمله؛ من راى نيكويى هستم كه به آن معتقد بودى و عمل صالحى كه بدان اهتمام مى ورزيدى.

و هم در كافى روايت شده كه: ابو بصير از امام صادق عليه‌السلام پرسيد: آيا دو ملك قبر بر مؤمن و كافر به يك صورت مى شوند؟

فرمود: نه. (934) (935)

### 786- خطاب به اولياء الله! در قيامت

از امام جعفر صادق عليه‌السلام، امام اهل حق، كه از او شد مذهب حق را نسق، روايت است كه: يكى از خصايص رضا اين است كه در قيامت به ناك هيچ يك از پيغمبران خوانده نمى شوند، بلكه به خطاب: يا اولياء الله! مخاطب خواهند شد. (936) (937)

### 787- توصيف دوزخ

در باب نار از جلد سوم بحار به نقل اى تفسير شيخ اجل على بم ابراهيم قمى يكى از مشايخ كلينى - قدس سرهما - آمده است كه: امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

اين آتش شما يك جزء از هفتاد جزء آتش دوزخ است كه هفتاد بار با آب شسته شده، آنگاه ملتهب و شعله ور شده، و اگر چنين نبود هرگز آدمى را طاقت نزديكى بدان نبود، الحديث. (938)

### 788- صورت عمل آدمى در اين دنيا

حرت امام صادق عليه‌السلام، در بيان حشر انسانها به صورتهاى گوناگون فرمود: اين همه حيوانات مختلف، صورت و مثال اعمال و اخلاق انسلان اند. (939)

### 789- آفت هاست در تاءخير!

امام صادق عليه‌السلام فرمود: اگر پرده برداشته شود و شما آن سوى را ببينيد، خواهيد ديد كه اكثر مردم به علت تسويف، مبتلاى به كيفر اعمال بد اينجاى خودشان شده اند.

تسويف؛ يعنى سوف سوف كردن، يعنى امروز و فردا كردن، بهار و تابستان كردن، امسال و سال ديگر كردن. (940)

### 790- همراهى سرور در قبر

از امام ما حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمود: وقتى مؤمن از قبرش بيرون رود از وى مثالى از قبورش بيرون مى آيد. تا اين كه فرمود - پس مثال مى گويد: من سرورى هستم كه در دلهاى برادرانت در دنيا وارد مى كردى، از آن خلق شدم تا تو را بشارت دهم و وحشت تو را به انس بدل كنم. (941)

### 791- هراس از برزخ

كلينى در كافى به استاد خود به عمر بن يزيد روايت كرده: به ابو عبدالله عليه‌السلام گفتم: من از شما شنيدم كه مى فرموديد: همه شيعيان ما به همه كارهايشان در بهشتند.

فرمود: به تو راست گفتم، به خدا قسم، همه در بهشتند.

عرض كردم: فدايت شوم! آنها گناهان كبيره فراوان دارند؟

فرمود: در قيامت همه شما به شفاعت پيامبر مطاعى يا وصى وى در بهشتيد، ليكن به خدا قسم، من بر شما از برزخ مى هراسم.

عرضه داشتم، برزخ چيست؟

فرمود: قبر از هنگام موت تا قيامت. (942)

### 792- مثل بدن مؤمن

از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده، چنانكه در باب هفدهم معالم الزلفى از بصائر الدرجات است كه: مثل المومن و بدنه كجوهره فى صندوق اذا اخرجت الجوهره منه طرح الصندوق و لم يعبابه يعنى مثل مؤمن و بدنش به سان گوهرى در صندوقچه اى است كه وقتى گوهر از آن بيرون آورده شود، صندوقچه به كنارى افكنده شده و به آن اعتنايى نمى شود.

و از آن حضرت عليه‌السلام نيز روايت شده كه: ان الروح مقيمه فى مكانها، روح المومن فى ضياء و فسحه، و روح المسى فى ضيق و ظلمه والبدن يصير ترابا يعنى روح در مكان خود مقيم بوده و روح مؤمن در روشنى و وسعتى و روح بدكار در تنگى و تاريكى است و بدن خاك مى گردد. (943)

### 793- ديدار با خانواده

كافى به اسنادش به حفص باخترى از ابو عبدالله عليه‌السلام فرمود: مؤمن خانواده اش را ديدار مى كند، پس آنچه را دوست دارد مى بيند و از وى آنچه بدش مى آيد مستور مى گردد. و كافر خانواده اش را ديدار مى كند، پس آنچه را بدش مى آيد و مى بيند و از وى آنچه دوست دارد مستور مى گردد.

فرمود: برخى از آنها هر جمعه و برخى به اندازه عملش آنها را زيارت مى كند.

### 794- زيارت مردگان

اسحاق بن عمار گفت: از حضرت ابوالحسن الاول عليه‌السلام پرسيدم: آيا ميت خانواده اش را زيارت مى كند؟

فرمود: بله

گفتم: در چند مدت زيارت مى كند؟

فرمود: در جمعه اى و در ماهى و در سالى به اندازه منزلتش الخ. (944) (945)

### 795- منزلت كفر و ايمان

حديث مزبور را عياشى به اسناد خود از حارث از ابى عبدالله عليه‌السلام نقل كرده كه: از منزلت بين كفر وايمان از حضرتش پرسيدم، فرمود: بله منازلى بين آنها وجود دارد كه اگر چيزى از آن منازل انكار شود، خدا شخص ‍ را در آتش مى اندازد؛ يعنى بين آن دو كسانى اند كه به امر خدا اميد دارند، و كسانى كه مستضعف اند، و بين ايشان كسانى اند كه عمل صالح را با عمل بد درهم آميخته اند، و بين آنها قول خداى - سبحانه - است كه و بر اعراف مردانى اند (946)

## بخش سيزدهم: رذايل اخلاقى در كلام صادق آل محمد عليه‌السلام

### 796- مورچگان عرصه محشر

داود بن فرقد از برادرش نقل مى كند كه: از امام صادق: شنيدم كه فرمود: متكبران در قيامت به صورت مورچگان در مى آيند و مردم آنان را زير پاى خود مى گذارند، تا اين كه خداوند از حساب مردم فارغ شود. (947) (948)

### 797- نزول بلاهاى دردناك

امام صادق عليه‌السلام فرمود: در خانه اى كه خوانندگى (غناء) مى شود، از نزول بلاهاى دردناك ايمن نيست و دعا مستجاب نمى شود و فرشتگان نازل نمى شوند و خداى متعال از اهل خانه اعراض نموده و روى رحمت برگردانيده است. (949)

### 798- حقيقت مفهوم بت

حضرت امام صادق عليه‌السلام فرموده است: هر چه كه تو را از خدايت باز مى دارد بت تو است.

اين جان عرشى را، اين سيمرغ ملكوتى را، پاى بند يك مشت هواى نفسانى نكن، از اين گونه تعلقات آزادش بگذار تا به سوى اسماء و صفات الهى، و به جانب مدارج و معارج قرآنى ارتقاء بنمايد، او را گرفتار قفسهاى هوس هاى نفسانى مكن تا به كمال مطلوب خود برسد. (950)

### 799- اخذ از نفس

در كافى، از شحام نقل است كه امام ابو عبدالله عليه‌السلام فرمود: از نفست براى نفست اخذ كن. از آن اخذ كن در سلامتيت پيش از آن كه بيمارى آيد و در قوت پيش از آن كه ضعيف آيد و در حيات پيش از آن كه مرگ (951) آيد.

### 800- رونق تجارت حلال

هشام بن حكم از امام صادق عليه‌السلام از سبب تحريم ربا پرسيد. حضرت فرمود:

اگر ربا حلال مى بود، مردم تجارت و حرفه هاى مورد نياز خويش را ترك مى گفتند. پس خداوند ربا را حرام فرمود تا مردم از حرام به سوى حلال و تجارت و خريد و فروش بگريزند... (952)

### 801- فلسفه تحريم ربا

از امام صادق عليه‌السلام نقل است كه فرمود: ربا حرام گشت تا شما از اشتغال به حرفه ها و صنايع حلال و معروف باز نمانيد. (953)

### 802- تاءثير گناه در آدمى

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

چون مرد گناه كند، از نماز شب محروم گردد و عمل زشت، از چاقويى كه در گوشت فرو رود، سريع تر در كسى كه مرتكب آن شده فرو مى رود. (954) (955)

### 803- غرور بى جاى ابليس

از مولاى ما كشاف حقايق امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه: ابليس خود را با آدم سنجيد و گفت: مرا از آتش آفريد و آدم را از خاك، پس ‍ اگر آتش را به جوهرى كه خدا آدم را از آن آفريد مى سنجيد، آن جوهر نور و ضيايى بيشتر از نار داشت.

# فصل نهم: امام هفتم، سيماى امام موسى بن جعفر عليه‌السلام كاظم آل محمد

## بخش اول: فضايل امام موسى بن جعفر عليه‌السلام

### 804- وصول به نوك قله شرف

على بن عيساى ايلى، صاحب كشف الغمه مى گويد: مناقب كاظم و فضايل و معجزات آشكار و دلايل و صفات باهر و مكارمش گواه آن است كه او به نوك قله شرف واصل گشته و به اوج مزايا و بلكه به بالاترين حد آن سمو يافته و در آن ريشه دوانيده و به اعلا مراتب جلال رسيده است، و شاخه هايش، سبز و دل انگيز گشته و به مكانى علو يافته كه ذلت نيافتنى است. مجد و بزرگوارى از هر سوى، او را در برگرفته و گويى قطرات باران شرف، از ابر وجودش در حال باريدن است و ابرهاى باردار، قطره اى از درياى كرم او، و مردان لباب و فاخر، بنده اى از بندگان و خدام اويند. پدرانش بزرگانند و فرزندانش كريمان، عنصرش اكرام عناصر و پدرانش ‍ بدور بواهر و مادرانش عقيلات عباهرند. او يكى نجوم زواهر است و داراى فضايل جليل و مناقبى است كه علو شأن او را كفيل اند. علما بدو منسوبند و بزرگان و والامقامان از او كسب علم و بزرگى كرده اند. او و خاندانش، هاديان به سوى خدا و امناى اسرار غيب و از پليدى و كژى و ناراستى پاكند. آنان، ستارگان درخشان تاريكى شب و خورشيدهاى روشنى بخش روزند. آنانند كه شعاير اسلام را به بيان و وضوح مى رسانند و حلال و حرام را بر مردم آشكار مى نمايند. از جانب پدران و پسران، كريمند و معادت فتوت و مروتند. بخشش در آنان غريزى است. اقوال و كلمات، گر چه طولانى و بسيار باشد، در مدح آنان ناچيز و اندك است. آنانند درياهاى علمى كه پايان ندارند و ماه هاى عزتى كه خسوف ندارند و خورشيدهاى مجدى كه كسوف ندارند.

يا آل طه ان ودى لكم

باق على حبكم اللازم (956)

### 805- باب الحوائج

ابو ابراهيم موسى بن جعفر، كاظم عليه‌السلام، كه زبانها در برابر كلمات قاهرش، گنگ و عقول نزد معجزات باهرش حيران مى نمايند. حرارت دعاهايش، سنگ سخت را ذوب مى كند و مناظرات و گفتارش حجتى است بر اولوالالباب. او وجوه اكسير فلزات عرفا و معيار نقود اصفياست و كسى است كه خالقان دانسته اند كه او باب الحوائج است و فرقتان اذعان - نموده اند كه كاشف اسرار كتاب خداى تعالى است. (957)

### 806- كلبهم باسط يديه

بنده حدود سى سال پيش صحبتى با بك رياضيدان داشتم تا اين كه كلام كشيد به اين شكل هندسى (قطاع) من از او، به خاطر غرض الهى كه در نظر داشتم، سوال كردم: عزيز من! از اين شكل چند حكم هندسى مى توان استفاده كرد؟

گفت: شايد هفت تا ده تا حكم.

گفتم: مثلا بيست تا چطور.

گفت: شايد ممكن است.

گفتم: دويست تا چطور؟

به من نگاه مى كرد كه آيا دويست حكم هندسى مى توان از آن استنباط كرد و توقف كرد.

گفتم: دو هزار چطور؟ همين طور به من نگاه مى كرد. گفتم: دويست هزار تا چطور؟

خيال مى كرد كه من سر مطايبه و شوخى دارم و به مجاز حرف مى زنم. بعد به او گفتم: آقا اين خواجه نصيرالدين طوسى كتابى دارد به نام كشف القناع عن اسرار شكل القطاع (958) و جناب خواجه از اين يك شكل، چهار صد و نود و هفت هزار و ششصد و شصت و چهار حكم هندسى استنباط كرده، يعنى قريب نيم ميليون. بعد به او گفتم: اين خواجه نصير طوسى كه راجع به يك شكل هندسى، يك كتاب نوشته و قريب پانصد هزار حكم از آن استنباط كرده، شما آن كتاب و خود خواجه را مى شناسى؟

گفت: نخير.

بعد راجع به شخصيت خواجه مقدارى صحبت كرديم و به او گفتم: اين خواجه وقتى كه در بغداد حالش دگرگون شد و ديد دارد از اين نشاه به جوار الهى ارتحال مى كند، وصيت كرد: مرا از كنار امام هفتم، باب الحوائج الى الله، از اين معقل و پناهگاه بيرون نبريد و در عتبه به خاك بسپاريد و روى قبرم در پيشگاه امام هفتم؛ مثلا نوشته نشود آيت الله و علامه اين امام است، حجه الله، قرآن ناطق و امام ملك و ملكوت است؛ روى قبر من بنويسيد:

و كلبهم باسط ذراعيه بالوصيد. (959)

در اين عالمى است صاحب اين همه كتاب در حكم، فلسفه، عرفان، رياضيات، فقه و اصول، علوم غريبه، معمارى و هندسى؛ و بنا كننده رصد خانه مراغه و صاحب زيج ايلخانى، و بالاخره خواجه نصيرالدين طوسى و استاد بشر و استاد كل فى الكل. اما در پيشگاه امام هفتم اين طور وصيت مى كند كه روى قبرش بنويسند. او مى داند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفتن بر خورشيد كه من چشمه نورم |  | دانند بزرگان كه سزاوار سها نيست |

سها ستاره اى است خيلى كوچك، طرف قطب شمال، در كتابهاى نوشته اند كه نور چشم را به وسيله آن امتحان مى كنند. هر كس ستاره سها را ببيند، چشمش خيلى قوى است. حالا ستاره سها در پيش آفتاب عالمتاب بگويد: من هم نور دارد! جناب نظام الدين نيشابورى در شرح خود بر شرح مجسطى وقتى اين احكام را از خواجه نقل مى كند، مى نويسد: تعجب مدار از آيه قرآن كه: و لو ان ما فى الارض من شجره اقلام والبحر يمده من بعده سبعه ابحر مانفدت كلمات الله ان الله عزيز حكيم. وقتى از يك شكل هندسى مى شود قريب نيم ميليون حكم استنباط كرد، چه مى پندارد درباره كلمات قرآن. (960)

## بخش دوم: عبادت حضرت امام موسى بن جعفر عليه‌السلام

### 807- يار نزديك تر از من به من است!

شخصى نامور كه يك از مشايخ علمى زمان خودش بود، به حضور مبارك امام صادق عليه‌السلام، تشرف حاصل كرد، ديد جوانى مراهق، خردسال در حضور امام به سوى در باز به نماز ايستاده است. اين جوان همان كس ‍ است كه امام صادق عليه‌السلام به مردم فرمود:انتم السفينه و هذا ملاحها (961) شما كشتى هستيد و اين جوان ناخداى شما است.

اين جوان خردسال، فرزند امام صادق، يعنى امام هفتم اماميه، موسى بن جعفر عليه‌السلام است.

آن شخص به امام صادق عليه‌السلام عرض كرد: آقا! فرزند شما دارد به سوى در گشوده نماز مى گذارد و اين كراهت دارد.

امام فرمود: نمازش را كه تمام كرد به خود او بگوييد.

آقا زاده نماز را خواند و مواجه اعتراض آن شخص شد، در جوابش فرمود: آن كس كه من به سوى او نماز مى خواندم، از اين در باز به من نزديك تر است. (962)

### 808- اسم حجاب

در دعاى امام كاظم عليه‌السلام آمده است: و بالاسم الذى احتجبت خلقك فلم خلقك فلم يخرج منك الا اليك. (963) (964)

### 809- اهميت محاسبه در هر ورز

در باب محاسبه عمل، از اصول كافى روايتى از امام كاظم عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود: كسى كه هر روز به محاسبه نفس مى پردازد، از ما نيست. (در صورتى كه محاسبه كند) اگر عمل نيكويى از او سر زده باشد؛ از خداوند طلب زيادى اش كند و اگر عمل نادرستى از او سرزده باشد، استغفار نموده، توبه كند.

### 810- عبد صالح خداوند

در تاريخ ابن خلكان آمده است:

خطيب در تاريخ بغداد مى گويد: موسى را به سبب عبادت و اجتهادش ‍ عبد صالح مى گفتند. مروى است كه او داخل مسجد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شده، سر به سجده برد و در حال سجده از اول شب تا به صبح، اين دعا را زمزمه مى كرد:

عظم الذنب عندى، فليحسن العفو من عندك، يا اهل التقوى و يا اهل المغفره!

و او بس سخى و كريم بود. چون به او خبر مى رسيد كه كسى از او بدگويى مى كند، كيسه اى هزار دينارى براى او به هديه مى فرستاد. (965)

### 811- اين است فخر!

نقل است كه سالى هارون الرشيد به حج آمده بود، پس در حالى كه گروهى از قريش و بزرگان قبايل و موسى بن جعفر همراه او بودند، براى مفاخره رو به قبر حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله كرد و گفت: السلام عليك يا رسول الله! يا ابى عم.

حضرت موسى بن جعفر فرمود: السلام عليك يا ابت!

هارون (چون سلام امام را شنيد) متغير شد و گفت: يا ابا الحسن! به راستى كه اين است فخر!.. (966)

### 812- باب الحوائج الى الله

كمال الدين مى گويد:

ابو الحسن، موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب عليه‌السلام امامى است كبير القدر و عظيم الشأن و كثير التهجر و جاد در اجتهاد، با كرامات مشهود و مشهور به خوارق عادات و مواظب بر طاعات؛ كه شب را به سجده و قيام به صبح مى رساند و روز را به تصديق و صيام به انتها؛ و به سبب فزونى علم و گذشتن از متجاوزين به حقش، كاظم ناميدندش.

به آن كس كه به او بدى مى رساند، نيكى مى كرد و به كسى كه در حقش ‍ جنايت مى نمود، بر و عفو و احسان ارزانى مى داشت.

و سبب كثرت عبادتش در شب و روى، عبد صالح مى خواندندش و در عراق به باب الحوائج الى الله معروف بود؛ چه مطلوب متوسلان به حضرتش، از سوى خداوند حاصل مى گشت و كراماتش، عقول را به حيرت وا مى داشت و بيانگر آن بود كه او را قدمى صدق نزد خداوند بود كه آنرا زوالى متصور نبود. (967)

### 813- لطف خدا به توبه كار

روايت است ابو الحسن (موسى بن جعفر عليه‌السلام) در پاسخ به اين پرسش گناهى كه شخص از آن توبه كند و هرگز بدان باز نگردد خطاب به محمد بن فضيل فرمود:

(يعنى) از گناه توبه كند و سپس بدان باز نگردد، و محبوب ترين بندگان نزد خداى تعالى، منيبان توابند. (968)

### 814- تكلم فرشته چپ و راست

در كتاب شريف كافى نقل است: عبدالله بن موسى بن جعفر عليه‌السلام گويد: از پدرم پرسيدم كه: آيا چون بنده اس اراده گناه يا كار نيك كند، دو ملك از آن خبر يابند؟

فرمود: آيا بوى خوب و بوى مستراح يكى است؟!

گفتم: خير!

فرمود: چون بنده، اراده كار نيك كند، نفسش خوشبو بيرون آيد. پس ‍ فرشته جانب راست، فرشته جانب چپ را گويد: برخيز (و برو) كه او همت به كار نيك بسته است. و چون بدان عمل اقدام كند، زبانش قلم او شود و آب دهانش، مركب، و آنرا برايش بنويسد، چون اراده گناه كند، نفسش بد بود بيرون آيد. پس فرشته جانب چپ، جانب راست را گويد: باز ايست كه او همت به گناه بسته است، و چون گناه را به انجام رساند، زبانش قلم او شود و آب دهانش مركبش، و گناه را بر او بنويسد. (969) (970)

## بخش سوم: قرآن

### 815- قرآن در قبر

ثقه الاسلام كلينى در كتاب فضل القرآن كافى به اسنادش از حفص از باب الحوائج الى الله امام هفتم عليه‌السلام روايت كرده است كه:

امام عليه‌السلام به حفص فرمود:

يا حفص! من مات من اولياءنا و شيعتنا و لم يحسن القرآن، علم فى قبره ليرفع الله به من درجه؛ فان درجات الجنه فى قدر آيات القرآن، يقال له، اقرا وارق! فيقرا ثم يرقى؛

يعنى اى حفص! هر كسى از اوليا و شيعه ما بميرد و قرآن را نيكو نداند، در قبرش بدو تعليم مى دهند، تا خداوند در جنت او را بالا برد؛ چه اين كه درجات جنت بر قدر آيات قرآن است، به او گفته مى شود: بخوان و بالا برو، پس مى خواند و بالا مى رود. (971) (972)

### 816- آموزش حد توحيد

ابن ابى عمير روايت مى كند: بر سرورم بن جعفر عليه‌السلام وارد شدم و به او گفتم:

اى فرزند پيامبر خدا! توحيد را به من بياموز.

فرمود: اى ابو احمد! درباره توحيد از آنچه خداى تعالى در كتابش ذكر كرده است، تجاوز نكن كه هلاك مى شوى. (973) (974)

### 817- تعليم قرآن در قبر

حفص گفت: از امام هفتم عليه‌السلام شنيدم به مردى مى گفت: آيا بقاى در دنيا را دوست دارى؟

آن مرد گفت: آرى!

امام فرمودن براى چه؟

گفت: براى قرائت قل هو الله احد.

امام پس از ساعتى سكوت از آن مرد، فرمود: اى حفص! هر كس از اوليا و شيعيان ما بميرد و قرآن را نيكو نداند، در قبرش قرآن را بدو تعليم مى نمايد تا خداوند درجه او را به علم قرآن بالا ببرد؛ چه اينكه درجات بهشت بر قدر آيات قرآن است. به او مى گويند: بخوان قرآن را و بالا برو. پس مى خواند و بالا مى رود. (975) (976)

### 818- تفسير طعام انسان

زيد شحام از ابن جعفر عليه‌السلام در قول خداى - عز و جل - فلينظر الانسان الى طعامه روايت شد كه گفت: پرسيدم طعام انسان چيست؟

فرمود: علمى كه مى گيرد غذاى وى مى باشد، بنگرد كه از چه كسى مى گيرد. (977)

## بخش چهارم: معجزات امام موسى بن جعفر عليه‌السلام

### 819- باريدن نور بر قبور ائمه كاظمين

ثقه اى نقل كرد از شيخ محمد كليددار روضه مقدسه كاظمين عليه‌السلام و شيخ مذكور خود مرد متدينى بود، و من خود از را ملاقات كرده بودم كه شيخ مذكور گفت:

در هنگامى كه حسن پاشا بعد از زمان سلطنت نادر شاه افشار در ايران - او پاشاى عراق عرب بود در بغداد متمكن بود، روزى در ايام ماه جمادى الثانيه در وقتى كه جمع از امراء و افنديان و اعيان آل عثمان در مجمع او حاضر بودند پرسيد، سبب چيست كه اول ماه رجب را شب نور باران گويند؟

يكى از ايشان مذكور ساخت كه: در اين شب از قبور ائمه دين نور فرو مى ريزد.

پادشاه گفت: در اين مملكت محل قبور ائمه بسيار است و البته مجاورين اين قبور ائمه مشاهده خواهند نمود.

پس كليد دار ابو حنفيه كه امام اعظم ايشان است و كليد دار شيخ عبدالقادر را طلبيده مطلب را از ايشان استفسار نمود و ايشان گفتند: ما چنين مشاهده نكرده ايم.

حسن پاشا گفت: كه موسى بن جعفر عليه‌السلام و حضرت جواد عليه‌السلام نيز از اكابر دينند، بلكه ايشان نيز بپرسيم و همان ساعت ملازمى كه به عرف اهل بغداد چوخادار گويند، به طلب كليددار كاظمين عليه‌السلام آمد، شيخ محمد گويد:

كه كليددار آن وقت پدر من بود و من تقريبا در سن بست ساله بودم و با پدر در كاظمين بوديم كه ناگاه چوخادار به احضار پدرم آمد و او نمى دانست كه با او چه شغل داشت روانه بغداد شد و من نيز به اتفاق او رفتم و من بر در خانه پاشا ماندم و پدرم را به حضور بردند، بعد از حضور پاشا از پدرم سوال كرد كه گويند: شب اول رجب را شب نور باران گويند به جهت نزول نور از آسمان بر قبور ائمه دين، آيا تو هيچ آنرا در قبر كاظمين مشاهده كرده اى؟

پدر خالى از ذهنم و بى تاءمل گفت: بلى! چنين است و من مكرر ديده ام.

پاشاى مذكور گفت: اين امر غريبى است و اول رجب نزديك است، مهيا باش كه من در شب اول رجب در روضه مقدسه كاظمين به سر خواهم برد.

پدرم از استماع اين سخن به فكر افتاد كه اين چه جراءتى بود كه من كردم و چه سخن بود از من سر زد و با خود گفت كه: يحتمل مراد نور ظاهرى مشاهده نباشد و من نور محسوسى نديده ام و متحير و غمناك بيرون آمد و من چون او را ديدم آثار تغيير و ملال در بشره او يافتم و سبب استفسار كردم گفت:

اى فرزند من! خود را به كشتن دادم و با حال تباه روانه كاظمين عليه‌السلام شديم و در بقيه آن ماه پدرم به وصيت و وداع مشغول بود و امر خود را انجام مى داد و خورد و خواب او تمام شد و روز و شب به گريه و زارى مشغول بود و شبها در روضه مقدسه تضرع مى كرد و به ارواح مقدسه ايشان توسل مى جست و خدمتكارى خود را شفيع مى كرد تا روز آخر ماه جمادى الثانيه.

چون روز به حوالى غروب رسيد، كوكبه پاشا ظاهر شد و خود او نيز وارد شد و پدرم را طلبيد و گفت:

بعد از غروب روضه را خلوت نمايد و زوار را بيرون كند، پدرم حسب الامر چنان كرد، هنگام نماز شام، پاشا به روضه داخل شد، امر كرد كه شمع هاى روضه كه روشن بود خاموش كردند و روضه مقدسه تاريك ماند.

خود چنان كه طريقه سنيان است فاتحه خواند و رفت به عقب سر ضريح مقدس و مشغول نماز و ادعيه شد و پدرم در سمت پيش روى ضريح مقدس را گرفته بود و محاسن خود را بر زمين مى ماليد و روى خود را در آنجا مى سائيد و تضرع و زارى مى كرد، مانند ابر بهار از ديده او جارى بود و من نيز از عجز و زارى پدرم به گريه افتاده بودم و بر اين حلال تقريبا دو ساعت گذشت و نزديك بود كه پدرم قالب تهى كند كه ناگاه سقف محاذى بالاى ضريح مقدس شق شد و ملاحظه شد كه گويا با يك بار صد هزار خورشيد و ماه و شمع و مشعل بر ضريح مقدس و روضه مقدسه ريخت كه مجموع روضه، هزار مرتبه از روز روشن تر و نورانى تر شد و صداى حسن پاشا بلند شد كه به آواز بلند مكرر مى گفت:

صلى الله على النبى محمد و آله

پس پاشا برخاست و ضريح مقدس را بوسيد و پدر مرا طلبيد و محاسن او را گرفت و به خود كشيد و ميان دو چشم پدر مرا بوسيد و گفت:

بزرگ مخدومى دارى خادم چنين مولائى بايد بود! و انعام بسيار بر پدرم و ساير خدام روضه متبركه كرده و در همان شب به بغداد مراجعت نمود. (978)

### 820- معجزه امام موسى بن جعفر

در سنه هزار دويست و ده كه حقير به عزم زيارت بيت الله الحرام وارد بغداد شدم، چند يومى در بقعه متبركه كاظمين عليه‌السلام به جهت اجتماع، توقف اتفاق افتاد، در شب جمعه در روضه متبركه امامين همامين بودم با جمعى از احباء و همسفران و بعد از آنكه از تعقيب نماز عشاء فارغ شدم و ازدحام مردم كم شد برخاستم به بالاى سر مبارك آمدم، كه دعاى كميل را در آن موضع كامل با حضور قلب تلاوت نمايم.

آواز جمعى از زنان و مردان عرب را بر در روضه مقدسه شنيدم به نحوى كه مانع از حضور قلب شد و صدا بسيار بلند شد به يكى از رفيقان گفتم: سوء ادب اعراب را ببينيد كه در چنين موضعى در چنين صدا بلند مى كنند، چون صداى ايشان طول كشيد، من با بعضى از رفقا برخاسته كه به پائين پاى مقدس او آئيم تا ملاحظه كنيم سبب غوغاء چيست، ديدم شيخ محمد كليد دار بر در روضه مقدسه ايستاده و چند زن از اعراب داخل روضه مقدسه شدند و يكى از آنها گريبان سه زن ديگر را دارد و مى گويد: كيسه پول مرا يكى از شما دزديده اند و ايشان منكر بودند.

گفت: در همين موضع متبرك قفل ضريح را گرفته، قسم با اين دو بزرگوار به ياد كنيد تا من از شما مطمئن شوم و گريبان شما را رها كنم.

من و رفقا ايستاديم كه ببينيم مقدمه ايشان به كجا مى رسد، پس يكى از زنان در نهايت اطمينان قدم پيش نهاده و قفل را گرفته و گفت:

يا ابا الجوادين! انت تعلم انى بيئه؛ اى پدر دو جواد! تو مى دانى كه من از اين تهمت برى هستم.

آن زن صاحب پول گفت: برو كه من از تو مطمئن شدم، پس ديگرى نيز قدم پيش گذارده به نحو اول تكلم نموده و برفت، سيم آمد و قفل را گرفته همين كه گفت: يا ابا الجوادين! انت تعلم انى بريئه؛ ديديم از زمين به نحوى بلند شد كه گويا از سر ضريح مقدس گذشته و بر زمين خورد و دفعه رنگ او مانند خون بسته و چشم هاى او نيز چنين شد و زبان او بند آمد.

پس شيخ محمد صدا را به تكبير بلند كرده و سائر اهل روضه نيز تكبير گفتند، پس شيخ امر كرد كه او را كشيده در يكى از صفه هاى رواق مقدس ‍ گذاردند و ما نيز مانديم كه ببينيم امر به كجا منتهى مى شود.

آن زن چنين بيهوش بود تا حوالى حوالى سحر اين قدر به هوش آمد كه به اشاره فهمانيد كه كيسه پول آن زن را كجا گذارده ام بياوريد و بدهيد و كسان او چند گوسفند به جهت كفاره عمل او ذبح كرده تصديق كردند كه آن زن مستخلص شود و چنان بود تا صبح و رد همان روز وفات يافت! (979)

### 821- شرم از امام همام

وقتى خواجه نصيرالدين، در بستر مرگ بود به او گفتند: آيا وصيت نمى كنى كه پس از مرگ جسدت را به نجف اشرف برند؟

خواجه مى گويد: خير! من از امام همام، موسى بن جعفر عليه‌السلام شرم دارم كه فرمان بدهم پس از مرگ، جسدم را از زمين مقدس آن بزرگوار خارج كرده، به جايى ديگر منتقل كنند. (980)

# فصل دهم: امام هشتم، سيماى امام رضا عليه‌السلام عالم آل محمد

## بخش اول: فضايل حضرت امام رضا عليه‌السلام

### 822- مديحه اى در شأن امام

اين خلكان شافعى اشعرى، در تاريخش مى گويد:

مأمون، دخترش ام حبيب را در سال دويست و دوم (هجرى) به عقد ايشان (امام رضا عليه‌السلام) در آوردم و او را ولى عهد خويش كرد و نامش ‍ را بر دينار، منقوش.

سبب بروز چنين اقدامى از مأمون آن بود كه روزى در شهر مرو، اولاد عباس ‍ را از زن و مرد و كوچك و بزرگ كه تعداد نفراتشان، سى هزار نفر بود گرد آورد، على (بن موسى) را نيز دعوت نمود و در جايى نيكو منزل داد و خواص اوليا را جمع كرد و خبر داد كه در اولاد عباس و نيز على بن ابى طالب عليه‌السلام نظر افكنده ام و كسى را بهتر و محقتر به امر گذاشته، رنگ سبز جايگزين كنند...

ابو نواس در مدح آن امام عليه‌السلام مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قيل لى انت احسن الناس طرا |  | فى فنون من امقال النبيه |
| لك من جيد القريض مديح |  | يثمر الدر فى يدى مجتنيه |
| فعلى ما تركت مدح ابن موسى |  | والخصال التى تجمعن فيه |
| قلت لا استطيع مدح امام |  | كان جبريل خادما لابيه |

سبب آنكه ابو نراس، اين ابيات را سرود، آن بود كه بعضى از اصحابش او را گفتند: او تو وقيح تر نديده ايم؛ زيرا در باره هر معنا و طربى حتى شراب شعر گفته اى، ولى در مدح على بن موسى الرضا عليه‌السلام كه معاصر توست هيچ نگفته اى!

ابو نراس پاسخ داد: به خدا قسم كه من اين كار را تنها از جهت احترام و تعظيم ايشان ترك گفته ام؛ زيرا چون من را شايستگى مدح او نيست! سپس، بعد از ساعتى، اشعار مذكور را سرود. (981)

### 823- ازدواج حضرت رضا عليه‌السلام با ام الفضل

مأمون چون على رغم سن اندك حضرت ابو جعفر عليه‌السلام، فضل و بلوغ ايشانرا در علم و حكمت و ادب ملاحظه كرد، به شعف آمد و دريافت كه او چنان در عقل، كامل است كه احدى از مشايخ آن دوران به پايش ‍ نرسد؛ بنابر اين، دختر خود، ام الفضل را به عقدش در آورد و او را همراه ايشان به سوى مدينه گسيل داشت. و مأمون بسيار بر حضرت، اكرام و تعظيم مى كرد و قدر و منزلت ايشان را اجلال مى نمود. (982)

### 824- دربانى امام رضا عليه‌السلام

فخر رازى مى گويد: ابو يزيد بسطامى افتخار مى كرد كه سقاى خانه جعفر بن محمد صادق عليه‌السلام بود، و معروف كرخى به دست ابوالحسن، على بن موسى عليه‌السلام اسلام آورد و تا وقتى كه زنده بود، سمت دربانى خانه او را بر عهده داشت. (983)

### 825- كوه و دريا و درختان همه در تسبيح اند!

بعضى از دريانوردان در نزد معروف از طوفان و آشوب دريا شكايت كردند، معروف به آنان گفت: هر گاه دريا آشوب شد، او را بر سر معروف سوگند دهيد، آرام مى شود!

به دستور عمل كردند و بهره مند شدند.

امام عليه‌السلام به معروف فرمود: اين مقام را از كجا به دست آورده اى؟

عرض كرد: مولاى من! سرى كه عمرى در آستانه ولايت شما فرود آمده است، او را در نزد خداوند اين حد قدر نبايد باشد؟! (984)

### 826- خوشه انگور زهراگين

مأمون خليفه باغبانى داشت كه باغ انگور او را رونق دادى، و گوش تاكها را به خوشه هاى انگور گوشوارهاى لعل نهادى، هميشه امام رضا عليه‌السلام پيش باغبان رفته، زنهار و الف زنهار اين خوشه انگور كه در اين تاك است مفروش، و ثمن آنرا مگير، كه نصيب من خواهد بود، و از آن جا مرا خواهد فزود، كه بر او ظاهر بود كه در آن خوشه انگور زهر خواهند نهاد، و بخورد وى دهند كه آن باعث شهادت و ميوه پر حلاوت او گردد، و از آن تاك درجات عقبا و پايه اعلا حاصل نمايد، آخرالامر مأمون عليه اللعنه بدان انگور پرزهرش به درجه شهادت رساند. (985)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انگور زهرخورده چه دادى تو با امام |  | ميخانه كعبه ساز و وضو ازشراب كن |

### 827- نرم گشتن بندهاى آهن

يكى از محبان امام رضا عليه‌السلام را بعد از شهادت وى حبس نمودند، و زنجير گران بر گردن و پايش نهادند، و او را در خانه اى كه حبس نموده بودند آتش زدند، كه دايم مناقب امام گفتى، و درهاى مدح اولاد رسول سفتى، بعد از امر سوختن خانه چون آن فقير بى گناه از اين حال آگاه شد مناجات نمود كه يا رب به حق آن امامى كه انگور زهر آلود چهره به باغ شهادت گرد آلود كرد، و به حق رضاى آن رضا كه به تقدير تو موافق گشته و به داغ دورى فرزندان و مفارقت جان راضى شد، مرا از اين بند گران خلاصى ده، و آتش ‍ سوزان را به محبت اولاد خليل خود بر من گلستان كن، همان دم به كرم مجيب دعوه المضطرين (الدعاء) بندهاى آهن چون موم نرم گشت، و از آن آتش بلا به خاك جسم آب محبت زده، چون باد از آن ورطه خلاص شد كه به يك سر موى وى مضرت برسيد. (986)

## بخش دوم: احتجاجات حضرت امام رضا

### 828- حكمت احكام الهى

امام على بن موسى رضا عليه‌السلام در پاسخ به پرسشهاى محمد بن سنان، چنين نوشت كه: خداى تعالى قتل نفس را به جهت آن كه اگر حلال مى گشت تباهى مردمان و نابودى و فساد تدبير آنان را موجب مى شد، حرام فرمود.

و خداى تعالى عقوق والدين را حرام فرمود؛ چرا كه در آن، ناسپاسى خداى تعالى و والدين و كفر نعمت است و ابطال شكر و كمى و انقطاع نسل. از آن روى كه در عقوق والدين، ارج ننهادن به والدين و حق ناشناسى و قطع ارحام نهفته و نتيجه اش آن است كه والدين به سبب آن كه فرزند از احسان بدانان خوددارى مى نمايد، از داشتن فرزند و تربيت آن اجتناب ورزند.

و خداوند، زنا را حرام فرمود به دليل فسادى كه در آن است و موجب قيل نفس و از ميان رفتن نسبها مى شود و ترك تربيت كودكان و فساد ميراثها و مفاسدى ديگر از اين قبيل.

و خداوند عز و جل تهمت به زنان شوهر دار را حرام فرمود؛ زيرا باعث فساد نسبها مى شود و نفى ولد و تباهى ميراثها و ترك تربيت كودكان و از ميان رفتن معروف و گناهان كبيره اى كه در آن است و علل ديگرى كه موجب فساد مردمان است.

و خداوند خوردن مال يتيم را از روى ظلم و به ناحق باش، حرام فرمود به علل بسيارى كه فساد در پى دارد: اول آنكه چون كسى به ناحق مال يتيم را بخورد، در واقع بسيارى كه فساد در پى دارد: اول آنكه چون كسى به ناحق مال يتيم را بخورد، در واقع در قتل او شركت جسته است؛ زيرا يتيم به خود متكى و بى نياز نيست و كسى هم كه چون والدينش امورش را بر عهده گيرد، موجود نيست. پس چون كسى مال او را بخورد، مانند اين است كه او را كشته است و به فقر و بى چيزى كشانده است. علاوه بر اين خداوند اين عمل را حرام كرده و برايش مجازات تعيين فرموده كه مى فرمايد: كسانى كه مى ترسند كودكان ناتوان از آنها باقى مانده، زير دست مردم شوند؛ پس بايد از خدا بترسند و سخن به اصلاح و درستى گويند و راه عدالت پويند. و نيز ابو جعفر عليه‌السلام فرمود: خداوند خوردن مال يتيم را دو عقوبت مقدر فرمود: عقوبتى در دنيا و عقوبتى ديگر در آخرت.

پس در تحريم مال ينيم، بقاى يتيم و استقلالش مر خودش را باشد و آيندگان از آنچه بدو رسيده سالم مانند؛ از آن روى كه خداوند عز و جل بر خوردن مال او عقوبت مقرر فرموده است، و علاوه بر اين، خوردن مال يتيم سبب مى شود كه چون او به سنى رسد كه ستمى را كه بر او شده دريابد، به انتقام بر خواهد خاست و كينه و عداوت و دشمنى حاكم گردد و در نتيجه، به نابودى و تباهى رسند.

و خداوند، فرار از جهاد را حرام فرمود؛ زيرا به واسطه اش دين سست مى شود و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و امامان عادل عليه‌السلام كوچك شمرده مى شوند و يارى آنان عليه دشمنان ترك مى گردد: و ديگر ستم و از ميان برداشتن فساد را رد نموده اند، به عقوبت نمى رسند، و نيز دشمن بر مسلمانان جرى مى شود و قبل و غارت و ابطال حق خداى تعالى و فسادهاى ديگر لازم مى آيد. و خداوند متعال، تعرب بعد از هجرت را حرام فرمود؛ چه در آن، رجوع از دين و يارى نكردن انبيا و حجج الهى - عليهم افضل الصلوات - است كه اين تباهى و فساد در خود دارد و ابطال و پايمال شدن حق هر ذى حقى را، نه آن كه علت حرمت، سكونت در باديه باشد، و از اين رو، چنانكه كسى به دين رهنمايى شود و بدان معرفت يابد، بر او جايز نيست كه با اهل جهل و نادانى زندگى كند در حالى كه ترس (بى ايمانى) بر او مى رود؛ زيرا او از اين خطر ايمن نيست كه معرفت و علم خويش (دين) را ترك كند و با اهل جهل در بى ايمانى بماند.

و سبب حرمت ربا، نهى خداى تعالى و فسادى است كه در اموال پديد مى آيد؛ زيرا چون انسان، درهمى را به دو درهم بخرد، بهاى اين درهم، درهمى بيش نيست و مابقى باطل است. پس خريد و فروش ربا در هر حالى بر خريدار و فروشنده، پليد و ناپسند است. از اين رو، خداى تعالى ربا را به جهت فسادى كه از اموال پديد مى آورد بر بندگان ممنوع ساخت؛ همچنان كه ممنوع ساخته است كه اموال شخص سفيه را تا رمانى كه بهبود نيافته بدو بدهند؛ چه خوف آن مى رود كه آنرا تباه كند. پس اين است علت آنكه خداوند تعالى، ربا و فروختن درهمى به دو درهم را حرام فرموده است.

و سبب تحريم ربا پس از بينه، كوچك شمردن حرام محرم است كه ارتكاب اين عمل پس از بيان، و تحريم خداوند تعالى، گناهى بزرگ باشد و اين عمل را سبب جز كوچك شمردن حرام محرم نيست و كوچك شمردن همان و دخول در كفر نيز همان.

و سبب تحريم ربا در نسيه، از ميان رفتن معروف و تلف شدن اموال و مشتاق گشتن مردم به سود و ترك قرض (الحسنه) و صنعتهاى معروق است و فساد و ظلم و تباهى اموال كه در آن است. (987)

### 829- نور آسمان و زمين

شيخ صدوق در تفسير آيه الله نور السموات و الارض از عباس بن هلال نقل كرده است كه: از امام رضا عليه‌السلام درباره اين آيه پرسيدم ايشان فرمود: يعنى هدايت كننده اهل آسمان و زمين.

و در روايت برقى آمده است: كسانى را كه در آسمان و زمين اند، هدايت مى كند.

اين بدان سبب است كه هر كس به سوى حقيقتى، هدايت يافته باشد، در واقع با نور وجود هدايت شده است و اگر نور نبود، تاريكى ها غالب مى شد. پس نور، يعنى وجودى كه هدايت كننده است. و اين تصديق سخن ولى الله اعظم است كه نور را به هادى تفسير نمود. (988)

### 830- اكمال دين در لحظه وفات رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله

عبدالعزيز مسلم مى گويد: در يكى از روزهايى كه در مرو خدمت حضرت رضا عليه‌السلام بوديم، جمعه اى در مسجد جامع اجتماع كرديم. در اين بين از امامت و كثرت اختلاف مردم مردم در اين موضوع سخن به ميان آمد.

خدمت امام عليه‌السلام رسيدم و از مباحثات مردم، با وى گفتگو كردم. امام رضا عليه‌السلام تبسمى كرد و فرمود: اى عبدالعزيز! اين قوم، نادانند و در آراء و نظريه ها، مكر و فريب و خدعه خورده و غافل گشته اند.

خداوند متعال، پيامبر خود را هنگامى قبض روح كرد كه دينش را كامل گردانيده و قرآن را كه در آن بيان هر چيزى و حلال و حرام و حدود و احكام و آنچه مردم بدان نياز دارند، بطور كامل هست نازل فرمود.

و آن خداوند متعال مى فرمايد: ما فرطنا فى الكتاب من شى ء. در حجه الوداع، كه روزهاى آخر عمر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله است، پروردگار متعال آيه شريفه اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتى و رضيت لكم الاسلام دينا (989) را نازل فرمود و نعمت خود را تمام كرد.

امر امامت، اتمام دين است كه دين به وسيله آن كامل گردد و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله قبل از اين كه از جهان خاكى رخت بربندد، معالم دينش را براى مردم بيان فرمود و راهش را نشان داد و خود به قصد خداوند، آنان را ترك كرد.

آن حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله، على بن ابى طالب عليه‌السلام را براى مسلمانان پيشوا و راهنما قرار داد و هر چه را كه بدان نياز داشتند بر ايشان بيان فرمود. هر كس گمان كند كه خداوند، دين خود را كامل نكرده است، كتاب خداوند را انكار نموده و هر كس كتاب خدا را انكار كند، كافر است. آيا اين مردم، قدر امام را و موقعيت او را در ميان امت دانند تا در مورد انتخابش ‍ اختيار داشته باشند؟

امامت به اندازه اى مقامش بلند و جايگاهش رفيع و باطنش عميق است كه عقول مردم، كنه و حقيقت آن را درك نكند و با راى نظر خود نتوانند آن را را ادراك آورند، و يا با اختيار و انتخاب خود امامى را برگزينند.

امامت، مقامى است كه ابراهيم خليل عليه‌السلام از طرف خداوند بدان رسيد، و اين مقامى بود كه پس از نوبت و خلت به آن حضرت تفويض ‍ شد.

مقام امامت، سومين مقام ابراهيم عليه‌السلام بود، از طرف پروردگار به وى تفويض شد و اين خود، فضيلتى بود كه ابراهيم عليه‌السلام بدان مشرف گرديد.

خداوند متعال فرمود: انى جاعلك للناس اماما (990) و ابراهيم عليه‌السلام از روى خوشحالى پرسيد: و من ذريتى؟

و خداوند در پاسخ فرمود: لا ينال عهدى للظالمين.

اين آيه شريفه، امامت ستمكاران را تا روز قيامت باطل و آنرا در برگزيدگان منحصر فرموده است. پس از آن، خداوند متعال امامت را گرامى داشت و آنرا در ذريه ابراهيم عليه‌السلام كه پاك و برگزيده بود، قرار داد.

پس، فرمود: و وهبنا له اسحاق و يعقوب نافله و كلا جعلنا صالحين (991) و جعلنا ائمه بهدون بامرنا و اوحينا اليهم فعل الخيرات و اقم الصلوه و ايناء الزكوه و كانوا لنا عابدين. (992)

مقام امامت در ذريه آن حضرت باقى ماند و اين مقام را از يكديگر به ارث بردند تا نوبت به رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله رسيد. خداوند متعال در اين باره فرمايد: ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه و هذا النبى و الذين آمنوا والله ولى المؤمنين (993) مقام امامت، مخصوص رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله بود و پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز اين مقام را به على عليه‌السلام تفويض فرمود: اين عمل به امر پروردگار و ادامه سنت مفروض ‍ و الهى بود. پس از على عليه‌السلام، مقام امامت در ذريه آن حضرت كه از برگزيدگان بودند، قرار يافت، برگزيدگانى كه علم و ايمان از طرف خداوندى بدان ها عطا شده كه قرآن فرمايد: و قال الذين اوتو العلم والايمان لقد لبثتم فى كتاب الله الى يوم البعث (994) امامت تا روز قيامت در فرزندان على عليه‌السلام خواهد بود؛ زيرا پس از محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله، پيامبرى نيست؛ حال، اين مردمان نادان، چگونه مى توانند امام خود را برگزينند؟

امامت، مقام انبيا و ميراث اوصياست.

امامت، خلافت خدا و رسول و مقام اميرالمؤمنين و ميراث حسن و حسين است.

امامت، زمام دين و نظم جامعه مسلمين و اصلاح امور دنيا و عزت مومنان است.

امامت، ريشه و شاخه بالنده دين اسلام است.

تمام و كمال نماز و زكات و روزه و حج و جهاد و بركت اموال فى و صدقات، و امضاى حدود و احكام، و حفظ ثغور و مرزها، به امام است.

امام، حلال خداوند را حلال، و حرامش را حرام كند و حدود خداوند را اقامه نمايد، و از دين پروردگار دفاع و مردم را با حكمت و موعظه حسنه و حجت بالغه به سوى پروردگار دعوت كند. امام، مانند آفتاب درخشان است كه روشنايى آن همه عالم را فرا گرفته و خود در جايى بلند است كه دست احدى به آن نرسد و ديدگان را توان يافتنش نيست.

امام، چون كاه تابان و نور فروزان و چراغ درخشان و ستاره راهنما در شبهاى تاريك و رهگذر شهرها و بيابان ها و گرداب درياهاست. امام، آب گواراى تشنگان و دليل هدايت و نجات از هلاكت است. امام، مانند آتشى در بلندى است كه مردم از آن هدايت گيرند و گرمايى است كه به آن خود را گرم كنند.

امام، راهنمايى است كه آدمى را از مهلكه ها نجات بخشد كه هر كس او را ترك كند، در هلاكت گرفتار افتد.

امام، ابر بارنده و باران شتابنده و آفتاب فروزان و زمين هموار و چشمه جوشان و آب گاه و گلستان است.

امام، امين رفيق و پدر مهربان و برادر شفيق و پناه بندگان در مصيبتهاى بزرگ باشد.

امام، امين خدا در زمين و حجت پروردگار در بندگان و جانشين او در شهرهاست و داعى به سوى اوست و مدافع حرمتش.

امام، از گناه پاك و از هر عيب و نقصى منزه است. او مخصوص به علم، و موسوم به حلم، و حافظ نظام دين و عزت مسلمين، و خشم بر منافقان و هلاك كافران است.

امام، يگانه روزگار است كه كس با او قرين نباشد و عالمى با وى برابرى نكند. چون او كسى نيست و نه بدلى دارد و نه مثلى و نه نظيرى.

امام، فضل و دانش را بدون كسب و تعليم فراگيرد و خداوند وهاب علم را به او عطا كند.

پس چه كسى تواند امام را بشناسد و يا او را انتخاب كند؟ هيهات! هيهات! عقول مردم در اين وادى سرگردان، و انديشه آنان از درك حقايق ناكام است. (995)

### 831- فتواى تحريم خمر در قرآن

از على بم يقطين، روايت مى كند: مهدى عباسى از امام ابوالحسن عليه‌السلام پرسيد كه: آيا حرمت شرب خمر در كتاب خداى تعالى ذكر شده است؟ زيرا مردم تنها مى دانند كه از آن نهى شده، ليكن نمى دانند كه آيا تحريم نيز شده است يا نه!

حضرت فرمود: خمر در كتاب خداى تعالى نيز تحريم شده است.

مهدى عرض كرد: يا اباالحسن! اين حرمت در كجاى قرآن ذكر شده است؟

حضرت فرمود: در آنجا كه خداوند متعال مى فرمايد: قل انما حرم ربى الفواحش ما ظهر منها و ما بطن والاثم و البغى بغير الحق. (996)

وقتى خداوند مى فرمايد: ما ظهر منها، مقصود زناى علنى و پرچم هايى است كه فاجران براى زنا بدكار در جاهليت در بالاى خانه نصب مى كرده اند. و قول خداوند متعال براى زنان بدكار در جاهليت در بالاى خانه نصب مى كرده اند و قول خداوند متعال كه مى فرمايد: و مابطن، يعنى زن پدر؛ زيرا پيش از بعثت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله چون پدر وفات مى كرد، پسرش كه از آن زن نبود او را به ازدواج خويش در مى آورد. پس خداى نعالى اين عمل را تحريم فرمود.

و مقصود از الاثم، همان خمر است كه خداى تعالى در جاى ديگرى مى فرمايد: يسئلونك عن الخمر و الميسر، قل فيهما اثم كبير و منافع للناس. (997) پس، اثم در كتاب خداوند، خمر و قمار است و همان طور كه خود فرموده، گناه شان بسى بزرگ تر است.

پس مهدى مرا گفت: اى على بن يقطين! اين فتوايى هاشمى است.

من نيز بدو گفتم: راست گفتى اى امير مؤمنان! و حمد خدايى را كه اين علم را از شما اهل بيت دور نساخت!

به خدا قسم، هنوز چيزى نگذشته بود كه مهدى خطاب به من گفت: راست گفتى، اى رافضى! (998)

### 832- قياس احاديث با قرآن

حسن بن جهم از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند و مرحوم فيض ‍ قدس سره آنرا در بابا اختلاف حديث و حكم در كتاب وافى آورده است: راوى مى گويد: به امام رضا عليه‌السلام عرض كردم: روايتهاى مختلفى از شما به ما مى رسد، ما چه كار كنيم؟

آن حضرت فرمودند: هر روايتى كه از ما به شما رسيد، با قرآن و احاديث ما مقايسه كنيد؛ اگر به آن دو شباهت داشت، راست است و اگر شباهت نداشت، دروغ است و آنرا نگفته ايم. (999)

### 833- صاحبان چهره هاى نورانى

صدوق (قدس سره) در باب حادى عشر از كتاب عيون اخبار الرضا عليه‌السلام با اسناد از ابراهيم بن ابى محمد نقل مى كند كه: حضرت امام رضا عليه‌السلام در مورد سخن خداوند متعال: چهره هايى در آن روز خرم و شادابند و به سوى پروردگارشان نگاه مى كنند. فرمود: يعنى چشم به خداوند دوخته اند و آنان منتظر ثواب پروردگار

هستند. (1000)

### 834- عدم رويت خدا

كلينى قدس سره از احمد بن ادريس از محمد بن عبدالجبار از صفوان بن يحيى مى گويد: ابو قره محدث از من خواست تا او را خدمت امام رضا عليه‌السلام ببرم. من هم از آن حضرت اجازت گرفتم و ايشان هم اجازه دادند. ابو قره خدمت امام رسيد و از حلال و حرام و احكام شرعى سوال كرد، تا آنكه به بحث توحيد رسيد و گفت: ما رواياتى داريم كه خداوند ديدن و سخن گفتن با خودش را ميان پيامبران عليه‌السلام تقسيم كرده است و سخن گفتن را به موسى عليه‌السلام داده است و ديدن را به حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله عنايت كرده است. امام رضا عليه‌السلام فرمودند: پس كيست كه از جانب خداوند اين پيام را براى جن و انس و تمام جهانيان آورده است كه هيچ چشمى خداوند را نمى بيند و هيچ كس با علم به خداوند احاطه پيدا نمى كند و هيچ چيز همانند خداوند نيست، آيا آن كس ‍ حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله نيست؟!

ابو قره پاسخ داد: آرى!

امام رضا عليه‌السلام دوباره فرمود: چگونه مى شود انسانى به سوى تمام مردم فرستاده شود و بگويد كه از جانب خداوند آمده و به دستور خداوند مردم را هدايت مى كند و بگويد: هيچ چشمى او را در نمى يابد و هيچ كس ‍ به او با علم احاطه پيدا نمى كند و هيچ كس همانند او نيست، ولى بعد بگويد: من با چشمم او را ديدم و به او علم پيدا كردم و با علم به او احاطه پيدا كردم و خداوند به شكل يك انسان است! آيا خجالت نمى كشيد! زنادقه و كفار جراءت نكردند كه چنين نسبتى را به حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله بدهند و بگويند كه اين پيامبر از جانب خداوند چيزى مى آورد، اما خودش چيزهاى ديگرى مى گويد؟

ابو قره گفت: خداوند متعال در قرآن مى فرمايد: لقد راه نزله اخرى؛ (1001) (1002) يعنى و يكبار ديگر هم او را مشاهده كرد.

امام رضا عليه‌السلام فرمودند: بعد از اين آيه، آيه ديگرى هست كه دلالت بر آنچه پيامبر ديده است، مى كند؛ آنجا كه خداوند مى فرمايد:

ما كذب الفؤ اد ما راءى؛ يعنى آنچه را كه چشم محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ديده بود، دل پذيرفت و تكذيب نكرد.

سپس از آنچه كه ديده است، خبر مى دهد: و لقد راءى من آيات ربه الكبرى؛ يعنى آن حضرت آيات بزرگ پروردگارش را ديد و آيات خداوند غير از خداوند است و خداوند مى فرمايد: و لا يحيطون به علما؛ (1003) (1004) يعنى خلق را هيچ به او احاطه و آگاهى نيست.

حال اگر چشمها بتوانند خداوند را ببينند، به او علم و احاطه علمى نيز پيدا خواهند كرد و او را خواهند شناخت.

ابو قره گفت: پس بگوييم روايات دروغ است و آنها را تكذيب كنيم؟

امام رضا عليه‌السلام فرمودند: هر گاه روايات با قرآن مخالف باشد، مى گوييم آنها دروغند و همچنين آن روايات، مخالف با اجماع مسلمانان است كه مى گويد: هيچ كس به خداوند احاطه و آگاهى پيدا نمى كند و چشمها او را در نمى يابند و هيچ همانند او نيست. (1005)

### 835- اوهام قلوب بزرگ تر از ديدگان چشم است

كلينى در بابا ابطال الرويه از كتاب كافى، از محمد بن يحيى و او از احمد ين محمد از ابى هاشم جعفرى از امام رضا عليه‌السلام نقل مى كند كه از آن حضرت درباره خدا پرسيدم كه: آيا به وصف در مى آيد؟

فرمود: آيا قرآن نخوانده اى؟

گفتم: آرى! خوانده ام.

فرمود: اين آيه را نخوانده اى كه مى فرمايد: لاتدركه الابصار و هو يدرك الابصار (1006) (1007)

گفتم: چرا خوانده ام.

فرمود: مى دانيد ابصار يعنى چه؟

گفتم: آرى.

فرمود: يعنى چه؟

گفتم: ابصار ديدگان (ديدن چشمان)

فرمود: اوهام قلوب بزرگ تر از ديدگان چشم است. پس اوهام نمى توانند او را درك كنند، ولى او اوهام را درك مى كند. (1008)

### 836- بر غريبى حسين و درد او گريه كنيد!

ثقه جليل ريان بن شعيب گفت: در روز اول محرم بر امام ابى الحسن رضا عليه‌السلام وارد شدم، به من فرمود: اى پسر شبيب! آيا روزه دارى؟

گفتم: نه.

گفت: اين روز، روزى است كه زكرياى پيامبر در آن پروردگار خود را خواند و گفت رب هب لى من لدنك ذريه طيبه انك سميع الدعاء (1009)

يعنى اى پروردگار من! مرا از نزد خويش ذريتى پاك ببخش، همانا كه تو دعا را شنونده اى.

پس خداى تعالى دعاى او را مستجاب كرد، و ملائكه را فرمود تا زكريا را در حالتى كه وى در محراب ايستاده بود و نماز مى گزارد، ندا كردند كه: خداوند تو را به يحيى مژده مى دهد!

پس هر كس اين روز را روزه بدارد و خداى تعالى را بخواند، خداى تعالى او را اجابت كند، چنان كه زكريا را.

آنگاه گفت: اى پسر شبيب! محرم آن ماه است كه مردم جاهليت در گذشته حرمت آن ماه را نگاه مى داشتند، اما اين امت نه حرمت ماه را شناختند و نه حرمت پيغمبر خود را. و در اين ماه ذريه او را كشتند، و زنان او را اسير كردند، و اثاث او را به تاراج بردند، خداوند هرگز آنان را نيامرزد!

اى پسر شبيب! اگر براى چيزى ريه خواهى كرد، براى حسين بن على بن ابى طالب عليه‌السلام گريه كن، براى آن كه او را مانند گوسفند ذبح كردند، و هيجده مرد از خاندان او با او كشته شدند كه روى زمين مانند آنها نبود.

اى پسر شبيب! اگر خوشحال مى كند تو را كه در درجات بلند بهشت با ما باشى، براى اندوه ما اندوهناك باش و از فرح ما شادمان.

و بر تو باد دوستى ما كه اگر مردى سنگى را دوست بدارد، خدا او را روز قيامت با آن سنگ محشور گرداند. (1010)

### 837- به غم ما غمگين باش؛ در شادى ما شاد!

در حديث زيان بن شبيب از امام رضا عليه‌السلام نقل است كه آن حضرت فرمود: اى پسر شبيب! اگر مى خواهى كه به درجات اعلاى بهشت رسى، با ما باش! به غم ما غمگين باش و به شادى ما شاد! و بر تو باد ولايت ما! كه هر كس سنگى را دوست داشته باشد، خداوند در روز قيامت با آن محشورش كند.

شبى در حشر و معاد خود فكر مى كردم و به نامه اعمال خويش نظر مى افكندم، و اين كه چگونه به اعمالم رسيدگى خواهد شد كه ديدم چيزى لازمه نفسم شده، با آن محشور گشته و از آن جدا نمى شود، وقتى دقت كردم ديدم كتابى خطى است كه آنرا به شدت دوست دارم. در اين وقت اين حديث را به ياد آوردم كه: هر كس سنگى را هم دوست داشته باشد با آن محشور مى شود. و كتاب هم مانند سنگ، از جمادات است و از اين جهت با آن فرقى ندارد. (1011)

### 838- حجاب خدا

در باب 36 توحيد صدوق كه باب الرد على الثنويه و الزنادقه است، روايت شده است كه:

دخل رجل من الزنادقه على الرضا عليه‌السلام - مردى از زنادقه نزد حضرت رضا عليه‌السلام آمد، تا اين كه گويد - قال الرجل: فلم احتجب؟

فقال ابوالحسن عليه‌السلام: ان الاحتجاج عن الخلق لكثره ذنوبهم....

آن مرد مى پرسد كه: چراغ خدا از خلق پوشيده است؟

امام فرمود: گناهانشان حجابند.

شيخ اجل سعدى گويد:

سعدى! حجاب نيست، تو آيينه پاك دار

زنگار خورده چون بنمايد جمال دوست؟ (1012)

### 839- وصف خدا با خود خدا

در تفسير صافى فيض - قدس سره - در ضمن كريمه: ذهب الله بنورهم و تركهم فى ظلمات لا يبصرون (1013) در عيون از امام رضا عليه‌السلام آمده كه: ان الله لا يوصف باترك كما يوصف خلقه الخبر، يعنى: خداى تعالى به ترك موصوف نمى شود، آنگونه كه خلقش به آن موصوف مى گردند.

و ثقه الاسلام كلينى - رضوان الله تعالى عليه - در باب نهى از وصف كردن حق به غير آنچه كه خود وصف كرده در اصول كافى به اسنادش از ابوالحسن رضا - عليه الصلوه والسلام - روايت كرده است كه فرمود: اللهم لا اصفك الا بما وصفت به نفسك؛ يعنى خدايا! تو را جز به آنچه خود، خودت را وصف كردى وصف نمى كنم. (1014)

### 840- خلق آدم على صورته

صدوق (ره) در عيون اخبار الرضا عليه‌السلام با اسنادش به حسين بن خالد روايت كرده كه مى گويد: از حضرت رضا عليه‌السلام پرسيدم: اى فرزند رسول خدا! نقل مى كنند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: ان الله عز و جل خلق آدم على صورته.

فرمود: خدايشان بكشد! آنان ابتداى حديث را حذف كرده اند. روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دو مرد را ديد كه به يكديگر ناسزا مى گفتند. يكى از آنها، ديگر را مى گفت: خداوند تو و هر كه را شبيه توست زشت گرداند! از اين رو پيامبر فرمود: اى بنده خدا! به برادرت چنين مگو! زيرا خداوند عز و جل، آدم را بر صورت او خلق فرمود. (1015)

### 841- عباد چيست؟

معمر بن خلاد گويد: از امام رضا عليه‌السلام شنيدم كه فرمود: عبادت تنها كثرت نماز و روزه نيست، بلكه عبادت، تفكر در امر خداى عز و جل است.

## بخش سوم: سخنان گرانقدر حضرت امام رضا عليه‌السلام

### 842- تو خود حجاب خودى از ميان بر خيز!

از ثامن الائمه عليه‌السلام سوال شد كه: چرا خداوند از خلق در حجاب است؟

در جواب فرمود: حجاب از بسيارى گناهان مردم است. (1016)

### 843- عصمت حضرت زهراعليها‌السلام

جعفر بن محمد بن زيد گويد:

در بغداد بودم كه محمد بن منده بن مهريزد مرا گفت: آيا خواهى كه به خدمت حضرت محمد بن على الرضا عليه‌السلام رسى؟

گفتم: آرى!

پس بر او داخل شديم و سلام كرده، نشستيم، حضرت گفت: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: فاطمه عليهماالسلام فرموده است: خردمندان مى دانند كه آن چه در ماوراى اين نشاه عالم طبيعت است، از همين نشاه كه آيت و مثال آن است دانسته مى شود. (1017)

### 844- حال خردمندان

امام هشتم عليه‌السلام فرموده است: خردمندان مى دانند كه آن چه در ماوراى اين نشاه عالم طبيعت است، از همين نشاه كه آيت و مثال آن است دانسته مى شود. (1018)

### 845- علت استوارى آسمان و زمين

در روايت از حضرت ثامن الحج امام رضا عليه‌السلام آمده است كه: قامت السموات و الارض باحجه. اين حجت دليل است كه تمام آسمانها و زمين از روى دليل و برهان صورت گرفته است. هيچ كلمه اى از كلمات كتاب بزرگ غير متناهى عالم بى دليل نيست. همه از روى حجت است و در هيچ وضع و حالت و نظم و نضد آن جاى انگشت اعتراض كسى نيست. عقل از تماشاى نظم احسن و وحدت صنع آن سرگشته است.

خلقت ما به حجت است و براى آن غرض و غايت است. (1019)

### 846- حياه ويژه شهدا

قرآن كريم مى فرمايد: و لا تحسبن الذين فيلوا فى سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون (169 آل عمران) با توجه به مسئله بقاى ارواح پس از مرگ كه در مورد همه افراد بشر صادق است، بنابر اين، حيات خاصى كه در آيه مذكور براى شهداى راه خدا، مطرح مى شود به چه معناست؟ آيا چيزى غير از بقاى روح آنهاست؟ اگر چنين حيات مراد است، بنابراين، اختصاص به شهدا ندارد؟

استاد: البته جنبه بقاى نفوس، امر هامى است، اختصاص به نفوس شهيد و غير شهيد ندارد، ما برهان داريم كه عام برقرارند و ارواح پس از بدن، باقى هستند، بنابر اين، حيات شهدا يك جنبه روحى و معنوى خاصى دارد. اين، يك حيات تشريفى فوق آنهاست. در همين دنيا، مى گوييم فلانى زنده است، زندگى دارد، امام در واقع مرگ تدريجى است.

همه احياء هستند، اما آن قيد عند ربهم احياء را مى خواهند، درست است كه همه اشياء عند الله محشورند، اما اين يك تشريف مقامى است، اعلام رتبه وجودى شى ء است.

همه احياء هستند، امام آن قيد عند ربهم احياء را مى خواهد، درست است كه همه اشياء عندالله محشورند، اما اين يك تشريف مقامى است، اعلام رتبه وجودى شى ء است.

در باب علم كتاب كافى، حديثى از امام صادق عليه‌السلام است كه: من علم لله و عمل لله و علم لله دعى فى الملكوت عظيما درست استكه يك پشه هم عظيم است، موريانه و مورچه هم عظيمند، اما است عظيم، عنوان ديگرى است، به هر حال، عند ربهم حساب ديگرى است: عندربهم يرزقون. در دنيا عند الله بودند، در آن جا هم هستند، تا در اينجا عنداللهى نشوند، آنجا عندالله نيستند، اينجا فى مقعد صدق اند، آنجا هم فى مقعد صدق اند.

تا اينجا كس وقف حق نباشد، آنجا عندالله نيست، ريشه مقامات آنجا اينجاست. كسى ممكن است شب و روز را به سر برد و ما ندانيم چه كار مى كند، اما عندالله است.

آنچه كه اينجا مى فهمد به همين فهم و بينش اش، آنجا هم محشور است. الدنيا مزرعه الاخره خوب حرفى است. هر كس اينجا هر چه كاشت، فردا همان را درو مى كند.

امام رضا عليه‌السلام به شخصى در روايتى كه ما همه آنرا روى منبرها مى خوانيم فرمودند: هر چه را دوست دارى، با آن محشورى، و لو محبوب تو، سنگى باشد. ببينيد چه كسى را دوست داريد، با هر كسى محشورى، با هم او خواهى بود. خوشا به حال كسانى كه با خدا همنشين اند، آنجا هم با خدا همنشين اند. (1020)

### 847- رؤياى صادق

درس اشارات كه در محضر استادم در علوم عقلى و نقلى و رياضيات و غير آن، علامه ذوالفنون معلم عصر العلوم آيه الله حاج ابو الحسن شعرانى - روحى له الفداء و جزاء الله عنا خير جزاء المعلمين - به ابتداى امر سوم در بحث از اطلاع انسان بر غيب در حالت خواب رسيد و تاريخ اين درس و گفتگو عصر روز يك شنبه هشتم ذى الحجه سال هزار و سيصد و هفتاد و سه از هجرت خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله مطابق با هفدهم ماه خرداد سال هزار سيصد سى و سوم هجرى شمسى در تهران بود و مدرس بلند و محضر اعلايش نيز بيت شريف ايشان در تهران بود، خانه اى كه به منزله بيت المعمور راقم بود، شگفت اين كه هم اكنون نيز اين واقعه را در شب يك شنبه نهم ذى الحجه هزار و چهار صد و هشت مطابق با ماه مرداد سال هزار و سيصد شصت و هفتم هجرى شمسى بعد از گذشت سى و پنج سال قمرى مى نويسم.

خلاصه اين كه جناب شعرانى - قدس سره الشريف - فرمود: در سالى كه دستهاى ستم به جسارت و اهانت مرقد ثامن الحجج امام على بن موسى الرضا عليه‌السلام را به توپ بست، من قبل از آن واقعه هائله به چند شب در خواب ديدم: دودى غليظ سياه مسموم از جانب مشرق متصاعد شد، آنگاه همانند غبارى مسموم در هوا منتشر شد تا اين كه به همه دنيا رسيد و تمام فضا را احاطه كرد و همه مردم را در بر گرفت، پس هر صالح و مومنى از آن مسموم گرديد و هلاك شد، اما دود به ديگران ضررى نمى رساند و به آنها نمى رسد، چند روزى گذشت كه اين واقعه هائله اتفاق افتاد و ما به تعبير آن رؤياى عجيب دهشت آور منتقل شديم. (1021)

# فصل يازدهم: امام نهم، سيماى حضرت امام محمد تقى جواد الائمه عليه‌السلام

### 848- عاشقم بر قهر و بر لطفش

توضيحى پيرامون روايت زير، به ويژه فراز دوم آن بفرماييد: من يعرف البلاء يصير عليه و من لا بعرفه ينكره (الحياه، ج 1، ص 134)

استاد: روايت ديگرى در همين زمينه از امام نهم عليه‌السلام نقل شده است كه مى فرمايند در قيامت، بلا ديده ها و رنج كشيده ها مقالاتى دارند عالى و ارجمند. اينها كسانى هستند كه تسليم مشيت حق تعالى بوده اند و صبر داشته اند.

اينها كسانى هستند كه مى گويند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد |  | اى عجب! من عاشق اين هر دو ضد |
| در بلايم مى چشم لذات او |  | ماب اويم، مات اويم، مات او |

يا به قول شاعر ديگر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه در اين بزم مقرب تر است |  | جام بلا بيشترش مى دهند |

كما اين كه داريم:

البلاء للولاء در نظام عالم هم، بلا ديدن و زجر كشيدن، ارزش آفرين است. دانه گندم وقتى زير خاك مى رود، زحمتى تحمل مى كند و رنجى مى كشد، اما تبديل به ساقه و خوشه مى شود و بعد هم وقتى زير سنگ آسيا خرد مى شود و بيشتر بلا مى كشد، اما تبديل به ساقه و خوشه به آرد مى شود و باز هم ارزشش بيشتر مى گردد و بعد هم كه بايد برود داخل تنور و در آتش ‍ افتد، تا تبديل به نان شود و قيمتش افزون شود و همين طور...

پس كسى كه نظام عالم را نمى داند و از نقش بلا و رنج در كسب كمال غافل است، بلايا را بد و منكر مى داند، مانند بسيارى از مردم كه بلافاصله در برابر مصائب، زبان به شكوه مى گشايند و توان تحمل مشقات را ندارند. (1022)

### 849- فضل اديب

از حضرت امام جواد عليه‌السلام مروى است كه فرمود: از ميان دو مرد كه در دين و فضايل برابر باشند، برتر نزد خداوند آن باشد كه در علم و ادب ماهرتر بود.

راوى گفت:

گفتم: فدايت شوم! فضل اديب را نزد مردم دانستم كه در مجالس و مجامع او را گرامى دارند، اما نزد خداى تعالى چگونه؟

فرمود: چون اديب قرآن را چنانكه نازل شده است مى خواند و دعا را هم لحن نمى آورد و غلط نمى خواند و دعاى ملحون سوى خداوند تعالى بالا نرود. (1023)

### 850- ستايش امامى از امام ديگر

مفيد در ارشاد از حضرت ابوالحسن، امام موسى عليه‌السلام نقل مى كند كه ايشان فرمود:

پسرم على، بزرگ ترين فرزندم مى باشد و او برگزيده ترين و محبوب ترين آنها نزد من است. او همراه من در جفر مى نگرد كه كسى اين كار را نمى كند مگر كه پيامبر و يا وصى پيامبرى باشد. (1024)

### 851- اقرار دشمن به فضل امام جواد عليه‌السلام

ريان بن شبيب روايت كند: همين كه مأمون اراده كرد دخترش ام الفضل را به همسرى امام جواد عليه‌السلام در آورد، خبر به عباسيان رسيد و بر آنها گران آمد و آنرا عملى پر خطر شمردند و ترسيدند كه ماجراى امام رضا عليه‌السلام دوباره تكرار شود. پس نزديكان و خويشان مأمون جمع شدند، و او را گفتند: تو را به خدا قسم، اى اميرالمؤمنين! از اين امر كه قصد نموده اى، صرف نظر كن! از آن ترسيم كه چيزى كه خدا ما را مالك آن قرار داده، از دستمان برود و لباس عزتى كه بر تن ماست از ما گرفته شود و تو آن چه را كه ميان ما و اين قوم روى داده است و مى دانى و بر كارى كه خلفاى راشدين قبل از تو به آنان انجام داده اند. همچو تبعيد و تصغير، آگاهى، وقتى آن طور با رضا رفتار و عمل نمودى، ما به خطر افتاديم، تا اين كه خدا ما را از آن دشوارى رهانيد و كفايت را نسبت به ابن الرضا برگردان! و دخترت را به عقد كسى از خاندان خود كه شايستگى دارد، در آور!

مأمون به ايشان گفت: اما درباره آنچه كه بين شما و آل ابى طالب وجود دارد، بايد گفت كه شما، خود سبب آن بوده ايد و اگر انصاف مى داشتيد، در مى يافتيد كه آنان از شما سزاوارترند. اما آنچه كه ديگران، پيش از من نسبت بدانان انجام داده اند، بايد گفت كه چنين عملى قطع رحم است و پناه بر خدا عملى! به خدا سوگند! از اين كه رضا را وليعهد خويش ساختم پشيمان نيستم! من از او خواستم كه امارت را بر عهده گيرد و مرا از آن رها سازد، ولى خوددارى نمود، و اين تقدير الهى بود.

و امام ابو جعفر، محمد بن على، من او را برگزيدم، چرا كه با سن كم، در علم و فضل، بر همه اهل فضل و دانش برترى دارد و اين امرى شگفت و عجيب است. اميدوارم آن چه كه من از او مى دانم، براى مردم نيز روشن شود، كه در اين صورت خواهيد فهميد كه نظر درست همان است كه من در او ديده ام.

آنان در جواب گفتند: اين جوان اگر چه تو را به حيرت آورده، اما كودكى است كه نه چيزى ميداند و نه به دين آشناست؛ پس او را واگذار تا ادب بياموزد و در دين به فقاهت رسد، سپس همانطور كه خواهى عمل كن!

مأمون گفت: واى بر شما! من بر اين جوان آگاه ترم. و او از اهل بيتى است كه علمشان از خدا و امداد و الهام اوست. پدرانش هميشه در علم دين و ادب، از مردم ناقص، بى نياز بوده اند. حال اگر خواهيد، ابا جعفر را بيازماييد تا آنچه درباره او گفتم بر شما آشكار شود. مردم گفتند: اى اميرالمؤمنين! ما حاضريم كه او را امتحان كنيم. پس كسى را انتخاب خواهيم كرد تا در برابر تو چيزى از فقه دين از او پرسد، اگر جواب داد، ما ديگر اعتراضى نخواهيم داست و صلابت راءى اميرالمؤمنين بر خاص و عام روشن شود و اگر از پاسخ عاجز ماند، درستى سخن ما آشكار شود.

مأمون گفت: كارى را كه خواهيد انجام دهيد.

آنها از پيش مأمون بيرون رفتند و بر آن اتفاق نمودند كه يحيى بن اكثم - كه در آن روزگار قاضى بود مسئله اى را مطرح سازد كه او جوابش را نداند. و به او وعده اموال با ارزشى را داده، نزد مأمون بازگشتند و از او خواستند روزى را براى اجتماع معين كنيد. او نيز خواستشان را بر آورد. مردم در روز معين جمع شدند و يحيى بن اكثم نيز حاضر شد. مأمون امر كرد كه محل جلوسى براى امام آماده كرده، براى او بالشى قرار دهند و اين كار انجام شد. ابو جعفر عليه‌السلام كه در آن هنگام كودكى نه سال و چند ماه بود، وارد شد و جلوس فرمود. و يحيى بن اكثم در برابرش نشست و بقيه مردم در جاى خود ايستادند. مأمون نيز در مكانى نزديك ابو جعفر عليه‌السلام نشسته بود.

يحيى بن اكثم به مأمون گفت: اى اميرالمؤمنين! آيا اجازه فرمايى تا از ابا جعفر پرسشى كنم؟

مأمون گفت: از او اذن بخواه!

يحيى بن اكثم رو به امام كرد و گفت: فدايت شوم! آيا مرا اجازه دهى؟

ابو جعفر عليه‌السلام فرمود: اگر خواهى بپرس!

يحيى گفت: فدايت شوم! نظرت درباره محرمى كه حيوانى را كشته، چيست؟

ابو جعفر عليه‌السلام پاسخ فرمود: آيا آنرا در حرم كشته، يا در خارج از حرم؟ عالم بوده يا جاهل؟ به عمد كشته يا به سهو؟ محرم، آزاده بوده يا بنده؟ كوچك بوده يا بزرگ؟ باز اول بوده كه حيوانى را كشته يا براى چندمين بار بوده؟ صيد از پرندگان بوده يا از غير آنها؟ بزرگ بوده يا كوچك؟ محرم، بر عملش اصرار داشته يا از آن پشيمان بوده؟ حيوان را در شب كشته يا در روز؟ وقتى آنرا كشته، احرام عمره داشته يا احرام حج؟ يحيى بن اكثم از اين پاسخ متحير شد و آثار ناتوانى و شكست در چهره اش پديدار گشت و چنان به لكنت افتاد كه مردم از حالش آگاه شدند.

مأمون گفت: خدا را بر نعمت و توفيق راءيى كه اتخاذ كرده ام سپاس!

سپس روى به نزديكانش كرد و گفت: آيا به خطايتان در آنچه انكار مى كرديد آگاهى يافتيد؟

و رو به ابو جعفر عليه‌السلام كرد و گفت: اى ابا جعفر! آيا خطبه و سخنى دارى؟

امام عليه‌السلام فرمود: آرى!

پس مأمون گفت: جانم به فدايت! خطبه ات را ايراد فرما كه تو را براى خود برگزيدم و ام الفضل، دخترم را به عقد تو در آوردم؛ اگر چه عده اى با اين امر مخالفند.

ابو جعفر فرمود: الحمد لله اقرارا بنعمه و لا اله الا الله اخلاصا لوحدانيه و صلى الله على محمد سيد بريته و الاصفياء من عترته اما بعد، يكى از بخششهاى خداوند بر مردمان آنستكه ايشان را بواسطه حلال، از حرام بى نياز ساخته است، و خداى سبحان فرمايد: وانكحوا الايامى منكم والصالحين من عبادكم و امائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم؛ (1025)

و البته بايد مردان و زنان بى همسر و كنيزان و بندگان خود را به نكاح يكديگر در آوريد، اگر مرد و زنى فقيرند، خدا به لطف خود آنان را بى نياز سازد كه خدا به احوال بندگان، آگاه و لطفش نا متناهى است.

سپس محمد بن على بن موسى خطبه عقد ام الفضل، دختر مأمون را خواند و مهريه اش را، مهريه جده اش فاطمه زهرا عليه‌السلام كه پانصد درهم است قرار دهد، حال، اى اميرالمؤمنين! آيا به اين صدق راضى هستى؟

مأمون گفت: آرى! دخترم ام الفضل را به صداق مذكور به عقد تو اى ابا جعفر در آوردم؛ حال، آيا نكاح را قبول دارى؟

ابو جعفر عليه‌السلام فرمود: آرى! نكاح را قبول كنم و به آن رضا دهم.

پس از آن، مأمون امر كرد تا همه مردم طبق مراتب و درجات خود، از خاص ‍ و عالم بنشينند...

وقتى مردم متفرق شدند و تنها گروهى از خواص باقى ماندند، مأمون خطاب به ابو جعفر عليه‌السلام عرض كرد: فدايت شوم! اگر صلاح دانى احكام وجوه شكار محرم را بيان فرما تا استفاده كنيم.

ابو جعفر عليه‌السلام فرمود: اگر محرم حيوان را در خارج از حرم بكشد و صيد از پرندگان باشد و بزرگ، بايد يك گوسفند كفاره بدهد، و اگر آنرا در حرم كشته باشد، كفاره آن دو برابر است، و اگر جوجه اى را در بيرون حرم كشته باشد، يك گوسفند كه از شير گرفته شده جريمه اش باشد، و اگر آنرا در حرم كشته باشد، قيمت آن جوجه نيز بر عهده اوست.

اگر از حيوانات وحشى باشد، چنان كه گورخر باشد، يك گاو بر عهده اوست، و اگر شتر مرغ باشد، يك شتر بر عهده اوست، و اگر آهو باشد يك گوسفند بره بر عهده اوست، و اگر يكى از اينها را در حرم كشته باشد، كفاره آن دو برابر است.

اگر محرم، در احرام حج چيزى را كشته كه كفاره قربانى بر او واجب گشته است بايد آن را در منا قربانى كند، و اگر احرامش براى عمره باشد، آنرا در مكه قربانى كند، و كفاره صيد براى عالم و جاهل يكى است. و اگر عمدى باشد مرتكب گناه شده است و اگر سهوى باشد گناهى بر او نيست، و كفاره، بر فرد نابالغ واجب نيست و بر انسان بالغ، واجب است. كسى كه پشيمان باشد، به واسطه پشيمانى اش عذاب آخرت از او برداشته شود و كسى كه بر عملش مصر باشد، عذاب آخرت بر او واجب شود.

مأمون خطاب به امام عليه‌السلام عرض كرد: احسنت يا ابا جعفر! احسن الله اليك! اگر خواهى از يحيى مسئله اى بپرس! همانطور كه او از تو مسئله اى پرسيد.

امام گفت: به اختيار شماست، فدايتان شوم، اگر توانستم جواب دهم، و اگر نتوانستم، از شما استفاده كنم.

پس امام عليه‌السلام فرمود: به من جواب بده از مردى كه در اول روز به زنى نگاه كند و نگاهش بر او حرام باشد و وقتى كه خورشيد بالا آيد، بر او حلال شود، و چون ظهر شود بر او حرام شود و وقت عشا بر او حلال شود، و وقتى نيمه شب آيد بر او حرام شود و در هنگام طلوع فجر بر مرد حلال شود. اين زن كيست و چرا با آن مرد، چنين حلال و حرام مى شود؟

يحيى، خطاب به حضرت عرض كرد: به خدا قسم! كه جواب اين سوال نزد شماست و من جواب آن سوال آنرا ندانم. اگر خواهى بيان فرما! تا استفاده كنيم.

امام عليه‌السلام فرمود: اين زن، كنيز مردى است كه در اول روز مردى اجنبى به او مى نگرد و اين نگاه حرام است و وقتى خورشيد بالا مى آيد، آن را از صاحبش مى خرد، پس برايش حلال مى شود، و هنگام ظهر آنرا آزاد مى كند، پس بر او حرام مى شود و هنگام عصر با او ازدواج مى كند، پس بر او حلال مى شود، و وقت مغرب او را ظهار مى كند، پس بر او حرام مى گردد و هنگام عشاء كفاره ظهار را مى دهد، پس بر او حلال مى شود، و نصف شب او را يك بار طلاق مى دهد، پس بر او حرام مى شود و هنگام فجر رجوع مى كند، پس بر او حلال مى شود.

راوى در ادامه مى گويد: مأمون به حاضرين رو كرد و گفت: آيا كسى از شما مى توانست اين چنين به مسئله پاسخ دهد؟ و يا وقتى سوال شد آنرا بيان كند؟

آنها گفتند: نه به خدا قسم! كه اميرالمؤمنين از ما آگاه تر است.

پس مأمون به ايشان گفت: واى بر شما! اين خاندان از ميان خلق، به فضل و دانشى كه مشاهده كرديد مختص گشته اند. كمى سن مانع كمال آنها نشود، آيا ندانيد كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دعوتش را با دعوت اميرالمؤمنين على بن ابى طالب عليه‌السلام شروع كرد، در حالى كه او تنها ده سال داشت و اسلام او را پذيرفت و بر او حكم به اسلام نمود و كسى ديگر را با چنين سنى به اسلام دعوت نكرد و با حسن و حسين عليه‌السلام بيعت كرد، در حالى كه كمتر از شش سال داشتند و با هيچ كودكى جز آنان بيعت نكرد!

آيا حال ندانيد كه خداوند اين قوم را به چه چيز اختصاص داده است و اينان ذريه اى هستند كه بعضى ديگرند و براى آخرين شان همان جارى است كه براى اولى شان؟

گفتند: اى اميرالمؤمنين راست گفتى!

و سپس قوم برخاستند و فرداى آن روز ابو جعفر عليه‌السلام در آن جا حاضر شد و مردم نيز آمدند و بزرگان و حاجبان و خاص و عام براى تهنيت به مأمون و ابوجعفر عليه‌السلام به حضور رسيدند... (1026)

### 852- حرز امام جواد عليه‌السلام

در حرز مام جواد عليه‌السلام آمده است:

و باسمائك المقدسات المكرمات المخزونات فى علم الغيب عندك. (و تو را سوگند به اسماى مقدس و مكرمت كه در علم غيبت مخزون است.) (1027) (1028)

### 853- معنى وحدت

در توحيد صدوق از ابو خاشم جعفرى است كه از امام محمد تقى عليه‌السلام پرسيد: ما معنى الواحد؟

فقال: المجتمع على بجميع الالس بالوحدانيه.

و در روايتى و لئن ساءلتهم من خلقهم ليقولن الله. يعنى همه از يك چيز نشان مى دهند، اما وحدت او عددى نيست، چنانكه مى گويند نود، همه از نور يك معنى مى فهمند، اما وحدت نور عددى نيست، بلكه صاحب درجات است. وجود او هم وجود مقيد نيست، وحدت عددى وجود مقيد است و جدا از همه چيز با آنكه او جدا نيست. (1029)

### 854- بهترين خلق

امام جواد عليه‌السلام فرمود: هيچ دو مردى به گرد يكديگر نيامدند، جز آنكه بهترينشان نزد خدا، كسى است كه مؤدب تر است.

پرسيدند: اى فرزند رسول خدا! ما آنرا نزد مردم دانيم كه چيست؛ اما بيان فرما كه نزد خداوند چيست؟

فرمود: قرآن را همانگونه كه نازل شده است قرائت كنيد و سخن ما را همان طور كه گفته ايم، روايت كنيد و خداوند را به حالتى كه محتاج و نيازمند اوييد بخوانيد. (1030) (1031)

### 855- فلسفه نماز

شيخ ما محمد حسن بن احمد، پسر وليد، از سعد بم عبدالله نقل كرد كه او مى گفت: دعاى فارسى در قنوت جايز نيست. ولى محمد بن حسن صفار قايل به جواز بود، اما نظر من اين است كه دعاى فارسى در قنوت جايز است؛ زيرا امام تقى عليه‌السلام فرمود: منعى نيست كه نمازگزار در نماز واجب به هر لفظى كه با خداوند مناجات مى نمايد تكلم كند.

و اگر اين روايت نمى بود باز فتوا به جواز مى دادم؛ زيرا از امام صادق عليه‌السلام روايت است كه آن جناب فرمودند: هر چيزى آزاد است مگر آنكه درباره آن منعى صادر شود.

و بديهى است كه از دعا كردن به فارسى در نماز منعى به عمل نيامده است. چنانكه از عبارت صدوق ظاهر است، اطلاق جواز قنوت به فارسى را مى رساند، چه در صلوه مفروضه و چه مندوبه، و چه زبان فارسى و چه غير آن، يعنى هر زبانى كه عجمى و غير عربى است. (1032)

# فصل دوازدهم: امام دهم، سيماى حضرت امام على النقى عليه‌السلام

### 856- شعر امام على النقى عليه‌السلام

امام دهم، ابو الحسن، على، الهادى، النقى، فرزند محمد، الجواد بن على الرضا عليه‌السلام مى باشد. آن حضرت به عسكرى نيز معروف مى باشد؛ همچنان كه پسر آن حضرت، امام يازدهم، معروف به اين لقب بوده است و علتش خواهد آمد. ابن خلكان، در تاريخش درباره آن حضرت عليه‌السلام و نيز مسعودى در مروج الذهب در ذكر خلافت متوكل، با اسنادش به محمد بن يزيد مبرد مى گويد:

از او نزد متوكل سعايت كرده، گفتند: در منزلش سلاح و كتب و جز آنكه براى شيعيان اوست، موجود است. و متوكل را به توهم انداختند كه امام عليه‌السلام بر آن است كه خلافت را از آن خود سازد. پس شبى همراه عده اى از سربازان ترك به سوى امام گسيل شد. آنها به ناگاه به منزل امام على عليه‌السلام هجوم بردند. حضرت را تنها در اتاقى در بسته ديدند كه ردايى از مو بر دوش داشت و بر سرش ملحفه اى از پشم بود، در حالى كه آياتى قرآنى را در وعد و وعيد ترنم مى نمود. بين او و زمين چيزى نبود. به اطراف ايشان نگاه كردند، در منزل ايشان چيزهايى كه گفته شده بود نداشت و دليلى عليه ايشان، يافت نشد.

متوكل، جامى كه به دستش بود به ايشان تعارف كرد، امام عليه‌السلام فرمود: گوشت و خون من هرگز با شراب آميخته نشده است؛ مرا از آن عفو كن!

متوكل از اين كار صرف نظر كرد و گفت: شعرى نيكو برايم بگو!

ايشان فرمود: من كمتر شعر مى گويم.

متوكل گفت: بايد شعرى براى من بخوانى!

پس ايشان شروع به خواندن اين شعر كرد و فرمود:

باتوا على قلل الاجبال تحرسهم

غلب الرجال فما اغنتهم القلل

واستنزلوا بعد عز من منازلهم (عن معاقلم - خ ل)

فاودعوا حفرا يا بئس ما نزلوا

ناداهم صارخ من بعد ما قبروا

اين الاسره والتيجان والحلل؟

اين الوجوه التى كانت منعمه

من دونها تضرب الاستار و الكلل

فافصح القبر عنهم حين سائلهم

تلك الوجوه عليها الدوه تنتقل (تقتتل - خ ل)

قد طالما اكلوا دهرا و ما شربوا

فاصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا

و طالما عمروا دورا لبحصنهم

فخلفوها على الاعداء وارتحلوا

اضحت منازلهم قفرا معطله

وساكنوها الى الاجداث قد رحلوا

همه حاضرين بر جان امام عليه‌السلام برسيدند و گمان بردند كه از متوكل به او گزندى مى رسد. اما به خدا قسم، متوكل مدتى طولانى گريه كرد؛ چنان كه اشكها محاسنش را خيس نمود و همه حاضران گريستند سپس متوكل به برچيدن بساط شراب امر كرد و به امام گفت: اى اباالحسن! آيا دين و قرضى دارى؟

فرمود: بلى، چهار هزار دينار!

متوكل دستور داد كه مبلغ را به ايشان بدهند و با اكرام او را به منزلش باز گرداندند. (1033)

### 857- نذر مادر متوكل

شيخ مفيد مى گويد:

ابوالقاسم، جعفر بن محمد، برايم نقل كرد: متوكل بر اثر دمل و زخم بزرگ و عميقى بيمار شد و در شرف مرگ بود و احدى جرات نداشت دست به زخمش بزند. مادرش نذر نمود كه اگر شفا يابد، مال بسيارى به ابوالحسن، على بن محمد عليه‌السلام ببخشد.

فتح بن خاقان به متوكل گفت: كاش كسى را نزد آن مرد (امام دهم عليه‌السلام) گسيل مى داشتى و از او كمك مى خواستى! شايد نزد او چيزى باشد كه وسيله گشايش تو شود.

متوكل دستور داد تا چنين كنند؛ كسى نزد آن حضرت فرستادند و مرض او را گفتند. آن شخص بازگشت و اين دستور را آورد كه: از پشكل گوسفند بگيرند و در گلاب حل كنند و بسايند و بر آن دمل گذارند، كه اين اذن خدا نافع است.

پس به دستور عمل كرد و آنرا بر زخم گذاشت. زخم باز شد و هر چه در آن بود خارج شد. مادر متوكل چون خبر سلامتى فرزند را شنيد، ده هزار دينار براى امام عليه‌السلام فرستاد و متوكل از بيمارى بهبود كامل يافت. چند روز بعد، بطحائى، نزد متوكل از حضرت سعايت كرد كه اموال و اسلحه ها نزد اوست. متوكل به سعيد حاجت دستور داد تا شبانه به خانه آن حضرت عليه‌السلام حمله برد و هر چه مال و اسلحه بيابد نزد او بياورد.

سعيد حاجب مى گويد: شبانه قصد خانه آن حضرت را كردم، و نردبانى به همراهم بردم، سر بام رفتم و در تاريكى مانده بودم كه چگونه و از كجا وارد خانه شوم. امام فرياد زد: اى سعيد! به جاى خود باش تا برايت شمع بياورند.

طولى نكشيد كه شمعى آوردند و من فرود آمدم. ديدم آن حضرت، جبه پشمينى پوشيده و كلاه پشمينى بر سر نهاده و سجاده اس از حصير برابر اوست.

ترديد نكردم كه مشغول نماز بوده است.

فرمود: اين اتاقها در اختيار تو.

من به همه اتاقها رفتم و بازرسى كردم و چيزى نيافتم. يك كيسه اشرفى در خانه بود كه مهر مادر متوكل، بر سرش پديدار بود و يك كيسه ديگر هم با همان مهر موجود بود.

امام به من فرمود: اين جا نماز را هم بازرسى كن!

من آنرا برداشتم كه يك شمشير غلاف كرده؛ زيرا آن بود، آنها را برداشتم و نزد متوكل بردم و چون به مهر مادرش نگاه كرد، او را خواست. مادرش نزد او رفت.

يكى از خدمتكاران خاصش از گفت و گوى آنان چنين مرا خبر داد كه مادرش به او گفت، در بيمارى تو چون نا اميد شدم، نذر كردم، كه اگر شفايابى، از مال خود، ده هزار دينار براى او بفرستم، و چون بهبود يافتى آنها را فرستادم و اين هم مخر من است كه بر كيسه مى باشد. سپس كيسه ديگر را گشودند و در آن چهار صد اشرفى بود. متوكل يك كيسه پر از پول ديگر نيز بر آنها افزود و به من گفت: اينها را ببر و شمشيرش را نيز بدو باز گردان!

من نيز چنين كردم و خدمت امام رسيدم و از او شرم نموده، گفتم: ورود بدون اجازه به خانه شما براى من سخت است؛ ولى من ماءمورم و چاره اى ندارم.

ايشان در پاسخ فرمود: و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون؛ (1034)

و آنان كه ستم كردند، به زودى دريابند كه به چه كيفرگاه و دوزخى بازگشت مى كنند. (1035)

### 858- شرط رويت خدا

احمد بن اسحق مى گويد: خدمت امام هادى عليه‌السلام نوشتم كه نظر مباركشان در مورد ديدن خداوند متعال چيست؟ زيرا اين مسئله مورد اختلاف مردم است.

امام عليه‌السلام در جواب مى نويسد: ديدن چيزى ممكن نيست، مگر آنكه ميان آن چيز و بيننده، هوا فاصله باشد و اگر هوايى نباشد و نيز نور هم نباشد، ديگر ديدن امكان ندارد و اگر بگوييم خداوند را مى توان ديد، لازمه اش آن است كه خداوند را به ديگر مخلوقات تشبيه كرده باشيم.

### 859- ديدن خدا امكان ندارد!

شيخ جليل طبرسى در كتاب احتجاج از احمد بن اسحاق از امام هادى عليه‌السلام نقل مى كند كه: نامه اى به آن حضرت نوشتم و در مورد ديدن خداوند سوال كردم و همچنين اختلاف ميان مردم در اين باره را ذكر كردم.

آن حضرت در جواب نوشتند: ديدن خداوند متعال امكان ندارد؛ زيرا اگر نور بخواهد اتصال ميان بيننده و خداوند را برقرار سازد؛ لازمه اش تشبيه خداوند به ديگر موجودات است و خداوند برتر از شباهت داشتن به موجودات است. پس نتيجه مى گيريم كه خداوند را به چشمان نمى توان ديد؛ زيرا سببها بايد به مسببهاى خود متصل باشند. (1036)

# فصل سيزدهم: امام يازدهم، سيماى امام حسن عسكرى عليه‌السلام

### 860- وجه تسميه امام حسن عسكرى عليه‌السلام

ابو محمد، الحسن العسكرى، ابن على الهادى عليه‌السلام ابن خلكان در تاريخش مى گويد: او يكى از ائمه دوازده گانه اماميه و نيز پدر امام منتظر، صاحب سرداب است، هم او و هم پدرش، على، به عسكرى معروفند... عسكرى - به فتح عين و سكون سين و فتح كاف و راء - منسوب است به سامرا، و آنرا معتصم بنا كرد و مقر سپاه خود را بدانجا منتقل نمود. و امام حسن را، عسكرى گويند، از آن جهت كه متوكل، پدر او را بدان جا تبعيد كرد و ايشان مدت بيست و نه سال در آنجا ساكن بود. از اين رو ايشان و فرزندش را به اين مكان منسوب كرده اند. (1037)

### 861- شمايل حضرت عسكرى عليه‌السلام

در كتاب الخرائج والجرائح راوندى است كه:

اخلاق او چون اخلاق رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بود آن حضرت عليه‌السلام مردى بود سبزه و داراى قدرى رشيد و صورتى زيبا و بدنى موزون و سنى اندك، و چنان هيبت و جلالت و هياءتى داشت كه خاص و عام تعظيمش مى كردند و بزرگش مى داشتند؛ زيرا در برابر فضل و عفاف و صيانت و زهد و عيادت و صلاح او چاره اى جز آن نداشتند. او، جليل و نبيل و فاضل و كريم بود كه تحمل سختى هايش بسيار و در برابر مصائب و ناسازگارى هاى روزگار با ثبات بود. اخلاقش و خوى و كردارش خارق عادات بود. (1038)

### 862- قضاوت امام

مردى نصرانى كه به زنى مسلمان تجاوز كرده بود، نزد متوكل آوردند. متوكل بر آن شد تا بر او حد جارى كند، ولى او اسلام آورد و مسلمان شد. يحيى بن اكثم گفت: ايمان آوردنش، شرك و عمل خلافش را از ميان برد.

بعضى ديگر گفتند: سه حد بر او واجب است.

ديگران نيز هر كدام چيزى گفتند كه بايد با او چنين و چنان كرد.

متوكل امر كرد تا نامه اى به امام ابوالحسن عسكرى عليه‌السلام نوشتند و مسئله را از ايشان پرسيدند.

وقتى امام نامه را خواند چنين نوشت: بايد آنقدر زده شود تا بميرد!

يحيى و فقهاى ديگر اين حكم را انار كرده، گفتند: يا اميرالمؤمنين! در باره اين حكم از او سوال كنيد؛ زيرا چنين حكمى در كتاب و سنت نيست!

از اينرو متوكل نامه اى براى امام عليه‌السلام نوشت كه فقهاى مسلمين اين حكم را قبول ندارند و مى گويند: چنين حكمى در كتاب و سنت نيست! پس ‍ براى ما روشن كن كه چرا چنين حكمى را صادر فرموده اى؟

امام عليه‌السلام پاسخى داد بدين شرح: بسم الله الرحمن الرحيم فلما راو باءسنا قالوا آمنا بالله وحده و كفرنا بما كنا مشركين فلم يكن ينفعهم ايمانهم لما راءوا باءسنا؛

امام ايمانشان، پس از ديدن مرگ و مشاهده عذاب ما بر آنان، هيچ سودى نبخشيد. سنت خدا چنين حكم فرما بوده و آنجا كافران زيانكار شدند. (1039) (1040)

### 863- داستان هاروت و ماروت

روزى به امام حسن عسكرى عليه‌السلام، ابوالقاسم، عرض كرديم: قومى نزد ما هستند كه گمان كنند، هاروت و ماروت دو ملك بوده اند كه ملايكه چون عصيان بنى آدم بسيار شد آن دو را برگزيدند و خداوند، آنها را با كسى ديگر به دنيا فرو فرستاد. آن دو، به واسطه زهره به فتنه افتادند و اراده زنا كرده، شرب خمر كردند و مرتكب قتل نفس محرمه شدند و خداوند آن دو را در بابل عذاب فرمود و آن زن را مسخ كرد و به صورت همين ستاره اى كه زهره نام دارد، مبدل نمود.

امام عليه‌السلام در پاسخ فرمود: معاذ الله! ملايكه، معصومند و به الطاف الهى، از كيفر و زشتى ها محفوظند؛ چنان كه خداى عز و جل درباره آنها فرمايد: لا يعصون الله ما امرهم و يفعلون ما يؤ مرون؛ هرگز نافرمانى خداى نكنند و آنچه امر شوند انجام دهند. (1041)

و نيز فرمود: و له من فى السموات والارض و من عنده - يعنى ملائكه - لا يستكبرون عن عبادته و لا يستحسرون يسبحون الليل و النهار لا يفترون؛ آنچه در آسمانها و زمين است، همه ملك اوست و آنان كه در پيشگاهش مقربند ( فرشتگان) از عبادتش سرپيچى نكنند و خسته و ملول نشوند. (1042)

و نيز درباره شان فرمايد: بل عباد مكرمون، لا يسبقونه بالقول و هم بامره يعملون... مشفقون؛ (1043)

بلكه همه بندگان مقرب خدايند، كه هرگز پيش از امر خداوند عملى انجام ندهند و هر چه كنند به فرمان اوست، و هر چه از ازل كرده و هر چه تا ابد كنند، همه را خدا داند و هرگز آن مقربان درگاه از احدى جز آن كه خداى از او راضى است، شفاعت نكنند و آنان دايم از خوف خداى هراسانند.

خداوند اين فرشتگان را در زمين جانشينان خود قرار داد و ايشان مانند انبيا و ائمه بودند در دنيا؛ آيا كسى از ائمه مرتكب قتل يا زنا شود؟!

سپس امام عليه‌السلام ادامه داد: آيا ندانى كه خداوند، دنيا را از پيامبر يا امامى از نوع بشر خالى نگذارد؟ مگر چنين نيست كه خداوند فرمايد: و ما ارسلنا من قبلك - يعنى الى الخلق - الا رجالا نوحى اليهم من اهل القرى؛ (1044) و ما هيچ كس را پيش از تو به رسالت نفرستاديم، جز آنكه رسولان همه (چون تو) مردانى بودند از شهرهاى دنيا كه به وحى ما مؤيد شدند.

خداوند در اين آيه بيان فرمايد كه ملايكه را به زمين نفرستاده تا امام و حاكم باشند؛ بلكه آنان را به سوى پيامبران خود، گسيل داشته است.

يوسف بن محمد و على بن محمد سيار ادامه داده، گويند: به امام عليه‌السلام عرض كرديم: بنابراين ديگر ابليس نبايد ملك باشد؟

امام عليه‌السلام پاسخ داد: خير! بلكه او از جنس جن بود. مگر نشنيده اى كه خداى تعالى فرمايد: و اذ قلنا للملائكه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس كان من الجن؛ (1045)

و (اى رسول! ) ياد آر هنگامى كه فرشتگان را فرمان داديم كه آدم را سجده كنيد! و آنان همه، سر به سجده بردند، مگر ابليس كه از جنيان بود. خداوند بدين وسيله بيان فرمايد كه ابليس، جن بوده است، و او همان است كه درباره اش فرمايد: والجن خلقناه من قبل نار السموم؛ (1046) و جنيان را پيشتر از آتش گدازنده خلق كرديم.

امام عليه‌السلام ادامه داده، فرمود: پدرم از جدم، رضا و او از پدرش و پدرانش و آنها از على عليه‌السلام و او از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل كرده است كه فرمود: خداوند، ما آل محمد را و نيز پيامبران و ملايك مقرب را برگزيد، و اين انتخاب او جز بر عمل و آگاهى از آنان به اين كه از ولايتش خارج و از عصمتش جدا نشوند، و به كسانى كه مستحق عذاب و نقمت الهى اند، ملحق نگردند، نبود.

به امام عليه‌السلام عرض كرديم: براى ما روايت كرده اند كه على عليه‌السلام چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به نص، او را به امامت نصب فرمود، خداوند ولايتش را بر فئام كه از ملايك بودند عرضه داشت و آنها از قبولش سرباز زدند؛ خداوند نيز آنها را مسخ كرد و به صورت وزغ در آورد

امام عليه‌السلام فرمود: معاذالله آنان بر ما دروغ بسته اند! ملايك، رسولان خدايند همانند ساير انبياء الهى كه رسول آن خداوندند به سوى خلق؛ آيا از آنان كفر به خداوند سر زند؟

عرض كرديم: خير!

فرمود: ملايكه نيز چنين اند؛ و شأن ملايك عظيم و خطبشان جليل (1047) است.

### 864- خلق اسماء

در احتجاج آمده: از ابو الحسن عليه‌السلام، در توحيد سوال شد و از آن حضرت پرسيدند: براى ما بيان فرما كه چگونه خداوند همواره خود، تنها بوده و چيزى همراهش نبوده و سپس اسماء را بديعا خلق فرمود و آنها را براى خويش برگزيد، حال آنكه اين اسماء و حروف قديم مى باشند؟

امام عليه‌السلام نوشت: خداوند همواره بوده، سپس آنچه اراده فرمود به تكوين آورد، و گريزى از قضاى او نيست و پس از حكم او حكمى نيست.

اوهام متوهمان در حيرت فرو رود و نگاه بينندگان قاصر ماند و اوصاف وصف كنندگان ره به جايى نبرد و گفته هاى مبطلان مضمحل گردد از درك عجيب شأنش و يا رسيدن به علو مكانش. پس او در موضعى است نامتناهى، و در مكانى است كه ديد چشمان بدان نرسد و عبارات بدان اشاره نكند، هيهات! هيهات! (1048)

### 865- مثل هابيل و قابيل

بعد از رحلت امام حسن عسكرى عليه‌السلام برادر آن حضرت موسوم به جعفر كذاب ادعاى امامت كرد و او را كذاب گفتند در مقابل امام جعفر صادق عليه‌السلام، چنانكه ابو خالد كابلى از حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام اسماء ائمه را پرسيد، بنام حضرت صادق رسيد عرض كرد: همه شما صادقيد چرا او را صادق گويند؟

فرمود: چون پنجمى از اولاد او نيز جعفر ناميده مى شود و دروغ مى گويد در ادعاى امامت.

حضرت امام على نقى عليه‌السلام درباره او فرموده بود: حذر كنيد از پسر من جعفر كه به منزله پسر نوح است.

انه ليس من اخلك انه عمل غير صالح. و با برادرش امام حسن عليه‌السلام حسد مى ورزيد چنانكه حضرت فرمود: مثل او با من، مثل هابيل و قابيل است. (1049)

### 866- معناى ايام

از صقر بن ابى دلف كرخى روايت شد كه گفت: وقتى موكل، آقاى ما ابوالحسن عسكرى عليه‌السلام را آورد رفتم تا از حالش بپرسم (تا به اينجا كه گفت) : آنگاه عرضه داشتم آقاى من! حديثى از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت شده كه معنايش را نمى فهمم.

فرمود: آن چيست؟

عرضه داشتم: اين سخن آن حضرت كه: با ايام دشمنى نكنيد كه با شما دشمنى مى كنند. معناى اين حديث چيست؟

فرمود: بلى! مادام كه آسمانها و زمين برپا است ما ايام هستيم. (1050)

### 867- اسم اعظم

در كافى از امام حسن عسكرى عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند: اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است و آصف تنها يك حرف آن را مى دانست و به آن تكلم كرد و زمين براى او شكافته شد - و فاصله او و سبا از بين رفت - و عرض بلقيس را گرفت و نزد سليمان آورد و پس از آن در كمتر از چشم به هم زدنى زمين گسترده شد. (1051) (1052)

### 868- كو آن دل شكسته و آن حالت؟

حاج الحرمين الشريفين حاج جواد صباغ كه از معتبرترين تجار و ثقه و معتمد بود و در سر من راءى سركار تعمير روضه متبركه عسكريين در سرداب مقدس بود از جانب جعفر قليخان خوئى در سنه يك هزار و دويست و ده كه حقير به عزم زيارت بيت الله الحرام به آن حدود مشرف شده به زيارت سر من راءى رفتم او در آنجا بود.

حكايت كرد كه سيد على نامى بود كه سابق بر اين از جانب وزير بغداد حاكم سر من راءى بود، حقير او را در سنه يك هزار و دويست و پنج، كه مشرف شده بودم ديده بودم گفت:

او از زوار عجم وجهى كه هر سرى يك ريال بود مى گرفت و ايشان را رخص ‍ زيارت و دخول در روضه مى داد و به جهت امتياز وجه دادگان و ندادگان مهرى براى ساق پاى داشت هر كه وجه داده بود مى زد به جهت دفعات ديگر كه داخل روضه مى شوند نشان باشد.

روزى بر در صحن مقدس نشسته بود و سه نفر ملازم او هم ايستاده و چوبى بلند در پيش خود نهاده و قافله زوارى از عجم وارد شده بود پاى هر يك را مهر مى كرد و وجه را مى گرفت و رخصت دخول مى داد.

و جوانى از اخيار عجم آمد و زن او نيز همراه بود و از جمله اهل شرف و ناموس و حياء و جمال بود و آن جوان دو ريال داد سيد على ساق پاى آن جوان را مهر كرد و گفت: آن زن نيز بايد تا ساق پاى او را نيز مهر كنم. آن جوان گفت: هر دفعه اين زن مى آيد و يك ريال مى دهد مى گذرد اين فضيحت ضرور نيست!

سيد على گفت: اى رافضى بى دين! عصبيت و غيرت مى كنى كه ساق پاى زن تو را ببينم! !

گفت: اگر در ميان اين جمعيت مردم غيرت كنم غلطى نكرده خواهم بود.

سيد على گفت: ممكن نيست تا ساق پاى او را مهر نكنم اذن دخول بدهم.

آن جوان دست زن را گرفته گفت: اگر زيارت است همين قدر هم كافى است و خواست مراجعت كند، سيد على شقى گفت: اى رافضى! گفته من بر تو شاق و گران آمد همچنان كه زن او رفت بگذرد. سر چوبى بر شكم او زد كه افتاده و جامه او پس رفته بدن او مكشوف و نمايان شد، آن مرد دست آن زن را گرفته بلند كرد و رو به روضه مقدسه كرد: اگر شما بپسنديد بر من نيز گوارا است! و به منزل خود مراجعت نمود.

حاجى جواد گفت: من در خانه بودم بعد از گذشتن سه يا چهار ساعت به تعجيل آدمى به نزد من آمده كه مادر سيد على تو را مى خواهد تا من روانه مى شدم دو سه نفر ديگر آمدند من به تعجيل رفتم مرا به اندرون خانه بردند ديدم سيد على مانند مار زخم خورده بر زمين مى غلطد و امان از درد دل مى كند و عيال او در دور او جمع شده چون مرا ديدند مادر و زن و دختران و خواهرانش بر پاى من افتادند عجز و زارى كردند كه برو و آن جوان را راضى كن و سيد على فرياد مى كند كه: بارالها! غلط كردم و بد كردم، من آمدم تا منزل آن جوان را جستجو كردم و از او خواهش خشنودى و دعا به جهت سيد على كردم گفت: من او او گذشتم. اما كو آن دل شكسته من و آن حالت؟ و آن وقت مراجعت كرده مغرب بود آمدم به روضه عسكريين به جهت نماز مغرب و عشاء ديدم مادر و زن و دختران و خواهران سيد على، سرهاى خود را برهنه كرده و گيسوهاى خود را بر ضريح مقدس بسته و دخيل آن بزرگوار شده اند و فرياد سيد على از خانه او به روضه مى رسيد، من مشغول نماز شدم و در بين نماز صداى شيون از خانه سيد على بلند شد و متعلقان او به خانه رفتند آن شقى مرده بود.

آنرا غسل دادند و چون كليدهاى روضه و رواق در آن وقت در دست من بود به جهت مصالح تعمير و آلات آن خواهش كردند كه تابوت تابوت او را در رواق گذارده چون صبح شود در آنجا دفن نمايند.

جنازه را آنجا گذاردند و من اطراف رواق را چنان كه متعارف است ملاحظه كردم كه مبادا پنهان شده باشد و چيزى از روضه مفقود شود و در را مقفل كرده و كليدها را برداشته رفتم و چون سحر شد آمدم و خدمه را گفتم: شمع ها را افروخته، در رواق را گشودم ديدم سگ سياهى از رواق بيرون دويد رفت، من خشمناك شده به خدامى كه بودند گفتم: چرا اول شب درست رواق را نديده ايد.

گفتند: ما غايت تفحص را نموديم و هيچ چيز را رواق نبود، پس چون روز شد آمدند و جنازه سيد على را بداشته تا او را دفن كنند، ديدند كفن خالى در تابوت است و هيچ چيز در آنجا نيست! (1053)

### 869- كرمت امام حسن عسكرى عليه‌السلام

شيخ جليل محمد جعفر نجفى قدس ره الزكى كه از مشايخ اجازه اين حقير است، در سفرى كه به جهت زيارت عسكريين و سرداب مقدس به سر من راءى مشرف شديم با جناب ايشان همسفر بوديم.

روزى حكايت كرد كه مرا در سر من راءى آشنائى بود از اهل آنجا كه هرگاه به زيارت آمدمى به خانه او رفتمى، وقتى آمدم آن شخص را رنجور و نحيف و زار و مريض ديدم كه مشرف به موت بود از سبب ناخوشى استفسار كردم گفت:

چندى قبل از اين قافله اى از تبريز به جهت زيارت به اينجا مشرف شدند و من چنانچه عادت خدام اين قباب و اهل سر من راءى هست به ملاحظه قافله رفتم كه مشترى به جهت خود گرفته و استادى آنرا در زيارت كرده و از او منتفع شوم.

در ميان قافله جوانى را ديدم در زى ارباب صلاح و نيكان در نهايت صفا و طراوت با جامه هاى نيكو برخاست و كنار دجله رفته غسلى به جا آورد و جامه هاى تازه پوشيد در نهايت خضوع و خشوع روانه روضه متبركه شد، با خود گفتم: از اين جوان مى توان بسيار منتفع شد، پس دنباله او را گرفته رفتم ديدم داخل صحن مقدس عسكريين شد و در رواق ايستاده كتابى در دست دارد و مشغول خواندن دعاى اذن شد و در غايت آنچه از خضوع متصور مى شود و اشك از دو چشم او جارى بود و نزد او آمده گوشه رداى او را گرفته گفتم: مى خواهم به جهت تو زيارت نامه بخوانم.

او دست به كيسه كرده و يك دانه اشرفى به كف من گذارده اشاره كرد كه برو و ترا با من رجوعى نباشد.

من كه چند روز استادى مى كردم به ده يك اين شاكر بودم آنرا گرفته قدرى راه رفتم، طمع مرا بر آن داشت كه باز از آن اخذ كنم برگشتم ديدم در غايت خضوع و گريه مشغول دعاى اذن دخول است باز مزاحم او شده گفتم: بايد تو را تعليم زيارت دهم؟

اين دفعه نيم اشرفى به من داده و اشاره كرد كه به من رجوع نداشته باش و برو من رفتم و با خود گفتم:

نيكو شكارى به دست آمده، باز مراجعت كردم در عين خضوع او را گفتم كتاب را بگذار و البته من بايد به جهت تو، زيارت نامه بخوانم و رداى او را كشيدم.

اين دفعه نيز يك عدد ريال به من داده و مشغول دعا شد من رفتم، باز طمع مرا بر معاودت داشته مراجعت كردم و همان مطلب را تكرار نمودم، اين دفعه كتاب را در بغل گذارده و حضور قلب او تمام شده بيرون آمد و من از كرده خود پشيمان شدم و به نزد او آمدم و گفتم: برگرد و زيارت كن به هر نوع كه مى خواهى و مرا با تو كارى نيست!

گريه كنان گفت: مرا حال زيارتى نماند و رفت.

من بسيار خود را ملامت كرده مراجعت نمودم از در خانه داخل فضا شدم ديدم سه نفر بر لب بام خانه من محاذى در خانه رو به من ايستاده اند آن كه در ميان بود جوان تر بود و كمانى در دست داشت نير در كمان نهاد و به من گفت: چرا زائران ما را از ما باز داشتى؟ و كمان را زه كشيده، ناگاه سينه من سوخت و آن سه نفر غائب شدند و سوزش سينه من به تدريج اشتداد كرده بعد از دو روز مجروح شد و به تدريج جراحت آن پهن شده اكنون تمام سينه مرا فرو گرفته و سينه خود را گشوده ديدم مجموع سينه او پوشيده بود و دو سه روزى نگذشت كه آن شخص بمرد. (1054)

### 870- وسعت دل پيامبر

قرآن آنچنانى كه شمه اى از وصف آن گفته آمد، يكبارگى بر قلب رسول خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله نازل شده است، و لاجرم سعه وجودى اين قلب بايد مسانخ كتابى آنچنانى باشد؛ جناب امام حسن عسكرى عليه‌السلام فرموده است: حق تعالى دل حضرت پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله را بهترين دلها و خاشع تر و مطيع تر و بزرگ تر از همه دلها يافت كه قرآن عظيم بر او نازل شده است. (1055)

# فصل چهاردهم: امام دوازدهم، سيماى قائم آل محمد حجه بن الحسن العسكرى عليه‌السلام

### 871- شمه اى از فضايل حضرت مهدى (عج)

دوازدهمين، موسوم است به نام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله و مكناست به كنيه آن حضرت. رزق و روزى جهانيان به يمن وجود اوست و بقاى دنيا، به يمن و بركت بقاى او. خاتم اوصيا و شرف زمين و آسمان است. و او بقيه الله است در ارضش و منتقم از اعدايش. او حجت آل محمد، صاحب زمان و خليفه رحمان، امام و مولايمان فرزند حسن عسكرى عليه‌السلام است است، كه خداى، فرجش را نزديك فرمايد!

سنش در هنگام وفات پدر بزرگوارش پنج سال بود، وليكن خداوند در اين سن اندك او را رحمت و فصل الخطاب عنايت فرمود و آن حضرت را آيت عالمين قرار داد.

بدو حكمت ارزانى داشت؛ چنان كه با يحيى نيز در كودكى چنين كرد. او را در طفوليت امام قرار داد؛ همچنان كه عيسى را در گهواره به پيامبرى رسانيد. او از پليدى و نا پاكى منزه است و از عصيان و نافرمانى به دور، و سيره اش سيره پدرانش عليه‌السلام مى باشد و خارق عادات.

پيش از تولدش، از غيب و دولتش خبر داده بودند، و او صاحب شمشير و از ائمه هدى عليه‌السلام و قائم به حق، منتظر دولت ايمان است و كسى است كه خداوند به وسيله او زمين را از قسط و عدل پر مى كند؛ همچنان كه پيش ‍ از قيامش از ظلم و جور پر مى شود.

اخبار از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله با سندهاى بسيار و طرق متعدد از هر دو فرقه، بسيار وارد شده است كه: مهدى عليه‌السلام از فرزندان آن حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله و همنام اوست و سلطنتش از مشرق تا مغرب حاكم خواهد شد و خداوند به وسيله او زمين را پر از قسط و عدل مى كند؛ همچنان كه پيش از قيامش پر از ظلم و جور مى شود. (1056)

### 872- معرفى حضرت ولى عصر (عج)

امام بعد از ابى محمد عليه‌السلام، پسر والاگهر اوست كه مسمى به اسم مبارك رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله و مكنى به كنيه طيبه او است. و وانگذاشت پدر بزرگوارش فرزندى به حست ظاهر و باطن به غير از آن حضرت. و واگذاشت او را در حالتى كه غايب و مستتر بود

همچنان كه در پيش ذكر شد. و مولد شريف آن حضرت نيمه شعبان بود از سال دويست و پنجاه و پنجم. مادر معجز پرورش ام ولدى بود كه او را نرجس مى گفتند، و سن مباركش در وقت وفات پدر بزرگوار خود پنج سال بود و در آن سن، الله تعالى به او داده بود حكمت و فصل خطاب را، و او را آيتى ساخته بود از براى عالميان، همچنان كه يحيى عليه‌السلام را در سن كودكى حكمت داد، و او را در حال طفوليت ظاهره آيت و حجت ساخت، همچنان كه عيسى بن مريم عليه‌السلام را در گهواره پيغمبر كرد.

و به تحقيق كه نص بر آن حضرت در ملت اسلام پيرايه سبقت يافته بود از نبى هدى صلى‌الله‌عليه‌وآله و بعد از آن اميرالمؤمنين على بن ابى طالب عليه‌السلام و پدر بزرگوارش نزد كسانى كه محل وثوق و از خاصان شيعه او بودند، نص بر آن حضرت به امامت، و اشاره به او به خلافت مى فرموده. و پيش از آن كه آفتاب جهانتاب وجود لازم السعودش روشنى بخش عرصه امكان شود، خبر در باب غيبت آن سرور ثابت و به دولت او قبل از غيبت مستفيض و متواتر بود. و اوست صاحب سيف از جمله ائمه هدى عليه‌السلام و قائم به حق و منتظر از براى دولت ايمان.

و او پيش از قيام و ظهور دو غيبت است كه يكى اطوال از ديگرى است، همچنانكه در اخبار بسيار وارد شده، امام غيبت صغرى كه آنرا غيبت صغرى گويند پس از وقت ولادت لازم السعادت است تا انقطاع سفارت و رسالت ميانه او و شيعيان او، و سفراء به وفات معدوم شدند. و اما غيبت طولى كه آنرا غيبت كبرى گويند، پس آن بعد از غيبت اولى است و در آخر غيبت كبرى قيام خواهر فرمود با سيف، قال الله عزوجل: و نريد ان نمن على الذين استضعفوا الايه، و قال سبحانه و تعالى: و لقد كتبنا فى الزبور... الايه.

و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است كه: هرگز منقضى نخواهد شد ايام و ليالى تا اين كه مبعوث سازد الله تعالى مردى از اهل بيت مرا كه اسمش با اسم من موافق باشد، پر ميكند زمين را از عدل و داد همچنان كه پر شده است از ستم و جور و بيداد.

و باز از جناب مستطاب نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله مروى است كه مى فرمايد: اگر باقى نماند دنيا مگر يك روز، البته دراز مى كند الله تعالى آن روز را تا اين كه بر انگيزد در آن روز مردى از اولاد مرا كه اسمش همچو اسم من باشد، پر مى كند دنيا را زا عدل و قسط همچنانكه پر است از ظلم و جور. انتهى.

راقم گويد: چند كتابى از مخطوط و مطبوع از شيخ مفيد قدس سره كه در تصرف اين حقير است پنج رساله در اثبات حجت و امامت و غيبت حضرت امام منتظر عليه‌السلام است، از آن جمله است رساله اى در جواب سوال ماالسبب الموجب لاستتار الامام و غيبته، و ديگر الفصول العشره فى الغيبه، و ديگر ماالدليل على وجود الامام صاحب الغيبه، علاوه اين كه در كتاب ارشاد ياد شده چند فصل در امور مذكوره بحث كرده است و علاوه بر دلائل عقيله، نصوص نقليه نيز روايت كرده است. (1057)

### 873- قلب عالم امكان

قلى عالم امكان و امام الكل فى الكل امروز ولى الله الاعظم، قائم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله، حجه بن الحسن العسكرى مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن شاخ گل ازچه هست پنهان زچمن |  | از فيض وجود اوست عالم گلشن |
| خورشيد اگر چه هست در ابر نهان |  | از نور ويست باز عالم روشن (1058) |

### 874- قطب عالم امكان

امام زمان در عصر محمدى صلى‌الله‌عليه‌وآله انسان كاملى است كه جز در نبوت تشريعى و ديگر مناصب مستاءثره ختمى، حائز ميراث خاتم به نحو اتم است. و مشتمل بر علوم و احوال و مقامات او به طور اكمل است. و با بدن عنصرى در عالم طبيعى و سلسله زمان موجود است، چنانكه لقب شريف صاحب الزمان بدان مشعر است، هر چند احكام نفس كليه الهيه وى بر احكام بدن طبيعى او قاهر و نشاه عنصرى او مقهور روح مجرد كلى ولوى اوست. و از وى به قائم و حجه الله و خليفه الله و قطب عالم امكان و واسطه فيض و به عناوين بسيار ديگر نيز تعبير مى شود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اين چنين انسان كه نامش مى برم |  | من ز وصفش تا قيامت قاصرم |

چنين كسى در اين زمان، سر آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله، امام مهدى، هادى فاطمى هاشمى ابوالقاسم م ح م د، نعم الخلف الصالح و در يك دانه امام حسن عسكرى (عليه الصلوه و السلام) است ان هذا لهو اليقين. الحمد لله الذى هدانا لهذا و ماكنا لنهتدى لولا ان هدانا الله؛ (1059)

### 875- مظهر اسم اعظم خداوندى

اسماى الهى معرف جمالى و جلالى ذات اقدس حق اند و اين اسماء به اعتبار جامعيت بعضى را بر بعضى فضل و مزيت و مرتبت است تا منتهى مى شوند به كلمه مباركه جلاله الله كه اسم اعظم است و كعبه جميع اسماء است كه همه در حول او طائف اند، همچنين مظهر اسم اعظم و تجلى اتم آن انسان كامل كعبه همه است و فردى از او شايسته تر نيست و در حقيقت اسم اعظم الهى است، آن مظهر اتم و كعبه كل و اسم اعظم الهى در زمان غيبت خاتم اولياء، قائم آل محمد، مهدى موعود، حجه بن الحسن العسكرى - صلوات الله عليهم اجمعين - است و ديگر اوتاد و ابدال كمل و آحاد و افراد غير كمل به فراخور حظ و نصيبشان از تحقيق به اسماى حسنى و صفات علياى الهيه به آن مركز دائره كمال، قرب معنوى انسانى دارند، چنانكه در اين رساله به امداد ممد و مفيض على الاطلاق و به توجهات اولياى حق و استمداد از آن ارواح قدسيه كالشمس فى السماء الصاحيه به ظهور خواهد رسيد.

مطلب اهم از آن، اتصاف و تخلق انسان به حقائق اسماء است كه دارائى واقعى انسان اين اتصاف و تخلق است و سعادت حقيقى اين است، حافظ گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرا تا جان بود در تن بكوشم |  | مگر از جام او يك جرعه نوشم |

اين يك جرعه از درياها فزون تر است. آگاهى به لغات اقوام و السنه آنان هر چند فضل است، ولى آنچه منشاء آثار وجودى و موجب قدرت و قوت نفس ‍ ناطقه انسانى و سبب قرب او به جمال و جلال مطلق مى شود، مظهر اسماء شدن آن است كه حقائق وجودى به آنها صفات و ملكات نفس گردند و گرنه:

گر انگشت سليمانى نباشد

چه خاصيت دهد نقش نگينى؟

اگر تعليم اسماء در كريمه و علم آدم الاسماء كلها (1060) (1061) تعليم الفاظ و لغات باشد، چگونه موجب تفاخر آدم و اعتلاى وى بر ملائكه خواهد بود؟

انسانى كه به لغت بيگانه آگاهى يافته است، فوقش اين است كه از اين حيث به پايه يك راهى عامى اهل آن لغت رسيده باشد، و يا شايد اين حد هم صورت نپذيرد، لذا امين الاسلام طبرسى در تفسير شريف مجمع در تفسير كريمه و علم آدم الاسماء كلها فرمود: اى علمه معانى الاسماء اذا الاسم بلا معان لا فئره فيها و لا وجه لاشاره الفضيله بها. تا اينكه گويد: و قد روى عن الصادق عليه‌السلام انه سئل هم هذه الايه، فقال الارضين و الجبال و الشعاب و الاوديه ثم نظر الى بساط تحته فقال: و هذه البساط مما عليه. (1062)

### 876- حقانيت مهدى موعود (عج)

مرحوم حاج ميرزا زين العابدين شيروانى در كتاب شريف بستان السياحه (ص 539) در ذكر آن جناب گويد:

حضرت واهب العطايا آن حضرت را مانند يحيى عليه‌السلام در حالت طفوليت حكمت عطا فرمود: و در صغر سن امام انام گردانيد. و بسان عيسى بن مريم عليه‌السلام در وقت صباوت به مرتبه ارجمند رسانيد. عجب است از اشخاصى كه قائل اند بر اين كه خواجه خضر و الياس از انبياء و شيطان و دجال از اهداء در قيد حياتند؛ و انكار دارند وجود ذى وجود صاحب الزمان را و حال آنكه آن حضرت افضل است از انبياء سلف، و اوست ولد صاحب نبوت مطلقه و ولايت كليه.

عجب تر آن كه بعضى از متصوفه كه خود را از اهل دانش شمارند و از ارباب بينش پندارند قائلند بر اين كه در ملك هندوستان در ميان برهمنان و جوكيان مرتاضان و رياضت كشان مى باشند كه به سبب حبس نفس و قلت اكل جند هزار سال عمر كرده و مى كنند، با وجود اين منكر وجود آن حضرت اند.

فقير گويد:

انكار وجود آن حضرت در حقيقت انكار بارى تعالى است، منت خداى را كه فقير را همچنان آفتاب روشن كه كيمياگر از اجزاى متفرقه اكسيرى ساخته بر نقره طرح مى كند و آن نقره را طلاى احمر مى سازد و حال آنكه در اندك زمان پوشيده و نابود مى شود و طلا بر عكس آن چند هزار سال بر يم منوال است و نابود نمى شود، پس اگر ولى خدا مانند آن كيميا از اكسير التفات خويش، بدن خود را همرنگ روح گرداند و باقى و دائم سازد، بعيد نخواهد بود. آنان كه منكر وجود آن حضرتند و لفظ مهدى و صاحب الزمان را تاءويل مى كنند، از كوردلى ايشان است، و الا به اندك شعورى چه جاى انكار است والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم.

اين بود كلام محققانه مرحوم شيروانى در بستان البسياحه كه به عنوان مزيد بصيرت نقل آنرا مغتنم دانسته ايم.

علاوه اينكه اعاجيب تاءثيرات تكوينى نفس از حبس دم و ديگر رياضات و مجاهدات حتى از طوايفى با وجود كفر آنان از حد عد و احصاء خارج است، و بسيارى از آنها در زير مربوطه مسطور است، تا چه رسد در خواص ‍ نفسى كه قدسى و عقل فعال مصادف وجود طبيعى است. در باب سى و نهم كتاب غايه المراد فى وفق الاعداد كه از اصول و امهات كتب علم شريف اوفاق است تا حدى در دم و هم و غير آنها كه مرتاضان را است عنوان شده است كه موجب اعجاب آدمى است، و ما از جهت خوف اطناب از تعرض بدان اعراض كرده ايم. (1063)

### 877- جزيره خضراء

مرحوم حاجى نورى راجع به جزيره خضراء روايتى نقل كرده است. يكى از فوايد محضر شريف علامه شعرانى اين است كه ايشان باز حاشيه اى در اينجا دارند كه ما آن حاشيه را در هزار و يك نكته آورديم.

ايشان مى فرمود كه: جزيره خضراء الان هم هست. از بلاد اندلس است. جزيره اى است خيلى سبز و خرم. نوعا جزيره ها خضراء هستند. ولى آن جزيره ويژگى خاصى دارد. مهدى فاطمى آن جا را پايتخت خودش قرار داد و محل حكومتش بود. بعد اين مهدى فاطمى و جزيره خضراء، سر زبانها افتاد و دهان به دهان نقل شد، و بعضى از اين جهال نقله، مهدى فاطمى را تبديل كردند به حضرت مهدى بقيه الله (عج) و ايشان را در جزيره خضراء اسكان دادند. و جزيره خضراء را با مثلث برمودا ارتباط دادند. چه كارها كردند، چه چيزها دنباله اين حرف آوردند و ديگران هم گرفتند اين را در اين كتاب و آن كتاب نوشتند.

راجع به اين مثلث بومودا كه خيلى حرفش هست، هم همين طور. متاءسفانه آقايان فرمايشى را كه مى شنوند اينها را مى آورند اسناد مى دهند به دين و آيين. به دين شريفى كه يكپارچه برهان و عقل است: قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين (1064) (1065)

خداوند درجات حضرت استاد آيت الله جناب آقاى رفيعى را متعال بفرمايد، ايشان درباره لو لا الحجه لساخت الارض و امثال اين گونه بيانات درباره حجت كه انسان حجت مى خواهد، مى فرمود: وجود بقيه الله كه سر الله است، لازم است و نظام هستى بدون واسطه فيض و انسان كامل نمى شود.

اين به جاى خود، كه براى اثبات آن دليل و برهان داريم، حرف داريم و برهان حكمى، مطالب عرفانى، آيات، روايات در شرف متواتر و متضافر. اما حجتى كه روايات ما را به آن تشويق مى فرمايند كه عالم حجت مى خواهد لو لا الحجه لساخت الارض اين حجت يعنى عقل، يعنى برهان، يعنى دليل.

انسان كه به گزاف هر چيزى را نمى گويد، در حرفهايش تثبت مى خواهد، در پذيرفتنش تثبت و تدبر مى خواهد. دين، دين عقل و برهان است. حالا مثلث برمودا در دريا، آن محوطه زير دريا كوه مغناطيس دارد، سنگ مغناطيس، قوه مغناطيسى. مى دانيد قطب جغرافيايى زمين يك قطب است كه نسبت به كره سنجيده مى شود، و نيز زمين، قطب مغناطيسى دارد. قطب مغناطيسى قرار ندارد، چرخش دارد و مقدارى چرخش هم با قواعد رياضى معلوم مى شود. اين قطب مغناطيسى مثلث برمودا هم زير دريا است، لذا كشتى هايى به به خود كشيده، بلكه طياره را از هوا به خود كشيده، و بسيار قوى است، اين را به حساب امام زمان (عج) گذاشتند. (1066)

### 878- ثمره نهال مهدى

حفارى هايى كه در مصر باستان به عمل آمده، در مقبره فرعون مصر، گندمهايى در سنبل از اهرام مصر به دست آوردند و در شك بودند كه آيا قوه نمو در آنها باقى است يا نه، را براى امتحان كاشتند كاملا سبز و بارور شد و به ثمر رسيد.

اين نكته را در بقاى وجود شريف حجه عصر، مهدى منتظر روحى له الفداء اعمال كن، با اين كه هنوز به اندازه دانه گندم از عمر شريف او نگذشته، هر چند وراى اين مطلب خطايى و اقناعى براهين عقلى و شواهد نقلى داريم. (1067)

### 879- قيام حتمى حضرت مهدى (عج)

شيخ اكبر باب سيصد و شصت و ششم فتوحات را در احوال امام منتظر قائم آل محمد - صلوات الله عليهم اجمعين - اختصاص داده است، و عبارت وى در نسخه اصلى فتوحات چنانكه عبدالوهاب شعرانى و متوفى به سال 973 هجرى در مجلد دوم اليواقيت و الجواهر تنصيص ‍ كرده - اين است:

بدانيد كه به ناچار بايد مهدى عليه‌السلام عروج نمايد، ليكن خروج نمى كند مگر اين كه زمين از جور و ستم پر شود، تا وى به قسط و عدالت آنرا پر نمايد، و اگر از دنيا جز روزى باقى نمانده باشد، خداى تعالى آنرا طولانى كند تا اين خليفه در آيد و او از عترت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله، از فرزندان فاطمه - رضى الله عنها - مى باشد، جر وى، حسين بن على بن ابى طالب؛ پدرش حسن عسكرى، فرزند امام على النقى (با نون) فرزند امام محمد تقى (با شاء) ، فرزند امام على رضا، فرزند امام موسى كاظم، فرزند امام جعفر صادق، فرزند امام محمد باقر فرزند امام زين العابدين على، فرزند امام حسين، فرزند امام على بن ابى طالب - رضى الله عنه - اسم وى مطابق اسم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در خلقت است، و در اخلاق او او فروترست. (1068)

### 880- مرثيه حضرت مهدى (عج)

در آخر باب بيست و چهارم از فتوحات مكيه فرمود: و ولايت محمدى ويژه به اين شريعت منزل بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله را ختمى خاص است و آن مهدى است، و او را در رتبه پايين تر از عيسى عليه‌السلام مى باشد، زيرا عيسى رسول مى باشد، و آن حضرت زمان ما متولد شده و او را ديدم و با وى اجتماع نمودم، و علامت ختميت را در وى ديدم، ولى بعد از وى جز وى نيست مگر اين كه به وى باز مى گردد، چنانكه پيامبرى بعد از محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله نيست مگر به آن حضرت بر مى گردد، مثل عيسى عليه‌السلام به هنگام نزول.

پس نيست هر ولى بعد از اين ختم به روز قيامت، نسبت به هر پيامبر ديگر در نبوت است كه بعد از محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله مى آيد، مثل الياس و عيسى و خضر در اين است) .

و نيز در پاسخ از پرسش سيزدهم باب هفتاد و سه فتوحات مكيه فرمود: و اما ختم ولايت محمدى از آن مردى كه ريشه و پيدايش آن عرب است، و او امروز در زمان ما موجود است، وى را در سال پانصد و نود و پنج شناخته و علامتى كه در وى بود و خداى تعالى آنرا از چشمان بندگانش پوشانيده بود ديدم، آن علامت را در شهر فاس براى من آشكار كرد تا خاتم الولايه را از وى ديدم.

و در اول باب بيست و دوم فتوحات گفت: بدان كه خدا تاءييدت كند براى ما از حديث جعفر بن محمد صادق عليه‌السلام از پدرش محمد بن على عليه‌السلام از پدرش على بن الحسين عليه‌السلام از پدرش على بن ابى طالب عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت شد كه آنحضرت فرمود: مولاى قوم از ايشان است. و در باب سى صد و هفتاد و ششم فتوحات گفت: به نزد علماى بالله بدون شك بسمله از قرآن است و تكرار آن در سور، همانند تكرار كلمات و (آيات) است كه در قرآن مكرر مى گردد. (1069)

### 881- ملاقات با حضرت ولى عصر (عج)

حكايت كرد براى ما جناب حجه الاسلام حاج سيد جعفر شاهرودى كه از علماى عصر حاضران تهران است دو مكاشفه را كه مفصل است، مجمل آنرا براى يافتن مقام و منزلت صاحب ترجمه مى نگارم، فرمود:

شبى در شاهرود خواب ديدم كه در صحرايى حضرت صاحب الامر (عج الله تعالى له الفرج) با جماعتى تشريف دارند و گويا به نماز جماعت ايستاده اند، جلو رفتم كه جمالش را زيارت و دستش را بوسه دهم، چون نزديك شدم، شيخ بزرگوارى را ديدم كه متصل به آن حضرت ايستاده و آثار جمال و وقار و بزرگوارى از سيمايش پيداست، چون بيدار شدم در اطراف آن شيخ فكر كردم كه كيست تا اين حد نزديك و مربوط به مولاى ما امام زمان است، از پى يافتن او به مشهد رفتم نيافتم، در تهران آمدم نديدم، به قم مشرف شدم، او را در حجره اى از حجرات مدرسه فيضيه مشغول به تدريس ديدم، پرسيدم: كيست؟

گفتند: عالم ربانى آقاى حاج ميرزا جواد آقاى تبريزى است؛ خدمتش ‍ مشرف شدم تفقد زيادى كردند و فرمودند: كى آمدى؟ گويا مرا ديده و شناخته از قضيه آگاهند. پس ملازمتش را اختيار نمودم و چنان يافتم كه او را ديده بودم و مى خواستم.

تا شبى كه نزديك سحر در بين خواب و بيدارى ديدم درهاى آسمان به روى من گشوده و حجابها مرتفع گشته تا زير عرض عظيم الهى را مى بينم، پس ‍ مرحوم استاد حاج ميرزا جواد آقا را ديدم كه ايستاده و دست به قنوت گرفته و مشغول تضرع و مناجات است به او مى نگريستم، و تعجب از مقام او مى نمودم كه صداى كوبيدن در خانه را شنيده و متنبه گشته، برخاستم در خانه رفتم، يكى از ملازمين ايشان را ديدم كه گفت: بيا منزل آقا!

گفتم، چه خبر است؟

گفت: سرت سلامت خدا صبرت دهد، آقا از دنيا رفت! (1070)

### 882- ديدار يار هنگام احتضار

مرحوم محمد حسن فاضل مراغى در كتاب شريف الماثر و الاثار (1071) در ترجمه عارف بزرگوار جناب آقا محمد رضا قمشه اى قدس سره آورده است كه:

امسال كه يك هزار و سيصد و شش هجرى است، در دارالخلافه (تهران) وفات يافت نزديك نزع با خواص خود گفته بود كه: آيا اسب سفيدى را كه حضرت صاحب (عج الله فرجه الشريف) براى سوارى من فرستاده اند ديديد! ؟ (1072)

### 883- تاءليف كتاب در عصر غيبت

در اول كمال الدين در سبب تاءليف آن بيانى به تفصيل دارد كه اجمال آن اين است: پس از مراجعت از زيارت ثامن الائمه عليه‌السلام مدتى در نيشابور براى رفع حيرت مردم آن در غيبت و رفع شبهت آنان در امر قائم عليه‌السلام اقامت كردم. شبى از دورى اهل و ولد و اخوات و نعمت به جا گذاشته ام فكر مى كردم و در اثناى خوابم در ربود، در عالم خواب ديدم كه در مكه مكرمه ام و طواف بيت مى كنم و به حضرت امام قائم تشرف يافتم، آن جناب در عالم خواب به من فرمود:

چرا كتابى در غيبت تصنيف نمى كنى؟ بايد اكنون كتابى در غيبت تصنيف كنى.

اين بگفت و برفت و من از خواب بيدار شدم و تا طولع فجر به دعا و گريه و بى تابى به سر بردم و در صباح همان روز به تاءليف اين كتاب آغاز كردم. (1073)

### 884- سر شيعه

جناب اسناد علامه طباطبايى فرموده اند: با آقاى كربن فرانسوى و تنى چند از دانشمندان ديگر در تهران جلسه گفت و شنود علمى داشتيم؛ روزى در آن جلسه مهمانى فرانسوى بر ما وارد شد، مردى فاضل بود و سوالاتى حساب شده مى كرد، اظهار داشت كه من از مطالعه در كتب ملل و نحل به اسلام رسيده ام و از اسلام به شيعه اثنا عشرى، و من مسلمانى از اماميه اثنا عشرى هستم: و حتى به سر شيعه ايمان و اعتقاد دارم. از مترجم پرسيدم: مرادش از سر شيعه چيست؟

گفت: حضرت بقيه الله قائم آل محمد. (1074)

### 885- تاريخچه اعتقاد و ايمان به مهدى عليه‌السلام

اگر كسى در خصوص شخص حضرت مهدى موعود م ح م د بن حسن عسكرى عليه‌السلام و جزئيات حالات و امامت و غيبت و علائم ظهور او، اندك تتبعى در جوامع روايى فريقين و كتب سير و تواريخ آنان بنمايد، به حقيقت بر وى مسلم خواهد شد كه ايمان به مهدى موعود و ايقان به غيبت و ظهور آن حضرت از بداء اسلام مركوز اذهان مسلمين بود. (1075)

### 886- دو مظهر عالم

در اين عالم دو مظهر مى بايد كه باشد، مظهر اين طرف كه نامش نبوت است خاتم انبياء است و مظهر آن طرف كه نامش ولايت است صاحب الزمان است و صاحب اسامى بسيار دارد چنانچه جوهر اول اسامى بسيار دارد. (1076)

### 887- صاحب علم و قدرت كامل

صاحت الزمان علم به كمال و قدرت به كمال دارد و علم و قدرت را با وى همراه كرده اند، چون بيرون آمد تمامت روى زمين را بگيرد و روى زمين را از جور و ظلم پاك گرداند و به عدل آراسته گرداند و مردم در وقت وى در آسايش باشند. (1077)

### 888- آشكار شدن حقايق

شيخ سعد الدين حموى در حق اين صاحب الزمان كتابها ساخته است و مدح وى بسيار گفته است.

حضرت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله خبر داده است از آمدن وى، و عاملان وى گفته است امام معلوم نيست وقت بيرون آمدن وى.

با وى چيزها همراه كرده اند كه اگر از صد يكى بگويم بعضى كس باور نكنند و گويند آدمى را اينها نتواند بودن، احوال وى بيش از اين خواهد بود كه به نوشتن راست آيد. صاحب الزمان كه گفته شد، ولى است، چون بيرون آيد ولايت ظاهر شود و حقائق آشكارا شود. (1078)

### 889- آنچه خوبان همه دارند تو تنها دارى!

هيچگاه زمين خالى از حجت نيست هر چند ظاهر نباشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حسن يوسف، دم عيسى، يد بيضا دارى |  | آن چه خوبان همه دارند تو تنها دارى (1079) |

### 890- اعتراف به وجود امامى غايب

روايات صادر از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و اوصياى احد عشر بلكه توقيعات و وقايع زمان غيبت صغرى و اخبار به مغيبات و اظهار كرامات خود آن بزرگوار امام زمان، به حدى است كه اگر كسى از روى انصاف در آنها غور و تدبر كند و غرض ورزى و اجابت در كار نباشد، جز اعتراف به امامت و غيبت وجود ذى جود آن جناب چاره اى ندارد، هر چند كه از اقامه دليل عقلى بر لزوم وجود حجت واسطه بين مفيض و مستفيض على الدوام عاجز باشد. اين اخبار وحى آثار همه بطون و اسرار آيات قرآنيه اند كه از زبان قرآن ناطق صادر شده اند، اين دو روايت در اين مقام مشتى از خروارها و اندكى از بسيارها است.

### 891- كتابى درباره حضرت قائم

جناب صدوق اين بابويه - رضوان الله تعالى عليه - 381 ه. ق، كتاب كمال الدين و تمام النعمه را در شصت و و باب در قائم آل محمد مهدى موعود عليه‌السلام تاءليف كرده است و همه اين ابواب روايات مرويه از رسول الله و اوصياى احد عشر او است و هر يك از روايات را با ذكر سلسله آن روايت كرده است

(جناب صدوق) در اول كمال الدين در سبب تاءليف آن بيانى به تفصيل دارد كه اجمال آن اين است: پس از مراجعت از زيارت ثامن الائمه عليه‌السلام اقامت كردم شبى از دورى اهل و ولد و اخوات و نعمت به جا گذاشته ام فكر مى كردم و در اثناى فكرت خوابم در ربود، در عالم خواب ديديم كه در مكه مكرمه ام و طواف بيت مى كنم و به حضور امام قائم تشرف يافتم، آن جناب در عالم خواب به من فرمود: چرا كتابى در غيبت تصنيف نمى كنى؟ بايد اكنون كتابى در غيبت تصنيف كنى.

اين بگفت و برفت و من از خواب بيدار شدم و تا طلوع فجر به دعا و گريه و بى تابى به سر بردم و در صباح همان روز به تاءليف اين كتاب آغاز كردم. (1080)

### 892- فضايل كتاب غيبت نعمانى

غيبت نعمانى تاءليف محمد بن ابراهيم بن جعفر ابو عبدالله كاتب نعمانى معروف به ابى زيبت است. نعمانى از مشايخ عظيم القدر اماميه و معاصر كلينى صاحب كافى و ابن عقده و محمد بن احمد صفوانى و مسعودى صاحب مروج الذهب است كه زمان غيبت صغرى را ادراك نموده است.

در غيبت ياد شده از كلينى و از اين عقده روايت مى كند و در توثيق ابن عقده گويد: و هو ما اخبرنا به احمد به محمد بن سعيد بن عقده الكوفى و هذا الرجل ممن لا يطعن عليه فى الثقه و لا فى العلم بالحديث و الرجال الناقلين له.

شيخ جليل نجاشى در كتاب رجال فرمايد: (1081)

محمد بن ابراهيم بن جعفر ابو عبدالله الكاتب النعمانى المعروف بابن زينب (بابن ابى زينب - ظ) شيخ من اصحابنا عظيم القدر المنزله، صحيح العقيده، كثير الحديث، قدم بغداد و خرج الى الشام و مات بها. له كتب منها كتاب الغيبه، الى ان قال: رايت اباالحسن محمد بن على الشجاعى الكاتب يقرا عليه كتاب الغيبه تصنيف محمد بن ابراهيم بن النعماين بمشهد العتيقه لانه قراه عليه و وصى لى اينه ابو عبدالله الحسين بن محمد الشجاعى بهذا الكتاب و النسخه المقروه عندى.

كتاب غيبت نعمانى از كتب قديمه معتمده نزد همه علماى شيعه و از اجل كتب است و در جلالت او كلام شيخ مفيد كافى است كه در آخر باب سوم ذكر امام قائم عليه‌السلام از كتاب ارشاد فرمود: هر كس اخبار غيبت امام عصر - عجل الله تعالى فرجه - خواهد به كتاب غيبت نعمانى رجوع كند كه در اين باب كتاب جامعى است. و هذا طرف يسير مما جاء فى النصوص على الثانى عشر من الائمه عليه‌السلام و الروايات فى ذلك كثير قد دونها اصحاب الحديث من هذه العصابه و اثبتوها فى كتبهم المصنفه، فممن اثبتها قد دونها اصحاب الحديث من هذه العصابه و اثبتوها فى كتبهم المصنفه، عممن اثبتها على الشرح التفصيل محمد بن ابراهيم، المكنى ابو عبدالله النعمانى فى كتاب الذى صنفه فى الغيبه فلا حاجه بنا مع ما ذكرناه الى اثباتها على التفصيل فى هذا المكان.

غيبت نعمانى بيست و شش باب است و هر باب در ذكر يك سلسله روايات مرويه از اهل بيت عصمت و وحى درباره حضرت حجت عليه‌السلام است. و آن را مقدمه اى بسيار مفيد و ارزنده به قلم تواناى مصنف آن عالم ربانى جناب نعمانى در امامت و غيبت امام زمان عليه‌السلام است.

نگارنده بر اين عقدت است كه فقط همين كتاب غيبت نعمانى در اثبات امامت و غيبت قائم آل محمد كافى است. علاوه بر اين كه جوامع فريقين و رسائل آنان در اين باب از كثرت به قدرى است كه اگر كسى بخواهد آنها را احصاء و فهرست كند، مستلزم تاءليف كتابى بزرگ بلكه كتابهائى خواهد بود.

كتاب غيبت نعمانى بيست و شش باب است و هر باب آن معنون به عنوانى قابل اعتناء و توجه به سزا در اهميت موضوع كتاب است و در هر يك از ابواب رواياتى با اسناد، سواى آيات قرآنى از پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله و آل او اهل بيت عصمت و وحى نقل كرده است كه بسيارى از آنها به طرق عامه در جوامع روائى آنان نيز نقل شده است. (1082)

### 893- طول مدت غيبت صغرى

مرحوم كلينى تمام زمان غيبت صغرى را به خوبى ادراك كرده است، تاريخ وفاتش اگر 328 باشد كه يكى از دو قول شيخ طوسى قدس سره است، يك سال قبل از غيبت كبرى رحلت نموده است، و اگر 329 كه قول نجاشى - رضوان الله تعالى عليه - است سنه تناثر نجوم است كه مصادف با اول تاريخ غيبت كبرى حضرت بقيه الله است؛ زيرا طول مدت غيبت صغرى از 260 تا 329 است و آخرين نائب آن حضرت ابوالحسن على بن محمد سمرى - رضوان الله تعالى عليه - در پانزدهم شعبان 329 رحلت نموده كه از آن تاريخ غيبت كبرى شروع مى شود و توقيع مبارك امام عليه‌السلام به سمرى در اين معنى نص صريح است كه چند روز قبل از رحلت سمرى از ناحيه مقدس آن جناب صادر شد. (1083)

## پی نوشت ها:

1- هزار و يك كلمه ج 3. ص 416.

2- الهى نامه ص 41.

3- الهى نامه ص 26.

4- الهى نامه س 63.

5- در آسمان معرفت، ص 93.

6- انسان و قرآن ص 256.

7- گزيده اى از سخنان ايشان در كنگره تجليل از مقام ادبى علامه، آمل، آذر 1376. و جمال سالكين ص 89. 1

8- جمال سالكين ص 57.

9- الهى نامه ص 12.

10- ذكر و ذاكر ص 13.

11- مجله بينات ش 1 ص 94.

12- هزار و يك كلمه، ج 1 ص 343و342.

13- هزارو يك نكته، ص 615، نكته 766. و جمال سالكين، ص 181.

14- يادمان علامه حسن زاده آملى، ص 75. و جمال سالكين، ص 133.

15- هزار و يك نكته، ج 1، ص 812- 811.

16- انسان در عرف عرفان، ص 31- 30.

17- انسان در عرف عرفان، ص 31.

18- لقاء الله ص 69.

19- غرر و درر، ج 1، ص 329. و معرفت نفس دفتر سوم، ص 433.

20- لقاء الله، ص 198.

21- سيد مرتضى علم الهدى، در مجلس نهم از امالى اش، غرر الفوائد و دررالقائد، ج 1 ص 274، و ج 2 - ص 329 - ط1. و لقاء الله، ص 43- 44.

22- رساله حول الرويه، ص 118.

23- رساله حول الرؤيه، ص 111.

24- لقاء الله، ص 44.

25- انسان و قرآن، ص 52.

26- شريف مرتضى، الغرر، چ مصر، ج 1، ص 274. و عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 1، ص 95.

27- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 1، ص 81.

28- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 68.

29- هزار و يك كلمه، ج 2، ص 278.

30- لقاء الله، ص 182.

31- ترك الاطناب فى شرح الشهاب، حديث 229.

32- هزار و يك نكته، ص 187.

33- هزارويك نكته، ص 277.

34- سوره اسراء، آيه 45.

35- سوره نحل، آيه 108.

36- سوره انعام، آيه 25.

37- سوره جائبه، آيه 23. و نامه ها و برنامه ها، ص 68.

38- اعجاز معصومين، ص 128.

39- در آسمان معرفت، ص 111.

40- توبه، ص 196.

41- هزار و يك كلمه، ص 8.

42- بقره، آبه 145.

43- رساله امامت، ص 108.

44- هزار و يك كلمه، ج 3، ص 284.

45- ده رساله فارسى، ص 98- 99.

46- هزار و يك نكته، ص 190.

47- جمال سالكين، ص 200.

48- هزار و يك نكته، ص 127- 126.

49- لقاءالله، ص 164.

50- در آسمان معرفت، ص 93.

51- امالى صدوق ج 2 ص 141.

52- رساله لقاء الله، ص 183.

53- لقاء الله، ص 199.

54- ص 8. و لقاء الله، ص 207.

55- لقاء الله، ص 200.

56- ولايت تكوينى، ص 58.

57- بحار الانوار، ج 17، ص 379. و نامه ها و برنامه ها، ص 96.

58- نامه ها و برنامه ها، ص 28و29.

59- نامه ها و برنامه ها، ص 49و50.

60- عيون مسائل و شرح آن، ج 2، ص 424و425.

61- اتحاد عاقل به معقول، ص 437.

62- اتحاد عاقل به معقول، ص 437.

63- هزارو يك نكته، ص 594.

64- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 71.

65- باب حقيقه الايمان و اليقين اصول كافى كلينى. - و ده رساله فارسى، ص 219.

66- نامه ها و برنامه ها، ص 38و39.

67- انسان و قرآن، ص 246

68- سيد ابن طاووس، مهج الدعوات، ص 126. و رساله لقاء الله، ص 64.

69- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 71.

70- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 65.

71- مجمع البيان، ج 2، ص 405. و قرآن هرگز تحريف نشده، ص 24- 23.

72- دخان - 3.

73- شعراء/ 194.

74- ده رساله فارسى، ص 197.

75- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 64.

76- انسان و قرآن، ص 81و82.

77- بقره 164/.

78- لقاء الله، ص 62.

79- رياض السالكين در شرح صحيفه سجاديه. - و سيد على خان، رياض السالكين، ص 565.

80- لقاء الله، ص 121.

81- لقاء الله، ص 125.

82- لقاء الله، ص 126.

83- قرآن هرگز تحريف نشده، ص 8.

84- اسد الغابه فى معرفه الصحابه، نوشته ابن اثير. - و امامت، ص 159و160.

85- قرآن هرگز تحريف نشده، ص 35.

86- قرآن هرگز تحريف نشده، ص 35.

87- در آسمان معرفت، ص 161.

88- رساله حول الرؤيه، ص 13.

89- غرر و درر- علم الهدى سيد مرتضى، مجلس 27. - و در آسمان معرفت، ص 346.

90- در آسمان معرفت، ص 346.

91- امامت، ص 61.

92- جمال سالكين، ص 210.

93- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 52و53.

94- گنجينه گوهر روان، ص 47.

95- مجموعه مقالات، ص 139و140.

96- هزار و يك نكته، ص 750.

97- مريم / 20.

98- بقره / 94.

99- شعراء / 96.

100- هزار و يك نكته، ص 603.

101- هزار و يك نكته، ص 451.

102- گفت و گو، ص 63.

103- وافى، ط 1، رحلى، ص 106.

104- وافى، ط 1، ص 106.

105- گفت و گو، ص 122.

106- گفت و گو، ص 207.

107- در محضر استاد حسن زاده آملى، ص 31.

108- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 464.

109- يس 79.

110- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 464.

111- وافى ج 2، ص 2. - و هزار و يك كلمه، ص 6.

112- لقاء الله، ص 221.

113- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 1، ص 514.

114- ارشاد القلوب، باب 54.

115- غرر الفوائد و دررالقلائد، چاپ مصر، مجلس اول، ج 1، ص 6.

116- مصباح الشريعه، باب نوزدهم. - و لقاء الله، ص 222.

117- ثقه الاسلام كلينى (ره) ، اصول كافى، ج 2، كتاب ايمان و كفر، ص 251 (مغرب) .

118- محمد بن يحيى و غير او از احمد بن عيسى. - و رساله حول الرؤيه، ص 111.

119- رساله حول الرؤيه، ص 111.

120- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 505.

121- در آسمان معرفت، ص 36.

122- گفت و گو، ص 36.

123- اصول كافى، معرب، كتاب ايمان و كفر، ج 2، ص 44.

124- لقاء الله، ص 172و173.

125- لقاء الله، ص 173و174.

126- لقاء الله، ص 157.

127- لقاء الله، ص 176.

128- لقاء الله، ص 225و226.

129- مستدرك الوسائل، ج 5 ص 320. - و توبه، ص 14.

130- اصول كافى، ج 4؛ الايمان و الكفر، باب الغيبه، ج 4، ص 61. - و توبه، ص 50.

131- توبه، ص 50.

132- توبه، ص 128.

133- من لا يحضره الفقيه، ج 1، باب 24، ص 133، ج 351.

134- توبه، ص 186و190.

135- توبه، ص 202.

136- اصول كافى، ج 4، كتاب الايمان و الكفر، باب من يهم بالحسنه او السيئه، حديث 4.

137- گفت و گو، ص 208.

138- هزار و يك نكته، ص 237.

139- بحار، ج 71، ص 382.

140- گفت و گو، ص 78.

141- هزار و يك كلمه، ج 3، ص 250.

142- هزار و يك كلمه، ح 3، ص 130.

143- هزار و يك كلمه، ج 3، ص 270و271.

144- هزار و يك كلمه، ج 3، ص 271و272.

145- هزار و يك كلمه، ج 3، ص 272و273.

146- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 46.

147- امامت، ص 41.

148- جمال سالكين، ص 209.

149- جمال سالين، ص 200.

150- امامت، ص 87و88.

151- خير الاثر در رد جبر و قدر، ص 113و114.

152- بحار الانوار، چ كمپانى، ج 15، ص 40. - و توبه، ص 212- 213.

153- روزى كه گوش و چشم و پوستشان عليه آنان گواهى مى دهد. - و لقاء الله، ص 166.

154- لقاء الله، ص 184.

155- نامه ها و برنامه ها، ص 174و175.

156- به معنى عدالت و اعتدال.

157- الاحزاب 22/. - و تازيانه سلوك، ص 6.

158- تازيانه سلوك، ص 36.

159- عيون مسائل و شرح آن، ج 2، ص 516.

160- خزائن، ص 396.

161- خزائن، ص 397.

162- خزائن، ص 397.

163- واقعه 34/.

164- نامه ها و برنامه ها، ص 125.

165- اتحال عاقل به معقول، ص 396.

166- هزار و يك كلمه، ج 1، ص 10.

167- فصل الخطاب كرمانى، ط 1، ص 154.

168- نامه ها وبرنامه ها، ص 265.

169- در آسمان معرفت، ص 187.

170- در آسمان معرفت، ص 190.

171- اصول كافى، ترجمه سيد جواد مصطفوى، ج 1، ص 70، ج 50. - و امامت، ص 109.

172- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 37و38.

173- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 1، ص 513.

174- هزار و يك كلمه، ج 3، ص 461.

175- اسراء/80. - و مجموعه مقالات، ص 19و20.

176- مسند ابن حنبل، ج 2، ص 215، ط بيروت. - و هزار و يك نكته، ص 543.

177- گفت و گو، ص 78.

178- گفت و گو، ص 65.

179- سوره بقره، آيه 31.

180- گفت و گو، ص 104.

181- نهج البلاغه، فيض الاسلام، حكمت 139.

182- گفت و گو، ص 139.

183- تازيانه سلوك، ص 63.

184- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 168.

185- شرح فص حكمه، ص 377.

186- قرآن و عرفان و برهان از هم جدايى ندارند، ص 20.

187- حكمت عملى با اخلاق مرتضوى، ص 189.

188- نامه ها و برنامه ها، ص 31.

189- نامه ها و برنامه ها، ص 31.

190- مجموعه مقالات، ص 17و18.

191- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 367.

192- انه الحق، ص 124.

193- توبه، ص 201.

194- لقاء الله، ص 163و164.

195- رساله حول الرؤيه، ص 7.

196- هزار و يك كلمه، ج 1، ص 423.

197- همدانى، عبدالصمد، بحر المعارف، چ اول، ص 177. - و عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 1، ص 136.

198- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 59.

199- هزار و يك نكته، ص 701و702.

200- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 536.

201- گفت و گو، ص 222.

202- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 72، ص 348.

203- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 342.

204- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 515و514.

205- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 506.

206- مسند ابن حنبل، چ مصر، ج 2، ص 251. - و عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 1، ص 83.

207- بحار، ج 22 ص 75. - و نامه ها و برنامه ها، ص 70.

208- ج 9، ص 365، ط2.

209- خير الاثر در رد جبر و قدر، ص 126.

210- خير الاثر در رد جبر و قدر، ص 94و96.

211- ص 1775، ج 4.

212- ص 33، ط1، چاپ هند.

213- ده رساله فارسى، ص 129و130.

214- هزار و يك كلمه، ج 1، ص 133.

215- هزار و يك نكته، ص 785.

216- هزار و يك نكته، ص 729.

217- هزار و يك كلمه، ج 4، ص 228.

218- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 341.

219- خزائن، ص 515.

220- تفسير اطيب البيان (ج 13، ص 225) .

221- شاعر بحار، ط كمپانى، ج 10، ص 7، س 33.

222- شرح فص حكمه، ص 144.

223- شرح فص حكمه، ص 311.

224- شرح فص حكمه، ص 305.

225- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 44.

226- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 47.

227- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 60و61.

228- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 45.

229- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 63.

230- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 65و66.

231- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 61.

232- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 61.

233- انسان و قرآن، ص 249- 247.

234- مريم / 19. - و مجموعه مقالات، ص 130.

235- انسان و قرآن، ص 249- 247.

236- مجموعه مقالات، ص 130.

237- هزار و يك كلمه، ج 3، ص 44.

238- شرح فص حكمه، ص 195.

239- شرح فص حكمه، ص 220.

240- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 52.

241- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 72.

242- هزار و يك نكته، ص 603.

243- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 62و63.

244- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 60.

245- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 51.

246- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 48.

247- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 50.

248- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 48.

249- شرح فص حكمه، ص 158.

250- شرح فص حكمه، ص 179.

251- شرح فص حكمه، ص 153.

252- هزار و يك كلمه، ج 3، ص 44.

253- شرح فص حكمه، ص 19.

254- ده رساله فارسى، ص 181و182.

255- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 50.

256- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 50.

257- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 44و45.

258- شرح فص حكمه، ص 305و306.

259- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 51و52.

260- شرح فص حكمه، ص 193و194.

261- شرح فص حكمه، ص 163.

262- شرح فص حكمه، ص 203.

263- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 65.

264- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 60.

265- فص شرح حكمه، ص 294.

266- فص شرح حكمه، ص 311.

267- فص شرح حكمه، ص 265.

268- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 61و62.

269- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 45.

270- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 77و78.

271- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 77و76.

272- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 73.

273- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 66.

274- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 59و60.

275- شرح فص حكمه، ص 368و369.

276- شرح فص حكمه، ص 221.

277- شرح فص حكمه، ص 86.

278- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 78.

279- هزار و يك نكته، ص 770.

280- شرح فص حكمه، ص 161.

281- شرح فص حكمه، ص 391.

282- هزار و يك كلمه، ج 3، ص 404.

283- خزائن، ص 555.

284- شرح فص حكمه، ص 368.

285- نقل از حجه الاسلام عزيزى.

286- هزار و يك كلمه، ج 3، ص 446.

287- خزائن، ص 181.

288- شعراء الغرى، ج 3، ص 6. - و شرح فص حكمه فى كلمه فاطميه، ص 249.

289- امامت ص 126- 124.

290- تفسير كبير، ج 1، ص 160، ط استانبول.

291- بشاره المصطفى لشيعه المرتضى، ص 135.

292- گفت و گو، ص 130.

293- ط 1، صلى‌الله‌عليه‌وآله 15 - و هزار و يك نكته، صلى‌الله‌عليه‌وآله 698.

294- مائده / 68.

295- هزار و يك كلمه، ج 3، صلى‌الله‌عليه‌وآله 300و301.

296- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، صلى‌الله‌عليه‌وآله 69.

297- عيون مسائل و شرح آن، ج 2، صلى‌الله‌عليه‌وآله 326.

298- شرح فص حكمه، ص 220.

299- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 49.

300- شرح فص حكمه، ص 202.

301- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 320.

302- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، صلى‌الله‌عليه‌وآله 49و50.

303- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 67.

304- هزار و يك كلمه، ج 1، ص 87.

305- هزار و يك كلمه، ج 3، ص 67.

306- ده رساله فارسى، صلى‌الله‌عليه‌وآله 36.

307- سفينه البحار، مرحوم حاج شيخ عباس قمى - و جمال السالكين، ص 112.

308- الزام المناصب، ص 193 /209 / 75 / مشارق انوار اليقين، ص 170.

309- لقاء الله، ص 190.

310- معرفت نفس، دفتر سوم، ص 504.

311- نهج الولايه، ص 73و74.

312- فص حكمه عصمتيه فى كلمه فاطميه، ص 51و52.

313- فص حكمه عصمتيه فى كلمه فاطميه، ص 51.

314- فص حكمه عصمتيه فى كلمه فاطميه، ص 52.

315- فص حكمه عصمتيه فى كلمه فاطميه، ص 44.

316- فص حكمه عصمتيه فى كلمه فاطميه، ص 44و45.

317- فص حكمه عصمتيه فى كلمه فاطميه، ص 50.

318- فص حكمه عصمتيه فى كلمه فاطميه، ص 49و50.

319- امامت ص 145.

320- امامت ص 137.

321- امامت ص 137.

322- امامت، ص 137.

323- لقمان 31:12.

324- بقره 2:269 - و انسان و قرآن ص 118.

325- هزار و يك كلمه، ج 1، ص 167.

326- انسان كامل از ديدگاه نهج البلاغه، ص 10.

327- رساله امامت، ص 154- 151.

328- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 57.

329- حكمت عملى با اخلاق مرتضوى، ص 56.

330- نهج البلاغه، ص 39، حطبه 1، چاپ صبحى صالح.

331- بحار النوار، ج 3، ص 206و207 - و هزار و يك كلمه، ص 171.

332- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 56.

333- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 56.

334- غرو و درر آمدى، ط نجف، ص 96.

335- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 61.

336- داستانهاى حكيمانه، ص 127.

337- حكمت عمل يا اخلاق مرتضوى، ص 180.

338- غرر و درر آمدى، شرح آقا جمال، ج 1، ص 175، ش 664.

339- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 183.

340- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 551.

341- غرر و درآمدى، ج 1، ص 214، ش 863.

342- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 184.

343- گفت و گو، ص 148.

344- قرآن كريم، سوره حشر، آيه 20.

345- قرآن كريم، سوره شمس، آيه 11و12.

346- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 67.

347- بحار النوار، ج 19، ص 183 - و لقاء الله ص 62.

348- رساله لقاء الله، ص 64و65.

349- رساله لقاء الله، ص 88و89.

350- رساله لقاء الله، ص 143و142.

351- انتهاى حديث شريف.

352- رساله لقاء الله، 107- 105.

353- لقاء الله، ص 69.

354- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 267، س 1و2.

355- حكمت عملى (اخلاق مرتضوى) ، ص 53.

356- رساله لقاء الله، ص 92و93.

357- اين كلمه مؤلف از دو كلمه است كه در غرر و دررآمدى روايت شده است. شرح آقا جمال، ط1، ص 144، ش 538 و ص 145، ش 542.

358- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 58.

359- اصول كافى به اعراب و تصحيح نگارنده، كتاب الايمان و الكفر، ج 2، باب المومن و علامانه و صفاته حديث 25، ص 186.

360- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 59.

361- انسان و قرآن، ص 127.

362- هزار و يك نكته، ج 3، ص 47و48.

363- هزار و يك نكته، ج 3، ص 187.

364- اصول كافى، ج 1، ص 70 مشكول - و هزارو يك نكته، ص 178.

365- رساله حول الرويه، ص 132.

366- هزار و يك كلمه، ج 3، ص 280و281.

367- لقاء الله، ص 191.

368- نهج الولايه، ص 81.

369- سوره صف، آيه 9 - و در آسمان معرفت، ص 301.

370- وافى، ط رحلى، ج 4، ص 65.

371- مدثر/ 32.

372- هزار و يك كلمه، ج 3، ص 46و47.

373- هزار و يك كلمه، ج 1، ص 32و33.

374- بحار، ج 1، ص 30، ط كمپانى، و كافى ج 1، ص 18، معرب.

375- نهج البلاغه، خطبه قاسعه.

376- مزمل / 6.

377- مجموعه مقالات، ص 62و63.

378- وافى، فيض، ج 14، ص 64 - و گفت و گو، ص 131.

379- كافى، ج 8، ص 311.

380- گفت و گو، ص 62.

381- گفت و گو، ص 65.

382- وافى، فيض، ج 14، ص 64.

383- گفت و گو، ص 62.

384- وافى، فيض كاشانى، ج 14، ص 64.

385- گفت و گو، ص 90.

386- نهج البلاغه چاپ تبريز، الخطبه القاصعه، خطبه 190، ص 175 - و انسان و قرآن، ص 89.

387- وافى، ج 14، ص 65، رحلى - و هزار و يك كلمه، ج 1، ص 430.

388- قرآن هرگز تحريف نشده، ص 42.

389- هزار و يك كلمه، ج 1، ص 200و201.

390- انسان و قرآن، ص 171.

391- رساله امامت، ص 213.

392- مجموعه مقالات، ص 95.

393- خطبه 152.

394- مجموعه مقالات، ص 174.

395- هزار و يك كلمه، ص 238.

396- هزار و يك نكته، ص 364.

397- نهج البلاغه الخطبه القاصعه خطبه 190، ص 175، چاپ تبريز - و ده رساله فارسى، ص 133.

398- در آسمان معرفت، ص 77.

399- قرآن هرگز تحريف نشده، ص 52و54.

400- روضه كافى، ص 271، چاپ رحلى.

401- لقاء الله، ص 47.

402- مجمع البحرين، ج 5، ص 120.

403- گفت و گو، ص 123.

404- داستانهاى حكيمانه، ص 30.

405- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 70.

406- خزائن، ص 472.

407- خزائن، ص 472.

408- لقاء الله، ص 52 - و مهج الدعوات، ص 105، چاپ سنگى.

409- هزار و يك كلمه، ج 1، ص 123.

410- بحار النوار، چ 1، ج 18، ص 46.

411- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 1، ص 277و278.

412- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 76.

413- گفت و گو، ص 207.

414- ولايت تكوينى، ص 40و41.

415- رساله لقاء الله، ص 124.

416- حكمت عملى (اخلاق مرتضوى) ، ص 151.

417- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 212، س 19.

418- حكمت عملى (اخلاق مرتضوى) ، صلى‌الله‌عليه‌وآله 153.

419- حكمت عملى (اخلاق مرتضوى) ، ص 154 - غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 318، س 1، و ط صيدا، ص 236، س 5، و شرح آقا جمال، ج 6، ص 137، ش 9832.

420- غرر و درر، ط نجف، ص 357، س 2.

421- غرر و دررآمدى، شرح آقا جمال خوانسارى، ج 6، ص 414، ش 10833.

422- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 125.

423- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 182.

424- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 77.

425- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 81.

426- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 86.

427- غرر و دررآمدى، شرح آقا جمال، ج 2، ص 128، ش 2077.

428- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 181.

429- رساله حول الرويه، ص 121.

430- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 82.

431- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 295، س 19، و ط صيدا، ص 218، س 16.

432- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 89.

433- غرر و دررآمدى، شرح آقا جمال خوانسارى، ط 1، ج 2، ص 47.

434- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 85.

435- غرر و دررآمدى، ط صيدا، ص 264، س 13.

436- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 55.

437- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 350، س 2.

438- حكمت عملى (اخلاق مرتضوى) ، ص 100.

439- غرر و دررآمدى، شرح آقا جمال خوانسارى، ج 6، ص 40، ش 9414.

440- حكمت عملى (اخلاق مرتضوى) ، ص 99.

441- سوره زمر، آيه 11.

442- حكمت عملى (اخلاق مرتضوى) ، ص 105.

443- غرر و درر، شرح آقا جمال خوانسارى، ط 1، ج 5، ص 232.

444- حكمت عملى (اخلاق مرتضوى) ، ص 105.

445- غرر و درر، ط نجف، ص 286، س 4.

446- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 169.

447- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 166.

448- غرر و دررآمدى، ص 289، ص 10.

449- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 165.

450- غرر و دررآمدى، ص 289، ص 10.

451- حكمت عملى (اخلاق مرتضوى) ، ص 164.

452- غرر و درر، ط نجف، ص 289.

453- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 165.

454- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 164.

455- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 87، س 87.

456- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 163.

457- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 89.

458- سوره مؤمنون، آيه 97 - و حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 162.

459- حكمت عمل يت اخلاق مرتضوى، ص 124.

460- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 130.

461- سوره مؤمنون، آيه 9.

462- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 130.

463- حكمت عملى، با اخلاق مرتضوى، ص 128.

464- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 162.

465- نامه ها و برنامه ها، ص 175.

466- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 256، س 4.

467- حكمت عملى با اخلاق مرتضوى، صلى‌الله‌عليه‌وآله 70.

468- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 483.

469- خزائن، ص 397.

470- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، چ تهران، ج 1، ص 6 - و امامت، ص 144.

471- امامت، ص 144.

472- غرر و دررآمدى، شرح آقا جمال خوانسارى، ط 1، ج 1، ص 176، ش 667.

473- حكمت عملى (اخلاق مرتضوى) ، ص 76.

474- حكمت عملى، (اخلاق مرتضوى) ، ص 124.

475- حكمت عملى، (اخلاق مرتضوى) ، ص 123.

476- غرر و دررآمدى، شرح آقا جمال، ج 2، ص 37، ش 1738.

477- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 164.

478- حكمت عملى با اخلاق مرتضوى، ص 130.

479- غرر و دررآمرى، ط نجف، ص 265، س 19.

480- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 182.

481- غرر و دررآمرى، ط نجف، ص 339، س 19.

482- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 171.

483- غرر و دررآمرى، ط نجف، ص 355، س 15.

484- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 177.

485- گفت و گو، ص 133.

486- هزار و يك نكته، ص 576.

487- گفت و گو، ص 136.

488- داستانهاى حكيمانه، ص 128.

489- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 179.

490- عدالت، ص 138.

491- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 39، س 16.

492- حكمت عملى، با اخلاق مرتضوى، ص 172.

493- نهج البلاغه، صبحى صالح، خطبه 224.

494- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 88، س 10.

495- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 182.

496- مجموعه مقالات، ص 173و172.

497- نهج البلاغه، شرح نهج البلاغه ابى ابن الحديد، چاپ سنگى، ص 492، س 28.

498- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، صلى‌الله‌عليه‌وآله 69.

499- غرر وررآمدى، ط نجف، ص 96.

500- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 171.

501- غرر و دررآمدى، شرح آقا جمال، ج 6، ص 72، ش 9574.

502- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 170.

503- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 252، س 6.

504- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 181.

505- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 290.

506- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 185.

507- مجموعه مقالات، ص 172و173.

508- امامت، ص 138.

509- سى ماه تمام، مدت حمل و شير خوارى بود، احفاف / 15.

510- و مادران بايستى دو سال تمام فرزندان خويش را شير دهند، بقره / 233.

511- رساله امامت، ص 100و99.

512- حكمت عملى، يا اخلاق مرتصوى، ص 83.

513- انسان و قرآن، ص 133و134.

514- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 322، س 6.

515- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 184.

516- بحار، ط بيروت، ج 64، س 4.

517- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 184.

518- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 322، س 4.

519- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 134.

520- غرر و دررآمدى، شرح آقا جمال، ج 1، ص 145، س 543.

521- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 181.

522- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 171.

523- هزار و يك نكته، ص 826.

524- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 311.

525- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 156.

526- بحار، ط بيروت، ج 71، ص 165، س 16.

527- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 117.

528- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 304.

529- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 140.

530- غرر و دررآمدى؛ ط نجف، در الف استفتاح، ص 83، س 2 - و حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى.

531- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 114.

532- سوره آل عمران، آيه 135.

533- سوره نور، آيه 23.

534- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 173 - س 8 و ط صيدا - ص 124، س 16.

535- سوره حجرات، آيه 14.

536- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 113.

537- شرح قصص حكمه، ص 352.

538- غرر و دررآمدى، شرح آقا جمال خوانسارى، ط1، ج 4، ص 49، س 5237.

539- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 111.

540- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 145.

541- سوره صفات، آيه 123- 121.

542- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 111.

543- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 256، ص 4؛ صيدا، ص 186، س 16.

544- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 71.

545- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 173، س 8 صيدا ص 124.

546- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 113.

547- نهج البلاغه، ط تبريز، چاپ سنگى رحلى، س 14، كلمه 390، و بحار، ط كمپانى، ج 17، س 21.

548- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 101.

549- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 322، س 111، و ط 239، س 13.

550- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 119.

551- حكمت عملى، يا اخلاق مرتضوى، ص 115 - و غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 207، س 10، و ط صيدا، ص 149.

552- گفت و گو، ص 51.

553- گفت و گو، ص 51.

554- گفت و گو، ص 52.

555- هزار و يك كلمه: ج 3، ص 194.

556- هزار و يك كلمه، ج 4، ص 168.

557- گفت و گو، ص 92.

558- هزار و يك كلمه، ج 1، ص 390و391.

559- هزار و يك كلمه، ج 1، ص 310.

560- امامت، ص 139.

561- هزار و يك كلمه، ج 4، ص 158.

562- نهج البلاغه، حكمت 139.

563- گفت و گو، ص 184.

564- بحار الانوار، ج 71، ص 173.

565- گفت و گو، ص 125.

566- نهج البلاغه، فيض الاسلام، حكمت ص 139.

567- نهج البلاغه، صبحى صالح حكمت 205.

568- گفت و گو، ص 67.

569- ابراهيم / 26.

570- هزار و يك كلمه، ج 3، ص 170.

571- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 188

572- غرر و درر آمدى، شرح آقا جمال، ج 1، ص 245، ش 991.

573- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 188.

574- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 255، س 17.

575- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 180.

576- غرر و درر آمدى، ط نجف، ص 163، س 3.

577- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 187.

578- غرر دررآمدى، نجف، ص 87، س 4.

579- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 186.

580- غرر و دررآمدى، شرح آقا جمال خوانسارى، ط 1، ج 2، ص 32، ش 1715.

581- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 177.

582- بحار، ط بيروت، ج 1، ص 166، س 2.

583- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 185.

584- غرر و دررآمدى، ط نجف، س 356، س 3.

585- سوره نساء، آيه 44.

586- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 174.

587- غرر و درر، ط نجف، ص 361، س 13.

588- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 172.

589- غرر و درر، ظ نجف، ص 354، س 18.

590- حطام يعنى متاع ناچيز بى ارزش - و حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 173.

591- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 151.

592- گنجينه گوهر روان، ص 210.

593- انفال 25.

594- نهج البلاغه، خ 237.

595- انعام / 122.

596- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 1، ص 54و55.

597- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 1، ص 95.

598- شرح فص حكمه، ص 377.

599- بحار الانوار، چ 1، ج 14، ص 398 - و عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 1، ص 95.

600- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 1، ص 404.

601- عيون الاخبار ابن قتيبه دينورى، ج 2، ص 88.

602- هزار و يك كلمه، ج 3، ص 466.

603- سند حديث را حذف كرديم.

604- رساله حول الرؤيه، 129- 125.

605- نو على نور، ص 133.

606- لقاء الله، ص 12.

607- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 206.

608- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 161.

609- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 538.

610- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 169.

611- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 143.

612- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 538و. 539.

613- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 137.

614- ص 3، طبع نجف، - و ده رساله فارسى، ص 121.

615- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 177.

616- سوره هل انى، آيه 10.

617- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 132.

618- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 91.

619- وافى، م 13، ص 92 - و اتحاد عاقل به معقول، ص 389.

620- وافى، چ محتشمى، ج 14، ص 56 - عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 1، ص 342.

621- ارشاد القلوب، ص 124.

622- گفت و گو، ص 209.

623- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 76.

624- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 440.

625- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 539.

626- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 95 - نهج البلاغه، ط رحلى، چاپ سنگى تبريز، ص 302، س 3، كلمه حكمت 423.

627- غرر و دررآمدى، شرح آقا جمال خوانسارى، ط1، ج 4، ص 268.

628- سوره اسراء، آيه 86.

629- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 90.

630- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 337، س 12؛ و ط صيدا، ص 250، س 23.

631- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 137.

632- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 173، س 11.

633- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 138.

634- حكمت عملى يا اخلاق مرتصوى، ص 144 - غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 168، س 11.

635- حكمت عملى يا اخلاق مرتصوى، ص 158 - غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 81، س 12.

636- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 361.

637- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 356.

638- نهج البلاغه، قسمت كتب و وصاياى آن حضرت.

639- شرح نهج البلاغه از ابن ابى الحديد، ص 313، رحلى، چاپ سنگى - هزار و يك كلمه، ج 1، ص 504و505.

640- ديوان شمس تبريزى - نامه ها و برنامه ها، ص 176.

641- سوره بقره، آيه 195 - در آسمان معرفت، ص 168.

642- در آسمان معرفت، ص 168.

643- حسن زاده آملى، ص 9.

644- فص حكمه عصمتيه فى كلمه فاطميه، ص 69.

645- عيون مسائل نفس و شرح آن ج 2، ص 239.

646- نهج البلاغه، حكمت 391.

647- لقاء الله، ص 147.

648- كتاب توحيد، ص 84، چاپ سنگى.

649- مجموعه مقالات، ص 21و22.

650- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 240.

651- غرر و دررآمدى، شرح آقا جمال، ج 2، ص 106، س 1991.

652- حكمت عملى با اخلاق مرتضوى، ص 174.

653- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 248.

654- تازيانه سلوك، ص 36.

655- گفت و گو، ص 117.

656- گفت و گو، ص 87.

657- معرفت نفس، دفتر سوم ص 473.

658- غرر و دررآمدى، ط صيدا، ص 264.

659- حكمت عملى (اخلاق مرتضوى) ، ص 54.

660- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 204، س 5.

661- حكمت عملى (اخلاق مرتضوى) ، ص 185.

662- حكمت عملى (اخلاق مرتضوى) ، ص 178.

663- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 179 - و غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 342، س 19.

664- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 163، س 4.

665- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 312، س 9.

666- حكمت عملى يا اخلاق مرتضوى، ص 179.

667- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 168، س 8؛ و ط صيدا، ص 122، س 3.

668- حكمت عملى (اخلاق مرتضوى) ، ص 142.

669- غرر و دررآمدى، ط نجف، ص 169، س 11.

670- ده رساله فارسى، ص 27.

671- مجموعه مقالات، ص 57.

672- ط نجف، ج 2، ص 202.

673- هزار و يك نكته، ص 450و451.

674- سوره محمد، آيه 24.

675- لقاء الله، ص 209و210.

676- هزار و يك كلمه، ج 1، ص 140.

677- رساله حول الرويه، ص 114.

678- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 53.

679- گفت و گو، ص 137.

680- بحار النوار، ج 10، ص 101 - نهج الولايه، ص 54.

681- الدينورى، ص 203 - نهج الولايه، ص 54.

682- نازيانه سلوك، ص 41.

683- در آسمان معرفت، ص 351.

684- مى خوانيم تو را اى خدا! با نامهاى مخزونت.

685- لقاء الله، ص 72.

686- امامت، ص 96و97.

687- مجموعه مقالات، ص 178.

688- گفت و گو، ص 203.

689- حكمتها، ص 237 - و لقاء الله، ص 220.

690- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 54.

691- هزار و يك كلمه، ج 1، ص 437.

692- سفينه البحار، ماده بيت، ج 1، ط1، ص 116.

693- سفينه البحار، ماده بيت ج 1، ط1، ص 116.

694- نامه ها و برنامه ها، ص 268و269.

695- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 407.

696- هزار و يك كلمه، ج 2، ص 341و432.

697- و فيات الاعيان و انياء ابناء الزمان، احمد بن خلكان - و امامت، ص 166و167.

698- رساله امامت، ص 175.

699- ينابيع الموده - رساله امامت، ص 170.

700- امامت، ص 167و168.

701- رساله امامت، ص 168

702- كتاب نور على نور، ص 44.

703- كتاب نور على نور، ص 145.

704- سوره بقره، آيه 274 - انه الحق، ص 133.

705- كلينى از كتاب فضل القرآن كافى نقل مى كند - انه الحق، ص 133.

706- اصول كافى، كتاب فضل القرآن، معرب، ج 2، ص 446 - لقاء الله، ص 62.

707- حكيم الهى مولى صدر در شرح حديث سوم از باب النسبه من كتالب التوحيد در اصول كافى - و لقاء الله، ص 79و80.

708- هزار و يك كلمه، ج 1، ص 287.

709- امامت، ص 165و166.

710- امامت، ص 166.

711- گفت و گو، ص 138.

712- گفت و گو، ص 115.

713- اصول كافى، ثقه الاسلام كلينى، ج 2، ص 446.

714- گفت و گو، ص 63.

715- در آسمان معرفت، ص 382.

716- خزائن، ص 446.

717- هزار و يك نكته، ص 8.

718- ده رساله فارسى، 235- 229.

719- كافى، ج 1، ص 72، معرب.

720- مجموعه مقالات، ص 78و79.

721- امامت، ص 164و165.

722- امامت، ص 165.

723- معرفت نفس دفتر سوم، ص 482.

724- بحار الانوار، ج 70، ص 25.

725- گفت و گو، ص 149.

726- سوره اسراء، آيه

727- سوره مؤمنون، آيه 14.

728- سوره واقعه، آيه 78.

729- گفت و گو، ص 220.

730- در محضر استاد حسن زاده آملى، ص 56.

731- گفت و گو: ص 51.

732- رساله امامت، ص 179.

733- رساله امامت، ص 179.

734- رساله امامت، ص 180

735- هزار و يك نكته، ص 171.

736- رساله امامت، ص 179.

737- كافى، معرب، ج 1، ص 214 - عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 231و232.

738- اصول كافى، ج 4، كتاب الايمان و الكفر، باب من بهم بالحسنه او السيئه، حديث اول - و توبه، ج 202و203.

739- ذكر و ذاكر، ص 14.

740- رساله امامت، ص 180

741- نامه ها و برنامه ها، ص 265و266.

742- رساله حول الرؤيه، ص 130.

743- اصول كافى، ج 4، كتاب الايمان و الكفر، باب محاسبه العمل، حديث 3 - و توبه، ص 207.

744- عيون مسائل نفس و شرح آن، جص، ص 71.

745- عيس /24.

746- اصول كافى، ج 1، ص 39.

747- مجموعه مقالات، ص 35و36.

748- لقاء الله، ص 123و124.

749- امامت، ص 99.

750- اين حديث را مرحوم كلينى در فروغ كافى، 1، ص 86، آورده است - و قرآن هركز تحريف نشده، ص 41.

751- معرفت نفس دفتر سوم، ص 511.

752- توبه، ص 131.

753- كافى، ج 2، باب 191، ص 436، حديث 6 - و توبه، ص 173و174.

754- اصول كافى، ج 3، كتاب الكفر و الايمان باب الذنوب، ج 1، ص 369 - توبه، ص 12.

755- اصول كافى، ج 4، كتاب الايمان و الكفى، باب فى ما اعطى الله عز و جل آدم عليه‌السلام وقت التوبه، حديث اول.

756- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 12.

757- هزار و يك كلمه، ص 12.

758- لقاء الله، ص 73.

759- رساله حول الرؤيه، ص 39.

760- توبه، ص 41.

761- لقاء الله، ص 73.

762- لقاء الله، ص 56.

763- در آسمان معرفت، ص 407.

764- اصول كافى، ج 2، ص 309 - هزار و يك كلمه، ص 13.

765- هزار و يك كلمه، ص 13.

766- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 535و536.

767- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 384.

768- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 58.

769- رساله امامت، ص 187.

770- رساله امامت، ص 187.

771- رساله امامت، ص 188.

772- رساله امامت، ص 189.

773- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 280و281.

774- هزار و يك نكته، ص 746.

775- اتحاد عاقل به معقول، ص 39.

776- رساله حول الرؤيه، ص 39.

777- لقاء الله، ص 72و73.

778- كافى، ج 1، ص 88.

779- لقاء الله، ص 69و70.

780- لقاء الله، ص 54و55.

781- توحيد صدوق، ص 254، چاض سنگى.

782- اگر در آسمان و زمين خدايانى جز خداى يگانه بود، زمين و آسمان تباه مى شد. انبياء / 22.

783- هيچ جنبنده اى نيست نگر اين كه زمام اختيارش به دست مشيت اوست. هود / 56.

784- در آن روز سلطنت عالم با كيست؟ با خداى قاهر منتقم يكتاست. مؤمن / 16.

785- نهج البلاغه، خطبه 1 - لقاء الله، ص 65و67.

786- وافى، ج 1، ص 42 - لقاء الله، ص 28و29.

787- ذكر و ذاكر، ص 12.

788- اصول كافى، ج 1، ص 63، به اعراب راقم.

789- هزار و يك كلمه، ج 1، ص 433و434.

790- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 72.

791- هزار و يك كلمه، ج 1، ص 107و108.

792- انسان / 22.

793- مجموعه مقالات، ص 198.

794- مجموعه مقالات، ص 28.

795- رساله امامت، ص 193.

796- هزار و يك كلمه، ج 2، ص 468.

797- لقاء الله، ص 77.

798- لقاء الله، ص 197.

799- در آسمان معرفت، ص 435 - و جمال السالكين، ص 85.

800- كافى، ج 2، كتاب ايمان و كفر، ص 68 - رساله لقاء الله، ص 220.

801- حكمت ها، 237.

802- رساله لقاء الله، ص 220.

803- رساله لقاء الله، ص 220.

804- وافى، ج 2، ص 8

805- هزار و يك كلمه، ص 6.

806- گفت و گو، ص 38.

807- ده رساله فارسى، ص 228و229.

808- ده رساله فارسى، ص 211.

809- كتاب نور على نور، ص 115.

810- كتاب نور على نور، ص 55.

811- عمده الطالب، ص 178.

812- نهج الولايه، ص 120.

813- نهج الولايه، ص 120.

814- هزار و يك كلمه، ص 28.

815- وافى، ج 5، ص 235، رحلى.

816- هزار و يك كلمه، ج 1، ص 288.

817- مجموعه مقالات، ص 155و156.

818- هزارو يك كلمه، ج 3، ص 390.

819- مجموعه مقالات، ص 42و43.

820- رساله نور على نور، در ذكر و ذاكر و مذكور، ص 54.

821- رساله نور على نور، در ذكر و ذاكر و مذكور.

822- صراط سلوك، ص 41.

823- انسان و قرآن، ص 79.

824- انسان و قرآن، ص 79.

825- ثقه الاسلام كلينى، كافى، كتاب فضل علم، رجوع به كتاب و سنت، ج 1.

826- امامت، ص 99.

827- وسائل الشيعه، 4: 747 حديث 12.

828- قرآن هرگز تحريف نشده، ص 41

829- الحجر 15، ص 86.

830- قرآن هرگز تحريف نشده، ص 41.

831- وسائل الشيعه، 4، ص 74.

832- قرآن هرگز تحريف نشده، ص 41

833- انسان و قرآن، ص 62.

834- انسان و قرآن، ص 62.

835- انسان و قرآن، ص 63.

836- لقاء الله، ص 53و54.

837- سوره نساء، آيه 22.

838- مجمع البيان، ج 5، ص 411.

839- گفت و گو، ص 44.

840- مشكوه الانوار مجلسى در فضيلت سوره قدر.

841- هزار و يك نكته، ص 122و123.

842- و ما ترازوهاى عدل را براى روز قيامت نهاد؛ انبياء/ 47.

843- همانا ما پيامبران خويش را با ادله و معجزات، بفرستاديم و براى شان كتاب و ميزان عدل نازل فرموديم، تا مردم، به راستى و عدالت گرايند؛ حديد / 25.

844- امامت، ص 93و94.

845- در آسمان معرفت، ص 243.

846- رساله حول الرؤيه، ص 13.

847- رساله حول الرؤيه، ص 14.

848- رساله حول الرؤيه، ص 14.

849- هزار و يك كلمه، ج 4، ص 162.

850- اصول كافى، ج 4كتاب الايمان والكفر، باب فى ما اعطى الله عز و جل آدم عليه‌السلام وقت التوبه، حديث 4.

851- توبه، 193- 191.

852- كافى، ج 2، باب 191، ص 436، حديث 12.

853- توبه، ص 172و173.

854- توبه، ص 130.

855- توبه، ص 104.

856- بقره / 54.

857- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 482.

858- بحار، ج 2، ص 47.

859- انه الحق، ص 112.

860- انه الحق، ص 112.

861- اصول كافى: ج 1، ص 47.

862- در آسمان معرفت، ص 349.

863- ثقه الاسلام كلينى، اصول كافى، بابا صفت، حديث 2.

864- امامت، ص 108.

865- گفت و گو، ص 48.

866- بحار الانوار، ج 2.

867- نگاه كنيد به: بحار الانوار، ج 2.

868- گفت و گو، ص 113.

869- اصول كافى، معرب، ج 1، ص 27.

870- گفت و گو، ص 208.

871- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 239و240.

872- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 406.

873- فصلت / 31.

874- جن / 17.

875- مجموعه مقالات، ص 26.

876- رساله امامت، ص 185.

877- رساله امامت، ص 186.

878- كيهان فرهنگى، مرداد 63، ص 3.

879- جمال السالكين، ص 110.

880- قرآن و عرفان و برهان از هم جدايى ندارند، ص 112.

881- رساله امامت، ص 241.

882- رساله امامت 191

883- همچنان كه در كتاب الفهرست ان نديم نيز آمده است

884- رساله امامت صلى‌الله‌عليه‌وآله 189

885- رساله امامت، ص 189

886- اصول كافى، كتاب فضل علم، باب بدعت ها و راءى و قياس ح 14. امامت ص 114 و 115

887- امامت ص 103، 194

888- عيون مسائل نفس، و شرح آمدن، ج 2، ص 241

889- عيون مسائل، نفس و شرح آن، ج 2، ص 231 و 232

890- وافى، چاپ رحلى، ج 3، ص 15

891- هزار و يك كلمه، ج 3، ص 467

892- معانى الاخبار صدوق، بحار ج 14، ص 90 ط كمپانى؛ بحار ج 3، باب القضار و القدر، ط كمپانى، مجموعه مقالات ص 69 و 70

893- هزار و يك نكته ص 679

894- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 341 و 342

895- عيوم مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 220.

896- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 502.

897- فيض كاشانى، وافى، ص 159، م 1.

898- امامت، ص 118و119.

899- امامت، ص 118و118.

900- امامت، ص 71و72.

901- اصول كافى، كتاب فضل علم، باب بدعتها و راءى و قياس، ج 18.

902- اصول كافى، كتاب فضل علم، باب بدعتها و راءى و قياس، ج 20.

903- امامت، ص 115.

904- امامت، ص 71.

905- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 248.

906- هزار و يك كلمه، ج 1، ص 115و116.

907- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 240.

908- رساله امامت، ص 192.

909- رسالت امامت، ص 186.

910- رساله امامت، ص 194.

911- رساله امامت، ص 188.

912- ثقه الاسلام كلينى، اصول كافى، باب اضطراب به حجت، ج 3.

913- امامت، 69- 65.

914- ثقه الاسلام كلينى، اصول كافى، باب معرفه الامام والرد الهيه، ج 15.

915- امامت، 94و95.

916- امامت، ص 29و30.

917- رساله امامت، ص 194.

918- دار آخرت را براى كسانى قرار دهيم كه در زمين نه طالب برترى اند و نه طالب فساد و عاقبت از آن پرهيزگاران است.

919- لقاء الله، 214- 211.

920- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 351و352.

921- معرفت نفس دفتر سوم، ص 490.

922- بحار الانوار، ج 4، ص 398.

923- معرفت نفس دفتر سوم، ص 449.

924- معرفت نفس دفتر سوم، ص 499.

925- آيا من پروردگارتان نيستم؟ گفتند: آرى، هستى؛ اعراف 173.

926- رساله حول الرويه: ص 138.

927- رساله حول الرويه، ص 138.

928- در آسمان معرفت، ص 187.

929- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 445.

930- گفت و گو، ص 134.

931- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 406.

932- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 395.

933- اعراف / 7، آيه 29.

934- بحار، ج 3، ص 166.

935- انحال عاقل به معقول، ص 389.

936- مثنوى اسان الغيب، ص 422.

937- هزار و يك نكته، ص 67.

938- عيون، ج 2، ص 538.

939- مجموعه مقالات، ص 40.

940- مجموعه مقالات، ص 176.

941- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 371.

942- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 366 و 367.

943- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 352.

944- وافى، ج 13، ص 97.

945- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 323.

946- تفسير عياشى، ط 1، ج 2، ص 111.

947- اصول كافى، معرب كتاب ايمان و كفر، ص 235.

948- رساله لقاء الله، ص 162.

949- هزار و يك كلمه، ص 25.

950- ذكر و ذاكر، ص 19.

951- توبه، ص 208و209.

952- توبه، ص 41و42.

953- توبه، ص 41.

954- كافى معرب، ج 2، ص 290.

955- رساله لقاء الله، ص 197.

956- رساله امامت، ص 201.

957- رساله امامت، ص 201.

958- اين كتاب، دوباز به چاپ رسيده است. يك بار با ترجمع فرانسوى و يك بار در تركيه.

959- مجالس المومنين، قاضى نورالله شوشترى، ريحانه الادب، ميرزا محمد على مدرس، ج 2، ص 81، خيام. (سوره كهف، آيه 18.)

960- گفت و گو، ص 67.

961- اصول كافى، ج 248/1.

962- مجموعه مقالات، ص 179و180.

963- بلد الامين، ص 521، و تو را سوگند به اسمى كه از خلقت پنهان نگهداشتى و جز براى خودت آشكار ننمودى.

964- لقاء الله، ص 72.

965- رساله امامت، ص 199.

966- رساله امامت، ص 200.

967- رساله امامت، ص 200.

968- توبه، ص 103.

969- اصول كافى، ج 4، كتاب الايمان والكفر، باب من يهم بالحسنه او السيئه، حديث سوم.

970- توبه: ص 204و205.

971- اصول كافى معرب، ج 2، ص 443.

972- هزار و يك نكته، ص 575.

973- كتال توحيد، صدوق، باب اول، حديث 31.

974- رساله حول الرويه، ص 78.

975- كافى، ج 2، ص 446 معرب؛ وافى، ج 5، ص 262.

976- انسان و قرآن، ص 60.

977- عيون نفس و شرح آن، ج 2، ص 494.

978- خزائن، ص 351.

979- خزائن، ص 359.

980- رساله امامت، ص 202.

981- رساله امامت، ص 205.

982- رساله امامت، ص 214.

983- رساله امامت، ص 206.

984- مجموعه مقالات، 158.

985- هزار و يك كلمه، ج 2، ص 354.

986- هزار و يك كلمه، ج 2، ص 356.

987- من لا يحضره الفقيه، ج 3، 371- 369، چ نجف.

988- لقاء الله، ص 55و56.

989- امروز (روز عيد غدير خم) ، دين شما را به كمال رسانيدم و بر شما نعمت تمام كردم و بهترين آيين را كه اسلام است براى شما برگزيدم مائده / 3.

990- بقره 124/.

991- انبياء / 72و73.

992- نزديك ترين مردم به ابراهيم كسانى هستند كه از او پيروى كنند اين پيامبر و امتش كه اهل ايمانند و خدا ولى مؤمنان است؛ آل عمران آيه 68.

993- آل عمران / 68.

994- و آنان كه به مقام علم و ايمان رسيده اند به آن فرقه بدكار گويند: شما تا قيامت كه هم امروز است، در عالم علم خدا مهلت يافتيد روم / 56.

995- امامت، 126- 122.

996- بگو (اى پيامبر) : خداى من هرگونه عمل زشت را، چه در آشكار و چه در خفا، و گناه و ظلم به ناحق و شرك به خدا را حرام فرموده است؛ اعراف، 33.

997- (اى پيامبر! ) تو را حكم شراب و قمار پرسند، بگو: در اين دو، گناهى بزرگ است و سودهايى براى مردم؛ ولى گناه آن بيشتر است؛ بقره / 219.

998- امامت، ص 100و101.

999- رساله حول الرويه، ص 16.

1000- رساله حول الرويه، ص 24.

1001- سوره نجم، آيه 13.

1002- رساله حول الرويه، ص 59.

1003- سوره طه، آيه 110.

1004- رساله حول الرويه، ص 59.

1005- رساله حول الرويه، ص 59.

1006- ديدگان او را درك نمى كنند، ولى او ديدگان را درك مى كند.

1007- رساله حول الرويه، ص 101.

1008- رساله حول الرويه، ص 101.

1009- آل عمران / 39.

1010- نامه ها و برنامه ها، ص 269و270.

1011- لقاء الله، ص 165.

1012- هزار و يك كلمه، ج 3، ص 238.

1013- بقره / 17.

1014- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 72.

1015- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 82.

1016- نامه ها و برنامه ها، ص 113.

1017- رساله امامت، ص 213.

1018- در آسمان معرفت، ص 382.

1019- معرفت نفس دفتر سوم، ص 492.

1020- در محضر استاد حسن زاده آملى، ص 63.

1021- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 335و336.

1022- در محضر استاد حسن زاده آملى، ص 32.

1023- داستانهاى حكيمانه، ص 41.

1024- رساله امامت، ص 206.

1025- نور، آيه 32.

1026- رساله امامت، 214- 220.

1027- مهج الدعوات، از ابن طاووس، ص 36.

1028- لقاء الله، ص 71.

1029- هزار و يك نكته، ص 595.

1030- باب 49، ارشاد القلوب ديلمى.

1031- لقاء الله، ص 193.

1032- در آسمان معرفت، ص 126.

1033- رساله امامت، ص 224.

1034- شعراء آيه 227.

1035- رسالت امامت، ص 225.

1036- رساله حول الرويه، ص 46.

1037- رساله امامت، ص 231.

1038- رساله امامت، 231.

1039- غافر، 84و85.

1040- رساله امامت، ص 227.

1041- تحريم، آيه 6

1042- انبياء آيه 19.

1043- انبياء آيات 28- 26.

1044- يوسف، آيه 109.

1045- كهف، آيه 50.

1046- حجر، آيه 27.

1047- رساله امامت، ص 233.

1048- رساله امامت، ص 227.

1049- داستانهاى حكيمانه، ص 130.

1050- فص حكمه عصمتيه، حسن زاده آملى، ص 62.

1051- اصول كافى، ج 1، عربى، ص 180.

1052- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 1، ص 429.

1053- خزائن، ص 476.

1054- خزائن، ص 474.

1055- گنجينه گوهر روان، ص 249.

1056- رساله امامت، ص 237.

1057- نهج الولايه، ص 10.

1058- هزار و يك كلمه، ص 11.

1059- نهج الولايه، ص 7.

1060- سوره بقره، آيه 32.

1061- نهج الولايه، ص 58.

1062- نهج الولايه، ص 58.

1063- نهج الولايه، ص 17.

1064- سوره بقره، آيه 111.

1065- در آسمان معرفت، ص 161.

1066- در آسمان معرفت، ص 161.

1067- هزار و يك نكته، ص 138و139.

1068- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 501و502.

1069- عيون مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 503.

1070- هزار و يك كلمه، ج 3، ص 23و24.

1071- ص 164، ط 1.

1072- ده رساله فارسى، ص 120.

1073- نهج الولايه، ص 87.

1074- هزار و يك كلمه، ج 3، ص 55.

1075- ولايت تكوينى، ص 18.

1076- ولايت تكوينى، ص 18.

1077- ولايت تكوينى، ص 28.

1078- ولايت تكوينى، ص 28.

1079- ولايت تكوينى

1080- ولايت تكوينى، ص 87.

1081- ص 271.

1082- ولايت تكوينى، ص 18.

1083- ولايت تكوينى، ص 71

فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc391814419)

[عشق و علاقه علامه حسن زاده آملى به معصومين 5](#_Toc391814420)

[1- عِلْمٌ حينَ فُسِّرَ وُجِد 5](#_Toc391814421)

[2- بدترين كورى، كورى قلت است! 5](#_Toc391814422)

[3- المؤمن مراه المؤمن! 6](#_Toc391814423)

[4- شكر سايه خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله 6](#_Toc391814424)

[5- تمثل از سيماى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله 6](#_Toc391814425)

[6- دل اگر خدا شناسى همه در رخ على بين! 6](#_Toc391814426)

[7- شكر ولايت على عليه‌السلام 7](#_Toc391814427)

[8- مرثيه بر امام حسين عليه‌السلام 7](#_Toc391814428)

[9- عظمت حق محمد صلى‌الله‌عليه‌وآلهو خاندانش 7](#_Toc391814429)

[10- ره رها كرده اى از آنى گم! 8](#_Toc391814430)

[11- قدر زر، زرگر شناسد، قدر گوهر، گوهرى! 9](#_Toc391814431)

[12- دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند! 10](#_Toc391814432)

[13- زهى مراتب خوابى كه به ز بيدارى است! 12](#_Toc391814433)

[14- عظمت شخصيت علامه حسن زاده 13](#_Toc391814434)

[15- سر تواضع 13](#_Toc391814435)

[16- رؤياى صادقه 13](#_Toc391814436)

[17- واقعه بعد از نماز صبح جمعه 14](#_Toc391814437)

[18- واقعه شنيدن اذان 15](#_Toc391814438)

[فصل اول: سيماى پيامبر خاتم حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله 16](#_Toc391814439)

[بخش اول: خداشناسى 16](#_Toc391814440)

[19- شناخت خدا با خدا 16](#_Toc391814441)

[20- داناترين مردم به خدا 16](#_Toc391814442)

[21- نشانه معرفت خداوندى 16](#_Toc391814443)

[22- گاه خداشناسى 17](#_Toc391814444)

[23- رؤيت با ديدگان قلب 17](#_Toc391814445)

[24- ديدن خدا با قلب 17](#_Toc391814446)

[25- داناترين مردم 18](#_Toc391814447)

[26- نگهداشت ادب در نزد خداى متعال 18](#_Toc391814448)

[27- معرفت نفس 18](#_Toc391814449)

[28- خلقت آدم 18](#_Toc391814450)

[29- زراعت كار بشر نيست 18](#_Toc391814451)

[بخش دوم: نماز حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله 19](#_Toc391814452)

[30- گفتگو با خدا 19](#_Toc391814453)

[31- من خداى جفاكار نيستم! 19](#_Toc391814454)

[32- چهار عضو مطهر 19](#_Toc391814455)

[33- ثوب وضو، خواندن نماز 20](#_Toc391814456)

[34- نماز پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله 22](#_Toc391814457)

[35- اولين قبله 22](#_Toc391814458)

[36- دو ركعت نماز براى پيروزى 23](#_Toc391814459)

[37- سجده پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله 23](#_Toc391814460)

[38- رحمت واسعه الهى را تنگ نكنيد! 23](#_Toc391814461)

[39- قرب رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله 23](#_Toc391814462)

[40- تعيين قبله 24](#_Toc391814463)

[41- دل در نماز دار! 24](#_Toc391814464)

[42- حكم نماز آيات 25](#_Toc391814465)

[43- نماز واقعى 26](#_Toc391814466)

[44- نماز بر پيكر نجاشى 26](#_Toc391814467)

[46- نتيجه صلوات فرستادن 26](#_Toc391814468)

[47- همچون الاغ محشور مى شود 27](#_Toc391814469)

[48- تمثل سيماى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله 27](#_Toc391814470)

[49- نماز نور چشم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله 27](#_Toc391814471)

[بخش سوم: اذكار و ادعيه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله 27](#_Toc391814472)

[50- توصيه به ذكر خداوندى 27](#_Toc391814473)

[51- به ياد و ذكر خدا باشيد 28](#_Toc391814474)

[52- خوشا به حال قائل لا اله الا الله 28](#_Toc391814475)

[53- ثواب لا اله الا الله 29](#_Toc391814476)

[54- دو عديل و وزان هم 29](#_Toc391814477)

[55- ذكر تسبيح سنگريزه 29](#_Toc391814478)

[56- عظمت لا اله الا الله 29](#_Toc391814479)

[57- آموزش ذكرى سبك 30](#_Toc391814480)

[58- ستايش خداوندى 31](#_Toc391814481)

[59- نان و آب حاملان عرش 31](#_Toc391814482)

[60- اللهم اجعل لى فى قلبى نورا 31](#_Toc391814483)

[61- دعاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله 32](#_Toc391814484)

[62- دعاى شهادت 32](#_Toc391814485)

[63- دعاى همه انبياى الهى 33](#_Toc391814486)

[64- دعاى معروف در آسمان ها 33](#_Toc391814487)

[65- يا نور السموات و الارض 34](#_Toc391814488)

[66- خواندن خدا با اسم اعظم 34](#_Toc391814489)

[67- خواندن خدا با اسماء الهى 35](#_Toc391814490)

[68- ذكر قلبى 35](#_Toc391814491)

[69- بهترين عبادت 35](#_Toc391814492)

[70- شكر سايه خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله 36](#_Toc391814493)

[بخش چهارم: قرآن و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله 36](#_Toc391814494)

[71- تجلى دو سوره بقره و آل عمران در قيامت 36](#_Toc391814495)

[72- ليله القدر حقيقى 36](#_Toc391814496)

[73- نزول قرآن در ليله القدر 37](#_Toc391814497)

[74- قرآن در قيامت 37](#_Toc391814498)

[75- انذار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله 38](#_Toc391814499)

[76- كثرت نامهاى خدا 38](#_Toc391814500)

[77- فضيلت قل هو الله احد 39](#_Toc391814501)

[78- وجه تسميه سوره معرفت 39](#_Toc391814502)

[79- بهترين پناهگاه 39](#_Toc391814503)

[80- اساس بناى آسمان و زمين 39](#_Toc391814504)

[81- پيرى زودرس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله 40](#_Toc391814505)

[82- توصيه هاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله 40](#_Toc391814506)

[83- نزول آيه تطهير در شأن اله بيت عليه‌السلام 40](#_Toc391814507)

[84- شأن نزول بسم الله الرحمن الرحيم 41](#_Toc391814508)

[85- ضرورت تلاوت بسم الله 41](#_Toc391814509)

[86- آخرين آيه 42](#_Toc391814510)

[87- قبول يا رد روايات 42](#_Toc391814511)

[88- ماءدبه الله 43](#_Toc391814512)

[89- مراد از اولى الامر در قرآن 43](#_Toc391814513)

[90- تقرب به حقيقت خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله 44](#_Toc391814514)

[91- اهل بيت طهارت 44](#_Toc391814515)

[92- معجزات واضح 44](#_Toc391814516)

[93- تقدم حافظ قرآن بر ديگران 44](#_Toc391814517)

[94- فضيلت سوره واقعه 45](#_Toc391814518)

[95- نقش بستن وحى بر قلب پيامبر 46](#_Toc391814519)

[96- آرى نور نبوه 46](#_Toc391814520)

[97- درجات بهشت 47](#_Toc391814521)

[98- قرآن نا متناهى است! 47](#_Toc391814522)

[99- هدف از درس و بحث 47](#_Toc391814523)

[100- خوراك جان و روان 48](#_Toc391814524)

[101- اهميت علم 49](#_Toc391814525)

[102- حكايت ابى بن خلف 49](#_Toc391814526)

[103- آغازگر وحى 50](#_Toc391814527)

[104- توصيه هاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله 50](#_Toc391814528)

[بخش پنجم: عشق به عبادت 50](#_Toc391814529)

[105- برترين بخش عبادت 50](#_Toc391814530)

[106- قلب المؤمن عرش الله الاعظم 50](#_Toc391814531)

[107- عشق ورزى به عبادت 51](#_Toc391814532)

[108- همراهان لبيك مؤمن 51](#_Toc391814533)

[109- معدن تقوى 51](#_Toc391814534)

[بخش ششم: حديث معراج نبوى 52](#_Toc391814535)

[110- فرمايش الهى در شب معراج به پيامبر 52](#_Toc391814536)

[111- پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآلهدر شب معراج 52](#_Toc391814537)

[112- حلاوت ذكر الهى 52](#_Toc391814538)

[113- با خدا باش و پادشاهى كن! 53](#_Toc391814539)

[114- اين است صفات محبين 53](#_Toc391814540)

[115- رسد آدمى به جايى كه به جز خدا نبيند 55](#_Toc391814541)

[116- مال قرض 55](#_Toc391814542)

[117- پيامبر درمعراج 55](#_Toc391814543)

[118- وصيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله 56](#_Toc391814544)

[119- چه كنم با مشتى خال 56](#_Toc391814545)

[120- عظمت عبوديت 56](#_Toc391814546)

[بخش هفتم: يقين در كلام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله 57](#_Toc391814547)

[121- مرتبه شامخ يقين 57](#_Toc391814548)

[122- حقيقت مؤمن واقعى 58](#_Toc391814549)

[123- رسد آدم به جايى كه... 59](#_Toc391814550)

[124- حقيقت ايمان 60](#_Toc391814551)

[بخش هشتم: توبه آغوش رحمت الهى 60](#_Toc391814552)

[125- رسول الله، توبه مى دهد! 60](#_Toc391814553)

[126- هفتاد بار طلب آمرزش 61](#_Toc391814554)

[127- طلب غفران، كفاره غيبت 62](#_Toc391814555)

[128- غيبت كننده را توبه نيست مگر... 62](#_Toc391814556)

[129- شرط قبولى توبه 62](#_Toc391814557)

[130- گستردگى بحر توبه 62](#_Toc391814558)

[131- مهلت ثبت گناهان 63](#_Toc391814559)

[132- بنويس گناه را بر اين نگونبخت! 63](#_Toc391814560)

[بخش نهم: فضايل اخلاقى 64](#_Toc391814561)

[133- مجالس نيك 64](#_Toc391814562)

[134- هنگام تقسيم روزى ها 65](#_Toc391814563)

[135- ادب از قرآن 65](#_Toc391814564)

[136- پيشتر از مرگ خود اى خواجه مير! 65](#_Toc391814565)

[137- مواسات در غنيمت 66](#_Toc391814566)

[138- آيه در هم صحبتى درويشان 66](#_Toc391814567)

[139- پاداش صدقه در راه خدا 67](#_Toc391814568)

[140- انفاق اصحاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله 67](#_Toc391814569)

[141- اهميت و صله رحم 67](#_Toc391814570)

[142- نزاع در برابر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله 68](#_Toc391814571)

[143- دهان را بيند تا عجايب بينى! 68](#_Toc391814572)

[144- بدترين كورى 69](#_Toc391814573)

[145- صبر پيامبر در برابر قريش 69](#_Toc391814574)

[146- راهرو گر صد هنر دارد توكل بايدش! 71](#_Toc391814575)

[147- برترين جهاد 71](#_Toc391814576)

[148- رذايل اخلاقى و صورتهاى برزخى 72](#_Toc391814577)

[149- وصيت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآلهبه ابوذر 73](#_Toc391814578)

[150- صبر بر مصيبت 73](#_Toc391814579)

[151- سر مشق از ميزان قسط 74](#_Toc391814580)

[152- الدنيا مزرعه الاخره 74](#_Toc391814581)

[153- طوبى چيست؟ 74](#_Toc391814582)

[154- طعام كشنده قلب 75](#_Toc391814583)

[155- بازى پيامبر با خردسالان 75](#_Toc391814584)

[156- خورنده تر خرما 75](#_Toc391814585)

[157- خوردن از سمت سالم 76](#_Toc391814586)

[158- مطايبت نبوى 76](#_Toc391814587)

[159- پيره زن به بهشت نمى رود! 76](#_Toc391814588)

[بخش دهم: فضيلت علم و عالم 77](#_Toc391814589)

[160- شرف آدمى 77](#_Toc391814590)

[161- مگر نمى گوييد طبيب بود؟ 77](#_Toc391814591)

[162- فضيلت مجلس عالم 77](#_Toc391814592)

[163- جارى شدن چشمهاى حكمت 78](#_Toc391814593)

[164- امانت داران امت 78](#_Toc391814594)

[165- زمان آشكار شدن دانش 78](#_Toc391814595)

[166- اى هوشمندان پند بگيريد! 78](#_Toc391814596)

[167- غبطه پيامبران 79](#_Toc391814597)

[168- پيشواى عمل 79](#_Toc391814598)

[169- فضل عالم بر عابد 79](#_Toc391814599)

[170- كه من شهر علمم، عليم در است! 79](#_Toc391814600)

[171- يك دستور اخلاقى 80](#_Toc391814601)

[172- امر به نوشتن حديث 81](#_Toc391814602)

[173- ارزش علم 81](#_Toc391814603)

[174- در علم متوقف مشو! 81](#_Toc391814604)

[175- امام فيلسوف كامل 81](#_Toc391814605)

[176- فيلسوف واقعى 82](#_Toc391814606)

[177- جايگاه نزول حكمت 82](#_Toc391814607)

[178- وجوب يادگيرى زبان 82](#_Toc391814608)

[179- دو جواهر انسان ساز 83](#_Toc391814609)

[180- العلم امام العمل 84](#_Toc391814610)

[181- نور دانش 84](#_Toc391814611)

[182- دوا در آب باران 84](#_Toc391814612)

[183- نبوت ارسطاطاليس 84](#_Toc391814613)

[184- مجالست با چه كسى؟ 85](#_Toc391814614)

[بخش يازدهم: قيامت جايگاه ابدى 86](#_Toc391814615)

[185- ياد مرگ و آمادگى براى مرگ 86](#_Toc391814616)

[186- رؤيت جايگاه آخرتى 86](#_Toc391814617)

[187- قرين هر شخص در قيامت 86](#_Toc391814618)

[188- آن قرين، فعل توست! 87](#_Toc391814619)

[189- اندرزى نورانى 87](#_Toc391814620)

[190- تسبيح و تهليل ملايك در قبر 88](#_Toc391814621)

[191- پرسش از امرى عظيم 88](#_Toc391814622)

[192- رؤيت خدا در روز قيامت 90](#_Toc391814623)

[193- فرياد اهل دوزخ 90](#_Toc391814624)

[194- تمثل اعمال در آخرت 90](#_Toc391814625)

[195- علم ساعت 91](#_Toc391814626)

[196- امر اهل بهشت 91](#_Toc391814627)

[197- دوزخ و بهشت 91](#_Toc391814628)

[198- اى رسول خدا! قيامت كى است؟! 93](#_Toc391814629)

[199- اشتياق بهشت 93](#_Toc391814630)

[200- خلقت بارى بقاء 93](#_Toc391814631)

[201- برادر مرگ 94](#_Toc391814632)

[202- انواع فرشتگان پرسشگر 94](#_Toc391814633)

[203- تفسير يوم ينفخ فى الصور 94](#_Toc391814634)

[204- خلقت آدم 95](#_Toc391814635)

[بخش دوازدهم: معجزات 95](#_Toc391814636)

[205- بركت طعام نبوى 95](#_Toc391814637)

[206- ان المنافقين فى الدرك الاسفل 95](#_Toc391814638)

[207- يارى جبرييل در روز بدر 96](#_Toc391814639)

[208- ديدار رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآلهدر خواب 97](#_Toc391814640)

[209- سلام سنگريزه ها بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله 98](#_Toc391814641)

[210- خبر غيبى از جعفر طيار 98](#_Toc391814642)

[211- پيغمبرى كه جاى شتر را نميدانست! 98](#_Toc391814643)

[212- اجابت نفرين پيامبر 99](#_Toc391814644)

[213- معجزه نبوى 99](#_Toc391814645)

[214- نا علاجى سام 100](#_Toc391814646)

[215- رؤياى صادقانه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله 100](#_Toc391814647)

[216- بگو جدت كتف مرا در آورد! 100](#_Toc391814648)

[217- خواب راست و دروغين 101](#_Toc391814649)

[فصل دوم: سيماى فاطمه زهرا: عصمت كبراى الهى 102](#_Toc391814650)

[بخش اول: فاطمه عليه‌السلامدر كلام معصومين 102](#_Toc391814651)

[218- فاطمه عليه‌السلامحجت بر امامان 102](#_Toc391814652)

[219- لقب ام ابيها 102](#_Toc391814653)

[220- كلمه حسناى خداوندى 103](#_Toc391814654)

[221- ادراك شب قدر 103](#_Toc391814655)

[222- اسماى حسناى الهى 103](#_Toc391814656)

[223- برگ بهشتى درخت نبوى 104](#_Toc391814657)

[224- عظمت فاطمهعليها‌السلام 104](#_Toc391814658)

[225- درك ليله القدر 104](#_Toc391814659)

[226- كنيه ام ابيها 104](#_Toc391814660)

[227- دورى محب فاطمه از آتش 105](#_Toc391814661)

[228- عظمت معناى قرآن 105](#_Toc391814662)

[229- ادراك شب قدر 105](#_Toc391814663)

[230- وجه تسميه فاطمه 105](#_Toc391814664)

[231- نزول يازده قرآن ناطق در دامان زهراعليها‌السلام 106](#_Toc391814665)

[232- پرورش يافتگان دامان پاك زهراعليها‌السلام 106](#_Toc391814666)

[233- درك ليله القدر 106](#_Toc391814667)

[234- نوشيدن شير ايمان 106](#_Toc391814668)

[235- فاطمهعليها‌السلام ليله قدر است 107](#_Toc391814669)

[بخش دوم: اصحاب كساء عليه‌السلام 107](#_Toc391814670)

[236- پنج تن آل عبا 107](#_Toc391814671)

[237- خامس آل عبا 107](#_Toc391814672)

[238- تعداد اصحاب كساء 107](#_Toc391814673)

[239- برترى زهراعليها‌السلام بر همه زنان 108](#_Toc391814674)

[بخش سوم: عصمت حضرت زهراعليها‌السلام 108](#_Toc391814675)

[240- حضرت زهرا صاحت مقام عصمت 108](#_Toc391814676)

[241- شنيدن كى بود مانند ديدن؟! 108](#_Toc391814677)

[242- نزول يازده قرآن ناطق از ليله القدر 109](#_Toc391814678)

[243- ترويج نور با نور 109](#_Toc391814679)

[244- صاحبان مقام عصمت 110](#_Toc391814680)

[245- واجد عصمت 110](#_Toc391814681)

[246- شهادت بر عصمت كبراى الهى 110](#_Toc391814682)

[247- عصمت كبراى خدايى 110](#_Toc391814683)

[248- معصوميت فاطمه 110](#_Toc391814684)

[249- بانگ شهادت ديوار 111](#_Toc391814685)

[250- نكاح بر كفائت است 111](#_Toc391814686)

[251- پيامبر عقيم بود اگر... 111](#_Toc391814687)

[252- عصمت كبراى حق 112](#_Toc391814688)

[253- دعاى صاحب عصمت حضرت زهراعليها‌السلام 112](#_Toc391814689)

[254- ذلك فضل الله... 113](#_Toc391814690)

[بخش چهارم: هم شأن بودن حضرت زهرا با امام على عليه‌السلام 113](#_Toc391814691)

[255- مظهر عقل كل، مطهر نفس كل 113](#_Toc391814692)

[256- عصمت فاطمى و علوى 114](#_Toc391814693)

[257- فضيلت على عليه‌السلام 114](#_Toc391814694)

[258- نفس كل و اتم 114](#_Toc391814695)

[259- خصوصيات آل نبى 115](#_Toc391814696)

[بخش پنجم: نزول آيه مباهله در شأن حضرت زهرا 115](#_Toc391814697)

[260- افضل از همه 115](#_Toc391814698)

[261- آيه مباهله 116](#_Toc391814699)

[262- على عليه‌السلاممساوى زهراعليها‌السلام است 117](#_Toc391814700)

[263- يكى از نفرين كنندگاه 117](#_Toc391814701)

[264- شركت زهراعليها‌السلام در مباهله 117](#_Toc391814702)

[بخش ششم: فضايل حضرت زهراعليها‌السلام در قرآن 118](#_Toc391814703)

[265- عرفان زهراعليها‌السلام به قرآن 118](#_Toc391814704)

[266- اعطاى كوثر 118](#_Toc391814705)

[267- علم زهرا به قرآن 118](#_Toc391814706)

[268- كوثر نبى 119](#_Toc391814707)

[269- ذوى القربى رسول 119](#_Toc391814708)

[270- تفسير سوره قدر 119](#_Toc391814709)

[271- تفسير دو دريا 120](#_Toc391814710)

[272- اشاره اى به جلالت فاطمهعليها‌السلام 120](#_Toc391814711)

[273- رفع هر آلودگى از اهل بيت عليه‌السلام 120](#_Toc391814712)

[274- شرافت فاطمه به حضرت مريم 121](#_Toc391814713)

[بخش هفتم: فضائل حضرت زهرا در كلام استاد 121](#_Toc391814714)

[275- انگيزه اى روحانى 121](#_Toc391814715)

[276- تولد دوباره 121](#_Toc391814716)

[277- مراتب ليله القدر 122](#_Toc391814717)

[278- سيده زنان عالم 122](#_Toc391814718)

[279- فاطمه در ميان به عدد 5 است 123](#_Toc391814719)

[280- در مدح زهراعليها‌السلام 123](#_Toc391814720)

[281- معرفت استاد به فاطمه زهراعليها‌السلام 124](#_Toc391814721)

[282- صبر زهراعليها‌السلام 125](#_Toc391814722)

[283- زهد زهراعليها‌السلام 125](#_Toc391814723)

[284- جشن ميلاد زهراعليها‌السلام 126](#_Toc391814724)

[بخش هشتم: توسل به فاطمه زهراعليها‌السلام 126](#_Toc391814725)

[285- باز شدن قفل به نام فاطمهعليها‌السلام 126](#_Toc391814726)

[286- توسل به پنج تن آل عبا 127](#_Toc391814727)

[بخش نهم: مصايب 128](#_Toc391814728)

[287- دلدارى جبرئيل به زهراعليها‌السلام 128](#_Toc391814729)

[288- بى تابى امام حسن عليه‌السلامدر سوگ مادر 128](#_Toc391814730)

[289- قبر حضرت زهرا 129](#_Toc391814731)

[290- او خود رافضى است! 129](#_Toc391814732)

[291- دريغ و در كه نيلى ز ضرب سيلى شد 131](#_Toc391814733)

[فصل سوم: امام اول، سيماى حضرت وصى امام على بن ابى طالب عليه‌السلام 132](#_Toc391814734)

[بخش اول: فضايل حضرت امير المؤمنين 132](#_Toc391814735)

[292- امامت على ميراث انبياست 132](#_Toc391814736)

[293- لقب وصى 134](#_Toc391814737)

[294- همانند معقول در ميان محسوس 135](#_Toc391814738)

[295- احوال جنيان 135](#_Toc391814739)

[296- عظمت مقام على عليه‌السلام 136](#_Toc391814740)

[297- حضور در چهل مجلس 137](#_Toc391814741)

[298- لقب خامس آل عبا 137](#_Toc391814742)

[299- بزرگداشت معصومين 137](#_Toc391814743)

[300- فضيلت على عليه‌السلام 137](#_Toc391814744)

[301- همراه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله 137](#_Toc391814745)

[302- عصمت علوى 138](#_Toc391814746)

[303- توصيف آل پيامبر 138](#_Toc391814747)

[304- على بر راه خير است! 138](#_Toc391814748)

[305- ديدن نور وحى، شنيدن بوى نبوت 138](#_Toc391814749)

[306- خبر از امارت و اعمال مروان 139](#_Toc391814750)

[307- خطبه بى الف 139](#_Toc391814751)

[308- كلمات الله 140](#_Toc391814752)

[309- تسلط ائمه بر همه علوم 140](#_Toc391814753)

[310- على باب بهشت است 140](#_Toc391814754)

[311- وصف على از زنان على عليه‌السلام 140](#_Toc391814755)

[312- مظهر عقل كل 141](#_Toc391814756)

[313- عترت معصوم اند 141](#_Toc391814757)

[314- آيه مباهله درى ديگر از فضايل على عليه‌السلام 142](#_Toc391814758)

[135- پيوند دو نور 142](#_Toc391814759)

[136- اصحاب كساء 142](#_Toc391814760)

[137- درخت نبوى 143](#_Toc391814761)

[138- چونان دريا 143](#_Toc391814762)

[139- كفو زهراعليها‌السلام 144](#_Toc391814763)

[320- على عصمت علوى 144](#_Toc391814764)

[321- نفس رسول خدا عليه‌السلام 144](#_Toc391814765)

[322- با پيامبر از كودكى تا بزرگى 145](#_Toc391814766)

[323- اگر على نبود! 145](#_Toc391814767)

[324- على همسر فاطمهعليها‌السلام 146](#_Toc391814768)

[235- ولايت على عليه‌السلامدر بهشت است 146](#_Toc391814769)

[326- دلالت بر امامت همه 147](#_Toc391814770)

[327- قوه ملكوتى على عليه‌السلام 147](#_Toc391814771)

[328- قلع در خيبر 147](#_Toc391814772)

[329- جوشيدن آن از زير سنگ 147](#_Toc391814773)

[330- ما بوديم هنگامى كه آدم عليه‌السلامنبود! 151](#_Toc391814774)

[331- على نخستين اولى الامر 151](#_Toc391814775)

[بخش دوم: عرفان و خداشناسى 151](#_Toc391814776)

[332- خودشناسى؛ مقدمه خداشناسى 151](#_Toc391814777)

[333- نتيجه خداشناسى 152](#_Toc391814778)

[334- كمال اخلاص 153](#_Toc391814779)

[335- نتيجه ترس از خدا 153](#_Toc391814780)

[336- مسئلت از خدا 154](#_Toc391814781)

[337- عارف كجاست؟! 155](#_Toc391814782)

[338- تا نگردى آشنا زين پرده رمزى نشنوى 156](#_Toc391814783)

[339- رسيدن به معرفت خداوندى 156](#_Toc391814784)

[340- لباس عارفان 156](#_Toc391814785)

[341- انسان كامل 157](#_Toc391814786)

[342- صفت عارفين 157](#_Toc391814787)

[343- ز هر چه رنگ تعلق پاك شو 157](#_Toc391814788)

[344- حيات نفس ناطقه 158](#_Toc391814789)

[345- نخستين آفريده حق 159](#_Toc391814790)

[346- وجود همه وجه الله است 159](#_Toc391814791)

[347- ميان عاشق و معشوق هيچ حايل نيست! 160](#_Toc391814792)

[348- دل اگر خداشناسى همه در رخ على بين! 161](#_Toc391814793)

[349- توحيد در جنگ 161](#_Toc391814794)

[350- شناخت خدا با خدا 163](#_Toc391814795)

[(353) 351- آثار شناخت خدا 163](#_Toc391814796)

[352- حقيقت چيست؟ 163](#_Toc391814797)

[(356) 353- معرفت خدا 164](#_Toc391814798)

[354- لازمه معرفت خدا 164](#_Toc391814799)

[355- بالاترين معارف 165](#_Toc391814800)

[بخش سوم: عبادت حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام 165](#_Toc391814801)

[356- عبادت احرار 165](#_Toc391814802)

[357- وصايت على عليه‌السلام 166](#_Toc391814803)

[358- جهر بسم الله 166](#_Toc391814804)

[359- خارج نمودن تير از پاى امير 166](#_Toc391814805)

[360- خشيت حضرت امير عليه‌السلام 167](#_Toc391814806)

[361- خدا داناتر است! 167](#_Toc391814807)

[362- عبادت عاشقانه 168](#_Toc391814808)

[363- جايگاه خدا قبل از خلقت 168](#_Toc391814809)

[364- اقتدا به على در نحوه خواندن بسم الله 168](#_Toc391814810)

[365- مگر على به مسجد مى رفت؟ 169](#_Toc391814811)

[366- مبادا در قرآن توقف كنى! ! ! 170](#_Toc391814812)

[367- ظهور موجودات از بسم الله 170](#_Toc391814813)

[368- قرآن، سفره الهى 171](#_Toc391814814)

[369- انسان بهشتى 172](#_Toc391814815)

[370- بخوان و عروج كن! 173](#_Toc391814816)

[371- قرآن عظيم است 173](#_Toc391814817)

[372- بر تو باد به قرآن 173](#_Toc391814818)

[373- بخوان و بالا برو 174](#_Toc391814819)

[374- نزول جبرئيل بر قلب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله 174](#_Toc391814820)

[375- توصيف قرآن 174](#_Toc391814821)

[376- درجات بهشت 174](#_Toc391814822)

[377- پناهگاه الهى 175](#_Toc391814823)

[378- بزرگ ترين حجت خدا بر خلق 175](#_Toc391814824)

[379- من نقطه زير باء بسم الله هستم! 175](#_Toc391814825)

[380- سفارشات نبوى به امام على عليه‌السلام 176](#_Toc391814826)

[381- بهشت هر كس قرآن اوست! 176](#_Toc391814827)

[382- اهل قرآن عترت اند! 177](#_Toc391814828)

[383- على عليه‌السلام متصدى جمع قرآن 177](#_Toc391814829)

[384- درنگ اصحاب كهف 177](#_Toc391814830)

[385- استشمام بوى وحى 178](#_Toc391814831)

[386- خصوصيت آيات قرآنى 178](#_Toc391814832)

[387- مصحف برخاسته از صفحه دل على عليه‌السلام 178](#_Toc391814833)

[388- تجلى گاه خداوند 179](#_Toc391814834)

[389- اسرار ادعيه 179](#_Toc391814835)

[390- دعا با اعظم اسماء خدا 179](#_Toc391814836)

[391- دعاى مقامات پنجگانه 180](#_Toc391814837)

[392- دعاى توسل به حضرت امير 180](#_Toc391814838)

[393- حصول روياى صادقانه 181](#_Toc391814839)

[394- دعاى يمانى على عليه‌السلام 181](#_Toc391814840)

[395- الهى هب لى كمال الانقطاع اليك 182](#_Toc391814841)

[396- دعاى على عليه‌السلام 182](#_Toc391814842)

[397- دعاى معصومين 183](#_Toc391814843)

[398- پس از اين كارها بگو استغفرالله 183](#_Toc391814844)

[399- كتاب بى همتا 184](#_Toc391814845)

[400- دعاى كميل 184](#_Toc391814846)

[401- پايه توحيد حق 185](#_Toc391814847)

[402- تعليم اسم اعظم در خواب 186](#_Toc391814848)

[403- آثار ياد خدا 186](#_Toc391814849)

[404- سه امر سعادتبخش 187](#_Toc391814850)

[405- سرمايه اهل ايمان 187](#_Toc391814851)

[406- دائم به ياد خدا 188](#_Toc391814852)

[بخش چهارم: اخلاق 188](#_Toc391814853)

[407- دليل ايمان 188](#_Toc391814854)

[408- از صفت اهل ايمان 189](#_Toc391814855)

[409- صفت مومنين 190](#_Toc391814856)

[410- اخلاص براى خدا 190](#_Toc391814857)

[411- نشانه ايمان 190](#_Toc391814858)

[412- ابزار ايمان 191](#_Toc391814859)

[413- حب على 192](#_Toc391814860)

[414- صلاح مؤمن 192](#_Toc391814861)

[415- رويت خداوند با قلب 193](#_Toc391814862)

[416- آفات قطع رحم 193](#_Toc391814863)

[417- مقام ايمان 194](#_Toc391814864)

[418- ايمان كامل 194](#_Toc391814865)

[419- ايمان به خدا 195](#_Toc391814866)

[420- توكل به خدا 195](#_Toc391814867)

[421- آفات خيانت به امامت 195](#_Toc391814868)

[422- وفاى به عهد 195](#_Toc391814869)

[423- انواع صبر 196](#_Toc391814870)

[424- اوصاف مؤمن 197](#_Toc391814871)

[425- احسان با رعيت 197](#_Toc391814872)

[426- انواع احسان 198](#_Toc391814873)

[427- خصوصيت بزرگوار مردم 198](#_Toc391814874)

[428- احسان به مردم 199](#_Toc391814875)

[429- نتيجه احسان به خلق 199](#_Toc391814876)

[430- از علايم جوانمردى 199](#_Toc391814877)

[431- نيكوترين اعمال 200](#_Toc391814878)

[432- بهترين شرافت 200](#_Toc391814879)

[433- فضيلت حسن اخلاق 201](#_Toc391814880)

[434- امانت دارد 201](#_Toc391814881)

[435- وفاى به عهد 202](#_Toc391814882)

[436- برترى حسن اخلاق 203](#_Toc391814883)

[437- خدمت به مردم 203](#_Toc391814884)

[438- شكيبايى بزرگان 204](#_Toc391814885)

[439- انقطاع از خلق 204](#_Toc391814886)

[440- زهد علوى 205](#_Toc391814887)

[441- شوخى با على 205](#_Toc391814888)

[442- مؤدبترين مردم 205](#_Toc391814889)

[443- شوخ طبعى على 206](#_Toc391814890)

[444- اخلاص در عمل 206](#_Toc391814891)

[445- منشاء مروت و فتوت 206](#_Toc391814892)

[446- خاندان پست و خاندان نجيب 207](#_Toc391814893)

[447- صفت سخاوت 208](#_Toc391814894)

[448- جوانمردى 208](#_Toc391814895)

[449- خوش زبان 208](#_Toc391814896)

[450- پرهيز از بدگويى 208](#_Toc391814897)

[451- ملاك عقل انسان 209](#_Toc391814898)

[452- دستور اخلاقى در جنگ 209](#_Toc391814899)

[453- كفاره سوگند نا به جا 210](#_Toc391814900)

[454- توصيه على به جوانان 210](#_Toc391814901)

[455- عبارت پردازى 211](#_Toc391814902)

[456- عيب جويى از مردم 211](#_Toc391814903)

[457- بهترين در قضاوت 212](#_Toc391814904)

[458- عدالت با خلق 212](#_Toc391814905)

[459- اوج عدالت على 212](#_Toc391814906)

[460- داد مظلوم 213](#_Toc391814907)

[461- مكيال عدالت منم! 213](#_Toc391814908)

[462- عدل چيست؟ 214](#_Toc391814909)

[463- بهترين سلاطين 215](#_Toc391814910)

[464- عدالت در جامعه 215](#_Toc391814911)

[465- پايدار بودن حق 215](#_Toc391814912)

[466- مصرف مال 215](#_Toc391814913)

[467- مقام شامخ على عليه‌السلام 216](#_Toc391814914)

[468- عمر هلاك مى شد! 216](#_Toc391814915)

[469- قضاوت جاويدان 216](#_Toc391814916)

[470- عدل در برابر دشمن 217](#_Toc391814917)

[471- على عليه‌السلام مرد حساب 217](#_Toc391814918)

[472- نفس را باز دار! 219](#_Toc391814919)

[473- بزرگ ترين دشمن 219](#_Toc391814920)

[474- نزديك ترين دشمنان 219](#_Toc391814921)

[475- رياضت نفس 219](#_Toc391814922)

[476- بزرگ ترين فرماندار 220](#_Toc391814923)

[477- بيان همه فلسفه 220](#_Toc391814924)

[478- همت انسان 220](#_Toc391814925)

[479- تربيت نفس 221](#_Toc391814926)

[480- پستى دنيا 222](#_Toc391814927)

[481- جهاد اكبر 223](#_Toc391814928)

[482- فرو بردن خشم 224](#_Toc391814929)

[483- پاك كردن نفس 224](#_Toc391814930)

[484- قبل از مرگ بميريد 225](#_Toc391814931)

[485- صفات فاضله 225](#_Toc391814932)

[486- پا نهادن بر دنيا 226](#_Toc391814933)

[487- نصيحت امام على عليه‌السلام 227](#_Toc391814934)

[488- مبارزه با هواى نفس 228](#_Toc391814935)

[489- دل هاى پاك 228](#_Toc391814936)

[490- بهترين مردم 228](#_Toc391814937)

[491- مؤمنان حقيقى 229](#_Toc391814938)

[492- پرهيز از لذات حيوانى 229](#_Toc391814939)

[493- جنگ با هواى نفس 229](#_Toc391814940)

[494- تهذيب نفس 230](#_Toc391814941)

[بخش پنجم: نهج البلاغه تجليگاه كلام و بيان اميرالمؤمنين عليه‌السلام 230](#_Toc391814942)

[495- زيبايى كلام على عليه‌السلام 230](#_Toc391814943)

[496- عظمت كلام على عليه‌السلام 230](#_Toc391814944)

[497- نهج البلاغه كلام على است! 231](#_Toc391814945)

[498- كلمات قصار 232](#_Toc391814946)

[499- زبان همه فهم على عليه‌السلام 232](#_Toc391814947)

[500- آرزوى زيبا 235](#_Toc391814948)

[501- خطبه حضرت على عليه‌السلام 236](#_Toc391814949)

[502- نمونه بارز معارف 237](#_Toc391814950)

[بخش ششم: تمجيد و فضيلت علم و دانش 237](#_Toc391814951)

[503- معلم قرآن على عليه‌السلام 237](#_Toc391814952)

[50- اشباع ظرف علم 238](#_Toc391814953)

[505- كشاورزان معارف 238](#_Toc391814954)

[506- بدا به حال اين شخص! 239](#_Toc391814955)

[507- دانشمندان زارع جامعه 239](#_Toc391814956)

[508- از تو حركت از خدا بركت! 240](#_Toc391814957)

[509- انا مدينه الحكمه 240](#_Toc391814958)

[510- علما زارع اند و قلوب مزرعه 241](#_Toc391814959)

[511- علم زنده 241](#_Toc391814960)

[512- باغ علماء 242](#_Toc391814961)

[513- نشستن با حكماء 242](#_Toc391814962)

[514- كمال علم 242](#_Toc391814963)

[515- رسيدن به سعادت 242](#_Toc391814964)

[516- شخص با عقل 242](#_Toc391814965)

[517- كلام حكمت و علم 243](#_Toc391814966)

[518- جهل، دشمن علم 243](#_Toc391814967)

[519- ويژگى عاقل 243](#_Toc391814968)

[520- احترام به عالم 244](#_Toc391814969)

[521- شايسته دانشمند نيست! 244](#_Toc391814970)

[522- با سعادت ترين مردم 245](#_Toc391814971)

[523- بهترين دلها 245](#_Toc391814972)

[524- ظالم ترين مردم 245](#_Toc391814973)

[525- بر نفس خود جاهل مباش! 246](#_Toc391814974)

[526- نزديكى باران به عرش 247](#_Toc391814975)

[527- شش حالت جسم 247](#_Toc391814976)

[528- احاطه بر علم ساليان قمرى و شمسى 247](#_Toc391814977)

[529- علم امام على 248](#_Toc391814978)

[530- بپرسيد قبل از آنكه نيابيد! 248](#_Toc391814979)

[531- زندانى كه زندانى اش را سير داد! 251](#_Toc391814980)

[بخش هفتم: ياد قيامت 251](#_Toc391814981)

[532- از مرگ بترسيد! 251](#_Toc391814982)

[533- ره توشه سفر آخرت 252](#_Toc391814983)

[534- بترسيد از آنش آخرت 252](#_Toc391814984)

[535- توشه آخرت 253](#_Toc391814985)

[536- سزاوارى بهشت 253](#_Toc391814986)

[537- حد حكمت 254](#_Toc391814987)

[538- مژده على عليه‌السلام به حارث همدانى 254](#_Toc391814988)

[539- شادى روز قيامت 254](#_Toc391814989)

[540- علائم اهل يقين 255](#_Toc391814990)

[541- يار معاد 256](#_Toc391814991)

[542- انا عملك الصالح 256](#_Toc391814992)

[543- بخوان و بالا برو 256](#_Toc391814993)

[544- باز بودن چشم برزخى 256](#_Toc391814994)

[545- درجه بندى بهشت 257](#_Toc391814995)

[546- احاطه آخرت بر دنيا 257](#_Toc391814996)

[547- با بصيرت باش! 257](#_Toc391814997)

[548- اصلاح باطن 258](#_Toc391814998)

[549- خوشا به حال مشتاقان آخرت 258](#_Toc391814999)

[550- فروختن آخرت به دنيا 259](#_Toc391815000)

[551- رفيق خوب 259](#_Toc391815001)

[552- رسيدن به آخرت 260](#_Toc391815002)

[553- بهشت قيمت وجود آدمى 261](#_Toc391815003)

[بخش هشتم: شهادت 261](#_Toc391815004)

[554- شوق على به شهادت 261](#_Toc391815005)

[555- تقاضاى مرگ 262](#_Toc391815006)

[556- يك ضربت، قصاص يك ضربت 262](#_Toc391815007)

[557- مرگ اگر مرد است گو نزد من آى! 262](#_Toc391815008)

[558- بى پناهى حسين عليه‌السلام 263](#_Toc391815009)

[559- شوق معصومين به مرگ 264](#_Toc391815010)

[560- غبطه انبياء به امام على عليه‌السلام 264](#_Toc391815011)

[بخش نهم: سخنانى گرانسنگ و نغز از امير بيان عليه‌السلام 264](#_Toc391815012)

[561- انواع گياهان 264](#_Toc391815013)

[562- حق فرزند بر پدر 265](#_Toc391815014)

[563- توصيف زاهدان 265](#_Toc391815015)

[564- محروميت از نماز شب 265](#_Toc391815016)

[565- تاءثير شير 266](#_Toc391815017)

[566- شرافت انسان 266](#_Toc391815018)

[567- بزرگ ترين حجت الهى 266](#_Toc391815019)

[568- وجود چيست؟ 266](#_Toc391815020)

[569- بهره گيرى از عمر 266](#_Toc391815021)

[570- بيوگرافى استاد 267](#_Toc391815022)

[571- كلمات قصار درباره معرفت نفس 267](#_Toc391815023)

[572- اميدوارى به خدا 269](#_Toc391815024)

[573- آثار صله رحم 270](#_Toc391815025)

[574- آفات حسد 270](#_Toc391815026)

[575- سوال از خدا 270](#_Toc391815027)

[576- آثار نشستن با علماء 270](#_Toc391815028)

[577- باطن مريض 270](#_Toc391815029)

[578- آفت حب دنيا 271](#_Toc391815030)

[579- آثار صدقه 271](#_Toc391815031)

[فصل چهارم: امام دوم، سيماى امام حسن مجتبى عليه‌السلام 272](#_Toc391815032)

[580- وسعت قلب نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله 272](#_Toc391815033)

[581- وسعت قلب خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله 272](#_Toc391815034)

[582- تعليم و تأدیب 272](#_Toc391815035)

[583- اين حرفها نور است! 273](#_Toc391815036)

[584- بهترين برادر 274](#_Toc391815037)

[585- ظرفيت قلب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله 275](#_Toc391815038)

[586- استاد لغت 275](#_Toc391815039)

[587- مرثيه بر امام حسن عليه‌السلام 276](#_Toc391815040)

[588- آخرين وصيت 276](#_Toc391815041)

[589- علت سكوت و قيام امامان 277](#_Toc391815042)

[فصل پنجم: امام سوم، سيماى حضرت سيد الشهداء حسين بن على عليه‌السلام 278](#_Toc391815043)

[بخش اول: دعا، قرآن و عبادت حضرت سيد الشهداء عليه‌السلام 278](#_Toc391815044)

[590- ماذا وجد من فقدك؟ 278](#_Toc391815045)

[591- كى رفته اى ز دل كه تمنا كنم تو را؟! 278](#_Toc391815046)

[592- دعاى امام حسين عليه‌السلام 279](#_Toc391815047)

[593- عظمت خداى تعالى 279](#_Toc391815048)

[594- تفسير توحيد 279](#_Toc391815049)

[595- ولايت امر بديهى است! 280](#_Toc391815050)

[596- بهترين عبادات 280](#_Toc391815051)

[بخش دوم: شهادت 280](#_Toc391815052)

[597- مرثيه جابر بر ابى عبدالله عليه‌السلام 280](#_Toc391815053)

[598- كوفيان بى وفى 280](#_Toc391815054)

[599- شعر در مدح و رثاى اهل البيت عليه‌السلام 281](#_Toc391815055)

[600- حسن حال حر 281](#_Toc391815056)

[601- مرض خوره اندرونى در يزيد 282](#_Toc391815057)

[فصل ششم: امام چهارم، سيماى حضرت امام على بن الحسين عليه‌السلام زين العابدين 284](#_Toc391815058)

[بخش اول: فضايل حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام 284](#_Toc391815059)

[602- زنده كننده نسل حسينى عليه‌السلام 284](#_Toc391815060)

[603- گذشتن از ثواب دنيوى 284](#_Toc391815061)

[604- باغ فردوس به پاداش عمل مى بخشند 285](#_Toc391815062)

[605- چونان ماه شب بدر 286](#_Toc391815063)

[606- احترام به مادر 287](#_Toc391815064)

[بخش دوم: عبادت حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام 287](#_Toc391815065)

[607- مايه آرامش دل 287](#_Toc391815066)

[608- قدر درجات بهشت 288](#_Toc391815067)

[609- گنجينه هاى قرآنى 288](#_Toc391815068)

[610- خبر از آخرالزمان 288](#_Toc391815069)

[611- مناجات محبين 289](#_Toc391815070)

[612- ستايش ابن عربى 289](#_Toc391815071)

[613- اوصاف حضرت سيد الساجدين عليه‌السلام 289](#_Toc391815072)

[614- دعاى براى ارتش 290](#_Toc391815073)

[615- سيره بزرگان 290](#_Toc391815074)

[616- قرآن، خزينه الهى است! 291](#_Toc391815075)

[617- عجب از اين آدم! 291](#_Toc391815076)

[618- دعاى دفع دشمن 292](#_Toc391815077)

[619- دعاى وداع امام سجاد عليه‌السلام 292](#_Toc391815078)

[620- آداب حج همراه يقين 292](#_Toc391815079)

[621- معارف نهفته براى اهل آخرالزمان 298](#_Toc391815080)

[بخش سوم: بزرگداشت و تجليل از صحيفه سجاديه 299](#_Toc391815081)

[622- پيمودن راه خطا 299](#_Toc391815082)

[623- كلامى دون كلام خالق، فراتر از كلام مخلوق 299](#_Toc391815083)

[624- عديل نهج البلاغه 300](#_Toc391815084)

[625- اوج مقام حضور 301](#_Toc391815085)

[626- انسان قرآنى 302](#_Toc391815086)

[627- معناى فانا بك ولك 303](#_Toc391815087)

[628- اوج شگرفى در دعاها 303](#_Toc391815088)

[فصل هفتم: امام پنجم، سيماى امام محمد بن على عليه‌السلام باقر العلوم النبيين 305](#_Toc391815089)

[بخش اول: فضايل امام محمد، باقر العلوم النبيين عليه‌السلام 305](#_Toc391815090)

[629- شكافنده علوم 305](#_Toc391815091)

[630- وصى اوصيا و وارث علم انبياء عليه‌السلام 305](#_Toc391815092)

[631- سخاوت امام محمد باقر عليه‌السلام 306](#_Toc391815093)

[632- امام محمد باقر عليه‌السلام در مقام رضا 306](#_Toc391815094)

[633- اوصاف باقر آل محمد عليه‌السلام 307](#_Toc391815095)

[634- روح پاك 308](#_Toc391815096)

[بخش دوم: عبادت حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام 308](#_Toc391815097)

[635- كرم بين و لطف خداوندگار 308](#_Toc391815098)

[636- چرا زاهد اندر هواى بهشت است؟! 308](#_Toc391815099)

[637- تعليم وضو 309](#_Toc391815100)

[638- ثبات حكمت در دل 309](#_Toc391815101)

[639- حقايق ايمان، وسيله رؤيت خدا 309](#_Toc391815102)

[640- اى ابا نعمان! فريبت ندهند 310](#_Toc391815103)

[641- دعاى امام باقر عليه‌السلام 310](#_Toc391815104)

[بخش سوم: قرآن 311](#_Toc391815105)

[642- طعام حقيقى انسان 311](#_Toc391815106)

[643- تفسير قل هو الله احد 312](#_Toc391815107)

[644- حدود هر چيزى در قرآن 312](#_Toc391815108)

[645- بسم الله در حمد 313](#_Toc391815109)

[646- فريبكارى شيطان 313](#_Toc391815110)

[بخش چهارم: توبه 314](#_Toc391815111)

[647- جايگاه توبه نادان 314](#_Toc391815112)

[648- لطف الهى بكند كار خويش 314](#_Toc391815113)

[649- قلب وارونه 315](#_Toc391815114)

[650- فرمايش امام باقر عليه‌السلام در باب توبه 315](#_Toc391815115)

[بخش پنجم: سخنان گوهر بار از حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام 316](#_Toc391815116)

[651- توصيف درخت نيكوى نبوى 316](#_Toc391815117)

[652- دل سرنگون 316](#_Toc391815118)

[653- اسم اعظم خدا 316](#_Toc391815119)

[654- خداوند خالق است نه مخلوق 317](#_Toc391815120)

[655- جاودانگى معروف 317](#_Toc391815121)

[656- آموزش اسم اعظم 317](#_Toc391815122)

[657- وصف خدا 317](#_Toc391815123)

[658- ادخال سرور در قلب مؤمن 318](#_Toc391815124)

[659- اهميت شير مادر 318](#_Toc391815125)

[660- انواع دلها 319](#_Toc391815126)

[661- دوستى با سنگ 319](#_Toc391815127)

[662- هراس از آتش 320](#_Toc391815128)

[663- توصيف بهشت 320](#_Toc391815129)

[664- عبادت هفتاد جزء است! 320](#_Toc391815130)

[665- حكمت خداوندى 320](#_Toc391815131)

[فضل هشتم: امام ششم، سيماى امام جعفر بن محمد صادق آل محمد عليه‌السلام 321](#_Toc391815132)

[بخش اول: فضايل امام جعفر صادق عليه‌السلام 321](#_Toc391815133)

[666- بحر مواج ازلى و عروه الوثقاى حقيقى 321](#_Toc391815134)

[667- كوچكى اساطير عرفان در برابر اهل البيت عليه‌السلام 321](#_Toc391815135)

[668- علت لقب صادق 321](#_Toc391815136)

[669- صادق آل محمد 322](#_Toc391815137)

[670- نور امام صادق عليه‌السلام 322](#_Toc391815138)

[671- وجه تسميه صادق آل محمد 322](#_Toc391815139)

[672- زيارت عرش 323](#_Toc391815140)

[بخش دوم: خداشناسى 323](#_Toc391815141)

[673- رد خداى ساختگى 323](#_Toc391815142)

[674- اسم مكنون الهى 323](#_Toc391815143)

[675- ميان عاشق و معشوق هيچ حائل نيست! 324](#_Toc391815144)

[676- نورانيت خدا 325](#_Toc391815145)

[677- دليل يگانگى خدا 325](#_Toc391815146)

[678- فضل معرفت 326](#_Toc391815147)

[679- ما با توايم و با تو نه ايم، اينست بوالعجب! 326](#_Toc391815148)

[680- تخم مرغ، استدلال مبرهن! 327](#_Toc391815149)

[681- شنوايى و بينايى خدا 327](#_Toc391815150)

[682- آفرينش خداوند 328](#_Toc391815151)

[683- كلامى در نهايت تطهير 328](#_Toc391815152)

[684- عظمت گناه در برابر عظمت خدا 329](#_Toc391815153)

[بخش سوم: اوج خشيت و عرفان در عبادت امام صادق عليه‌السلام 329](#_Toc391815154)

[685- اوج خشيت امام صادق عليه‌السلام 329](#_Toc391815155)

[686- قضاى نماز چهل ساله 330](#_Toc391815156)

[687- بى هوش شدن امام صادق عليه‌السلام 331](#_Toc391815157)

[688- حالت دوست خدا 331](#_Toc391815158)

[689- القلب حرم الله 331](#_Toc391815159)

[690- حقيقت زهد 332](#_Toc391815160)

[691- ريختن عرق در طلب معيشت 332](#_Toc391815161)

[692- خوشا آنانكه دائم در نمازند! 332](#_Toc391815162)

[693- ما اكثر الضجيج و اقل الحجيج! 333](#_Toc391815163)

[694- بيان احكام حج 334](#_Toc391815164)

[بخش چهارم: ذكر و دعا 334](#_Toc391815165)

[695- به دعا متمسك شويد! 334](#_Toc391815166)

[696- دعاى غريق 334](#_Toc391815167)

[697- تعليم دعاى ام داوود 335](#_Toc391815168)

[698- پناه به ذكر يونسى 336](#_Toc391815169)

[799- عبد شكور 336](#_Toc391815170)

[700- كسب حقايق الهيه از دنيا 336](#_Toc391815171)

[701- يا الله اغثنى 338](#_Toc391815172)

[702- عظمت ذكر بسم الله 338](#_Toc391815173)

[703- ذكر در شب 339](#_Toc391815174)

[704- پناه به ذكر الهى 339](#_Toc391815175)

[705- پندى از ابليس! ! 340](#_Toc391815176)

[بخش پنجم: توصيه به قرآن 341](#_Toc391815177)

[706- قرآن، قرآن 341](#_Toc391815178)

[707- حسرت روز قيامت 342](#_Toc391815179)

[708- همه چيز در قرآن 342](#_Toc391815180)

[709- بسم الله در همه كتب اسلامى 342](#_Toc391815181)

[710- بهترين عفت آيه 343](#_Toc391815182)

[711- قرآن در عرصه محشر 343](#_Toc391815183)

[712- جايگاه قرآن در بهشت 344](#_Toc391815184)

[713- كيفر فراموشى قرآن 344](#_Toc391815185)

[714- تفسير قل هو الله احد 344](#_Toc391815186)

[715- تفسير قلب سليم 346](#_Toc391815187)

[716- فضيلب انا انزلناه 346](#_Toc391815188)

[بخش ششم: قرآن و ولايت 347](#_Toc391815189)

[717- تفسير موازين قسط 347](#_Toc391815190)

[718- مردم محسود 347](#_Toc391815191)

[719- نورانيت حقيقت 348](#_Toc391815192)

[720- ميزان صحت روايات 348](#_Toc391815193)

[721- تطبيق روايات با قرآن 348](#_Toc391815194)

[722- طعام بشر 349](#_Toc391815195)

[723- كمترين حد شناخت امام 349](#_Toc391815196)

[بخش هفتم: توبه 349](#_Toc391815197)

[724- آن مرد، اهل بهشت است! 349](#_Toc391815198)

[725- پوشانيدن گناهان 350](#_Toc391815199)

[726- تفسير توبه نصوح 351](#_Toc391815200)

[727- مهلت توبه 351](#_Toc391815201)

[728- منيت تواب 351](#_Toc391815202)

[729- مرگ توبه است 352](#_Toc391815203)

[بخش هشتم: تمجيد از علم 352](#_Toc391815204)

[730- بزرگداشت ارسطو 352](#_Toc391815205)

[731- اهميت علم 352](#_Toc391815206)

[732- وارثان رسولان الهى 353](#_Toc391815207)

[733- ستودن ارسطو 353](#_Toc391815208)

[734- فضيلت ارسطو 353](#_Toc391815209)

[735- دين عقل و برهان 354](#_Toc391815210)

[736- حال مردان خدا 355](#_Toc391815211)

[737- قلوب مؤمنان 356](#_Toc391815212)

[738- خاك روحانيت 356](#_Toc391815213)

[739- تفسير ماء غدق 356](#_Toc391815214)

[بخش نهم: علم امام صادق عليه‌السلام 356](#_Toc391815215)

[340- خورشيد آسمان علم و كشاف اسرار علوم 356](#_Toc391815216)

[741- كاروان علوم صادقى 357](#_Toc391815217)

[742- علم امام صادق به هندسه 358](#_Toc391815218)

[743- تسلط به علم زيست شناسى 359](#_Toc391815219)

[744- ماييم مفاتيح حكمت و معدن علم 359](#_Toc391815220)

[745- فقيه ترين مردم 359](#_Toc391815221)

[746- موجود بودن تمامى علوم 360](#_Toc391815222)

[747- آهو دندان رباعى ندارد! 361](#_Toc391815223)

[748- علو مقام علمى معصومين 361](#_Toc391815224)

[749- مراد از شهر حصين 361](#_Toc391815225)

[750- علم فراوان 362](#_Toc391815226)

[751- سوال از علم امام 362](#_Toc391815227)

[752- تخم حيوان حلال گوشت و حرام گوشت 362](#_Toc391815228)

[753- فكر هر كس به قدر همت اوست! 363](#_Toc391815229)

[754- تيديل مس به نقره 364](#_Toc391815230)

[755- عروج روح مؤمن در خواب 364](#_Toc391815231)

[756- دريافت علم از عرش 365](#_Toc391815232)

[757- تعليم علم 365](#_Toc391815233)

[بخش دهم: احتجاجات امام صادق عليه‌السلام 366](#_Toc391815234)

[758- بنده جعفر بن محمد صادق عليه‌السلام 366](#_Toc391815235)

[759- در دين به راءى قياس مكن! 367](#_Toc391815236)

[760- اثبات لزوم پيامبران 368](#_Toc391815237)

[761- كار پاكان را قياس از خود مگير 369](#_Toc391815238)

[762- اقامه استدلالى نيك 370](#_Toc391815239)

[763- اساس خلقت خداوندى 371](#_Toc391815240)

[764- صعود مؤمن در خواب 371](#_Toc391815241)

[765- طعم زندگى 372](#_Toc391815242)

[بخش يازدهم: شاگردان مكتب امام صادق عليه‌السلام 372](#_Toc391815243)

[766- شاگردان نامى امام صادق عليه‌السلام 372](#_Toc391815244)

[767- استفاده از محضر شريف امام صادق عليه‌السلام 373](#_Toc391815245)

[768- دانش آموختگان مكتب امام صادق عليه‌السلام 373](#_Toc391815246)

[769- چونان جبرئيل عليه‌السلام در بين ملائك 374](#_Toc391815247)

[770- استدلالات هشام بن حكم 375](#_Toc391815248)

[771- قيم قرآن 379](#_Toc391815249)

[772- بالاتر از امام كيست؟ 380](#_Toc391815250)

[773- روش تربيت يافتگان مكتب امام صادق عليه‌السلام 381](#_Toc391815251)

[774- كسب علم از محضر امام صادق عليه‌السلام 382](#_Toc391815252)

[بخش دوازدهم: قيامت در كلام صادق آل محمد 386](#_Toc391815253)

[775- بازگشت هر چيز به اصل خود 386](#_Toc391815254)

[776- جايگاه ارواح مؤمنان 386](#_Toc391815255)

[777- مثل روح مؤمن 387](#_Toc391815256)

[778- الست بربكم؟! 388](#_Toc391815257)

[779- ياد آخرت در ديدن عالمان 389](#_Toc391815258)

[780- با بصيرت باش! 389](#_Toc391815259)

[781- رسيدن به جنت قرب 389](#_Toc391815260)

[782- روح محسن و بدكار 390](#_Toc391815261)

[783- انواع بهشت و درجات 390](#_Toc391815262)

[784- به كجا مى رويم؟! 390](#_Toc391815263)

[785- صورت دو ملك در قبر 391](#_Toc391815264)

[786- خطاب به اولياء الله! در قيامت 391](#_Toc391815265)

[787- توصيف دوزخ 391](#_Toc391815266)

[788- صورت عمل آدمى در اين دنيا 392](#_Toc391815267)

[789- آفت هاست در تاءخير! 392](#_Toc391815268)

[790- همراهى سرور در قبر 392](#_Toc391815269)

[791- هراس از برزخ 392](#_Toc391815270)

[792- مثل بدن مؤمن 393](#_Toc391815271)

[793- ديدار با خانواده 393](#_Toc391815272)

[794- زيارت مردگان 393](#_Toc391815273)

[795- منزلت كفر و ايمان 394](#_Toc391815274)

[بخش سيزدهم: رذايل اخلاقى در كلام صادق آل محمد عليه‌السلام 394](#_Toc391815275)

[796- مورچگان عرصه محشر 394](#_Toc391815276)

[797- نزول بلاهاى دردناك 394](#_Toc391815277)

[798- حقيقت مفهوم بت 395](#_Toc391815278)

[799- اخذ از نفس 395](#_Toc391815279)

[800- رونق تجارت حلال 395](#_Toc391815280)

[801- فلسفه تحريم ربا 395](#_Toc391815281)

[802- تاءثير گناه در آدمى 395](#_Toc391815282)

[803- غرور بى جاى ابليس 396](#_Toc391815283)

[فصل نهم: امام هفتم، سيماى امام موسى بن جعفر عليه‌السلام كاظم آل محمد 397](#_Toc391815284)

[بخش اول: فضايل امام موسى بن جعفر عليه‌السلام 397](#_Toc391815285)

[804- وصول به نوك قله شرف 397](#_Toc391815286)

[805- باب الحوائج 398](#_Toc391815287)

[806- كلبهم باسط يديه 398](#_Toc391815288)

[بخش دوم: عبادت حضرت امام موسى بن جعفر عليه‌السلام 400](#_Toc391815289)

[807- يار نزديك تر از من به من است! 400](#_Toc391815290)

[808- اسم حجاب 401](#_Toc391815291)

[809- اهميت محاسبه در هر ورز 401](#_Toc391815292)

[810- عبد صالح خداوند 401](#_Toc391815293)

[811- اين است فخر! 402](#_Toc391815294)

[812- باب الحوائج الى الله 402](#_Toc391815295)

[813- لطف خدا به توبه كار 403](#_Toc391815296)

[814- تكلم فرشته چپ و راست 403](#_Toc391815297)

[بخش سوم: قرآن 404](#_Toc391815298)

[815- قرآن در قبر 404](#_Toc391815299)

[816- آموزش حد توحيد 404](#_Toc391815300)

[817- تعليم قرآن در قبر 404](#_Toc391815301)

[818- تفسير طعام انسان 405](#_Toc391815302)

[بخش چهارم: معجزات امام موسى بن جعفر عليه‌السلام 405](#_Toc391815303)

[819- باريدن نور بر قبور ائمه كاظمين 405](#_Toc391815304)

[820- معجزه امام موسى بن جعفر 408](#_Toc391815305)

[821- شرم از امام همام 409](#_Toc391815306)

[فصل دهم: امام هشتم، سيماى امام رضا عليه‌السلام عالم آل محمد 410](#_Toc391815307)

[بخش اول: فضايل حضرت امام رضا عليه‌السلام 410](#_Toc391815308)

[822- مديحه اى در شأن امام 410](#_Toc391815309)

[823- ازدواج حضرت رضا عليه‌السلام با ام الفضل 411](#_Toc391815310)

[824- دربانى امام رضا عليه‌السلام 411](#_Toc391815311)

[825- كوه و دريا و درختان همه در تسبيح اند! 411](#_Toc391815312)

[826- خوشه انگور زهراگين 412](#_Toc391815313)

[827- نرم گشتن بندهاى آهن 412](#_Toc391815314)

[بخش دوم: احتجاجات حضرت امام رضا 413](#_Toc391815315)

[828- حكمت احكام الهى 413](#_Toc391815316)

[829- نور آسمان و زمين 416](#_Toc391815317)

[830- اكمال دين در لحظه وفات رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله 416](#_Toc391815318)

[831- فتواى تحريم خمر در قرآن 420](#_Toc391815319)

[832- قياس احاديث با قرآن 421](#_Toc391815320)

[833- صاحبان چهره هاى نورانى 421](#_Toc391815321)

[834- عدم رويت خدا 422](#_Toc391815322)

[835- اوهام قلوب بزرگ تر از ديدگان چشم است 424](#_Toc391815323)

[836- بر غريبى حسين و درد او گريه كنيد! 424](#_Toc391815324)

[837- به غم ما غمگين باش؛ در شادى ما شاد! 425](#_Toc391815325)

[838- حجاب خدا 426](#_Toc391815326)

[839- وصف خدا با خود خدا 426](#_Toc391815327)

[840- خلق آدم على صورته 427](#_Toc391815328)

[841- عباد چيست؟ 427](#_Toc391815329)

[بخش سوم: سخنان گرانقدر حضرت امام رضا عليه‌السلام 427](#_Toc391815330)

[842- تو خود حجاب خودى از ميان بر خيز! 427](#_Toc391815331)

[843- عصمت حضرت زهراعليها‌السلام 428](#_Toc391815332)

[844- حال خردمندان 428](#_Toc391815333)

[845- علت استوارى آسمان و زمين 428](#_Toc391815334)

[846- حياه ويژه شهدا 429](#_Toc391815335)

[847- رؤياى صادق 430](#_Toc391815336)

[فصل يازدهم: امام نهم، سيماى حضرت امام محمد تقى جواد الائمه عليه‌السلام 432](#_Toc391815337)

[848- عاشقم بر قهر و بر لطفش 432](#_Toc391815338)

[849- فضل اديب 433](#_Toc391815339)

[850- ستايش امامى از امام ديگر 433](#_Toc391815340)

[851- اقرار دشمن به فضل امام جواد عليه‌السلام 433](#_Toc391815341)

[852- حرز امام جواد عليه‌السلام 440](#_Toc391815342)

[853- معنى وحدت 440](#_Toc391815343)

[854- بهترين خلق 441](#_Toc391815344)

[855- فلسفه نماز 441](#_Toc391815345)

[فصل دوازدهم: امام دهم، سيماى حضرت امام على النقى عليه‌السلام 442](#_Toc391815346)

[856- شعر امام على النقى عليه‌السلام 442](#_Toc391815347)

[857- نذر مادر متوكل 444](#_Toc391815348)

[858- شرط رويت خدا 446](#_Toc391815349)

[859- ديدن خدا امكان ندارد! 446](#_Toc391815350)

[فصل سيزدهم: امام يازدهم، سيماى امام حسن عسكرى عليه‌السلام 447](#_Toc391815351)

[860- وجه تسميه امام حسن عسكرى عليه‌السلام 447](#_Toc391815352)

[861- شمايل حضرت عسكرى عليه‌السلام 447](#_Toc391815353)

[862- قضاوت امام 448](#_Toc391815354)

[863- داستان هاروت و ماروت 448](#_Toc391815355)

[864- خلق اسماء 451](#_Toc391815356)

[865- مثل هابيل و قابيل 452](#_Toc391815357)

[866- معناى ايام 452](#_Toc391815358)

[867- اسم اعظم 453](#_Toc391815359)

[868- كو آن دل شكسته و آن حالت؟ 453](#_Toc391815360)

[869- كرمت امام حسن عسكرى عليه‌السلام 456](#_Toc391815361)

[870- وسعت دل پيامبر 458](#_Toc391815362)

[فصل چهاردهم: امام دوازدهم، سيماى قائم آل محمد حجه بن الحسن العسكرى عليه‌السلام 459](#_Toc391815363)

[871- شمه اى از فضايل حضرت مهدى (عج) 459](#_Toc391815364)

[872- معرفى حضرت ولى عصر (عج) 460](#_Toc391815365)

[873- قلب عالم امكان 462](#_Toc391815366)

[874- قطب عالم امكان 462](#_Toc391815367)

[875- مظهر اسم اعظم خداوندى 463](#_Toc391815368)

[876- حقانيت مهدى موعود (عج) 464](#_Toc391815369)

[877- جزيره خضراء 466](#_Toc391815370)

[878- ثمره نهال مهدى 467](#_Toc391815371)

[879- قيام حتمى حضرت مهدى (عج) 468](#_Toc391815372)

[880- مرثيه حضرت مهدى (عج) 468](#_Toc391815373)

[881- ملاقات با حضرت ولى عصر (عج) 469](#_Toc391815374)

[882- ديدار يار هنگام احتضار 471](#_Toc391815375)

[883- تاءليف كتاب در عصر غيبت 471](#_Toc391815376)

[884- سر شيعه 471](#_Toc391815377)

[885- تاريخچه اعتقاد و ايمان به مهدى عليه‌السلام 472](#_Toc391815378)

[886- دو مظهر عالم 472](#_Toc391815379)

[887- صاحب علم و قدرت كامل 472](#_Toc391815380)

[888- آشكار شدن حقايق 473](#_Toc391815381)

[889- آنچه خوبان همه دارند تو تنها دارى! 473](#_Toc391815382)

[890- اعتراف به وجود امامى غايب 473](#_Toc391815383)

[891- كتابى درباره حضرت قائم 474](#_Toc391815384)

[892- فضايل كتاب غيبت نعمانى 474](#_Toc391815385)

[893- طول مدت غيبت صغرى 476](#_Toc391815386)

[پی نوشت ها: 477](#_Toc391815387)

[فهرست مطالب 518](#_Toc391815388)